۱۶

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ناشران علوم اسلامیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 16: تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 16

تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 16

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه باب ها از جلد 15}

باب پنجم: ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه و بیان فضایل و برخی از احوال وی.....7

باب ششم: نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سبب این نامها و بیان معنای اُمّی بودن ایشان و شرح اینکه ایشان همه زبانها را میدانسته و ذکر انگشتریها و نقشها و جامهها و سلاح و چهارپا و دیگر چیزهایی که به حضرت تعلّق داشته است.....88

باب هفتم: نوادری دیگر در معنای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یتیم و ضالّ و عائل بوده و نیز معنای انشراح صدر حضرت و علت یتیم بودن ایشان و بیان سبب آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند پسری بر جا نماند.....157

باب هشتم: اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله در خلقت و خلق و خوی ایشان و انگشتری نبوت.....167

باب نهم: ویژگیهای والای اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره و سنن حضرت و آدابی که خداوند متعال به ایشان آموخت.....222

باب دهم: نوادری در باب مزاح و خنده پیامبر صلی الله علیه و آله که از باب نخست است.....333

باب یازدهم: در باب فضیلتها و ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله و منتهایی که خداوند با وجود حضرت بر بندگان خود نهاد.....340

باب دوازدهم: گزیدهای از سخنانی دلنشین درباره برتری پیامبرمان صلی الله علیه و آله در فضایل و معجزات بر دیگر پیامبران علیه السلام.....463

ص: 6

{ادامه باب ها از جلد 15 }

باب پنجم : ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه و بیان فضایل و برخی از احوال وی

روایات:

میگویم: برخی از فضایل خدیجه در باب احوال ابو طالب خواهد آمد.

1. الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون خدیجه که خدا از او خشنود باد درگذشت، حضرت فاطمه سلام الله علیها به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه بُرد و گرد ایشان می چرخید و می فرمود: ای پدر! مادرم کجاست؟ در آن دم جبرئیل فرود آمد و به حضرت عرض کرد: پروردگارت به تو امر میکند که به فاطمه سلام برسان و به او بگو مادرت در خانهای از جواهرات که قبههایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است، در کنار آسیه و مریم بنت عمران به سر میبرد. آنگاه حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: به راستی که خداوند خود سلام است و سلام از سوی او و سلام به سوی اوست(1).

2. الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد حضرت علی علیه السلام بود و نخستین زن خدیجه(2).

3. الخصال: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار خط بر روی زمین کشید و فرمود: آیا میدانید اینها چیست؟ عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمود: برترین زنان بهشت چهار تن هستند:

1- . المجالس: 110
2- . المجالس: 162

خدیجه بنت خُوَیلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مُزاحم همسر فرعون(1).

4. الخصال: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار خط کشید و فرمود: بهترین زنان بهشت مریم بنت عمران است و خدیجه بنت خُوَیلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مُزاحم همسر فرعون(2).

5. الخصال: امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از میان زنان چهار تن را برگزید: مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه(3).

میگویم: این خبر خواهد آمد که امیرمومنان علیه السلام در پاسخ به مرد یهودی که از ایشان درباره ویژگیهای پیامبران پرسید، فرمود: من نخستین کسی بودم که اسلام آورد و ما سه سال را به همین منوال گذراندیم، بر روی زمین هیچ کس نماز نمیخواند و به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت نمیداد جز من و دختر خویلد که خدایش رحمت کند.

6. الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل خود شد و دید عایشه رو به حضرت فاطمه سلام الله علیها با صدای بلند میگوید: ای دختر خدیجه! به خدا سوگند تو میپنداری مادرت بر ما برتری داشته، او در چه چیز برتر از ما بود؟ او کسی نبود جز یکی همچون ما. پیامبر صلی الله علیه و آله سخن عایشه به حضرت فاطمه سلام الله علیها را شنید. وقتی حضرت فاطمه رسول خدا را دید به گریه افتاد. پیامبر فرمود: چه چیز تو را گریاند ای دختر محمد؟! حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: او از مادرم یاد کرد و از منزلت او کاست و من به گریه افتادم. رسول خدا خشمگین شد و فرمود: ای حمیراء دم فرو بَند! خداوند تبارک و تعالی زن مهربان و زایا را فرخنده گردانده است، خدیجه که خدایش رحمت کند از من طاهر را، یعنی همان عبدالله یا مُطهَّر را، زایید و نیز از من

1- . الخصال 1: 96
2- . الخصال 1: 96

3- . الخصال 1: 107

قاسم و فاطمه و رقیّه و اُم کلثوم و زینب را زایید، اما تو از زنانی هستی که خداوند نازایشان کرده، تو فرزندی نزاییدی(1).

7. قصص الأنبیاء: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد و خدیجه سه روز پس از درگذشت ابوطالب جان سپرد.

8. الخرائج و الجرائح: از جابر روایت شده که وی گفت: سبب ازدواج خدیجه با حضرت محمد صلی الله علیه و آله این بود که ابوطالب گفت: ای محمد! میخواهم تو را همسر دهم اما مالی ندارم که با آن به تو کمک کنم، خدیجه از نزدیکان ماست و هر سال با مال خود قریشیان را به همراه غلامانش به تجارت میبرد و آنان برای او تجارت میکنند و هر یک به اندازه بار یک شتر از آنچه میآورد میگیرد، آیا میخواهی تو هم بروی؟ فرمود: بله. ابوطالب نزد خدیجه رفت و این سخن به او گفت. خدیجه خوشحال شد و به غلامش «میسره» گفت: تو و این مال کاملا به امر محمد صلی الله علیه و آله خواهید بود. وقتی میسره بازگشت تعریف کرد که بر هر درخت و کلوخی که گذر کرده شنیده که آنها میگفتهاند: سلام بر تو ای رسول خدا! میسره همچنین گفت: بحیراء راهب آمد و وقتی دید ابری بر سر محمد صلی الله علیه و آله سایه افکنده و او در طول روز به هر کجا میرود آن نیز با او میرود، به ما خدمت کرد. آنها در آن تجارت بسیار سود کردند. وقتی خواستند برگردند میسره گفت: ای محمد! اگر تو زودتر به مکه بروی و به خدیجه مژده دهی که ما سود کردهایم، این به نفع توست. حضرت محمد بر مرکب خود نشست و زودتر به راه افتاد. آن روز خدیجه با زنان دیگر بر در اتاقی نشسته بود. ناگهان حضرت پیش چشمش پدیدار شد. خدیجه به ابر بزرگی که بالای سر حضرت همپای ایشان حرکت میکرد نگریست و دید در سمت راست و چپ حضرت دو فرشته با دو شمشیر برآهیخته میآیند. گفت: این سوار حتما منزلتی والا دارد، کاش به سمت سرای من بیاید. ناگاه دید او محمد صلی الله علیه و آله است و به طرف سرای خودش میآید. او که هرگاه میخواست جا به جا شود کنیزانش تخت زیر پایش را

1- . الخصال 2: 37 و 38

جا به جا میکردند، در دم پابرهنه سوی در شتافت و چون نزدیک حضرت رسید عرض کرد: ای محمد! برو و همین حالا عمویت ابوطالب را بیاور. سپس کسی را نیز نزد عموی خود فرستاد که بیا و وقتی محمد صلی الله علیه و آله داخل شد، مرا به همسری او درآور. وقتی ابوطالب آمد، خدیجه گفت: نزد عموی من بیایید تا مرا به عقد محمد را درآورد، من در این باره با او سخن گفتهام. اینگونه آن دو نزد عموی خدیجه رفتند و ابوطالب خطبه معروف را خواند و عقد را جاری ساخت. چون محمد صلی الله علیه و آله برخاست تا با ابوطالب برود، خدیجه به ایشان عرض کرد: به خانه خود بیا، خانه من خانه توست و من کنیز تو هستم(1).

9. العدد القویه و مناقب ابن شهرآشوب : ابوطالب خدیجه را به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد؛ از این قرار که زنان قریش در یک عید در عبادتگاه جمع شده بودند که ناگاه دیدند مردی یهودی آمد و گفت: به زودی در میان شما پیامبری برانگیخته خواهد شد، هر یک از شما توانست زمینی برای گام او شود، حتما چنین کند. آنان وی را با سنگ راندند اما سخن او در دل خدیجه نشست. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای خدیجه کار میکرد و او به حضرت دو شتر داده بود تا با غلام وی میسره به شام برود. چون آن دو راهی سفر شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله زیر درختی پیاده شد. راهبی به نام نسطور دید که پیامبر به زیر آن درخت پیاده شد و همینکه نشانههای ایشان را دید، و به استقبال آمد و دست و پای آن حضرت را بوسید و گفت: شهادت میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خداست. سپس به میسره گفت: از امر و نهی او اطاعت کن چراکه او پیامبر است، به خدا سوگند پس از عیسی علیه السلام کسی جز او در این نشیمنگاه ننشسته است، و عیسی علیه السلام نوید او را داد و مژده داد پس از من پیامبری به نام احمد میآید که مالک سرتاسر زمین است. میسره عرض کرد: ای محمد! ما گردنههایی را که قبلا در چند روز پشت سر میگذاشتیم، این بار در یک شب پشت سر گذاشتهایم و در این سفر چنان سودی

1- . الخرائج: 186 ، 187

بردهایم که در چهل سال هم نمی بردیم ، اینها به برکت توست ای محمد! پس خود نزد خدیجه برو و مژده سودمان را تو به او بده. در آن هنگام خدیجه رو به منظرهای نشسته بود. ناگاه دید سواری میآید که در سمت راست خود فرشتهای با شمشیری برکشیده دارد و بالای سرش ابری هست که قندیلی از زبرجد از آن آویزان است و گرداگردش گنبدی از یاقوت سرخ دارد. گمان کرد فرشته ای آمده تا از او خواستگاری کند. گفت: ای کاش او به طرف من و سرای من بیاید. وقتی آن سوار رسید، محمد بود و به او از سود مژده داد. خدیجه عرض کرد: میسره کجاست؟ فرمود: پشت سر من در راه است. عرض کرد: نزد او بازگرد و با او باش. خدیجه میخواست از ماجرای آن ابر مطمئن شود. دید آن ابر با او حرکت میکند. میسره نزد خدیجه رسید و ماجرای خود با حضرت را برایش تعریف کرد و گفت من در کنار او از غذا میخوردم و سیر میشدم و غذا همانطور که بود، باقی میماند، وقتی ظهر به نیمه میرسید، میدیدم دو فرشته بر سر او سایه میافکنند. در آن دم خدیجه دستور داد تا طبقی رطب آوردند و مردانی را به همراه رسول خدا دعوت کرد. آنان همه خوردند و سیر شدند اما چیزی از آن طبق کم نشد. او میسره و فرزندانش را آزاد کرد و ده هزار درهم بهخاطر آن مژده به او عطا کرد. سپس ترتیبی داد تا عمویش عمرو بن اسد وی را به همسری حضرت درآورد.

نسوی در تاریخ خود میگوید: خدیجه را پدرش خُوَیلد بن اسد به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد. بنا بر روایت خرگوشی در شرف المصطفی و زمخشری در ربیع الابرار و نیز در تفسیر کشاف و ابن بطه در الإبانه و جوینی در السیر به روایت از حسن و واقدی و ابی صالح و عتبی، ابوطالب خطبه خواند و گفت: ستایش از آن خداوندی است که ما را از فرزندان ابراهیم خلیل و از نسل اسماعیلِ برگزیده قرار داد و ما را از سلاله مَعَد و از تبار مُضر گرداند و ما را عهدهدار خانه و گرداننده حرم خود نهاد و خانه ما را مورد حج مردم و مسکنی امن قرار داد و حکومت بر مردم را به ما عطا فرمود، این برادرزاده من، محمد بن عبدالله، با هر یک از مردان قریش قیاس شود بر او رجحان مییابد و با هر یک از آنان مقایسه شود، بر او برتری مییابد، اگر مال اندک دارد مال و منال برگی متغیر است و سایه

ای ناپایدار، اما به خدا سوگند او جایگاهی والا و نامی زبانزد دارد، او خواستار خدیجه است و خدیجه نیز خواهان اوست، وی را به همسری او درآورید، هر چقدر مهر خواستید و هرگاه خواستید، من از مال خود خواهم داد. خُوَیلد گفت: به او دختر میدهیم و از او خرسندیم.

روایت شده که برخی از قریشیان گفتند: شگفتا، مگر زنان به مردان مهر میدهند؟ ! ابوطالب از این سخن برآشفت و گفت: اگر مردان همچون این برادرزاده من باشند زنان به گرانترین بها خواستار آنان هستند اما اگر همچون شما باشند، زنان فقط با مهریههای گران ازدواج میکنند. آنگاه یکی از قریشیان به نام عبدالله بن غنم گفت:

«گوارا و نوش باد بر تو ای خدیجه که پرنده خوشبختی بر طالع تو گذر کرد،

تو با بهترین مرد در میان همه مردم ازدواج کردی، چه کسی در میان مردم همچون محمد است؟

دو مرد بزرگ، عیسی بن مریم و موسی بن عمران مژده او را دادهاند و میعاد نزدیک شده،

کتب پیشینیان اقرار کردهاند که او رسولی رهنما و رهیافته از سرزمین مکه است.»

توضیح: «حصبنَه» یعنی او را با سنگ زدند. «صئصئی» به دو گونه بی نقطه و با نقطه، «ضئضئی» یعنی اصل و سلاله؛ در «النهایه» درباره خوارج چنین آمده که «از این سلاله قومی بیرون میآید که از دین بازمیگردند.» ضئضئی یعنی اصل. گفته میشود: «ضئضئی صدق» و «ضؤضؤ صدق» . نیز برخی آن را بر وزن «قندیل» روایت کردهاند و گفتهاند «ضئضیء»، در هر صورت منظور «نسل» و «تبار» است، برخی نیز آن را با صاد بدون نقطه روایت کردهاند که همچنانکه گفتیم، به همان معناست.

در القاموس چنین آمده : کلمه «الورق» به صورت مثلّث و بر وزن «کتِف و جبَل» یعنی درههمای ضرب شده و اگر دو حرف اول مفتوح باشد به معنای حیوان

زنده است و نیز به معنای مال یعنی شتر و درهم و غیره. در الفقیه «رزق» است چنان که خواهد آمد. الحائل یعنی متغیّر.

10. المناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله در تجارتی برای خدیجه به شام رفت. ایشان در آن هنگام بیست و پنج ساله بود و یک ماه بعد با او ازدواج کرد. کلینی میگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیست و چند سالگی با خدیجه ازدواج کرد و بیست و چهار سال و چند ماه با او بود. زمانی که کعبه را بازسازی کردند و قریشیان به داوری پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت دادند، ایشان سی و پنج ساله بود(1).

میگویم: ما تاریخ درگذشت خدیجه را در باب بعثت آوردهایم.

11. تفسیر عیاشی: امام محمد باقر علیه السلام از ابو سعید خُدری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شبی که مرا به آسمان بردند، هنگام بازگشتن به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! چیزی نمیخواهی؟ گفت: خواسته من این است که سلام خداوند و من را به خدیجه برسانی. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را دید، سخن جبرئیل را برایش بازگفت. خدیجه گفت: به راستی که خداوند خود سلام است و سلام از سوی او و سلام به سوی اوست و سلام بر جبرئیل(2).

12. کشف الغمّه: حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنان بهشت خدیجه و مریم هستند.

همان: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من امر شد به خدیجه مژده خانهای از جواهرات بدهم که نه هیاهویی در آن هست و نه زحمتی.

همان: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: نخستین کسی که پس از خدیجه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند حضرت علی علیه السلام بود. – و یا در جایی دیگر – نخستین کسی که اسلام آورد.

1- . المناقب 1: 119.
2- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی

توضیح: پیشتر سخن از پیشگامی خدیجه در مسلمان شدن آمد و گفته شد که او در اسلام بر همه مردم پیشی گرفت، پس دیگر نیازی به تکرار این سخن مشهور نیست.

مسند احمد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از زنان جهان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خُوَیلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مُزاحم همسر فرعون تو را بس.

همان: از عبدالله بن ابی اوفی روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه مژده از خانهای در بهشت داد که نه هیاهویی در آن هست و نه زحمتی.

همان: نیز روایت شده که وی گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سراغ خدیجه را گرفت. حضرت او را نیافت. جبرئیل گفت: وقتی آمد به او خبر بده که پروردگارش به او سلام میرساند.

همان: از ابوهریره روایت شده که وی گفت: جبرییل نزد پیامبر آمده بود. به ایشان عرض کرد: اکنون خدیجه در ظرفی درپوشیده برایت غذا و آب میآورد، وقتی آمد از سوی پروردگارش و از سوی من به او سلام برسان و به او مژده خانهای از جواهرات در بهشت بده که نه هیاهویی در آن هست و نه زحمتی.

توضیح: درباره «القصب» شریک گفته یعنی «طلا»، و جوهری گفته یعنی «بندهایی از جواهر»، دیگری گفته یعنی «لؤلؤ»، صاحب «النهایه» گفته «القصب» لؤلؤ میانتهی و بزرگی است که در این حدیث همچون کاخی رفیع آمده است، بنابراین «القصب» بنایی بلند و میانتهی از جواهرات است.

نیز روایت شده پیرزنی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و حضرت او را لطف بسیار نمود. وقتی آن زن رفت عایشه درباره او پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او در زمان خدیجه پیش ما میآمد، به راستی که نگاه داشتن عهد نشانه ایمان است.

و حضرت علی علیه السلام فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد زنان خود از خدیجه یاد کرد و گریست. عایشه گفت: چرا برای پیرزنی سرخمو از پیرزن

ص: 14

های بنی اسد گریه میکنی؟ فرمود: وقتی شما مرا تکذیب می کردید او مرا تصدیق کرد و وقتی شما کفر میورزیدید او به من ایمان آورد و وقتی شما نزاییدید او برای من فرزند آورد. عایشه میگفت: ما همیشه با یاد کردن از خدیجه به رسول خدا نزدیکی میجستیم.

در کتاب معالم العتره النبویه اثر ابی محمد عبدالعزیز بن اخضر جنابذی حنبلی از مادر مومنان، خدیجه بنت خُوَیلد، یاد شده و درباره پیشگامی او در اسلام و پشتیبانی نیکش از پیامبر و والایی فضیلت و ارجمندی منزلتش سخن به میان آمده است؛ از محمد بن اسحاق در سخنی مرفوع روایت شده که خدیجه بنت خُوَیلد زنی تاجر بود که خوشنام و ثروتمند بود. او با مال خود مردان را به کار میگرفت و با آنان مضاربه میکرد و سهمی برایشان میگذاشت. قریشیان قومی تجارتپیشه بودند. وقتی سخن از راستگویی و امانتداری و خوشاخلاقی رسول خدا به او رسید، کسی را در پی حضرت فرستاد و به ایشان پیشنهاد داد که با مال او به همراه غلام او میسره برای تجارت به شام برود و بیش از مزدی که دیگر تاجران میگیرند دریافت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت و با مال او و به همراه میسره غلام او به راه افتاد. وقتی به شام رسیدند رسول خدا در سایه درختی نزدیک به صومعه راهبی پیاده شد. راهب نزد میسره رفت و گفت: آن مردی که زیر آن درخت فرود آمده کیست؟ میسره گفت: او مردی از قریشیان از اهالی حرم است. راهب گفت: زیر این درخت کسی فرود نیامده جز اینکه پیامبر بوده. سپس پیامبر کالاهای را که آورده بود فروخت و هر آنچه را میخواست خرید و با میسره رو به سوی مکه گذاشت. چنین آمده که میسره گفته: وقتی ظهر به نیمه می رسید و گرما شدید می شد، در همان حال که محمد صلی الله علیه و آله سوار بر شتر خود میرفت، دو فرشته فرود می آمدند و در برابر خورشید بر سرش سایه می افکندند. وقتی او به مکه رسید و مال خدیجه را به او داد، او بار پیامبر را فروخت و آن مال دو برابر یا نزدیک به دو برابر شد. میسره سخن راهب را نیز برای خدیجه بازگفت و ماجرای سایه افکندن فرشتگان را برای او تعریف کرد. خدیجه کسی را در پی رسول خدا فرستاد و به ایشان عرض کرد: ای پسر عمو! من به خاطر خویشاوندی که با تو دارم و شرافت

و

منزلت و اعتباری که تو در میان قومت داری و به خاطر خوش اخلاقی و راستگوییات به تو علاقهمند شدهام. اینگونه خدیجه خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. او زنی باهوش و خردمند بود و در آن زمان بیش از همه قریشیان تبار والا و شرافت ارجمند و ثروت انبوه داشت. همه قومش آزمند بودند که با او ازدواج کنند. وقتی او این سخن را به پیامبر گفت، حضرت موضوع را به عموهای خود گفت. از میان آنان حمزه بن عبدالمطلب همراه پیامبر راهی شد و وقتی نزد خُوَیلد بن اسد رسید، خدیجه را برای پیامبر خواستگاری کرد و اینچنین رسول خدا با خدیجه ازدواج کرد.

و از ابن شهاب زهری روایت شده که وی گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شد و نیرومند شد، مال زیادی نداشت. از این رو خدیجه بنت خُوَیلد حضرت را به کار گرفت و ایشان را به همراه مردی دیگر از قریش، به بازار حباشه در تهامه فرستاد. رسول خدا میفرماید: برای کارگر، اربابی بهتر خدیجه ندیدم، هنوز من و همراهم بازنگشته بودیم که نزد او عطایایی از طعام داشتیم که او برای ما کنار گذاشته بود.

نیز دولابی آورده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز امرِ خود خوابی دید، نگران شد و خوابش را برای همسرش خدیجه بازگفت. خدیجه به ایشان عرض کرد: مژده که خداوند متعال همواره به تو نیکی میکند. پیامبر برای خدیجه چنین گفت که خواب دیده شکمش (قلبش) را بیرون آوردهاند و آن را پاکیزه کردهاند و شستهاند و باز سر جایش گذاشتهاند. خدیجه عرض کرد: خیر است، بشارت باد بر تو! سپس جبرئیل بر حضرت پدید آمد و ایشان را در جایگاهی که خداوند میخواست نشاند و به ایشان مژده رسالت خداوند را داد و دل پیامبر صلی الله علیه و آله مطمئن شد. آنگاه جبرئیل گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ»(1)

{بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از عَلَق آفرید.} اینچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت پروردگارش را پذیرفت و

1- . علق / 1 – 2

از آنچه جبرییل از سوی خداوند آورده بود، اطاعت کرد و سوی خانوادهاش بازگشت. چون نزد خدیجه رسید فرمود: آن کسی که برایت گفتم در خواب دیدم، جبرئیل بود. پیامبر ماجرا را برای خدیجه گفت و او را از آنچه جبرییل از سوی خداوند آورد بود خبر داد. عرض کرد: بشارت باد بر تو ای رسول خدا! به خدا سوگند که خدا همیشه به تو نیکی میکند، پس آنچه را که خداوند برایت آورده بپذیر، بشارت باد بر تو که به راستی تو رسول خدا هستی.

نیز از زهری روایت شده که وی گفت: نخستین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد خدیجه بود.

و از ابن شهاب روایت شده که وی گفت: خداوند در حالی قرآن و هدایت و بر رسول خود نازل فرمود که خدیجه بنت خُوَیلد نزد ایشان بود.

و ابن حماد گفته: به من چنین خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه را بر دوازده ظرف طلا عقد کرد و در آن روز خدیجه بیست و هشت سال داشت.

و از ابی عمرو بن العلاء روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد.

و از قتاده بن دعامه روایت شده که وی گفت: خدیجه پیش از آنکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کند، نزد عتیق بن عائذ بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بود و میگویند دختری برای او زایید یعنی اُمّ محمد بن صیفی مخزومی را، پس از عتیق با ابوهاله هند بن زراره تیمی بود و هند بن هند را برای او زایید، و سپس با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد.

ابن حماد همچنین به صورت مرفوع از ابن اسحاق روایت می کند که : خدیجه نخستین کسی بود که به خداوند و رسولش ایمان آورد و آنچه را ایشان از نزد خدا آورد تصدیق کرد و ایشان را در کار خود پشتیبانی کرد، خداوند با خدیجه کار را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آسان کرد، هرگاه حضرت میشنید که ایشان را رد میکنند یا تکذیب میکنند، اندوهگین میشد اما همینکه نزد خدیجه برمیگشت خداوند با او همه این اندوهها را از رسول خود صلی الله علیه و آله می

ص: 17

زدود خدیجه ایشان را استوار میکرد و به ایشان آرامش میداد و امر مردم را بر ایشان آسان میکرد، تا اینکه خدیجه درگذشت و خدایش رحمت کند.

و از اسماعیل بن ابی حکیم غلام آل زبیر روایت شده که وی گفت: خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پسر عمو! وقتی آن همنشینت نزدت آمد، آیا میتوانی مرا خبر کنی؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس وقتی آمد مرا خبر کن. جبرئیل آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه گفت: ای خدیجه! این جبرییل است که نزدم آمده. خدیجه عرض کرد: ای پسر عمو! برخیز و روی پای چپ من بنشین. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و روی پای خدیجه نشست. خدیجه عرض کرد: آیا او را میبینی؟ فرمود: بله. عرض کرد: برخیز و روی پای راستم بنشین. پیامبر جا به جا شد. عرض کرد: آیا او را میبینی؟ فرمود: بله. عرض کرد: حال در دامانم بنشین. پیامبر چنین کرد. عرض کرد: آیا او را میبینی؟ فرمود: نه. عرض کرد: ای پسر عمو! استوار باش، مژده که به خدا سوگند او فرشته است و شیطان نیست.

ابن اسحاق میگوید: عبدالله بن حسن در روایت این سخن گفت: مادرم فاطمه بنت حسین این سخن را از قول خدیجه بازمیگفت که من هم شنیدم، خدیجه گفته که رسول خدا را زیر جامه خود وارد کرده و در آن دم جبرییل رفته، آنگاه به رسول خدا عرض کرده: به راستی که او فرشته است و شیطان نیست.

و نیز ابن اسحاق گفته: خدیجه بنت خُوَیلد و ابوطالب هر دو در یک سال جان سپردند و درگذشت خدیجه و ابوطالب پشت سر هم بر رسول خدا روی داد. خدیجه پشتیبانی نیک برای اسلام بود و رسول خدا نزد او آرامش مییافت.

و از عروه بن زبیر روایت شده که وی گفت: خدیجه پیش از آن که نماز واجب شود درگذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدیجه خانهای از جواهرات نشان داده شد که نه هیاهویی در آن هست و نه زحمتی.

ابن هشام می گوید: کسی که به او اعتماد دارم برای نقل کرد که : جبرئیل نزد پیامبر آمد و عرض کرد: به خدیجه از سوی پروردگارش سلام برسان. رسول خدا

ص: 18

فرمود: ای خدیجه! این جبرئیل است، از سوی پروردگارت به تو سلام میرساند. خدیجه گفت: خداوند خود سلام است و سلام از سوی اوست و سلام بر جبرئیل.

نیز روایت شده که آدم علیه السلام گفته: من در روز قیامت بر همه آدمیان سرور هستم جز بر مردی از فرزندانم که یکی از پیامبران خداست و محمد صلی الله علیه و آله نام دارد، او در دو چیز بر من برتری مییابد، یکی اینکه همسر او یاری است برای او و یار او میشود اما همسر من یار است بر من! ، دیگر اینکه خداوند او را بر شیطانش یاری میکند و شیطان او مسلمان میشود اما شیطان من کفر ورزید.

و از عایشه روایت شده که وی گفت: هروقت در حضور رسول خدا از خدیجه یاد میشد، ایشان از مدح او و طلب آمرزش برایش خسته نمیشد، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از او یاد کرد، من حسادت کردم و گفتم: خداوند عوض آن پیرزن را به تو داده! دیدم رسول خدا سخت خشمگین شد، از حرفی که زدم پشیمان شدم و گفتم: خداوندا اگر خشم رسولت را از بین ببری، تا زندهام دیگر به بدی از خدیجه یاد نمیکنم. آنگاه رسول خدا فرمود: چطور این حرف را میزنی حال آنکه وقتی مردم کفر ورزیدند او به من ایمان آورد و وقتی مردم مرا رد کردند او مرا پذیرا شد و وقتی مردم مرا تگذیب کردند او مرا تصدیق کرد وقتی شما از فرزند محروم شدید او برایم فرزند آورد. عایشه میگوید: حضرت یک ماه با همان حال نزد من میآمد و میرفت.

و روایت شده کنیه خدیجه اُم هند بوده است.

و از ابن عباس روایت شده که وی گفت: عموی خدیجه، عمرو بن اسد، او را به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله درآورد، پدر خدیجه قبل از جنگ «فجار» درگذشته بود.

و از وی روایت شده که وی گفت: خدیجه بیست و هشت سال داشت که پیامبر با او ازدواج کرد، مهرش دوازده ظرف بود که مهر زنان حضرت همین بود. نیز گفتهاند که خدیجه پانزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمده و چهل سال داشته که در رسول خدا در بیست و پنج سالگی با او ازدواج کرده است.

پیشتر ماجرای عفیف آمد که وقتی برای تجارت نزد عباس رفته پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی علیه السلام را دیده که نماز میخواندهاند و گفته به خدا سوگند بر روی زمین جز این سه تن کسی را نمیشناسم که بر این دین باشد. بنابراین دیگر نیازی به تکرار این خبر نیست، زیرا در اینکه خدیجه نخستین کسی بوده که اسلام آورده، اختلافی وجود ندارد. ابن سعد از حکم بن حزام روایت کرده که خدیجه در ماه رمضان از دهمین سال نبوت پیامبر در شصت و پنج سالگی درگذشت، ما او را از خانهاش بیرون آوردیم و در حجون به خاکش سپردیم، رسول خدا خود در قبر او رفت و او را در قبر گذاشت، آن روز هنوز نماز میت تشریع نشده بود پرسیدند: چه هنگام بود ای اباخالد؟! گفت: سه سال یا همین حدود پیش از هجرت و اندکی پس از خروج بنی هاشم از شِعب، او نخستین زنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسری گرفت و فرزندان حضرت همه از او بودند جز ابراهیم که از ماریه قبطی بود.

این آخرین خبری بود که از کتاب جنابذی نقل کردم(1).

توضیح: «سطتک» به کسر سین یعنی تو در وسط آنان بودی و در مرکز آنان بودی یعنی ارجمندترین آنان بودی، جوهری میگوید: «وسطت القوم أسطهم وسطاً و وسطةَ» یعنی «در مرکز آنان قرار داشتم»، فلان کس «وسیط» قوم خود است یعنی او والاتبارترین و بلندمرتبهترین آنان است.

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله «رزقت منی» یا «فرزند» را منظور دارد یا «اسلام» را. چه بسا منظور عایشه از اینکه «یک ماه نزد من میآمد و میرفت» این باشد که حضرت یک ماه مدام میرفته و میآمده و از خدیجه و فضایلش میگفته، و یا اینکه وقتی فهمیده عایشه از سخن خود پشیمان شده از روی لطف به او یک ماه نزدش رفت و آمد میکرده است.

13. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا خواست با خدیجه بنت خُوَیلد ازدواج کند، ابوطالب با اهل بیت خود و به همراه چند تن از

1- . کشف الغمّه: 151 – 153

قریشیان به راه افتاد و نزد وَرَقه بن نوفَل عموی خدیجه رفت. ابوطالب سخن را آغاز کرد و گفت: ستایش از آنِ پروردگار کعبه است که ما را از فرزندان ابراهیم و از نسل اسماعیل قرار داد و ما را در حرمی امن فرود آورد و ما را بر مردم حاکم گرداند و به ما در دیارمان برکت داد، این برادرزاده من- یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله – با هر یک از مردان قریش قیاس شد بر او رجحان یافت و با هر یک از آنان مقایسه شد، بر او برتری یافت، اگر مال اندک دارد مال و منال هدیهای همیشگی و جاری و سایهای ناپایدار است، او خواستار خدیجه است و خدیجه نیز خواهان اوست، ما آمدهایم تا خدیجه را با رضایت و نظر خودش برای او خواستگاری کنیم و مهر او از مال من بر عهده من است که هرگاه بخواهید خواهم داد، به پروردگار کعبه سوگند او قسمتی والا و دینی فراگیر و اندیشهای کامل دارد. آنگاه ابوطالب سکوت کرد و عموی خدیجه لب به سخن گشود اما به لکنت افتاد و در پاسخ دادن به ابوطالب درنگ کرد و به نفس نفس افتاد و جواب روشنی نداد، در حالی که او یکی از کشیشیان مسیحی بود (و به خوبی سخن می گفت) . در آن دم خدیجه سخن آغاز کرد و گفت: ای عمو! اگر چه تو در حضور و سخن گفتن در پیش مردم ، سزاوارتری ، اما بر من از خودم سزاوارتر نیستی؛ ای محمد! من خودم را به همسری تو درمیآورم و مهر را نیز خودم از مالم میدهم، به عمویت بگو ناقهای قربانی کند و ولیمهای ترتیب دهد و تو نزد عیال خود آی. ابوطالب گفت: گواه باشید که او محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت و مهر را از مال خود تضمین کرد. یکی از قریشیان گفت: شگفتا، مهر را زن به مرد میدهد؟ ! ابوطالب از این سخن برآشفت و به پا خاست. ابوطالب مردی بود که همه از او حذر میکردند و از خشمش میترسیدند. او برخاست و گفت: اگر مردان همچون برادرزاده من باشند، زنان ایشان را با گرانترین بها و بیشترین مهر خواهند خواست و اگر همچون شما باشند باید خود برای ازدواج مهری گران بدهند. او سپس ناقهای قربانی کرد و رسول خدا نیز نزد عیال خود رفت. آنگاه یکی از قریشیان به نام عبدالله بن غَنم گفت:

«گوارا و نوش باد بر تو ای خدیجه که پرنده خوشبختی بر طالع تو گذر کرد،

تو با بهترین مرد در میان همه مردم ازدواج کردی، چه کسی در میان مردم همچون محمد است؟

دو مرد راستگو، عیسی بن مریم و موسی بن عمران مژده او را دادهاند و میعاد نزدیک شده،

کتب پیشینیان اقرار کردهاند که او رسولی رهنما و رهیافته از سرزمین مکه است.»

توضیح: «الزرع» یعنی «فرزندان». «المال رفد جار» یعنی مال و منال هدیهای همیشگی است که خداوند آن را به اندازه نیاز بندگانش به آنان عطا میکند. پیشتر «ورق حائل» یعنی «برگی متغیر» آمد و بعد از این به روایت الفقیه «رزق حائل» یعنی «رزق متغیر» خواهد آمد.

«البهر» نفسبریدگی از روی درماندگی است. سخن خدیجه که «اگر تو ... بر من سزاوارتر باشی» شاید به این معناست که اگر تو در نظر مردم عُرفا نسبت به امور من سزاوارتر از من باشی، در واقع از نسبت به امور من از خودم سزاوارتر نیستی، و یا اینکه اگر تو برای حضور و تکلم درباره امور من نزد مردم سزاوارتر از من باشی در اصل قضیه رضایت و پذیرفتن همسر سزاوارتر از خودم نیستی، و یا اینکه اگر چه تو می توانی مرا هلاک کنی اما نمیتوانی با این ازدواج مخالفت کنی؛ اما چه بسا معنای دوم آشکارتر باشد. این سخن که «پرنده خوشبختی بر طالع تو گذر کرد» از آن روست که میگویند خوشاقبالی یا بداقبالی پرندهای دارد، عرب از روی تفأل میگوید: پرنده خوشاقبالی یا بداقبالی بر فلان کس گذر کرد، اصل این باور از آنجاست که آنان وقتی رهسپار مقصدی میشدهاند، سررسیدن پرندهای از جانب راست یا چپ خود را به فال میگرفتهاند، احتمالا معنای آن سخن این است که به زودی بهخاطر انتخاب نیکی که کردهای، بهترین اخبار درباره تو در آفاق میپیچد زیرا پرندگان از هر چیز دیگر زودتر اخبار را میرسانند؛ اما معنای نخست آشکارتر است. «البر» به فتح یعنی راستگو و «بسیار نیکوکار». «القدم» با کسره، متضاد «حدوث» است، میگویند: در قدیم چنین بود.

14. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی قاسم فرزند خدیجه درگذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد خدیجه رفت و به او که داشت میگریست فرمود: چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: شیری از سینه ام جاری شد و به گریه افتادم. فرمود: ای خدیجه! آیا راضی نیستی که در روز قیامت بر در بهشت بیایی و ببینی او آنجا ایستاده و سپس او دست تو را بگیرد و به بهشت ببرَد و در بهترین جا فرود آورَد؟ این از برای همه مومنان است، خداوند عزوجل حکیمتر و کریمتر از آن است که میوه قلب مومنی را بگیرد و پس از آن تا به همیشه آن مومن را عذاب کند(1).

15. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی طاهر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، حضرت خدیجه را از گریه نهی کرد. خدیجه گفت: بسیار خوب ای رسول خدا! اما شیرم برای او روان شد و به گریه افتادم. فرمود: آیا راضی نیستی که ببینی او بر در بهشت ایستاده و وقتی تو را ببیند دستت را بگیرد و تو را به پاکترین و نیکترین جای بهشت ببرَد؟ قطعا همین طور است، خداوند متعال عزیزتر و کریمتر از آن است که اگر میوه قلب بندهای را گرفت و آن بنده صبر پیشه کرد و از خداوند پاداش خواست و خدا را حمد گفت، او را عذاب کند(2).

16. نهج البلاغه: در آن زمان در هیچ خانهای جز خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه اسلام راه نیافته بود و من نفر سوم آن دو بودم(3).

17. من لا یحضره الفقیه: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه بنت خُوَیلد ازدواج کرد، ابوطالب خطبه خواند. او پیش از آن خدیجه را نزد پدرش ، و یا به قول بعضی از مردم نزد عمویش، خواستگاری کرده بود. آنگاه دو دسته در {کعبه} را گرفت و در حضور جمعی از قریشیان که او را میدیدند گفت: ستایش از آنِ خداوندی است که ما را از فرزندان ابراهیم و از نسل اسماعیل قرار داد و خانهای مورد طواف از برای ما نهاد و ما را در حرمی امن جای داد که ثمرات همه چیز در

1- . الفروع 1: 59
2- . الفروع 1: 60
3- (4) نهج البلاغه: الجزء الأول: 417

آن جمع است و ما را در دیارمان بر مردم حاکم گرداند، برادرزاده من محمد بن عبدالله با هر یک از مردان قریش قیاس شود بر او رجحان مییابد و با هر یک از آنان مقایسه شود، بر او برتری مییابد، اگر مال اندک دارد مال و منال رزقی متغیر است و سایهای ناپایدار، اما به خدا سوگند او جایگاهی والا و نامی زبانزد دارد، او خواستار خدیجه است و خدیجه نیز خواهان اوست و مهریه را چه سریع و چه مدتدار آن را من از مال خود میدهم، او مقامی والا و مرتبتی بلند و زبانی شفیع و توانمند دارد. اینچنین ابوطالب پیامبر را همسر داد و پیامبر از فردا نزد او رفت و خدیجه در نخستین بارداری، عبدالله بن محمد صلی الله علیه و آله را زایید(1).

18. میگویم: کازرونی در منتقی روایت کرده: خزیمه بن حکیم سلمی با خدیجه بنت خُوَیلد خویشاوند بود. او نزد خدیجه رفت و با ورود خود به نزد خدیجه از برکتی بزرگ بهرهمند شد. خدیجه او را با رسول خدا و غلام خود میسره برای تجارت به دیار بصرا در سرزمین شام فرستاد. خزیمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار خوشش آمد و در خواب و بیداری از ایشان جدا نمیشد. آنان رهسپار شدند و چون به میانه شام و حجاز رسیدند، دو شتر از مال خدیجه بر میسره رم کردند و حال آنکه رسول خدا در جلوی کاروان بود. میسره که بر جان خود و جان آن دو شتر هراسان شد شتابان رو سوی رسول خدا گذاشت و ایشان را خبر کرد. پیامبر نزد آن دو شتر رفت و بر سمهایشان دست کشید و آن دو را تعویذ کرد. ناگاه آن دو شتر صدایی کردند و رفتند تا پیشاپیش کاروان حرکت کنند. وقتی خزیمه این صحنه را دید دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله مقامی والا دارد و از این رو در همراهی با ایشان آزمند شد و مراقب ایشان بود. آنان رفتند و چون به شام رسیدند نزد یکی از راهبان شام فرود آمدند. رسول خدا زیر یک درخت پیاده شد و بقیه مردم جداگانه پیاده شدند. درختی که پیامبر به زیرش فرود آمد درختی خشک و بیبار بود که برگهایش ریخته بود و تنهاش خشکیده بود، اما همینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و به زیر آن درخت آرام گرفت، ناگاه

1- . من لا یحضره الفقیه: 413، و نیز تاریخ الیعقوبی 2: 15

درخت درخشید و تابان شد و دور تا دورش سرسبز شد و میوههایش رسید و شاخههایش آویزان شد و بر سر رسول خدا چتر گشود. آن راهب چون این صحنه بدید از خود بی خود شد و شتابان از صومعهاش پایین آمد و عرض کرد: به لات و عُزّی سوگند از تو سوالی دارم. پیامبر فرمود: دور شو مادرت به عزایت بنشیند که در عرب هیچ کلامی از این (قسم به لات و عزی) بر من درشت تر نیست . اما راهب این سخن را حساب شده زده بود. او وقتی از صومعهاش پایین آمد پوستی سفید در دست داشت. آنگاه شروع کرد باری در آن پوست بنگرد و باری به پیامبر. سپس چشم به آن پوست دوخت و گفت: به فرستنده انجیل سوگند که خودش است! وقتی خزیمه سخن راهب را شنید پنداشت او برای پیامبر نیرنگی در کار دارد. از این رو دست بر قبضه شمشیر خود زد و با صدایی بلند فریاد برآورد: آی ای آل غالب! ناگهان مردم از هر طرف سوی او شتافتند و گفتند: از چه هراس داری؟ وقتی راهب مردم را دید به سوی صومعهاش شتافت و داخل شد و در را به روی خود بست. سپس سر سوی آنان بیرون کرد و گفت: ای قوم! چرا از من هراسان شدید؟ به خدایی که آسمانها را بی هیچ ستون برافراشته هیچ قافله ای نزد من فرود نیامده که نزد من محبوبتر از شما باشد، در این صحیفه آمده مردی که به زیر این درخت فرود میآید، و با دست درختی را نشان داد که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیرش بود، او فرستاده پروردگار جهانیان است که با شمشیری برآهیخته و قربانی بزرگی برانگیخته میشود و خاتم پیامبران است، هر کس از او فرمان ببرد نجات مییابد و هر کس از او سر بپیچد گمراه میشود. سپس رو سوی خزیمه کرد و گفت: چه نسبتی با این مرد داری ؟ کسی از خویشان او هستی ؟ خزیمه گفت: نه، خادم او هستم . سپس ماجرای آن دو شتر را برایش بازگفت. راهب گفت: ای مرد! او همان پیامبری است که در آخرالزمان برانگیخته میشود، من امری را به تو میسپارم و خبری را نزدت به ودیعه میگذارم و با تو عهدی میبندم. خزیمه گفت: چه شده؟ من سخنت را میشنوم و رازت را میپوشانم و امرت را اطاعت میکنم. راهب گفت: من در این صحیفه چنین میبینم که او در آن دیار ظهور میکند و در برابر بندگان یاری داده میشود، نه بیرقی از او دریغ داشته میشود و نه غایتی برایش متصور است،

دشمنانی دارد که بیشترشان یهودیان، همان دشمنان خدا، هستند، پس بهخاطر او از آنان بر حذر باش. خزیمه این سرّ را در خود پنهان کرد و سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای محمد! من در تو چیزی میبینم که در هیچ یک از انسانهای دیگر نمیبینم، من میپندارم تو همان پیامبری هستی که گفته میشود از تهامه ظهور میکند، تو با درستی به دنیا آمدهای و در میان مردمان قومت امین بودهای، من میبینم که در دل مردم محبتی برای تو هست، من تو را در کلامت تأیید میکنم و در برابر دشمنت یاری میدهم. آنگاه راهی شام شدند و کار خود در آنجا به انجام رساندند و سپس برگشتند.

راوی میگوید: خدیجه کسی را نزد عموی خود عمرو بن اسد فرستاد تا او را شوهر دهد. او آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در میان عموهای خود سر رسید و خدیجه را به همسری گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن هنگام بیست و پنج سال داشت و خدیجه چهل سال.

گروهی نیز روایت کردهاند که خدیجه را پدرش در حال مستی به عقد درآورد. اما واقدی میگوید این نادرست است و صحیح آن است که خدیجه را عمویش شوهر داد و پدرش پیش از جنگ فِجار درگذشته بود.

راوی، خطبه ابوطالب را که پیشتر آمد نقل میکند و میگوید: وقتی ابوطالب خطبهاش را به پایان رساند، ورقه بن نوفل زبان به سخن گشود و گفت: ستایش از آنِ خدایی است که ما را در مرتبتی که گفتی قرار داد و ما را آنچنان که برشمردی برتری بخشید، ما سروران و رهبران عرب هستیم و شما نیز همه اینها را دارید، هیچ عشیرهای برتری شما را منکر نیست و هیچ کس در فخر و شرافت شما تردید ندارد، ما خواهان پیوند با خاندان شما و شرافت شما هستیم، پس ای جماعت قریش! بر من گواه باشید که من خدیجه بنت خُوَیلد را با چهار صد دینار مهر به همسری محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله درآوردم. سپس ورقه دم فرو بست و ابوطالب گفت: دوست میدارم عموی خدیجه نیز با تو همرأی شود. آنگاه عموی خدیجه گفت: ای جماعت قریش! بر من گواه باشید که من خدیجه بنت خُوَیلد را به عقد محمد بن عبدالله درآوردم و بزرگان قریش بر این کار گواه من بودند. در آن دم

خدیجه به کنیزان خود دستور داد تا به رقص درآیند و دف بنوازند و گفت: ای محمد! به عمویت ابوطالب بگو یکی از شترانت را قربانی کند و مردم را بر این در سور بده و بیا در این نیمروز با عیالت استراحت کن. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عیال خود خدیجه وارد شد(1).

19. میگویم: ابوالحسن بکری در کتاب انوار گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر خانه خریجه بنت خُوَیلد گذر کرد و خدیجه با جمعی از زنان و کنیزان و خادمان خود و نیز با یکی از احبار یهود نشسته بود. چون پیامبر از آنجا گذشت آن حبر به ایشان نگریست و گفت: ای خدیجه! اکنون جوانی کمسال از برابر خانهات گذر کرد، کسی را در پی او بفرست. خدیجه یکی از کنیزان خود را در پی حضرت فرستاد و او به ایشان عرض کرد: ای سرورم! بانوی من شما را میطلبد. پیامبر به راه افتاد و وارد خانه خدیجه شد. خدیجه گفت: ای حبر! این همانی است که گفتی؟ گفت: آری، این مرد محمد بن عبدالله است. حبر عرض کرد: شکمت را به من نشان بده. پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد. حبر نگریست و گفت: به خدا سوگند این مرد پایانبخش نبوت است. خدیجه گفت : اگر عمویش ببیند که تو او را وارسی میکنی بلایی بر سرت میآورد، چراکه عموهای او از احبار یهود بر او حذر میکنند. حبر گفت: چه کسی میتواند به این محمد آسیبی برساند؟! به موسی کلیم سوگند که او رسول خداوند بزرگ در آخرالزمان است، خوشا به حال آنان که همسر و داماد و خانواده او میشوند، چراکه اینان شرف دنیا و آخرت را به دست آوردهاند. خدیجه شگفت زده شد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفت. اما حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله در دل خدیجه نشست. او بانویی بزرگ بود و مال و منال و چهارپایان بیشماری داشت. گفت: ای حبر! از کجا دانستی که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است؟ گفت: صفاتش را در تورات دیدهام، او در آخر الزمان برانگیخته میشود، پدر و مادرش میمیرند و جدّ و عمویش سرپرستش میشوند، سرانجام با یکی از زنان قریش ازدواج میکند که بانوی قوم خود و امیر عشیره خود است. و با دست به

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: باب هشتم، درباره بیست و پنج سالگی حضرت

خدیجه اشاره کرد. سپس گفت: ای خدیجه! آنچه را به تو میگویم به یاد داشته باش. و گفت:

«ای خدیجه! سخنی را که اکنون میگویم فراموش نکن و نهایت بهره را از آن بِبر،

ای خدیجه! این مرد بدون شک پیامبر است، من در انجیل اینچنین خواندهام،

از سوی خداوند وحی خواهد آورد و خداوند کتابش را به او عطا می کند ،

او با زنی شرافتمند ازدواج میکند و در همه نسلها سرآمد مردم میشود.»

خدیجه چون سخن حبر را شنید دلش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به جا ماند، اما امر خویش پنهان کرد. وقتی حبر داشت میرفت گفت: بکوش تا محمد را از دست ندهی که او شرافت دنیا و آخرت است. خدیجه عمویی به نام ورقه داشت که همه کتب را خوانده بود و عالم و حبر بود و صفات پیامبر آخرالزمان را میشناخت و میدانست که او با بانویی از قریش ازدواج میکند که بزرگ قوم خویش است و از مال خود برای قومش خرج میکند و آنان را توانا میسازد و در همه امور آنان را یاری میدهد. ورقه میدانست که در مکه هیچ کس بیشتر از خدیجه مال نداشت. ورقه امید داشت آن زن، برادرزادهاش یعنی خدیجه باشد و به او میگفت: ای خدیجه! تو به مردی خواهی پیوست که شرافتمندترین اهل زمین و آسمان است. خدیجه در هر ناحیهای بندگان و چهارپایانی داشت، آنچنان که میگفتند او بیش از هشتاد هزار شتر دارد که در همه جا پراکندهاند. او در هر زمینی تجارتی داشت و در هر سرزمینی، از مصر و حبشه تا جز آنها، مالی داشت. در آن روزگار ابوطالب که رضوان خدا بر او باد از بس سفر کرده بود، ضعیف شده بود، او از زمانی که سرپرست پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود سفر را کنار گذاشته بود. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد وی رفت و دید غمگین است. فرمود: چه شده که عموی من را غم گرفته؟ گفت: ای برادرزاده! بدان که ما مال و منالی نداریم و روزگار بر ما سخت شده و ما کالایی نداریم، من نیز پیر شدهام و بدنم ضعیف شده و دستم خالی شده و رو به سوی گور دارم، اما ای فرزندم! میخواهم همسر تو را ببینم تا دل من شاد شود و تو نیز کنار او آرام گیری و از معیشتی بهرهمند شوی. پیامبر صلی الله

ص: 28

علیه و آله فرمود: چه فکری داری ای عمو؟ گفت: ای برادرزاده! بدان که خدیجه بنت خُوَیلد بیشتر مردم را از مال خود بهره رسانده و به کسانی که میخواهند تجارت کنند مال میدهد و آنان با مال او سفر میکنند، ای برادرزاده! آیا میخواهی با من به نزد او بیایی تا از او بخواهیم مالی به تو بدهد که با آن تجارت کنی؟ فرمود: بله، نزد او برو و هر چه صلاح میدانی انجام بده.

ابوالحسن بکری میگوید: چون فرزندان عبدالمطلب گرد هم آمدند، ابوطالب به برادران خود گفت: ما را به سرای خدیجه بنت خُوَیلد ببرید تا از او بخواهیم مالی به محمد بدهد که با آن تجارت کند. آنان در دم برخاستند و به سرای خدیجه رفتند. خدیجه سرایی بزرگ داشت که همه اهل مکه را در خود جای میداد، بالای خانهاش قبهای از حریر آبی زده بود و دور تا دورش را با علامات خورشید و ستاره و ماه آراسته بود و آن را با ریسمانهای ابریشمین و میخهای آهنین استوار کرده بود. او پیشتر با دو نفر ازدواج کرده بود: یکی ابوشهاب که همان عمرو کندی بود و دیگری عتیق بن عائذ. وقتی هر دوی آنان درگذشتند عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی یهاب که هر یک چهارصد بنده و کنیز داشتند، از او خواستگاری کردند، ابو جهل بن هشام و ابوسفیان نیز از او خواستگاری کردند اما خدیجه خواهان هیچ یک از آنان نبود و دلش پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چراکه از احبار و راهبان و کاهنان آنهمه تعریف حضرت را شنیده بود و قریشیان از ایشان نشانههای بسیار دیده بودند و میگفتند: خوشا به سعادت هر کس همسر محمد شود، چراکه او زینت همسر خود است و بر شادی او میافزاید و در دلش شوق میافکند. از این رو خدیجه کسی را در پی عموی خود ورقه بن نوفل فرستاد و به او گفت: ای عمو! میخواهم ازدواج کنم اما نمیدانم با چه کسی، بسیاری از مردم نزدم آمدهاند اما دلم هیچ یک از آنان را نمیپذیرد. ورقه گفت: ای خدیجه! میخواهی سخنی هنگفت برایت بگویم و خبری شگفت به تو بدهم؟ گفت: چه سخنی ای عمو؟! گفت: من کتابی از عهد عیسی علیه السلام دارم که طلسمها و افسونهای بسیاری در آن هست، من بر آب افسون میخوانم و آن آب را به تو میدهم، آن را بگیر و خود را با آن بشوی، سپس کلماتی از زبور و کلماتی از انجیل را مینویسم و آنها را به زیر

سرت بگذار با جامه خواب در بسترت بخواب، هر کس همسر تو باشد به خوابت میآید و تو نام و کنیه او را خواهی دانست. گفت: چنین کن ای عمو! ورقه گفت: با کمال میل! و آن کلمات را نوشت و به او داد. خدیجه به دستور ورقه عمل کرد و خوابید. در خواب مردی را دید با قدی نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه، سیاه چشم و با ابروانی باریک و پیوسته ، با لبانی سرخ و گونههایی گلانداخته و رنگی روشن و چهرهای نمکین و اندامی خوب، به زیر سایه یک ابر، با علامتی بر روی کتفهایش، سوار بر اسبی از نور که با زنجیری از طلا افسار شده و بر کمرش مویی بافته از طلای ناب بود و به گونهگونه مروارید و جواهر آراسته بود و چهرهای چون چهره آدمیان داشت و دُمَش شکافته شده بود و پاهایی چون پای گاو داشت و گامی بلند برمیداشت و شتابان میتاخت، او از خانه ابوطالب خارج شد، وقتی خدیجه او را دید، او را در آغوش گرفت و در دامانش نشاند. از خواب برخاست و بقیه شب را نخوابید و سوی عمویش ورقه راهی شد و به او گفت: صبح به خیر ای عمو! گفت: همچنین ؟ گویا چیزی دیده ای ؟ گفت: مردی با چنین صفاتی دیدم. در آن دم ورقه گفت: ای خدیجه! اگر خوابت راست باشد، کامیاب و سعادتمند میشوی، کسی که در خواب دیدهای تاج کرامت بر سر دارد و در روز قیامت شفیع گنهکاران است و سرور عرب و عجم است، او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. خدیجه گفت: ای عمو! من به سوی آنچه میگویی چه راهی دارم حال آنکه من چنانم که شاعر گفته:

«سوی شما روانه میشوم به این امید که شما را زیارت کنم، اما در همان دم مرکبم در حقم کوتاهی میکند،

سرزمین آرزوها نیرنگ است اما من، رویدادها را با اندیشههای باطل چاره میکنم،

با خود برق اشتیاق شما را حمل میکنم و از باد غرب میخواهم نامههایم را برساند.»

با این همه، شوق خدیجه افزون شد و چون تنها میشد اشک آه و افسوس میبخت و میگفت:

«تا کِی حال و هوای عشق را پنهان کنم و حال آنکه پلک ها آشکارش می کنند ؟ و تا کِی اشتیاق را در بند کنم و شکیبایی به آن چنگ بزند؟

دلم به من جفا کرد چراکه به تصاحب دیگری درآمد، دریغا که ای کاش خودم صاحبش بودم،

این زخم کیست که فقط تاب و توانی برای من بر جا گذاشته، ای کاش با مابقی کاری نداشته باشد و آن رها کند.»

راوی میگوید: شگفتترین چیزی که در این امر عجیب و غریب دیدم این بود که خدیجه هنوز شعر خود را به پایان نرسانده بود که ناگاه در زدند. او به کنیزش گفت: برو پایین و ببین چه کسی بر در است، شاید خبری از دوستان رسیده است. سپس سرود:

«ای باد جنوب ! شاید خبری از دوستان گوشهای از تب مرا فرو نشانَد،

چرا هیچ پیغامی از آنان برایم نمیرسد تا حتی مگر به بهای جانم آن را خریدار شوم؟

به حق دوستیام با آنان سوگند که من رازدار هستم و سرّم را برای آنان فاش نمیکنم،

خداوند به زودی وصال آنان را به من نشان دهد ، چه بسیار آسودگی که پس از سختی به دست میآید،

در فراق شما یک روز همچون یک ماه است و در وصال شما یک ماه همچون یک روزگار است.»

آن کنیز پایین رفت و ناگهان دید فرزندان عبدالمطلب پشت در هستند. نزد خدیجه بازگشت و گفت: ای بانوی من ! سروران عرب و مردان ارجمند و والامقام، فرزندان عبدالمطلب بر در ایستادهاند. خدیجه سَرَکی عاشقانه کشید و حرارت عشق در وجودش زبانه کشید و گفت: در را به روی ایشان باز کن و به میسره بگو برای آنان تخت و بالش بگذارد که امید دارم محبوب من محمد صلی الله علیه و آله را با خود آورده باشند. سپس سرود:

ص: 31

«لذتبخشترین لحظات زندگی من وصال و دیدار شماست، من از زندگی لذت نمیبرم تا اینکه شما را ببینم،

چشم من در میان مردم از کسی جز شما خوشش نمیآید و جز حضور شما هیچ لذتی در قلب من دوستداشتنی نیست،

چه کسی میتواند در کار شما از شما نافرمانی کند؟ ! قدمتان به روی دیده و سر ما !

آری ! من با همه آنچه که دارم به پای شما نوشته شدهام، جان و مالم ای محبوب من فدای شما !

کسی جز شما عاشقانه در قلب من ساکن نیست، اگر میخواهید قلبم را بگردید بیایید این قلب من !»

میسره برای آنان مجلس را به انواع فرش آراست و هنوز آن قوم ننشسته بودند که انواع غذا و میوه را از طائف و شام برایشان آورد. آنان خوردند و به سخن نشستند. خدیجه از پشت پرده با صدایی خوب و سخنی دلپذیر گفت: ای بزرگان مکه ! این سرا از حضور شما منور شد و همه نورها از وجود شما تابناک شد، اگر چیزی میخواهید برآورده میشود و اگر حادثهای رخ داده بر طرف میشود، نیازهای شما برآوردنی است و چراغ وجودتان برافروختنی. ابوطالب گفت: ما برای حاجتی نزد تو آمدهایم که سودش به خودت برمیگردد و برکتش برای خودت است. گفت: ای سرورم ! چه حاجتی؟ گفت: درباره برادرزادهام محمد نزد تو آمدهایم. خدیجه همینکه این سخن را شنید از خود بی خود شد و دانست که به مقصودش رسیده و سرود:

«با یاد شما سوز دل فرو مینشیند و شفای چشمان بیمار در دیدار شماست،

هر که میگوید من از عشق شما شفا مییابم دروغ گفته چه من در این عشق از شوق جان میدهم،

چرا از وصال شما سراپا غرق سرور نشوم ، حال آنکه از دور مشتاق شما بودم،

ص: 32

راز من و هوش من در عشق شما شباهتی داشتند، آن که پنهان بود آشکار شد و آنکه آشکار بود پنهان شد.»

خدیجه گفت: محمد خودش کجاست تا بشنویم چه میگوید؟ عباس گفت: من میروم و او را میآورم. او برخاست و به دنبال حضرت به مکه رفت اما ایشان را نیافت. به چپ و راست نگریست. گفتند: چه میخواهی؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله را میخواهم. او در کوه حرا است. عباس در پی حضرت راهی شد و دید ایشان در مرقد ابراهیم خلیل علیه السلام ردای خود را دور خود پیچیده و خوابیده و بالی سر ایشان ماری بزرگ دستهای ریحان را به دهان گرفته و بادِ ایشان میزند. عباس وقتی این صحنه را دید ترسید. خود میگوید: از آن مار برای محمد صلی الله علیه و آله هراسان شدم، شمشیر برکشیدم و خواستم به او حمله کنم. اما مار به عباس حمله میکند و عباس در دم فریاد برمیآورد که ای برادرزاده مرا دریاب! پیامبر صلی الله علیه و آله چشم گشود و آن مار رفت و گویا اصلا نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا شمشیر کشیدهای؟ عباس گفت: ماری را کنارت دیدم و برایت نگران شدم، شمشیر کشیدم و خواستم به او حمله کنم اما او به من حمله کرد و من فریاد کشیدم و تو را صدا زدم، وقتی چشم گشودی رفت و انگار اصلا اینجا نبود. پیامبر لبخندی زد و فرمود: ای عمو! او مار نبوده، بلکه یک فرشته بوده که من بارها او را دیدهام و آشکارا با او سخن گفتهام، او به من گفت: ای محمد! من فرشتهای از جانب پروردگارم هستم، بر عهده من است که شبانهروز از تو در برابر نیزنگ دشمنان و شروران مراقبت کنم، عباس گفت: ای محمد فضیلت تو انکارناپذیر است، اکنون برخیز و با من به سرای خدیجه بنت خُوَیلد بیا تا اموال او را به امانت بگیری و به هر جا میخواهی ببری. فرمود: میخواهم به شام بروم. عباس گفت: خودت میدانی. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه عباس به خانه خدیجه رفت و همواره چنین بود که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار قومی میفت نور ایشان زودتر از خودش به آن قوم میرسید. چون نور حضرت پیشتر به سرای خدیجه رسید، خدیجه به میسره گفت: چرا از خیمهها غافل شدهای که نور خورشید به مجلس راه یافته؟! میسره گفت: من از آنها غافل نبودهام. میسره بیرون رفت اما هیچ

تغییری در میخها و طنابها ندید. نگاهی انداخت و دید عباس دارد با پیامبر صلی الله علیه و آله میآید. برگشت و به خدیجه گفت: ای بانوی من! این روشنایی که دیدی از نور حضور محمد صلی الله علیه و آله بوده. خدیجه آمد تا حضرت محمد را ببیند. وقتی پیامبر وارد مجلس شد عموهای ایشان از روی احترام برخاستند و ایشان را در میان خود نشاندند. چون نشستند و آرام گرفتند خدیجه برایشان غذا آورد و آنان خوردند. سپس خدیجه گفت: ای سرورم! این دیار به حضور تو مسرور شد و همه جا از قدوم تو روشن شد و روشناییها از تابندگی تو تابان شدند، آیا راضی هستی که اموال مرا به امانت بگیری و به هر کجا که خواستی ببری. فرمود: بله، میخواهم به شام بروم. گفت: این با خودت است، من برای هر کس اموالم را ببرد صد ظرف طلای سرخ و صد ظرف نقره سفید و دو شتر نر و دو شتر ماده تعیین کردهام، آیا تو راضی هستی؟ ابوطالب گفت: هم او راضی است و هم ما، و اما ای خدیجه! تو به او نیازمند هستی، زیرا از هنگامی که زاده شده عرب از او رفتار خام ندیده، او بسیار متین و امین است. خدیجه عرض کرد: ای سرورم! آیا میتوانی بر شتر زین ببندی و بر آن محمل بگذاری؟ فرمود: بله. گفت: ای میسره! شتری بیاور تا ببینیم محمد چگونه آن را زین میکند. میسره رفت و با شتری سرکش و تنومند برگشت که از بس غولپیکر بود، هیچ شتربانی جرأت نمیکرد آن را از میان شتران بیرون آورَد. میسره آن را آورد تا حضرت بر آن سوار شود. شتر خرّه میکشید و گردن میکشید و چشمانش سرخ شده بود. عباس به میسره گفت: شتری رامتر از این شتر نبود که بخواهی برادرزاده ما را با آن امتحان کنی؟! پیامبر فرمود: بگذار بیاید ای عمو! وقتی شتر صدای پیامبر بشارتدهنده و هشداردهنده را شنید، پیش پای ایشان زانو زد و شروع کرد سرش را بر خاک پای حضرت بمالد و زبان گشود و به کلامی فصیح گفت: چه کسی همچون من است که سرور رسولان دست بر کمرم کشیده؟! زنانی که پیش خدیجه نشسته بودند گفتند: این پسر یتیم سحری شگفت انجام داد! خدیجه گفت: این سحر نیست، بلکه آیتی آشکار و کرامتی هویداست. سپس گفت:

«شتر به فضل احمد صلی الله علیه و آله زبان گشود و خبر داد که این همان مردی است که مکه به قدومش مشرّف شده،

این مرد محمد صلی الله علیه و آله برترین رسولی است که برانگیخته شده، او شفاعتگر است و بهترین کسی است که پا بر زمین گذاشته،

ای حاسدان ! از خشم پاره پاره شوید، او حبیب خداست و در بین مردم هیچ کس غیر او چنین نیست .»

فرزندان عبدالمطلب خارج شدند و بار سفر بستند. خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت: ای سرورم ! جز اینها جامهای نداری؟ ! اینها برای سفر مناسب نیست. فرمود: جز اینها ندارم. خدیجه گریست و عرض کرد: من جامه مناسب سفر دارم اما کمی بلند است، بگذار تا کوتاهش کنم. فرمود: همان را بیاور. پیامبر اگر جامه کوتاه میپوشید آن جامه بلند میشد و اگر جامه بلند میپوشید آن جامه کوتاه میشد و چنان میشد که گویی بر قامت حضرتش دوختهاند. خدیجه دو جامه قبطی مصری و یک جبّه عدنانی و یک ردای یمانی و یک عمامه عراقی و پایافزاری از چرم و چوب خیزران برای حضرت آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله همه را پوشید و چون بیرون آمد گویی ماه تمام بود. وقتی خدیجه ایشان را دید گفت:

«از شرافتِ زیبایی هنری نمایان ساختی که همه دلها را به آن ربودی،

از حُسن جواهری در تو پدید آمده که گوهر در برابرش پوشیده میآید،

ای کسی که به آهو برای حرکات دلبرانه اش ، گردنی کشیده و پلکی زیبا داده ای ،

به جسم نزار من بنگر و ببین چگونه از اشک چشمم چشمهها به راه افتاده،

چشمانم در هوای تو از دلباختگی خواب به خود نمیبینند و قلبم از شوق و جنون لبریز شده است.»

سپس عرض کرد: ای سرورم ! مرکبی برای سوار شدن داری؟ فرمود: هرگاه خسته شوم بر هر شتری بخواهم سوار میشوم. عرض کرد: چگونه من این را تحمل کنم ؟ مال بیتو ارزشی ندارد ای محمد ! آنگاه به میسره گفت: آن ناقه سرخ مرا

ص: 35

بیاور تا سرورم محمد بر ان سوار شود. میسره آن ناقه را آورد. ناقهای بس رهوار بود که در سیر نه خسته میشد و نه به زحمت میافتاد، گویا خیمهای ای بود برپا شده ، یا قبّهای برافراشته. خدیجه رو به میسره و ناصح کرد و به آن دو گفت: بدانید که من امانتدار اموالم را به همراه شما میفرستم، او امیر و سرور قریش است و هیچ دستی بالای دست او نیست، اگر کالاها را فروخت منعی بر او نیست و اگر همه را واگذاشت سرزنشی بر او نیست، کلام شما با او بایست با مهر و ادب باشد و سخنی فراتراز سخن او نرانید. میسره، بنده خدیجه گفت: ای بانوی من! من محمد صلی الله علیه و آله را از قدیم بسیار دوست میداشتهام و اکنون بهخاطر محبت شما به او بیش از پیش دوستش دارم. در آن دم پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه وداع کرد و بر مرکبش سوار شد و به همراه میسره و ناصح به راه افتاد و چشم خداوند به ایشان بود. آنگاه خدیجه گفت:

«قلب عاشق مجذوب محبوب است و جسمش فروکوفته دست دردهاست،

به آن که گفت: طعم عشق چیست؟ گفتم: عشق گواراست اما با شکنجه همراه است،

من آزار از کسی میکشم که فراقش اشک و خون بر گونههایم جاری کرده،

کاروان او رفت و هیچ کس در خیمهها به جا نمانده، جز عاشقی که معشوق در قلبش نشسته است،

اگر یوسف در سرزمینی دگر باشد، یعقوب در هر خانهای باشد اندوه آنجاست.»

پیامبر صلی الله علیه و آله شکوهمندانه سوی مکه به راه افتاد و دید همه مردم در انتظار قدوم ایشان جمع شدهاند. وقتی آن قوم چشمشان به جمال سرور رسولان افتاد که بر همه خلق برتری یافته بود، دوستان به شادی و حسودان به ماتم نشستند، رشک و اندوهباری در منکرانِ نگونبخت هویدا شد و باور در مومنانِ سعادتمند جان گرفت. عباس به آنان نگریست و گفت:

«ای مایه شرمساری خورشید و ای ماه تابناک! وقتی تو میخندی برق دندانهایت نور میافکند،

ص: 36

چه معجزههایی که ما از تو ندیدهایم ای سروری که یادش بیماران را شفا میدهد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله چشم انداخت و دید اموال خدیجه روی زمین مانده و بر شتران بار نشده، بندگان را ندا داد و فرمود: چرا بارهایتان را نبستهاید؟ عرض کردند: ای سرور ما! چون تعداد ما کم است و بارها زیاد. حضرت شتر خود را نشاند و پیاده شد و دامان به دور کمر پیچید و شتران را ندا داد و فرمود: به اذن خداوند متعال! مردم از کار پیامبر صلی الله علیه و آله متحیّر شدند. عباس به حضرت نگریست و چون دید گونههای ایشان از عرق سرخ شده گفت: چطور اجازه دهم خورشید این چهره بزرگوار را بیازارد؟! آنگاه سوی چوبها رفت و گفت: اکنون از این چوبها برای محمد سایهبانی در برابر گرمای خورشید میسازم. در آن دم زمین لرزید و خداوند جبّار تجلی کرد و به جبرئیل امین دستور داد که نزد رضوان، دربان بهشت فرود آی و به او بگو ابری را که دو هزار سال پیش از آفرینش آدم برای حبیبم محمد آفریدم بیرون آور و آن را بر سر حبیبم محمد بگستران. آن ابر آمد و مردم از دیدنش چشمشان خیره شد. عباس گفت: به راستی که محمد نزد پروردگارش ارجمند است، او نیازی به سایهبان من ندارد. سپس سرود:

- عشق، مرا همانجا که بودم ایستاند. من نمیتوانم جلوتر یا عقبتر از شما باشم.

آن قوم رفتند و وقتی به جحفه الوداع رسیدند، بارهایشان را بر زمین گذاشتند تا بقیه نیز برسند. مطعم بن عدی گفت: ای قوم! شما سوی ناحیهای رهسپار هستید که بیابان است و پر از درنده، پیشوایی هم ندارید که با او مشورت کنید و کار خود را به او واگذارید، نظر من این است که کسی را پیشوای خود کنید تا به نظرش استناد جویید و به هنگام اختلاف کار را به رأی او واگذارید. گفتند: بسیار خوب، هر چه تو بگویی. بنی مخزوم گفتند: ما برادرمان عمرو بن هشام مخزومی را به پیشوای خود میگماریم. بنی عدی گفتند: ما امیرمان مطعم بن عدی را به پیشوایی خود میگماریم. بنی نضر گفتند: ما امیرمان نضر بن حارث را به پیشوایی خود میگماریم. بنی زهره گفتند: ما امیرمان احیحه بن جلاح را به پیشوایی خود میگماریم. بنی لوی

گفتند: ما ابوسفیان صخر بن حرب را به پیشوایی خود میگماریم. و میسره گفت: به خدا سوگند ما کسی جز سرورمان محمد بن عبدالله را به پیشوایی خود نمیگماریم. بنی هاشم نیز گفتند: ما هم محمد را به پیشوایی خود میگماریم. اما ابوجهل گفت: اگر محمد را به پیشوایی ما بگمارید این شمشیر را در شکمم فرو میبرم و از پشتم بیرون میآورم. حمزه دست بر شمشیر بُرد و گفت: ای مرد نادان و ای خامکردار! به خدا سوگند آرزویم این است که خداوند دست و پایت را قطع و چشمانت را کور کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: شمشیرت را غلاف کن ای عمو! سفرتان را با شرّ آغاز نکنید، بگذارید اول روز را آنان بروند و آخر روز را ما، چراکه تقدم با قریش است. پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین کسی بود که این سخن را گفت. اینچنین ابوجهل با یاران خود به راه افتاد و فرصت را در میان بنی هاشم غنیمت شمرد و گفت:

«بنی قصی خواب باطل دیده اند که اینان میخواهند یتیمی را به رهبری خود بگمارند،

میخواهند فرد ناشایستی را به جانشینی خود بگذارند، چطور ممکن است چنین کار عجیبی بکنند،

من همچون شیری تیزچنگال در میان آنان هستم و تباری والا دارم،

چگونه آنان رو سوی بندهای کوچک میآوردند حال آنکه صخر بن حرب با شرافتی کهن حاضر است؟

با این همه ما به رأی اینان راضی میشویم و بر این جانشینی نامناسب گردن مینهیم.»

و عباس در جوابش گفت:

«ای نادانی که ما را نکوهش میکنی! آیا مردی ارجمند در میان مردان را سرزنش میکنی؟

آیا مردی ارجمند و پرهیزکار را نکوهش میکنی که حبیب پروردگار بزرگ جهانیان است؟

اگر نبودند مردانی که ما جایگاهشان را میشناسیم و همواره در خوشی و ناخوشی در کنارمان بودهاند،

هر آینه به دست مردانی استوار چون شیر، شمشیرهایی برکشیده میشد که تیزیشان سرها را میشکافت،

به دست دلیران بیباکی همچون شیران هژبر که وقتی پا به عرصه میگذارند هر سردستهای را کنار میزنند.»

سپس آن قوم به راه افتادند و از مکه دور شدند و به دشتی پا گذاشتند که دشت باران نام داشت چون در مسیر سیلها و رودهای شام بود و چشمههای حجاز از آن سرچشمه میگرفتند. آنان در آنجا فرود آمدند و بارهایشان را زمین گذاشتند. ناگهان دیدند ابرها متراکم شدهاند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: میترسم سیل در این دشت مردم را در میان گیرد و همه اموالشان را با خود ببرد، نظر من این است که به این کوه پناه ببریم. عباس گفت: خوب فکری کردی ای برادرزاده! پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا در میان کاروان ندا سر دهند که از ترس سیل بارهایشان را سوی کوه ببرند. همه چنین کردند به جز مردی از بنی جمح به نام مصعب. او که اموال بسیاری داشت نپذیرفت که مکانش را تغییر دهد و گفت: ای قوم! چقدر دلهایتان ضعیف است! از چیزی میگریزید که ندیدهاید؟! هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که ابرها انبوه شدند و رعد و برق زد و سیل به راه افتاد و آن دشت را لب به لب فراگرفت و مرد جمحی و اموالش نابود شدند. آن قوم چهار روز همانجا ماندند و سیلاب بیشتر میشد. میسره گفت: ای سرورم! این سیل تا یک ماه بند نمیآید و کسی نمیتواند از آن بگذرد، اگر اینجا بمانیم به تنگنا میافتیم و توشهمان تمام میشود، نظر من این است که به مکه بازگردیم. اما پیامبر صلی الله علیه و آله رأیش را نپذیرفت. حضرت خوابید و در خواب فرشتهای را دید که میگفت: ای محمد! غمگین مباش، چون فردا شد به قومت بگو بارشان را ببندند، سپس بر لبه دشت بایست و چشم بیانداز، وقتی دیدی پرندهای سفید با پروازش خطی به جا گذاشت آن خط را دنبال کن و بگو: بسم الله و بالله، و به قومت نیز بگو این سخن را بگویند، هر که این را بگوید نجات مییابد و هر که از آن رو بگرداند غرق میشود.

پیامبر صلی الله علیه و آله شاد و خوشحال بیدار شد و به میسره دستور داد تا در میان مردم ندا سر دهد که بارشان را ببندند. آنان بارشان را بستند و میسره نیز بار خود بربست. همه گفتند: ای میسره! فقط کشتی میتواند از میان این آب بگذرد، ما چگونه به راه بیافتیم؟ میسره گفت: من اگر محمد دستور دهد نافرمانی نمیکنم. آنان گفتند: ما نیز با او مخالفت نمیکنیم. آنگاه همه به راه افتادند و پیامبر صلی الله علیه و آله جلوی ایشان رفت و بر لبه دشت ایستاد. ناگاه دید پرندهای سفید از سوی قله کوه آمد و با پروازش خطی سفید و درخشان بر جا گذاشت. پیامبر جامه بالا زد و در حالی که میفرمود بسم الله و بالله به آب زد. اینچنین آب حتی تا نیمه ساق پای حضرت نرسید. ایشان ندا سر داد: ای مردم! هیچ کس به این آب پا نگذارد جز این سخن را بگوید، هر که بگوید نجات مییابد و هر که روی بگرداند هلاک میشود. آن قوم آن سخن را بر زبان راندند و همه از آب گذشتند. از انها دو نفر عقب ماندند، یکی از بنی جمح و دیگری از بنی عدی. آن که از بنی عدی بود گفت: بسم الله و بالله. اما آن که از بنی جمح بود گفت: بسم اللات و العُزّی، و با همه اموالش غرق شد. مردم به مرد عدوی گفتند: چرا دوستت غرق شد؟ گفت: زبانش نچرخید و سخن محمد صلی الله علیه و آله را نگفت و غرق شد. ابوجهل و یارانش که برآشفته بودند گفتند: این سحری شگفت است. برخی از یارانش به او گفتند: ای ابن هشام! این سحر نیست، به خدا سوگند زمین و آسمان کسی را برتر از محمد صلی الله علیه و آله به خود ندیدهاند. آنان پاسخ ندادند و به راه افتادند. در راه بر چاهی فرود آمدند که عرب همیشه در راه شام در کنارش فرود میآمد. ابوجهل گفت: به خدا سوگند اگر محمد از این سفر سالم برگردد من خسارتی بزرگ دیدهام، میخواهم او را بکُشم، چه حیلهای در کار کنم؟ و حال آنکه او پشت سرش را مانند روبرویش می بیند گفت: من این کار را میکنم، خواهید دید! آنگاه رفت و در دامانش ریگ و شن جمع کرد و چاه را با آنها پُر کرد. یارانش گفتند: چه میکنی؟ گفت: میخواهم این چاه را پُر کنم تا وقتی کاروان بنی هاشم رسید، تشنگی به تنگنایشان بیاندازد و همهشان بمیرند. آنها همه سوی ریگها و شنها شتافتند و هیچ اثری از چاه بر جا نگذاشتند. ابوجهل که خدایش لعنت کند گفت: اکنون به مرادم رسیدم. سپس به بنده

اش که فلاح نام داشت رو کرد و به او گفت: این شتر و این مشک و این توشه را بگیر و پشت این سنگ پنهان شو، وقتی کاروان بنی هاشم رسید و محمد آنان را آورد و از تشنگی و خستگی به تنگنا افتادند و اثری از چاه نیافتند و همه مُردند، خبر مرگشان را برای من بیاور، اگر آمدی و مژده مرگشان را آوردی تو را آزاد میکنم و هر یک از زنان مکه را خواستی به همسریات درمیآورم. فلاح گفت: با کمال میل! آنگاه ابوجهل به راه افتاد و آن بنده بنا به امر صاحبش بر جا ماند. کاروان بنی هاشم از راه رسید و پیامبر پیشاپیش آنان آمد. آن قوم سوی چاه شتافتند اما اثری از آن نیافتند. چون سینههایشان به تنگ آمد و یقین کردند که هلاک میشوند، به پیامبر پناه بردند. حضرت به آنان فرمود: آیا اینجا همانجایی است که باید آب داشته باشد؟ عرض کردند: بله، ولی آن چاه از شن و سنگ پُر شده است. پیامبر گام برداشت و بر لبه آن چاه ایستاد، سر سوی آسمان فراز کرد و ندا سر داد: ای صاحب نامهای والا و ای گستراننده زمین و ای برافرازنده آسمان! تشنگی بر ما سخت شده، به ما آب بنوشان. ناگهان از آن سنگها و شنها صدایی خروشید و آب جوشید و بیرون زد و به زیر گامهای پیامبر جاری شد. آن قوم چهارپایانشان را سیراب کردند و مشکهایشان را پُر کردند و به راه افتادند. بنده ابوجهل هم سوی صاحبش راهی شد. ابوجهل به گفت: چه شد ای فلاح! گفت: به خدا سوگند هر که با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی کند پیروز نمیشود، و آنچه را دیده بود برای آنان بازگفت. ابوجهل از خشم لبریز شد و به فلاح گفت: از جلوی چشمم دور شو که هرگز به مرادت نمیرسی. ابوجهل به راه افتاد و رفت تا به یکی از دشتهای شام به نام ذبیان رسید که پُر از درخت بود. ناگهان ماری غولپیکر همچون نخلی بلند از آن دشت بیرون آمد و دهان باز کرد و خروشید و شراره از چشمانش بیرون جهید. ناقه ابوجهل از دیدن آن افعی رم کرد و از جا پرید و ابوجهل را چنان بر زمین کوبید که دندههایش شکست و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد به بندگانش گفت: به کنار جاده روید و وقتی کاروان بنی هاشم از راه رسید و محمد صلی الله علیه و آله پیشاپیش آنان آمد، آن افعی را به جلوی آنان درآورید تا ناقه محمد آن را ببیند، مگر او را بر زمین بزند و او هلاک شود. بندگان ابوجهل به دستور او عمل کردند.

وقتی کاروان بنی هاشم از راه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش آنان آمد و فرمود: ای ابن هشام! میبینم نابهنگام فرود آمدهاید! عرض کرد: ای محمد! به خدا سوگند شرم کردم جلوتر از شما بروم، چراکه تو سرور اهل صفا هستی و از همه اصل و نسبی والاتر داری، تو جلو برو، خداوند بدخواهانت را لعنت کند! عباس از این صحنه شادمان شد و خواست به راه بیافتد. اما پیامبر او را نهی کرد و فرمود: بایست ای عمو! اینکه اینان میخواهند ما جلو برویم حتما نیرنگ است. سپس حضرت خود پیشاپیش همه به راه افتاد و وارد آن دشت شد. ناگهان آن افعی بیرون جهید و ناقه پیامبر از دیدنش رم کرد. اما پیامبر بر سر ناقه خود فریاد برآورد و فرمود: وای بر تو! از چه میترسی حال آنکه خاتم رسولان و امام آدمیان بر تو نشسته است؟ سپس رو به افعی کرد و فرمود: از هر جا آمدهای به همانجا بازگرد، مبدا به هیچ یک از کاروانیان متعرض شوی! آنگاه به اذن خداوند متعال آن افعی زبان گشود و عرض کرد: سلام بر تو ای محمد! سلام بر تو ای احمد! پیامبر فرمود: سلام بر هر که از هدایت پیروی کند و از سرانجام بدکاری بترسد و از خداوند والامرتبه بترسد. افعی عرض کرد: ای محمد! من از خزندگان زمین نیستم، بلکه پادشاهی از پادشاهان جنّیان هستم و هام بن هیم نام دارم، به دست پدرت ابراهیم خلیل علیه السلام ایمان آوردم و از او شفاعت خواستم، او به من فرمود: از نسل من فرزندی به نام محمد به دنیا میآید، و به من وعده داد که تو را در اینجا دیدار میکنم، من بسیار انتظار کشیدم و عیسی بن مریم علیه السلام را دیدم که در شبی که به آسمان عروج کرد به حواریون خود سفارش کرد تا از تو پیروی کنند و به آیین تو درآیند، اکنون خداوند مرا با تو همکلام کرد، ای سرور رسولان! مرا در شفاعت خود از یاد مبر. پیامبر به او فرمود: این برای تو بر عهده من خواهد بود، اکنون از هر جا آمدهای به همانجا بازگرد و نزد هیچ یک از کاروانیان پدیدار نشو. در آن دم آن افعی ناپدید شد. آن قوم که دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله با ان افعی سخن گفت متحیّر شدند و بر یقین و شادمانی عموهای پیامبر افزوده شد و رشک و خشم حسودان بالا گرفت. آنگاه عباس سرود:

«ای که سوی حطیم و زمزم میروی! فضایل محمد ارجمند را به گوش آن سرزمین برسان،

و برای آنان بگو که از فضیلت احمد و ماجرای ابرهای انبوه با چشمان خود چهها دیدی،

بگو از او چه نشانههایی آشکار شد در آن هنگام که سیل متلاطم همه تنگهها را پوشاند،

و بگو که هر کس از کلام محمد صلی الله علیه و آله سر نپیچید نجات یافت، و آن کس که سرپیچید در میان دوزخ افتاد،

و بگو که وقتی تشنگی بر ما سخت شد و حبیب خدا به درگاه خداوند بخشنده دعا کرد،

چشمهها جوشیدند و رودها جاری شدند و حاسدان به اندوه و حسرت درافتادند،

و بگو آن افعی، هام بن هیم، وقتی بهترین آدمی را دید سر تسلیم فرود آورد،

و محمد صلی الله علیه و آله او را ندا داد او پاسخ داد و اجابت کرد و همچون دلدادهای شیفته از فراق شکوه کرد،

و گفت که از عهد ابراهیم در آنجا مانده و از ترس پل جهنم به شفاعت او امید داشته،

از میان همه آفریدگان، از عرب و عجم، چه کسی میتواند با فضیلت محمد صلی الله علیه و آله قیاس شود؟

و بگو که آدم علیه السلام به هنگام خطایی که کرد به او توسل جست، بگو تا هر که نمیداند بداند.»

وقتی سروده عباس به پایان رسید، زبیر در پاسخش سرود:

«ای مردان بصیر و بینا! برخیزید و بنگرید چه ماجرای شگفتی روی داده،

این سخنی راست از زمانه ماست، سخن از سروری والامقام و شکوهمند است،

ص: 43

او مردی است که نشانههایش همگان را به عجز درآورده، چه کسی میتواند قدر او را بسنجد یا به کلام درآورد؟

به هر کجا رفت و آمد کند و در هر کجا قدم بگذارد، ابرها بر او سایه میافکنند،

دشت را لبالب سیل برداشت و صخرهها و درختها را پوشاند،

آنگاه هر کس از کلام محمد اطاعت کرد نجات یافت و هر که نافرمانی کرد سوی دوزخ سرازیر شد،

در آن هنگام که آشفتگی و فرسودگی رخ نموده بود، او در حرارت تشنگی ما را از سختی رهاند،

آب از چاه جوشید و آمد و آبراههایی چون رود به راه انداخت،

در آن افعی نیز برای خردمندان و بینایان و اندیشمندان نشانهها و دلالتها بود،

نزدیک بود حسودان آب شوند وقتی با چشم خود دیدند چه فضایلی از احمد صلی الله علیه و آله آشکار شد،

آی ای مردان! بنگرید که انوار او بر نور خورشید و ماه برتری یافته،

خداوند احمد صلی الله علیه و آله را برتری داده و او را برگزیده و دشمنانش را خوار و ذلیل کرده است.»

آنگاه حمزه در جواب شعر او گفت:

«در کار تو حسودان به مرادشان نرسیدند، خواستند از حال تو بکاهند اما بر آن افزوده شد،

نیرنگ ساختند و از عواقب نیرنگ خود نترسیدند، اما نیرنگ سوی نیرنگباز باز میگردد،

نه چنین است که هر که خواهان سعادت باشد بتواند با نیرنگ و ستیزه به آن دست یابد،

ای حاسدان محمد! وای بر شما از حسادتی که جگرهایتان را خواهد شکافت،

ص: 44

خداوند احمد صلی الله علیه و آله را برتری داده و او را برگزیده و به زودی همه مردمان و سرزمینها را به فرمان او درمیآورد،

او زمین را از ایمان خود لبریز خواهد کرد و منحرفان را از گمراهی درخواهد آورد و هدایت خواهد کرد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخنان آنان را سپاس گفت و سپس همه به راه افتادند. آنان به دشتی فرود آمدند که از قدیم میدانستند آنجا آب هست، اما این بار هیچ آبی نیافتند. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله آستین بالا زد و دستان مبارک خود را در شنها فرو بُرد و به آسمان نگریست و زیر لب چیزی گفت. ناگهان از میان انگشتان حضرت آب با شتاب جوشید و بر زمین رودها جاری ساخت. عباس عرض کرد: ای برادرزاده! دست نگهدار که میترسم این آب داراییمان را با خود ببرد! سپس همه نوشیدند و مشکهایشان را پُر کردند و چهارپایانشان را سیراب کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به میسره فرمود: اگر مقداری خرما داری بیاور. ایشان خرماها را میل کرد و هستههایش را در زمین کاشت. عباس عرض کرد: ای برادرزاده! چرا این کار را میکنی؟ فرمود: ای عمو! میخواهم آنها را بکارم تا نخل سبز شود. عرض کرد: تا کِی بخوری؟! فرمود: انشاءالله به زودی میخوریم و توشه برمیگیریم. عباس عرض کرد: ای برادرزاده! یک نخل وقتی کاشته میشود در پنج سالگی میوه میدهد! فرمود: ای عمو! نشانههای پروردگار مرا خواهی دید. سپس راهی شدند و رفتند و آن دشت را پشت سر گذاشتند. در راه پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: ای عمو! به جایی که نخلها بودند بازگرد و برایمان خرما جمع کن تا بخوریم. عباس رفت و ناگاه دید نخلها قد کشیدهاند و سبز شدهاند و از آنها خرما آویزان شده. عباس خرماها را بر شتر بار کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست. حضرت از آن خرما میل کرد و به همه آن قوم نیز داد و همه شگفتزده شدند. ابوجهل که خدایش لعنت کند گفت: ای قوم! از آنچه که سحر محمد ساخته نخورید! اما آنان در پاسخش گفتند: ای ابن هشام! حرف را کم کن که این سحر نیست. سپس آن قوم به راه افتادند و رفتند تا به گردنه ایله رسیدند. در آنجا دیری بود که راهبان بسیار در آن بودند . در میان آنان راهبی بود که به رأی و

نظرش استناد میجستند. او فیلق بن یونان بن عبدالصلیب نام داشت و کنیهاش اباخبیر بود و کتب پیشینیان را خوانده بود و کتابی از عهد عیسی بن مریم علیه السلام داشت که در یکی از سِفرهای آن صفات پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود. او هر بار برای راهبان انجیل می خواند وچون به صفات پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید می گریست و می گفت: ای فرزندانم! کِی میشود که به من مژده دهید آن پیامبر بشارتدهنده و هشداردهنده از راه رسیده، همان پیامبری که خداوند او را از سرزمین تهامه برمیانگیزد و تاج کرامت بر سر دارد و ابر بر سرش سایه میافکند و در روز قیامت شفیع گنهکاران میشود. راهبان به او گفتند: خود را کُشتی از بس که برای کسی که میگویی گرستی و افسوس خوردی! امید است که هنگام ظهورش نزدیک باشد. گفت: آری به خدا سوگند! او در بیت الله الحرام ظهور میکند و دینش اسلام است، کِی میشود که به من مژده دهید او از سرزمین حجاز آمده و ابری بر سرش سایه افکنده؟! و سرود:

«اگر چشمانم جمال محبوبم را ببیند، به افتخار مژده وصال همه داراییام را میبخشم،

و جان خود را و هر آنچه را جز آن دارم، به او هدیه میکنم، اما این در برابر دوست داشتن احمد صلی الله علیه و آله ناچیز است،

از خدایم خواستارم که با وصال او بر من منت گذارد و مرا با محمد نبی جمع آورد.»

راهب از آن پس هرگاه به یاد حبیب خدا صلی الله علیه و آله میافتاد چنان شیون میکرد که چشمش نابینا و پریشانیاش زیاد شد. در آن اوان که انوار رخسار نبیّ مختار در آنجا درخشش گرفته بود، برخی از راهبان سر کشیدند و دیدند از میان کاروانی که از سوی کویر میآید نور سرور همه امتها میدرخشد و حضرت با عمامهای بر سر، پیشاپیش آنان با تابش و روشنایی رخسار خویش میآید. گفتند: ای راهب بزرگ! این کاروان از سوی حجاز میآید. گفت: ای فرزندان من! چه بسیار کاروانها که آمدند و رفتند و من خود را با شایدها سرگرم کردم. گفتند: ای پدر! اما ما دیدیم از میان آنان نوری میدرخشد. گفت: پس دیگر درد و ناکامی به

پایان رسیده است. سپس سر سوی آسمان فراز کرد و گفت: خداوندا و سرورا و بزرگا تو را به شکوه آن محبوبی که بسیار به او اندیشیدهام، چشمان مرا به من بازگردان. هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که خداوند بیناییاش را به او بازگرداند. در آن دم رو به راهبان گفت: شکوه محبوب مرا نزد خداوند دانای اسرار چگونه دیدید؟ ! و سرود:

«نور رخسار پیامبر آشکار شد و تابش گرفت، و به دلدادهای که از عشق سوخته بود جان بخشید،

چشمان مرا که از گریه کور شده بودند شفا داد، و خود از شرّ ناخوشیها رها آمد،

آیا چشمان من روشنایی رخسار او را خواهند دید؟ او را که از بندگی گمراهی آزاد آمده است؟»

سپس گفت: ای فرزندانم! اگر آن رسول پیامبر در میان این کاروان باشد، به زیر این درخت فرود میآید و آنگاه این درخت سبز میشود و میوه میدهد، این درخت از زمان عیس بن مریم علیه السلام خشک بوده و چندین تن از پیامبران به زیرش نشستهاند، او به کنار این چاه میآید و گرچه ما تا کنون هیچ آبی در آن ندیدهایم، از آبش مینوشد؛ چیز زیادی نمانده است. در آن هنگام کاروانیان از راه رسیدند و کنار آن چاه فرود آمدند و بارها را از پشت شتران پایین گذاشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله که دوست میداشت با خود خلوت کند رفت و به زیر آن درخت نشست. ناگهان درخت سبز شد و در دم میوه داد. آن قوم هنوز ننشسته بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و بر لب آن چاه رفت، درونش را نگریست و دید بنای خوبی دارد. ایشان از آب دهان خود در آن چاه ریخت و ناگاه از درون چاه چشمههای انبوهی بیرون جوشیدند و آبی گوارا از آن جاری شد. راهب که داشت مینگریست گفت: ای فرزندانم! این مرد همان کسی است که میخواستیم، بشتابید و از بهترین غذاها ولیمه بسازید تا به حضور سرور بنی هاشم، بلکه سرور همه مردمان متشرّف شویم و از او برای بقیه راهبان امان گیریم. راهبان شتافتند و امر وی را اطاعت کردند و ولیمهها ساختند. راهب به آنان گفت: نزد امیر این قوم

بروید و به او بگویید: پدرمان به تو سلام میرساند و میگوید برای شما ولیمهای ساخته و دوست دارد دعوتش را اجالت کنید و از طعامش میل کنید. یکی از راهبان رفت و و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندید و بهتر از ابوجهل که خدایش لعنت کند نیافت و پیغام راهب را به او داد. ابوجهل در میان قوم عرب ندا سر داد که این راهب به خاطر من ولیمهای ساخته و من میخواهم دعوتش را اجابت کنید. گفتند: چه کسی را کنار اموالمان بگذاریم؟ ابوجهل گفت: محمد را کنار اموالمان بگذارید که او مردی درستکار و امانتدار است. شاعر در این معنا گفته:

«خوی نیک آن است که دشمن بر آن گواهی دهد، فضیلت آن است که دشمنان بر آن گواه باشند.»

آن قوم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و از ایشان خواستند تا کنار کالاهای آنان بنشیند و خودشان نزد آن راهب رفتند و ابوجهل نیز مغرورانه پیشاپیش آنان به راه افتاد. چون وارد دیر شدند، راهب برایشان غذا فراهم آورد و بسیار آنان را ارج نهاد و گرامی داشت. وقتی آن قوم شروع به خوردن کردند، راهب کلاه مخصوص خود را بر سر گذاشت و در آنان نظر افکند و بر یک به یک گذر کرد و همه را نفر به نفر دید اما نشانههای پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافت. آنگاه کلاه از سر انداخت و ندا سر داد: وای از ناکامی و وای از ناامیدی! سپس سرود:

«ای اهل نجد! عمرم به خاطر شما در افسوس گذشت و دلم به آرزوهایش نرسید،

وای از عمر تباه شده! در حضور شما نه وصال را یافتم تا به آن پناه ببرم و نه وعدهای را یافتم که امیدش را داشتم.»

سپس گفت: ای بزرگان قریش! هیچ کس از میان شما باقی نمانده؟ ابوجهل گفت: آری، از ما کودکی خردسال باقی مانده که او را نزد اموال یکی از زنانمان گماردهایم. هنوز سخنش تمام نشده بود که حمزه به سوی او برخاست و ضربهای سخت بر او فرود آورد و او را از پشت بر زمین کوبید و گفت: ای نادانترین آدم! چرا نگفتی از میان ما مردی بشارتدهنده و هشداردهنده و چراغی تابناک باقی مانده؟! اگر او را در کنار کالاهایمان گذاشتهایم از آن روست که او مردی امانتدار

است و در میان ما کسی شایستهتر از او نیست. سپس رو به راهب کرد و گفت: کتابت را به من نشان بده و بگو در آن چه آمده؟ راهب گفت: سرورم! این کتاب من است که در آن وصف آن پیامبر آمده است: نه بسیار قدبلند است و نه بسیار کوتاهقد، قامتی میانه دارد، میان کتفهایش علامتی هست و ابری بر او سایه میافکند، از سرزمین تهامه برانگیخته میشود و در روز قیامت شفیع گنهکاران است. عباس گفت: ای راهب! اگر او را ببینی میشناسی؟ گفت: آری. گفت: با من به کنار آن درخت بیا، صاحب این نشانهها آنجا نشسته است. در آن دم راهب از دیر بیرون رفت و شتابان گام برداشت تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید از جا برخاست و بی هیچ غرور و تکبر فرمود: خوش آمدی ای فلیق! راهب عرض کرد: سلام بر تو ای سرآمد جوانمردان! پیامبر فرمود: سلام بر تو ای عالم راهبان و ای ابن یونان و ای ابن عبدالصلیب! عرض کرد: از کجا دانستی که من فلیق بن یونان بن عبدالصلیب هستم؟ فرمود: از همان کسی که تو را آگاه ساخت من در آخرالزمان با امری شگفت برانگیخته میشوم. ناگاه راهب بر گام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و در همان حال که بر پاهای مبارک ایشان بوسه میزد و عرض کرد: ای سرور آدمیان! کاش ولیمه ما را اجابت میکردید و با حضورتان بر ما ارج مینهادید تا در روز قیامت به خاطر دوستی با شما رستگار میشدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قوم من اموالشان را نزد من به امانت گذاشتهاند. راهب عرض کرد: ای مولای من! بر ما منت بگذارید و تشریف بیاورید اگر از مال انان یک افسار گُم شد من یک شتر به آنان میدهم. پیامبر فرمود: برویم. حضرت با آنان راهی دیر شد. آن دیر دو در داشت، یکی بزرگ و دیگری کوچک. آنان بر در کوچک کنیسهای ساخته بودند و در آن تمثالها و تصویرهایی گذاشته بودند. هرگاه کسی از در کوچک وارد میشد سرش را خم میکرد و این به نشانه سجده به تصاویر کنیسه بود. راهب با خود گفت پیامبر صلی الله علیه و آله را از در کوچک وارد کند تا از معجزات و کرامتهای شگفت لذت ببرد. وقتی آن راهب در جلوی حضرت وارد شد از پیامبر صلی الله علیه و آله در دلش هراس افتاد. همین که پیامبر از در کوچک وارد شد، خداوند متعال به لنگههای در امر فرمود تا مرتفع شوند. ناگاه در قد کشید

و پیامبر صلی الله علیه و آله با قامتی راست وارد شد. وقتی نزد آن قوم حضور یافت، آنان همه به احترام حضرت برخاستند و ایشان را بالای مجلس در میان خود نشاندند. آن راهب نیز در میان راهبان دیگر در برابر پیامبر ایستاد و بهترین ارمغانهای شام را در برابر حضرت گذاشتند. آنگاه راهب سوی آسمان نگریست و گفت: خداوندا سرورا و بزرگا، مُهر نبوت را به من نشان بده. در آن دم خداوند عزوجل جبرئیل را فرو فرستاد و او جامه پیامبر صلی الله علیه و آله را از کمر مبارک ایشان بالا زد. ناگاه مُهر نبوت در میان کتفهای حضرت آشکار شد و نوری درخشان از آن تابش گرفت. راهب که این صحنه را دید، از شکوه آن نور به سجده افتاد و سپس سر بلند کرد و گفت: به راستی که شما همان پیامبر ارجمند هستید. در آن هنگام حمزه سرود:

«تو آن کسی هستی که ابر بر سرت سایه میافکند، راهبان تو را شناختند و پرده از آن خبر برافتاد،

ابراهیم خلیل علیه السلام بنای فخر تو را از فخر نهاد و تو در میان مکه پرورده شدی،

و ارجمندانه در میان بنی سعد از سینه حلیمه شیر نوشیدی و شیر از سینه او سوی تو جاری و سرازیر شد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله او را سپاس گفت و آن قوم سوی جهازشان پراکنده شدند و سینه ابوجهل از خشم آکنده شد. اما میسره و آن راهب کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بر جا ماندند. راهب عرض کرد: ای سرورم! مژده که عرب سر به سوی تو خم خواهد کرد و همه سرزمینها به فرمان تو درآیند و قرآن بر تو نازل شود و مردمان در برابرت کرنش کنند، دین تو نزد خداوند اسلام است و تو بتان را فرومیکوبی و ادیان را پاک میسازی و آتشکدهها را خاموش میکنی و صلیبها را میشکنی و یادت تا به آخرالزمان بر جا میمانَد؛ ای سرورم! از تو میخواهم که بر ما منت بگذاری و به دیگر راهبان امان دهی تا امت تو در آن هنگام از آنان جزیه بگیرند، ای سرورم! کاش در آن زمان که برانگیخته میشوی من همراهت بودم. و پیامبر به آنان امان داد و ایشان را بسیار گرامی داشت.

راهب به میسره گفت: ای میسره! سلام مرا به بانویت برسان و به او بگو که تو از سرور مردمان کامیاب میشوی و مرتبتی والا از برایت خواهد بود و بر خاص و عام برتری خواهی یافت. و او را بر حذر دار که مبادا نزدیکی این مرد بزرگ را از دست بدهد، چراکه خداوند متعال ادامه نسل او را از نسل این مرد قرار میدهد و اینچنین یاد او تا به آخر الزمان باقی میماند و همگان بر او رشک خواهند برد. به او بگو هیچ کس وارد بهشت نمیشود جز اینکه به این مرد ایمان داشته باشد و رسالتش را تصدیق کند، چراکه او ارجمندترین و گرامیترین و والاتبارترین پیامبران است. بر او از دشمنان یهودیاش در شام بر حذر باش تا به سلامت به بیت الحرام بازگردد. سپس خداحافظی کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و به قوم خود پیوست و همه در دم به راه افتادند. آنان رفتند تا به سرزمین شام رسیدند و پیاده شدند و بارهایشان را پایین آوردند. اهالی شهر شتافتند و کالاهایشان را خریدند و اینچنین قریشیان کالای خود را در بهترین فروش به بالاترین بها فروختند. اما از آنچه پیامبر آورده بود هیچ کالایی به فروش نرسید. ابوجهل که خدایش لعنت کند گفت: خدیجه هرگز سفری به این شومی ندیده، هیچ یک از کالاهایش به فروش نرفته! چون صبح شد، مردم شام یکدیگر را ندا دادند و از هر سو روانه شدند تا از آن قوم خرید کنند. آنان آمدند و چون فقط کالاهای خدیجه بر جا مانده بود پیامبر بار خود را چندین برابر قیمت کالای قریشیان فروخت و ابوجهل به اندوهی سخت درافتاد. در آن دم که از کالاهای خدیجه تنها یک بار پوست بر جا مانده بود، مردی از یهودیان به نام سعید بن قمطور سر رسید. او از احبار و کاهنان یهود بود و نشانههای پیامبر صلی الله علیه و آله را میدانست. وقتی حضرت را دید، ایشان را از نوری که در چهره داشت شناخت و گفت: این همان مردی است که آرزوهای ما را به باد میدهد و دین ما را برمیاندازد و زنانمان را بیوه میکند، من به نیرنگی او را از پا در خواهم آورد. سپس نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای سرورم! این بار را چند میفروشی؟ فرمود: به پانصد درهم بی هیچ کم و کاست! عرض کرد: من آن را میخرم اما به این شرط که با من به خانهام بیایی و از غذای من میل کنی تا ما از برکت تو بهرهمند شویم. پیامبر پذیرفت. مرد یهودی بار پوست را گرفت و به همراه پیامبر

صلی الله علیه و آله روانه خانه شد. مرد یهودی چون به نزدیکی خانه رسید، زودتر نزد همسرش رفت و به او گفت: میخواهم مرا در قتل این مرد یاری کنی، او کسی است که دین ما را برمیاندازد. زن گفت: با او چه کار کنم؟ گفت: این سنگ آسیاب را بگیر و بالای در خانه بنشین، وقتی دیدی او آمد و بهای بار پوستش را از من گرفت، هنگام رفتن این سنگ را بر سرش بزن و او را بکش تا از دستش راحت شویم! زن یهودی سنگ را گرفت و به جلوی خانه چشم دوخت. وقتی پیامبر خواست برود، برخاست تا سنگ آسیاب را بر سر حضرت بکوبد. اما خداوند دستش را از حرکت بازداشت و دلش لرزید و از نور رخسار پیامبر صلی الله علیه و آله از هوش رفت. او دو پسر داشت که در حیاط خانه ایستاده بودند. سنگ از دستش رها شد و بر سر فرزندانش افتاد و هر دو مُردند. وقتی مرد یهودی دید چه بر سر فرزندانش آمد با صدای بلند فریاد برآورد: ای بنی قریظه! ناگاه قوم او از هر گوشه و کنار سر رسیدند و به او گفتند: چه شده؟ به آنان گفت: بدانید این مرد که در دیارتان ساکن شده، همان کسی است که دیانتهای شما را برمیاندازد و آرزوهایتان را به باد میدهد، او به خانه من آمد و از غذای من خورد و فرزندانم را کُشت. یهودیان وقتی این سخن را شنیدند بر اسبهایشان سوار شدند و شمشیر برکشیدند و همه با هم سوی قریشیان هجوم بردند. وقتی عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله یهودیان را دیدند زره بر تن کردند و کلاهخود بر سر گذاشتند و بر اسبان عربی خود سوار شدند. نعره برآوردند و شمشیر کشیدند و گفتند: چقدر جاودانه است فریاد زنندهای که فریاد میزند . حمزه بر اسب بور و کمر باریک و خوشسیما و شورانگیز و نیکنژاد رومی خود سوار شد و شمشیر بربست و نیزه برگرفت و زره پوشید و به سوی یهودیان حمله کرد. یهودیان که دیدند از هر سو صدای شیهه اسب میآید و نزدیک است که به مصیبت بیافتند همرأی شدند تا هفت تن از بزرگان خود را بدون سلاح نزد قریشیان بفرستند. وقتی قریشیان دیدند آنان بدون سلاح پیش آمدند گفتند: چه میخواهید؟ گفتند: ای جماعت عرب! این مردی که همراه شماست، و به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کردند، اولین کسی است که دست به ویرانی دیارتان میبازد و مردانتان را میکشد و بتهایتان را میشکند، نظر ما این است که او را به

ما بسپارید تا بکشیمش، اینگونه هم ما از او راحت میشویم و هم شما. حمزه که این سخن را شنید گفت: وای بر شما! هرگز! هرگز او را به شما نخواهیم سپرد، او نور ما و چراغ ماست، جان ما و مال ما فدای اوست! وقتی یهودیان کلام حمزه را شنیدند از رسیدن به مراد خود ناامید شدند و عقب نشستند. در آن هنگام چون قریشیان دیدند یهودیان به هم ریختهاند، فرصت را غنیمت شمردند و بار بربستند تا با اسبها و سلاحهایی که از یهودیان به غنیمت گرفته بودند، شادمان از پیروزی راهی دیار خود شوند. وقتی پای در راه نهادند، میسره به آنان گفت: ای قوم! هیچ کس در میان شما نیست که یک بار یا بیشتر سفر نکرده باشد، اما آیا تا کنون سفری پُربرکتتر و سودآورتر از این سفر داشتهاید؟ این همه فقط به برکت محمد صلی الله علیه و آله بود، او در میان شما بزرگ شده اما مال و منال اندکی دارد، آیا روا میبینید تا از میان خود چیزی به عنوان هدیه برای او جمع کنید تا او به کار زندگی خود بندد؟ گفتند: به خدا سوگند که خوب سخنی گفتی ای میسره! آنان ره سپردند تا اینکه در اقامتگاهی که پُر از آب و درخت و رود بود فرود آمدند. آنگاه هر یک طرفی نیک از دارایی خود برگرفتند و آوردند تا به رسم هدیه به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کنند. چراکه حضرت هدیه را دوست میداشت و صدقه را خوش نمیداشت. آنان هدایا را جمع کردند و پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله نهادند و عرض کردند: این پیشکشی برای تو باشد! حضرت آنها را به میسره داد و هیچ جوابی نداد. سپس به راه افتادند و از دشتها و صحراها گذشتند تا اینکه به دیر راهبی رسیدند و در آنجا باز فرود آمدند. آنجا همان دشتی بود که به هنگام رفت از آن خرما برگرفته بودند. سپس به راه افتادند و چون به نزدیکی مکه رسیدند، در جحفه الوداع فرود آمدند تا کسانی را سوی خانوادههایشان بفرستند و از رسیدن خود با غنایم و منافعی که آورده بودند به آنان مژده دهند. ابوجهل که خدایش لعنت کند گفت: ای قوم! سفری سودبخشتر از این سفر ندیده بودم. گفتند: آری، و بیش از همه محمد صلی الله علیه و آله سود بُرده است. ابوجهل گفت: گمان نمیکردم او بتواند آن قوم را از خانههایشان سوی خود جذب کند و کالاهایش را به بالاترین بها به آنان بفروشد. سپس پیکهای خود را نزد قومشان فرستادند و ابوجهل نیز به

همراه دیگران پیکهای خود را فرستاد. در آن هنگام میسره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای روشنایی چشمها! آیا تو را به کاری نیک ره بنمایم تا بهرهمند شوی؟ فرمود: چه کاری؟ عرض کرد: همین الان نزد بانویم خدیجه برو و مژده سلامت اموالش را خود به او بده، زیرا او به کسی که این مژده را به وی رسانَد بهرهای نیک میرساند، من دوست دارم این بهره از برای تو باشد، پس اکنون برخیز و سوی مکه راهی شو و نزد بانویم خدیجه برو و مژده سلامت اموالش را به او برسان. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: ای میسره! تو را درباره مراقبت از اموالت و جانت سفارش میکنم. سپس سوار شد و به تنهایی به جاده زد و سوی مکه رهسپار شد و از پیش چشمها ناپدید شد. آنگاه خداوند فرشتهای را فرو فرستاد که راه دور را بر پیامبر نزدیک و کار سخت را بر ایشان آسان می گرداند . وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوهها مشرِف شد، خداوند ایشان را در راه به خواب فرو برد و حضرت خوابید. خداوند به جبرئیل وحی کرد که سوی باغهای جاودان بهشت فرود آی و از آنجا گنبدی را که دو هزار سال پیش از آفرینش آدم برای برگزیدهام محمد صلی الله علیه و آله آفریدم، بردار و آن را بر سر او بگستران. آن گنبد از یاقوت سرخ بود و آویزههایی از مروارید سفید داشت و درونش از بیرونش پیدا بود و بیرونش از درون، چهار پایه داشت و چهار در: پایهای از زبرجد و پایهای از یاقوت و پایهای از طلای ناب و پایهای از مروارید، و به همین ترتیب چهار در. جبرئیل فرود آمد و آن گنبد را بیرون آورد. در آن حال حوران بهشتی از قصرهای خود سربر برآورده و به یکدیگر تبریک گفته و می گفتند : سپاس برای تو خداوندا ، اکنون صاحب این گنبد بر انگیخته می شود . باد رحمت وزید و درختان به رقص درآمدند و جبرئیل علیه السلام آن را بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله گستراند و فرشتگان که به پایههای گنبد خیره شده بودند زبان به تقدیس و تسبیح خداوند گشودند. جبرئیل روبروی خود سه بیرق برافراشت . کوهها سرکشیدند و درختان و پرندگان و زمینها ندا سر دادند و گفتند: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست، ، گوارا باد بر تو ای بنده ، در پیشگاه الهی عجب کرامت و احترامی داری . در آن اوان خدیجه بر جایگاهی بلند

تکیه زده بود و کنیزانش اطرافش بودند و جماعتی از زنان قریش نیز نزدش حاضر بودند. او دیده سوی درههای مکه کشید و خداوند از پیش چشم او، و نه از پیش چشم دیگران، پرده برگرفت و او دید از جانب باب معلی نوری روشن و تابناک میدرخشد. او چشم تیز کرد و دید گنبدی آن جاست که فرشتگان به آن خیره شدهاند و بیرقها بر آن برافراشتهاند و پیامبر به زیرش خوابیده است. خدیجه متحیّر شد و چشم به آن گنبد دوخت. زنان به او گفتند: ای دختر عمو! چرا بهت زدهای؟! گفت: ای دختران عرب! من خوابم یا بیدار؟! گفتند: پناه بر خدا، البته که بیداری! گفت: به سوی باب معلی بنگرید. آنان نگریستند و گفتند: دیدیم. گفت: چه میبینید؟ گفتند: نوری روشن و تابناک میبینیم که سر به طاق آسمان رسانده. گفت: دیگر چه میبینید؟ گفتند: چیز دیگری نمیبینیم. گفت: آیا آن گنبد را با آن سوار و آن پرندههای سبز که چشم به گنبد دوختهاند نمیبینید؟ گفتند: چیزی نمیبینیم. گفت: من در آن گنبد سبز، سواری تابناکتر از نور خورشید میبینم که هرگز مردی نیکوتر از او ندیدهام، او بر ناقهای بلندپا نشسته که شک ندارم همان ناقه صهبای من است، او محمد صلی الله علیه و آله است که بر آن نشسته! گفتند: ای بانوی ما! محمد صلی الله علیه و آله کجا و آنچه تو میگویی کجا؟ کسرا و قیصر هم چنین شکوهی ندارند! خدیجه گفت: اما مقام محمد صلی الله علیه و آله از این هم بالاتر است. سپس ناقه حضرت به میان درهها پا نهاد و رو به سوی باب معلی گذاشت. فرشتگان نیز به آسمان فراز شدند و جبرییل آمد و آن گنبد و بیرقها را به آسمان بُرد. آنگاه پیامبر از خواب بیدار شد و وارد مکه شد و رو به سوی خانه خدیجه گذاشت و به دیدار او رفت. خدیجه بیقرار بود و مینشست و برمیخاست و میگفت: کِی میشود که محمد صلی الله علیه و آله از راه برسد و من از دیدار رویش کامیاب شوم. ناگهان پیامبر در زد. کنیز خدیجه گفت: کیستی؟ حضرت فرمود: من محمد هستم، آمدهام تا به خدیجه مژده دهم که اموالش به سلامت رسیده است. خدیجه همینکه سخن پیامبر را شنید، به میان خانه سرازیر شد و پشت پرده ایستاد. کنیز در را گشود. پیامبر فرمود: سلام بر اهل خانه. خدیجه عرض کرد: به سلامت رسیدنت مبارک باشد ای نور چشمانم! پیامبر فرمود: و سلامتی اموال تو نیز بر تو مبارک

باشد! خدیجه عرض کرد: سلامتی تو بر من مبارک است ای نور چشمانم! به خدا سوگند تو در نزد من نیکوتر از همه اموال و کسان من هستی. سپس سرود:

«محبوبی که دوستش میداشتم از سفر رسید، و خورشید در رویش اثر کرده است،

در شگفتم از خورشید که بر روی او گونههای او بوسه زده است، چه بر خورشید روا نیست که به ماه برسد.»

سپس عرض کرد: ای حبیب من! کاروان را کجا بر جا گذاشتی؟ فرمود: در جحفه. عرض کرد: تا کِی نزد آنان بودی؟ فرمود: تا ساعتی پیش. خدیجه به خود لرزید و عرض کرد: تو را به خدا از آنان در جحفه جدا شدهای؟! فرمود: آری، اما خداوند این راه دور را بر من نزدیک کرد. عرض کرد: به خدا سوگند دوست نداشتم تو اینچنین تنها بیایی، بلکه دوست داشتم در جلوی آن قوم بیایی تا من تو را پیشاپیش همه مردان ببینم و کنیزانم را با مجمر و ساز بر سر کوهها بفرستم و به بندگانم دستور دهم قربانی کنند، و امروز برای تو روزی به یاد ماندنی شود. فرمود: ای خدیجه! من بدون اینکه هیچ یک از اهالی مکه بدانند آمدهام، اگر دستور دهی من هماکنون برمیگردم تا تو به خواستهات برسی. عرض کرد: ای سرورم! کمی صبر کن. او رفت و برای حضرت توشه گرمی آماده ساخت که در نظر عرب به نابی و خوشبویی معروف بود، آن را در کولهبار ایشان گذاشت و مشکی از آب زمزم نیز برای حضرت پُر کرد و به ایشان داد و عرض کرد: بازگرد، تو را به همان کسی میسپارم که راه دور را برایت نزدیک کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و خدیجه نیز به جایگاه خود رفت تا ببیند آیا آن گنبد دوباره برمیگردد یا نه. ناگهان گنبد بازگشت و جبرییل فرود آمد و فرشتگان همچون بار قبل چشم به گنبد دوختند. خدیجه شادمان شد و گفت:

« بله، مرا نسبت به شما الزام و تعهدی است، آن هم چه تعهدی! و وصال همیشگی که هیچگاه قطع نشده است.

اگر قلب عاشق در میان شما زخم نخورده بود، اشکهای آغشته به خون جاری نبود،

جان من ساعتی از خیال شما تهی نبود، و قلبم از عشق شما و دهانم از یادتان،

اگر فراق خود را بر دوش کوهی میگذاشتید کج میشد، ولی بدن و استخوانهای من آن را نگهداشته است،

دستم را بر جگرم میبندم، ولی با عشقی مشتاقانه و شعلهور، آن را بازمیگرداند،

عشق را پوشاندم اما شوق بر ملایش میکند، و نالههایم را پنهان کردم اما پنهان نمیشوند،

پروردگارا دیری است که دوری میان ما شکاف انداخته، تویی خدای توانا که دوستان را گرد هم میآوری، پس ما را گرد آور!»

پیامبر صلی الله علیه و آله کمی رفت و نزد آن قوم رسید و دید برخی بیدارند و برخی خواب. میسره احساس کرد کسی آمده است، گفت: کیست که در این شب تیره رسیده؟ فرمود: من محمد بن عبدالله هستم. عرض کرد: سرورم! قرار شوخی نداشتیم! قرارمان این بود که شما بروی، چرا بازگشتی؟ فرمود: ای میسره! من رفتم و دوباره برگشتم. میسره خندید و گفت: به دامنه این کوه رفتی و بازگشتی؟! فرمود: نه، به بیت الله الحرام رفتم. عرض کرد: سرورم! من از شما جز راستگویی ندیده بودم! فرمود: ای میسره! من به تو راست گفتم، اگر شک داری این نان بانویت خدیجه و این هم آب زمزم! وقتی میسره آنها را دید، بر پا خاست و ندا سر داد: ای جماعت قریش و ای بنی نضر و بنی زهره و بنی هاشم! مگر محمد صلی الله علیه و آله کمتر از دو ساعت پیش از نردتان نرفت؟! گفتند: آری. گفت: او به مکه رفته و برگشته، این نان بانویم خدیجه است و این هم آب زمزم. آن قوم شگفت زده شدند و به حیرت فرو رفتند. ابوجهل که خدایش لعنت کند، فریاد برآورد و گفت: این کار از یک ساحر بعید نیست! چون صبح شد، آن قوم رسیدند و پیش از ایشان خبر رسیدن قافله به شهر رسید. اهل مکه شتابان بیرون آمدند و بندگان و کنیزان خدیجه پیشاپیش همه آمدند و با مجمر و ساز در درهها و دشتهای مکه پخش شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر یک از بندگان خدیجه گذر میکرد، آن بنده شتری

برای پیامبر قربانی می کرد . سپس مردم به خانههایشان رفتند و خدیجه آمد و به شترانش که همچون عروس آمده بودند، نگریست. عادت بر این بود که چندی از شترها مرده باشند و چندی گر شده باشند، اما در آن سفر حتی یک تار مو هم از آنان کم نشده بود. قریشیان، شگفتزده از آن شتران ایستادند و دیدند هر شتری میگذر یک ناقه کمرباریک نیز به همراه دارد. گفتند: اینها برای کیست؟ گفتند: اینها سودی است که محمد از شام برای خدیجه آورده است. و هوش از سر قریشیان پرید. وقتی اموال خدیجه جمع آمد، بارها را باز کردند و همه را بر خدیجه عرضه داشتند. او پشت پرده نشسته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله میان سرا نشسته بود و میسره کالاها را یکی یکی به خدیجه نشان میداد. خدیجه صحنهای بس شگفتانگیز دید و کسی را سوی پدرش فرستاد و او را باخبر کرد و برانگیخت تا نزد محمد بیاید. ساعتی نگذشته بود که ناگاه خُوَیلد سر رسید و با جامهای آراسته و شمشیری بر کمر وارد خانه دخترش خدیجه شد. خدیجه وقتی او را دید برخاست و او را نزد خود نشاند و به او خوشآمد گفت و شروع کرد کالاها را به او نشان دهد و به او گفت: ای پدر! همه اینها به برکت محمد صلی الله علیه و آله است، به خدا سوگند ای پدر او طالعی خجسته و پیشانی فرخندهای دارد، من هرگز سفری سودبخشتر از این سفر نداشتهام. سپس رو به میسره گفت: بازگو که در سفرتان چه گذشت و از محمد صلی الله علیه و آله چه دیدید؟ گفت: ای بانوی من! شاید بتوانم گوشهای از صفاتی را که از محمد صلی الله علیه و آله دیدم برایت بگویم. سپس ماجرای سیل و چاه و افعی و نخل را برایش بازگفت و از راهب و پیغامی که برای او داده بود، گفت. خدیجه گفت: بس کن ای میسره! بر شوقی که به محمد صلی الله علیه و آله داشتم، افزودی، برو که تو بهخاطر خدا به همراه همسر و فرزندانت آزاد هستی و نزد من دویست درهم و دو شتر داری. آنگاه یک خلعتی گرانبها بر او پوشاند و میسره از شادی و سرور لبریز شد. در آن دم خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و عرض کرد: نزدیک بیا که دیگر امروز میان من و تو پردهای نیست. سپس پرده را بالا زد و دستور داد تا نشیمنگاهی از عاج و آبنوس برای حضرت گذاشتند و ایشان را بر آن نشاند و عرض کرد: سرورم! سفرتان چگونه بود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فروش و خرید خود را برایش بازگفت. خدیجه که سودی بسیار برده بود عرض کرد: سرورم! تو با طالعت مرا شاد کردی و با دیدارت مرا سعادتمند کردی، من با دیدار تو نه ناخوشی دیدم و نه بداقبالی. آنگاه سرود:

«اگر همه نعمتها برای من بود و سراسر دنیا و مُلک رومیان از برای من بود،

در نظرم به پر یک پشه نمیارزد اگر چشمانم تو را نمیدید.»

سپس عرض کرد: سرورم! تو نزد من افزون بر آنچه قرار گذاشته بودیم، حقی برای مژدهای که آوردی داری، آیا اکنون چیزی میخواهی تا برآورده شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون باید استراحت کنم و بعد نزدت بازمیگردم. حضرت راهی شد و به خانه عموی خود ابوطالب رفت و ابوطالب شادمان از آنچه که از برادرزادهاش دیده بود، میان دیدگان حضرت را بوسید. سپس عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله گرد ایشان جمع شدند. ابوطالب گفت: فرزندم! خدیجه به تو چه داد؟ فرمود: به من وعده داد تا چیزی افزون بر قراری که داشتیم به من بدهد. گفت: این نعمتی بس والاست! میخواهم دو شتر نر به تو بدهم تا با آنها سفر کنی و دو شتر ماده تا امورت را با آنها سامان دهی و نیز مقداری طلا و نقره تا با آنها از میان زنان قریش یکی از زنان قومت را برایت خواستگاری کنم و از آن پس دیگر برایم مهم نیست که مرگ چه وقت و چگونه سر میرسد. فرمود: ای عمو! هر چه صلاح میدانی انجام ده. چون سپیده سر زد، پیامبر صلی الله علیه و آله تن از غبار سفر شست و عطر زد و موهای خود را شانه کرد و فاخرترین جامههای خود را پوشید و به خانه خدیجه رفت. آنجا کسی جز میسره نزد خدیجه نبود. وقتی خدیجه پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، از آمدن ایشان خوشحال شد و گفت:

«آمد و از کمان ابروانش تیری انداخت و آن تیر بر من نشست و بیهیچ پروا مرا کُشت،

رُخ نمود و گیسوانش را گشود و در شب تار به ماه فخر فروخت،

بیخبر و نا به گاه آمد و نگذاشت خبرچینان از او باخبر شوند،

آمد و با من همنشین شد و از کلام زیبایش چنان با من سخن گفت که سنگ خارا را به سخن درمیآورد.»

ص: 59

سپس رو به حضرت عرض کرد: سرورم! صبحت به خیر و شادیات پایدار، چه میخواهی تا برآورده شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله حیا کرد و سر به زیر انداخت و بر پیشانی مبارکش عرق نشست. خدیجه با مهربانی با حضرت سخن گفت و سپس عرض کرد: اگر چیزی از تو بپرسم پاسخ می دهی ؟ . فرمود: بله . عرض کرد: با اموال و شترانی که از من خواهی گرفت می خواهی چه کنی ؟ فرمود: مقصودت چیست ای خدیجه؟ عرض کرد: هر چه در توان داشته باشم، بر تو خواهم افزود. فرمود: بدان که عمویم ابوطالب به من گفته دو شتر به من میدهد تا با آنها سفر کنم و دو شتر دیگر تا با آنها امورم را سامان دهم و نیز مقداری طلا و نقره تا با آنها یکی از زنان قومم را برایم خواستگاری کند، زنی که از من به اندک قانع میشود و مرا به آنچه توانش را ندارم وانمیدارد. خدیجه لبخندی زد و عرض کرد: سرورم! راضی میشوی تا من برایت زنی بگیرم که خودم میخواهم؟ فرمود: بله. عرض کرد: من برایت همسری یافتهام که اهل مکه است و از قوم خودت، از همه زنان ثروتمندتر و زیباتر و باکمالاتتر و عفیفتر و گشادهدستتر است و دامانی پاک و آبرویی نیک دارد، تو را در کارها یاری میکند و از تو به اندک راضی میشود و از غیر تو به بسیار راضی نمیشود، در تبار به تو نزدیک است و همه پادشاهان و مردان عرب بهخاطرش بر تو رشک میبرند، اما همچنانکه خوبیهایش را برایت برشمردم عیبش را نیز برایت میگویم. فرمود: چه؟ عرض کرد: پیش از تو دو مرد را شناخته و از تو سالمندتر است. فرمود: نامش را به من بگو. عرض کرد: کنیزت خدیجه! پیامبر صلی الله علیه و آله شرمسار شد و سر به زیر انداخت و بر پیشانی مبارکش عرق نشست و سکوت کرد. خدیجه بار دیگر سخن از سر گرفت و عرض کرد: سرورم! چرا پاسخ نمیدهی؟ به خدا سوگند تو محبوب من هستی و من در هیچ کاری با تو مخالفت نمیکنم. سپس گفت:

«ای سعد اگر به وادی اراک گذر کردی، به دلی که در آنجا از من به جا ماند سلام مرا برسان،

و از آهوان دشت جویا شو و از آنان بپرس آیا اسیر عشق نزد آنان راهی به سوی رهایی دارد؟

و اگر کاروانیان را در وادی حمی دیدی، برای من درباره محبوبی که آنجا دارم از آنان خبر بگیر،

آری، آنان رفتند و چشمان مرا با خود بردند، و اکنون دیدگانم هوس دیدن تو را دارند،

هیچ عضو و بندی از وجود من نمانده مگر اینکه ، عشق تو بر آن سوار گشته باشد ،

پس از جفا مرا با دوری عذاب دادی؛ ای سرورم سزای این کار چیست؟

به آنچه خود میخواهی و صلاح میدانی حکم کن که قلب من تنها به رضای تو راضی میشود.»

سپس زبان به اصرار بر پیامبر صلی الله علیه و آله گشود. حضرت به او فرمود: ای دختر عمو! تو زنی ثروتمند هستی من مردی تهیدست، چیزی جز آنچه خود به من عطا کنی ندارم، کسی چون تو خواهان کسی چون من نمیشود، من زنی میخواهم که حال و مالی همچون حال و مال خودم داشته باشد، تو شاهزاده هستی و شاهان مناسب تواند. خدیچه چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید گفت: ای محمد! به خدا سوگند اگر مال تو اندک است، من مال بسیار دارم، کسی که خودش را به تقدیم میکند چگونه مالش را به تو تقدیم نمیکند؟ ! این من و مال من و کنیزان من و همه آنچه که دارم، همه تقدیم تو و به فرمان تو، هیچ یک از آنها را از تو دریغ نمیکنم، به کعبه و صفا سوگند گمان نمیکردم مرا از خود برانی. سپس اشک از چشمانش جاری شد و سرود:

«به خدا سوگند هرگاه نسیم شمال وزید، به یاد شبهای وصال افتادم،

و هرگاه نوری از سوی شما درخشید، به خیالی لطیف فرو رفتم،

ای عزیزان من، در صبح روز وصال، وصال شما به هیچ روی در ذهنم نمیگنجید

جور شبها جفای شما را سهم من ساخت، کیست که از جور شب در امان باشد؟

ص: 61

مهر ورزید و بزرگی کنید و لطف کنید و رحم آورید که من در هیچ حال گریزی از شما ندارم.»

سپس گفت: به پروردگاری که از چشمها پنهان است و همه اسرار را میداند، من برای اینکار شایسته توام، برخیز و نزد عموهایت برو و به آنان بگو مرا از پدرم برایت خواستگاری کنند، از زیادیِ مهریه نیز نترس که من خود میدهم و هدایای بسیار به تو تقدیم خواهم کرد، برو و به کسی که به تو نظری نیک دارد نظری نیک داشته باش. پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد او رفت و با رُخی شادمان رو سوی عمویش ابوطالب گذاشت. دید عموهایش گرد هم آمدهاند. ابوطالب نگاهی به پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و گفت: ای برادرزاده! هر آنچه خدیجه به تو داده مبارکت باشد، گمان کنم تو را غرق در عطای خویش کرده باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! از شما درخواستی دارم. گفت: چه درخواستی؟ فرمود: هماکنون به همراه عموهایم نزد خُوَیلد برو و از او خدیجه را برای من خواستگاری کن. هیچ کس پاسخی نداد جز ابوطالب که گفت: عزیز من! ما همیشه از تو یاری جستهایم و در کارهایمان نظر تو را خواستهایم، تو خود میدانی که خدیجه زنی کامل و فرخنده و فاضل است که از ننگ میهراسد و از رسوایی میپرهیزد، او پیش از تو با دو مرد آشنا بوده: یکی عتیق بن عائذ و دیگری عمرو کندی که از او فرزند دارد، پادشاهان و سران عرب و بزرگان قریش و سروران قبایل و شاهان یمن و مهتران طایف به خواستگاری او رفتهاند و اموال بسیار به پایش ریختهاند و او خواهان هیچ یک از آنان نشده، نیز او از تو بزرگتر است؛ ای برادرزاده! تو مردی تهیدست هستی که مال و منال و تجارتی نداری، خدیجه با تو شوخی کرده! خودت را به شوخی او سرگرم نکن و نگذار قریشیان از این ماجرا باخبر شوند. ابولهب گفت: ای برادرزاده! ما را بر سر زبان مردمان عرب نینداز، تو شایسته خدیجه نیستی. اما عباس سوی ابولهب برخاست و او را نکوهید و گفت: به خدا سوگند تو پستترین و بدکارترینِ مردان هستی! آنان میخواهند درباره برادرزادهام چه بگویند؟! به خدا سوگند او از همه آنان زیباتر و با کمالاتتر است، چرا خدیجه را بالاتر از او میبینی؟ بهخاطر مالش یا کمالاتش یا زیباییاش؟ به

پروردگار کعبه سوگند اگر از محمد صلی الله علیه و آله مال بخواهد بر اسبم سوار میشوم و کویرها را در مینوردم و نزد همه پادشاهان میروم و هر چه خدیجه از او بخواهد برایش جمع میآورم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عموهای من! در بحثی بیفایده سخن زیاده گفتید، برخیزید و خدیجه را از پدرش برای من خواستگاری کنید، شما آنچه را که من میدانم نمیدانید. در آن دم صفیه بنت عبدالمطلب برخاست و گفت: به خدا سوگند من میدانم که برادرزادهام در سخن همیشه راستگوست اما شاید خدیجه با او شوخی کرده باشد، من میروم و ماجرا را برایتان روشن میکنم. او برخاست و فاخرترین جامههایش را پوشید و رو سوی خانه خدیجه گذاشت. در راه یکی از کنیزان خدیجه را دید و آن کنیز پیش از او خود را به خانه خدیجه رساند و به او خبر داد که صفیه بنت عبدالمطلب دارد به اینجا میآید. خدیجه میخواست بخوابد اما جا را برای او خالی کرد و پای خدیجه به دامنش گیر کرد و زمین خورد و گفت: ای محمد کامیاب نشود آنکه با تو دشمنی کند! صفیه سخن خدیجه را شنید و با خود گفت: نشانه رسید! سپس در زد و خدیجه نزدش آمد و با تکریم و احترام از او استقبال کرد و خواست برایش غذا بیاورد. اما صفیه گفت: ای خدیجه! من برای خوردن غذا نیامدهام، ای دختر عمو! بلکه آمدهام درباره سخنی از تو بپرسم که آیا صحت دارد یا نه. خدیجه گفت: بله، صحت دارد، خواه آشکار کنی و خواه پنهان ، من از محمد برای خودم خواستگاری کردهام و مهرم را نیز خودم تقبل کردهام، اگر چیزی برای شما گفته گمان نکنید دروغ میگوید، من میدانم که او از جانب پروردگار آسمان تأیید شده است. صفیه لبخندی زد و گفت: به خدا سوگند بر آن شخص که دلبسته ای بر تو هیچ نکوهش نیست، به خدا سوگند من نه نوری همچون نور پیشانی او به چشم دیدهام و نه کلامی دلنشینتر از کلام او شنیدهام و نه سخنی شیرینتر از سخن او. سپس سرود:

«الله اکبر که تمامی نیکی در میان عرب ظهور کرده، چه شگفتیهایی که به زیر چهره این ماه نهفته است،

اندامش را بنگر که چون گیسوانش از پشت سرازیر میشوند، او را در زیبندگی بینیاز میکنند،

بریده باد دستان نکوهشگران و حسودان او، که من هرگز به کسی جز او نیاز ندارم.»

چون صفیه خواست از خانه خدیجه برود، خدیجه به او گفت: اندکی صبر کن. سپس خلعتی گرانبها برون آورد و آن را بر صفیه پوشاند و او را در آغوش گرفت و گفت: ای صفیه! تو را به خدا در رسیدن من به محمد صلی الله علیه و آله مرا یاری کن! گفت: بسیار خوب. و نزد برادرانش بازگشت. به او گفتند: ای صفیه! ای دختر پاکان! چه خبر؟ گفت: ای برادران! اگر میایید ، برخیزید که به خدا سوگند او بینهایت برادرزاده شما محمد صلی الله علیه و آله را میخواهد. آنان همه از این خبر خوشحال شدند جز ابولهب که کلام صفیه بر خشم و حسدش نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله افزود و این بهخاطر پستی پیشین و همیشگی اش بود. عباس بر آنان فریاد کشید و گفت: اگر کار به مراد شده پس دیگر چرا نشستهاید؟! آنان همه برخاستند تا به خانه خُوَیلد بروند. ابوطالب سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و نیکوترین جامهها را به ایشان پوشاند و شمشیری بر کمر ایشان بست و آن حضرت را بر اسب خود نشاند و آنگاه عموهای حضرت گرد ایشان را گرفتند و همه چشم به حضرتش دوختند. در راه ابوبکر بن ابی قحافه آنان را دید و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! کجا میروید؟ من سخنی داشتم و میخواستم نزد شما بیایم. عباس به او گفت: چی سخنی بگو؟! گفت: در خواب دیدم ستارهای در خانه ابوطالب ظهور کرد و به اوج آسمان فراز شد و چنان درخشید و نور افشاند که همچون ماه تابناک شد، سپس به میان دیوارها فرود آمد، من آن را دنبال کردم و دیدم وارد خانه خدیجه بنت خُوَیلد و به بستر او رفت؛ تأویلش چیست؟ ابوطالب به او گفت: تأویلش این است که ما اکنون داریم نزد خدیجه میرویم و میخواهیم از او خواستگاری کنیم. آنان رفتند و به خانه خُوَیلد رسیدند. کنیزان پیش از ایشان خود را به خُوَیلد رساندند. او داشت شراب مینوشید و مستی هوش از سرش ربوده بود. چون بنی هاشم را دید پیش پایشان برخاست و گفت: درود بر پسران پدران ما و عزیزترین مردمان نزد ما! ابوطالب گفت: ای خُوَیلد! ما برای درخواستی آمدهایم و تو خود میدانی که ما با شما خویشاوندیم، ما در این حرم همه پسران یک پدریم و

به نزد تو آمدهایم تا دخترت خدیجه را برای سرورمان خواستگاری کنیم، ما خدیجه را میخواهیم! خُوَیلد گفت: چه کسی را برای چه کسی میخواهید؟! ابوطالب گفت: خدیجه را برای برادرزادهمان محمد صلی الله علیه و آله میخواهیم. خُوَیلد همینکه این کلام بشنید رنگ از رحسارش پرید و عرصه بر او به تنگ آمد و گفت: به خدا سوگند شما سزاوار این وصلت و عزیزترین مردم نزد ما هستید، اما اختیار خدیجه با خودش است و او خود از من خردمندتر است، دل من به خواستگاری پادشاهان از خدیجه راضی نشد، حال چه رسد به محمد صلی الله علیه و آله که تهیدست و بیچیز است! در آن دم حمزه به سوی او برخاست و گفت: دیروز را با امروز نمیسنجند و ماه را با خورشید یکی نمیگیرند، ای نادان و ای سبکمغز! انگار حواست نیست که خردت تباه شده و هوش از سرت پریده! برادرزاده ما را نکوهش میکنی؟! مگر نمیدانی که او اگر مال و جان ما را بخواهد ما همه را به پایش نثار میکنیم؟! عاقبت کارت را خواهی دید! آنگاه جامه خود را تکاند و برخاست و برادرانش نیز برخاستند و به خانههایشان رفتند. یکی از کنیزان ماجرا را به گوش خدیجه رساند. خدیجه به او گفت: چه خبر داری؟ گفت: خبری که مایه اندوه دلهاست! گفت: وای بر تو چه شده! گفت: پدرت فرزندان عبدالمطلب را ناامید رد کرد. خدیجه چون این سخن بشنید به او گفت: عمویم ورقه را برایم خبر کن. کنیز رفت و به همراه ورقه آمد. وقتی ورقه رسید خدیجه به نیکی از او استقبال کرد و گفت: خوش آمدی ای عمو! دیدار خود را از من دریغ مکن! سپس بر زمین نشست و ابرو در هم کشید. ورقه گفت: بلا از تو دور باد ای خدیجه! چه اتفاقی برایت افتاده؟ گفت: ای عمو! حاجتمندی که به حاجت خود نرسد چه حالی دارد؟! گفت: شومترین حال را! چنان سخن میگویی که انگار میخواهی ازدواج کنی! گفت: درست است. گفت: ای خدیجه! تو که پادشاهان و بزرگان به خواستگاریات آمدند و به هیچ یک رضایت ندادی! گفت: خواهان کسی نیستم که مرا از مکه بیرون ببرد. گفت: به خدا سوگند همه مکّیان خواستگارت بودند، کسانی چون شیبه بن ربیعه و عقبه بن ابی معیط و ابی جهل بن هشام و صلت بن ابی یهاب، اما تو از همه آنان روی برگرداندی! گفت: کسی را که در او عیبی باشد نمیخواهم، ای عمو! خودت عیبشان را بازگو. گفت:

شیبه بدگمان است، عقبه سالخورده است، ابوجهل خسیس و متکبّر و بدخلق است، صلت نیز زنان بسیاری را طلاق داده است. گفت: لعنت خدا بر همه کسانی که نامشان را آوردی! آیا خبر داری که کسی جز آنان از من خواستگاری کرده؟ گفت: شنیدهام که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم به خواستگاریات آمده. گفت: ای عمو! عیب او را بگو. ورقه که بنا به کتب پیشینیان از مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله خبر داشت، وقتی این سخن از خدیجه شنید سر به زیر افکند و گفت: عیبش را برایت میگویم، او ریشهای اصیل دارد و قامتی بلند و چشمانی کشیده و خلقی نیک و فضیلتی زبانزد و کَرمی والا! به خدا سوگند در آنچه گفتم هیچ دروغ نبود، ای خدیجه! گفت: ای عمو! همچنان که خوبیاش را گفتی عیبش را نیز بگو. گفت: چهرهاش چون ماه است و پیشانیاش تابناک و چشمانش زیبا و کلامش نیکتر از مشک ختن و شیرینتر از عسل، چون راه میرود انگار ماه است به هنگام طلوع کردن یا باران است به هنگام بارش انبوه! گفت: ای عمو! عیبش را برای من بگو. گفت: ای خدیجه! از حُسنی سرفراز و تباری والا آفریده شده، نیکترین سیرت و پاکترین جان در جهان را دارد، وقتی قدم میزند گمان میکنی از شیب باران جاری شده، موهایش چون شب سیاه است و گونههایش تابناکتر از گل سرخ و رایحهاش خوشتر از مشک ختن و کلامش دلنشینتر از عسل؛ من تو را ای خدیجه گواه میگیرم که او را دوست میدارم. گفت: ای عمو! هر چه به تو میگویم عیب او را برایم بگو باز حُسنش را میگویی؟! گفت: دخترم! گمان میکنی میتوان نیکی او را وصف کنم؟! سپس گفت:

«هر قبیله و هر جمعیتی را شناختم، دانستم که حبیب خدا دلپاکترین آنان است،

او راستگوترین و خوشقولترین انسان روی زمین است و نزد خدا والاتر از همه مردم مرتبت دارد.»

خدیجه گفت: ای ورقه! ولی بیشتر مردم او را نکوهش میکنند. گفت: نکوهش آنان از روست که او تهیدست است. گفت: ای عمو! مگر نشنیدهای که شاعر میگوید:

«آنجا که مردان بزرگ از آزار جان به در برند، مال و منال چیزی جز ناخن گرفته شده نیست.»

اما ای عمو! اگر او مال اندک دارد، من مال بسیار دارم و باز در هر حال او را دوست میدارم. ورقه گفت: به خدا سوگند که در این صورت کامیاب و پیروز و بهرهمند میشوی از پیامبری گرانقدر . گفت: ای عمو! من او را برای خودم خواستگاری کردم. گفت: چه به من میدهی اگر من همین امشب محمد صلی الله علیه و آله را به همسریات درآوردم؟! گفت: ای عمو! مگر من چیزی دارم که از تو پنهان باشد؟! همه اندوختهام و این خانهام از برای تو، و حال آنکه من آنچنانم که شاعر گفته:

«هرگاه عشقی را که نزد دلدارتان دارید به دست آوردید، این برای هر کاری دلیلی کافی است،

شما در قلب من سکنا گزیدهاید و آنجا خانه شماست، صاحب خانه خود بهتر میداند چه کسی در خانه است.»

ورقه گفت: ای خدیجه! من چیزی از متاع دنیا نمیخواهم، فقط میخواهم در روز قیامت نزد محمد صلی الله علیه و آله برای من شفیع شوی؛ ای خدیجه! بدان که ما حساب و کتاب و عقاب و عذابی پیش رو داریم که هیچ کس از آن جان به در نمیبرد جز کسی که از محمد صلی الله علیه و آله فرمان برده باشد و رسالت او راتصدیق کرده باشد، وا مصیبتا بر آن که به بهشت ره نیابد و به دوزخ درون شود! خدیجه در پاسخ به سخنش گفت: ای عمو! آنچه خواستی را نزد من داری. آنگاه ورقه راهی شد و نزد برادرش خُوَیلد رفت. دید مستی بر او چیره شده. نشست. خشم در چهرهاش هویدا بود. گفت: ای برادر! چرا حواست به خودت نیست، میخواهی خودت را به دست خود بکشی؟! گفت: چطور؟ گفت: ای برادر! پسران عبدالمطلب را نادیده گرفتهای و چنان کردهای که دلهایشان از خشم بر تو چون دیگ به جوشش افتاده و حمزه میخواهد در خانهات به تو حمله کند! خُوَیلد گفت: ای برادر! مگر من چه گناهی کردهام تا با من چنین کنند؟ گفت: شنیدهام میگویند تو برادرزادهشان را نکوهیدهای، اگر چنین کاری از تو سر زده باشد کاری ناپسند کرده

ای، به خدا سوگند کسی چون محمد صلی الله علیه و آله پا بر زمین نگذاشته، مگر فراموش کردهای بر او در کودکیاش چهها گذشت و چون بزرگ شد چهها از او سر زد؟ به خدا سوگند فقط یک فرومایه میتواند او را نکوهش کند. گفت: بخ دا سوگند ای برادر من او را نکوهش نکردم، او برتر از من است، فقط او میخواست با خدیجه ازدواج کند. گفت: از چه چیز او بدت میآید؟ گفت: به خدا سوگند من درباره او حرفی ندارم، فقط از دو جهت ترسیدم، یکی اینکه عرب به من دشنام دهد چراکه من بزرگان و سران عرب را رد کردم و بعد دخترم را به مردی تهیدستی دادم که هیچ مال و منالی ندارد؛ دوم اینکه خدیجه او را نپسندد. ورقه گفت: همه مردم عرب دوست دارند دخترشان را به محمد صلی الله علیه و آله بدهند و آرزو دارند او نصیب و خویش آنان شود؛ و اما خدیجه، وقتی فضایل او را ببیند راضی میشود؛ و اما تو، بی هیچ دلیل دشمنی بنی هاشم را برای خود خریدهای و آنان جز همین چند لحظه رهایت نمیکنند، مخصوصا حمزه آن شیر درنده و آن قضای محتوم، هیچ کس نمیتواند او را از تو بازدارد و جلویش را بگیرد، تو را به خدا پند مرا بشنو و با من نزد بنی هاشم بیا و از آنان بخواه دست دشمنی را از سرت بردارند و خدیجه را به محمد صلی الله علیه و آله بده، به خدا سوگند فقط خدیجه شایسته او و او شایسته خدیجه است.گفت: ای برادر! میترسم به من هجوم آورند و مرا بکشند! ورقه گفت: ضمانت این کار با من، نترس. آنگاه هر دو برخاستند و راهی شدند تا نزد فرزندان عبدالمطلب بروند. وقتی پشت در رسیدند، تقدیر چنین بود که از قضا فرزندان عبدالمطلب همه گرد هم نشسته بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در میانشان بود. حمزه نگاهی به پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و گفت: ای نور چشمم! به خدا سوگند اگر دستور دهی همین الان میروم و سر خُوَیلد را برایت میآورم. خُوَیلد گفت: میشنوی ای برادر؟! ورقه گفت: تو بشنو! گفت: بگذار برگردم. گفت: نه، اکنون ببین چه میکنم، بیا نزدشان برویم، آنان کسی را که به نزدشان میرود نمیرانند. ورقه در زد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خُوَیلد و برادرش ورقه نزدتان آمدهاند. حمزه برخاست و آنان را به داخل آورد. خُوَیلد که دست در دست ورقه نهاده بود ندا سر داد: شب و روزتان به خیر باد و شر دشمنانتان کم باد ای فرزندان

زمزم و صفا! ابوطالب ندا سر داد و گفت: تو نیز ای خُوَیلد از هر آنچه خوش نمیداری و میهراسی در امان باشی! اما حمزه ملامتکنان به او گفت: ناخجسته باد قدوم کسی که از ما دوری گزید و ما را غریبه و مزاحم پنداشت! خُوَیلد گفت: سرورم! از من چنین کاری سر نزد، شما خود میدانید که خدیجه عقلش میرسد و اختیار خود را دارد، من فقط همین را گفتم تا بشنوم خودش چه میگوید، اکنون دانستم که او خواهان شماست، پس مرا به خاطر آنچه گذشت ملامت نکنید، ما چنانیم که شاعر گفته:

«از عجب روزگار این است که تو مرا ترک گفتهای، روزگار همواره عجایب پدید میآورد،

من گناهی نکردهام که سزاوار جفا باشم، اگر گناهی کردهام توبهکنان به نزدت آمدهام.»

اکنون من به خاطر رضای او و نیز به خاطر خویشاوندی و همتبار بودنم با شما راضی هستم. و سرود:

«با من دوباره وصال پیشه کنید که وصال دلنشین است، و بر من رحم آورید که دوری و فراق سخت است،

نگریستند و پنداشتند چون آنان را بسیار دوست دارم جرمی کردهام، اما این که گناه نیست،

نه، حقیقت فروتنی در همنشینی است، سزای دوست این نیست که دوستش نداشته باشند.»

آنگاه حمزه گفت: ای خُوَیلد! تو نزد ما عزیز و ارجمندی، اما روا نبود وقتی ما نزدت آمدیم ما را از خود برانی. ورقه گفت: ما محمد صلی الله علیه و آله را بسیار دوست داریم و به فرمان شماییم، اما من میخواهم این خطبه فردا صبح در انظار مردم جاری شود تا حاضر و غایب همه بشنوند. حمزه گفت: ما با نظر شما مخالفتی نداریم. ورقه گفت: چون برادر من شهرتی دارد و به این خاطر از حرف و حدیث مردم عرب در امان نیست، میخواهم او در کار دخترش خدیجه مرا وکیل کند تا من پاسخگو باشم، میدانید که من کتب دیگران را خواندهام و ادیانشان را می

شناسم. حمزه گفت: ای خُوَیلد! او را بر این کار وکیل کن. خُوَیلد گفت: ای فرزندان هاشم! شما را گواه میگیرم که من برادرم ورقه را بر کار دخترم خدیجه وکیل کردم. ورقه گفت: میخواهم این کار کنار کعبه انجام شود. آنگاه همگی سوی کعبه رفتند و دیدند مردم عرب میان زمزم و مقام جمع شدهاند و جماعات بسیاری آنجا حاضرند کسانی همچون صلت بن ابی یهاب و ائیمه بن حجاج و هشام بن مغیره و ابوجهل بن هشام و عثمان بن مبارک عمیری و اسد بن غُوَیلب دارمی و عقبه بن ابی مُعیط و اُمیّه بن خلف و ابوسفیان بن حرب. ورقه آنان را ندا داد و گفت: صبحتان به خیر ای ساکنان حرم خداوند! همه گفتند: خوش آمدی ای پدر سخنوری! ورقه گفت: ای جماعت قریش و ای همه کسانی که حاضرید! از شما میپرسم که نظرتان درباره خدیجه بنت خُوَیلد چیست؟ مردم همه زبان گشودند و گفتند: به به! به خدا سوگند از شریفترین و والاتبارترین و هوشمندترین زن یاد کردی، او در میان زنان عرب و عجم همتا ندارد. گفت: آیا روا میبینید او بدون شوهر باشد؟ گفتند: نه، ما خواستگاران بسیار برای او دیدهایم، خودش نمیپذیرد. ورقه گفت: ای بزرگان عرب! بدانید که برادر من مرا در کار خدیجه وکیل کرده و خدیجه خود به من دستور داده تا او را شوهر دهم، او به من گفته که خواهان یکی از سروران قریش است، نامش را از او پرسیدم اما نگفت، دوست دارم همه شما شاهد این وکالت باشید و فردا صبح همگی در منزل خدیجه گرد آیید، چراکه جایی جز خانه او همه شما را در بر نمیگیرد، او سرایی بزرگ دارد که برای همه اهل مکه جا دارد. آنان وقتی سخنان ورقه را شنیدند یکایکشان گفتند: من را خواسته است. و به ورقه گفتند: خُوَیلد چه خوب کسی را به وکالت و کفالت نهاده است! ورقه به برادرش خُوَیلد گفت: اکنون که همه بزرگان جمعاند سخن بگو. خُوَیلد گفت: ای سران عرب! شما را گواه میگیرم که من خود را از کار خدیجه کنار کشیدم و برادرم را بر این ماجرا وکیل و کفیل نهادم، هیچ امر و رأیی فراتر از امر و رأی او نخواهد بود. ورقه گفت: بشنوید ای بزرگان که او نه مجنون است نه مجبور نه مست! من خدیجه را به عقد هر کس که بخواهم درمیآورم. مردم گفتند: شنیدیم و موافقیم و گواه. خُوَیلد رفت و حکم کار خدیجه از دست او خارج شد. ورقه نیز شاد و خوشحال به خانه خدیجه

رفت. وقتی خدیجه او را دید گفت: خوش آمدی ای عمو! انگار خواستهمان را برآورده ساختهای! گفت: بله ای خدیجه! مبارکت باشد که حکم کارت به من سپرده شد و من وکیلت شدم، فردا صبح انشاءالله تو را به عقد محمد صلی الله علیه و آله درخواهم آورد. خدیجه چون این سخن بشنید، خوشحال شد و خلعتی را که غلامش میسره به پانصد دینار از شام خریده بود به او بخشید. ورقه گفت: من چنین چیزهایی نمیخواهم و میلی به این خلعت ندارم، همه خواهش من شفاعت محمد صلی الله علیه و آله است. خدیجه گفت: به تو خواهد رسید. ورقه گفت: ای خدیجه! همین الان برخیز و خود را آماده کن و خانهات را بیارای و اندوختههایت را برون آور و پردههایت را بیاویز و دیباهایت را بگستران و دشمنت را به غم درانداز، مال تو اندوخته نشده جز برای چنین روزی، ولیمهای بساز و در آن چیزی را از قلم نیانداز که فردا صبح همه مردم عرب به خانهات میآیند. خدیجه چون این سخن بشنید غلامان و کنیزان خود را فرا خواند و آنان پردهها و نشیمنگاهها و بالشها و فرشهای رنگارنگ و دیباهای گرانبها و گردنبندها و آویزهها را بیرون آوردند و پوشها را بالا بردند.

راویانی که شاهد آن شب بودهاند روایت کردهاند که فقط غلامان و کنیزکانی که مسئول حمل ظروف بودند، هشتاد نفر بودند. حیوانها و شترهای بسیار ذبح کردند و گونهگونه شیرینی چیدند و از همه نوع میوه آوردند. در آن اوان ورقه به خانه ابوطالب رفت و دید او نشسته و برادرانش نیز نزدش گرد آمدهاند. به آنان گفت: شب و روزتان به خیر، چرا کارهایتان را انجام نمیدهید؟! برای عقد خدیجه به پا خیزید که امر او به دست من افتاد، انشاءالله چون صبح شد او را به عقد محمد صلی الله علیه و آله درمیآورم. در آن دم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای ورقه! خداوند کاری را که کردی از یاد نمیبرد، پاداش تو بسیار بیش از کاری است که برای ما کردی. و ابوطالب گفت: به خدا سوگند اکنون دلم آرام گرفت و دانستم برادرم به مرادش رسید. آنگاه برای رسیدگی به کار ولیمه به همراه برادرانش به پا خاست. در آن هنگام عرش و کرسی به لرزه افتادند و فرشتگان به سجده رفتند و خداوند متعال به رضوان، دربان بهشت فرمود تا بهشت را بیاراید و حوریان و

غلامان را ردیف کند و جامهای شربت را آماده سازد و پریان و بزمآرایان را زینت کند، و به جبرییل امین علیه السلام وحی فرمود تا لوای حمد را بر کعبه بگستراند. آنگاه کوهها سر کشیدند و به خاطر مقامی که خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده بود او را حمد و تسبیح گفتند و زمین شادمان شد و مکه همچون دیگ که بر آتش بجوشد به زیر پای اهل خود میجوشید. چون صبح فرا رسید طوایف و بزرگان و قبایل و عشایر آمدند راهی شدند و چون به خانه خدیجه درآمدند دیدند برایشان نشیمنگاه و بالش و تخت و سکو گذاشته و برای هر یک از ایشان فراخور مرتبتشان جایگاهی فراهم آورده است. ابوجهل که خدایش لعنت کند آمد، متکبرانه گام برمیداشت و با زینت خود فخر میفروخت و موهایش را پشتش ریخته بود و بر کمرش حمایل شمشیر بسته بود. بنی مخزوم همه به او چشم دوخته بودند. نگاهی به بالای مجلس انداخت و دید آنجا تختی بزرگ گذاشتهاند و به زیرش بر جایگاهی بلند یازده تخت دیگر چیدهاند. او که جایگاهی نیکوتر از آنجا ندیده بود جلو رفت و خواست بر بالاترین تخت بنشیند. ناگاه میسره فریاد کشید و گفت: سرورم! اندکی صبر کن و شتاب مکن، جایگاه تو را نزد بنی مخزوم گذاشتهام. او خجل شد و برگشت و نشست. چیزی نگذشت که ناگاه غلغله شد و سیل مردم عرب سرازیر شد. ناگاه عباس سر رسید، در کنارش حمزه با شمشیری بی غلاف میآمد و ابوطالب پیشاپیش آنان بود. حمزه گفت: ای مردمان عرب! ادب پیشه کنید و سخن کم کنید و به پا خیزید و فخرفروشی واگذارید که اکنون صاحب زمان و برگزیده خداوند جبار، محمد صلی الله علیه و آله ، با تاجی از نور و شکوه و وقار بر شما وارد میشود. مردم همه چشم دوختند. ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از راه رسید، عمامهای سیاه بر سر گذاشته بود که نور پیشانی مبارکش به زیرش میدرخشید، پیراهن عبدالمطلب و ردای الیاس را بر تن کرده بود و پایافزار جدّش عبدالمطالب را به پا داشت و عصای ابراهیم خلیل علیه السلام را که از عقیق سرخ خاتم شده بود در دست داشت. مردم همه خیره شده بودند و به ایشان مینگریستند. عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله گرد ایشان را گرفته بودند و حمزه رخسار حضرتش را از چشمان مردم میپوشاند. همه آفریدگان و جانداران پیامبر صلی الله

علیه و آله را به هم نشان میدادند و به ایشان سلام میکردند. مردم از آنچه میدیدند مدهوش بودند و هر کس آنجا نشسته بود به پا خاسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با عموهای خود در بالاترین جایگاه نشست؛ یعنی همان جایگاهی که ابوجهل و یارانش را از آن منع کرده بودند. جز ابوجهل که لعنت و نکوهش خدا بر او باد، که گفت: اگر کار به دست خدیجه باشد هر آینه محمد را برمیگزیند. آنگاه حمزه همچون شیر به سوی ابوجهل رفت و شانههای او را گرفت و گفت: از بلا به دور نباشی و از مصیبت امان نیابی! برخیز! پس ابوجهل دست او را گرفت و به شمشیر خود زد، و لی حمزه بر او پیشی گرفت و دست او را چنان فشرد که خون از زیر ناخنهایش بیرون زد. حارث او را فرو نشاند و گفت: وای برتو ای ابن هشام! تو با هیچ یک از این مردم همسان نیستی، گمان میکنی از آنان ارجمندتری؟! اگر بر جا ننشینی هر آینه سرت را میاندازم! ابوجهل از فتنه ترسید و سکوت کرد و هنوز میپنداشت خودش همسر خدیجه است. چون مردم قرار گرفتند و نشستند خُوَیلد به راه افتاد و بر خدیجه که به زیر حجاب بود وارد شد و به او گفت: ای خدیجه! عقلت کجا رفته و بزرگیات چه شده؟! من برای همسری تو به پادشاهان رضایت ندادم و با تکبر آنان را رد کردم، اکنون تو به کودکی خردسال و تهیدست و یتیم رضایت دادهای که هیچ مال و منال ندارد؟ او تا دیروز برای تو کار میکرده، امروز شوهرت میشود؟ هرگز چنین نخواهد شد، اگر او را بپذیری همین الان تو را با این شمشیر از جایت بلند میکنم، بیشک امروز خون ریخته میشود. سپس از جا جست و همچون دیوانگان بیرون رفت و بالای مجلس ایستاد و گفت: ای جماعت عرب و ای والامقامان و ای بلندمرتبگان! شما را گواه میگیرم که من رضایت ندارم محمد شوهر دخترم باشد، حتی اگر هموزن کوه ابوقیس به من طلا بدهند! تنها شمشیر میان من و او حکم خواهد کرد، کسی چون من در مستی فریب نمیخورد. سپس گفت:

«اگر خدیجه بگوید آری، با لبه شمشیری که جمجمهها را میشکافد او را از روی زمین برمیدارم،

هر که ازدواج خدیجه با محمد را در سر دارد، بداند که حتی اگر خدیجه راضی باشد من قبول ندارم.»

وقتی عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر حاضرین سخن خُوَیلد را شنیدند، حمزه به برادرش ابوطالب و دیگر برادرانش گفت: دیگر جایی برای نشستن نیست، برخیزید تا برویم. در همان اوان ناگاه یکی از کنیزان خدیجه آمد و ابوطالب را به اشاره فراخواند. ابوطالب با او رفت و پشت پرده ایستاد. خدیجه به او سلام کرد و گفت: شب و روزت به خیر ای بزرگ حرم! فریب قیل و قال پدرم را مخور! او با چیزی اندک آرام میگیرد. خدیجه سپس کیسهای که در آن دو هزار دینار بود به ابوطالب داد و به او گفت: سرورم! این را بگیر و نزد او ببر و انگار که او را سرزنش میکنی، در دامانش بیانداز، راضی میشود. ابوطالب رفت و در حضور مردم به او گفت: ای خُوَیلد! نزد من بیا. او گفت: هرگز نمیآیم! گفت: ای خُوَیلد! با تو سخنی دارم، بشنو اگر رضایت ندادی کسی تو را مجبور نمیکند. آنگاه کیسه را گشود و آن را در دامان خُوَیلد انداخت و گفت: این هدیه برادرزاده من است برای تو، البته جدای از مهریه دخترت. خُوَیلد چون چشمش به مال افتاد آتشش فرو نشست. آنگاه آمد و در همان جای قبلی پیش روی جمع ایستاد و با صدای بلند ندا سر داد: ای جماعت عرب و ای والامقامان و بلندمرتبگان! به خدا سوگند آسمان سبز و زمین خاکی هرگز برتر از محمد صلی الله علیه و آله به خود ندیدهاند، من او را برای شوهری دخترم میپذیرم، پس مرا کفایت کنید و بر این کار گواه باشید. آنگاه عباس برخاست و گفت: ای جماعت عرب! چرا فضیلتِ اهل فضل را انکار میکنید، مگر جز این بود که به خاطر او از باران سیراب شدید و کشتزارهایتان سرسبز شد؟ چه بسیار لطف او شامل حالتان شد اما پنهان کردید و نسبت به او حسادت و دشمنی پیشه کردید، به خدا سوگند که در میان شما کسی در درستکاری و امانتداری همتای او نیست، بدانید که محمد صلی الله علیه و آله به خاطر مال و جمال خدیجه از او خواستگاری نکرده، چراکه مال گذراست و رو به نیستی دارد. پس از آن خُوَیلد راضی شد و کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. مردم دم فرو بستند تا بشنوند خُوَیلد چه میگوید. او گفت: ای ابوطالب! چرا در خواسته خود

درنگ میکنید؟ کار را به بنجام رسانید که فرمان با شماست، شما مردانی بزرگ و خطیب و بلیغ و فصیح هستید، اکنون باید خطیبتان خطبه بخواند تا عقد میانمان جاری شود. ابوطالب برخاست و به مردم اشاره کرد تا سکوت کنند. آنان سکوت کردند و او گفت: ستایش از آنِ خداوندی است که ما را از نسل ابراهیم خلیل علیه السلام و از سلاله اسماعیل قرار داد و ما را بر همه عرب برتری و ارجمندی بخشید و ما را در حرم خود سکنا داد و نعمت خویش را بر ما وسعت بخشید و آفت خشمش را از ما دور گردانید و رزق را از درههای ژرف و سرزمینهای دوردست سوی ما سرازیر کرد، ستایش از آنِ اوست برای آنچه که به ما بخشید و سپاس از آنِ اوست برای آنچه که به ما عطا فرمود و به ما عنایت کرد و ما را بر همه مردمان برتری داد و از حرام به دور داشت و فرمان داد با هم بیامیزیم و وصلت کنیم تا نسلمان افزون شود؛ اما بعد، ای جماعت حاضر! بدانید که برادرزاده ما محمد بن عبدالله از بانوی بزرگ شما که به سخاوت و عفت موصوف است خواستگاری کرده، او زنی است که در میان شما سرشناس است و فضیلتش زبانزد و مقامش والاست، محمد صلی الله علیه و آله او را از پدرش خُوَیلد با هر اندازه مهر که وی بخواهد خواستگاری کرده است. سپس ورقه که کنار برادرش خُوَیلد نشسته بود برخاست و گفت: ما مهر خدیجه را اکنون و نه دیرهنگام میخواهیم: چهارصد هزار دینار طلا و صد ناقه سیاه چشم و سرخ موی و ده دیبا و بیست و هشت غلام و کنیز، این نزد ما زیاد نیست. ابوطالب گفت: موافقیم. خُوَیلد نیز گفت: موافقم و با این مهر خدیجه را به همسری محمد صلی الله علیه و آله درآوردم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله عقد نکاح را پذیرفت. در آن دم حمزه برخاست و درهمهایی را که داشت بر سر حاضرین ریخت و همراهانش نیز برخاستند و چنین کردند. ناگاه ابوجهل که خدایش لعنت کند برخاست و گفت: ای قوم! ما دیدهایم مردان به زنان مهریه میدهند یا زنان به مردان؟! ابوطالب برخاست گفت: به تو چه ای فرومایهترین مردان و ای رییس فرومایگان! به کسی چون محمد تقدیم میکنند و پیشکش میدارند و کسی چون تو هدیه میدهد و از او قبول نمیکنند. در آن هنگام مردم شنیدند که منادی آسمان ندا سر داد: خداوند متعال مرد پاکدامن را به همسری زن پاکدامن و مرد راستگو را به

همسری زن راستگو درآورده است. آنگاه پرده بالا رفت و کنیزان از پشت پرده بیرون آمدند و بر سر مردم گلریزان کردند و خداوند به جبرییل امر فرمود تا بر سر مردم، چه نیکوکار و چه بدکار، عطر بیافشاند. به گونه ای که یکی از دیگری میپرسید: این عطر از کجاست؟ و او پاسخ میداد: از عطر محمد است. سپس مردم به خانههایشان رفتند و رسول خدا نیز برخاست و در میان عموهای خود همچون ماه تمام به خانه عمویش ابوطالب رفت. زنان قریش نیز با زنان بنی عبدالمطلب و بنی هاشم در سرای خدیجه گرد آمده بودند و دختران دف میزدند. خدیجه در همان روز چهار هزار دینار برای رسول خدا فرستاد و عرض کرد: سرورم! اینها را به عمویت عباس بده تا به پدرم بدهد. و افزون بر آن مال، یک خلعت گرانبها نیز فرستاد. عباس و ابوطالب آنها را گرفتند و به خانه خُوَیلد رفتند و آن خلعت را به او پوشاندند. خُوَیلد در دم به خانه خدیجه رفت و به او گفت: دخترم! چرا در رفتن به نزد شوهرت درنگ میکنی؟ خود را آماده کن که این مهریه توست، آن را نزد من آوردند و این خلعت را نیز به من بخشیدند؛ به خدا سوگند در خوبی و زیبایی کسی شوهری همچون شوی تو ندارد. چون ابوجهل خبردار شد به میان مردم رفت و گفت: این مال را خدیجه داده است. ابوطالب از سخن او باخبر شد و در دم شمشیر بست و خارج شد و در میان مکه ایستاد و در جمع مردم عرب گفت: ای جماعت عرب! شنیدهام کسی سخنی گفته و عیبجویی خردهای گرفته است، اگر زنان حق ما را ادا کردهاند این عیب نیست، محمد سزاوار است که به او هدیه و پیشکش دادهاند، خدیجه این کار را کرده هرچند کسانی که سخن میپراکنند خوش نداشته باشند. برخی از کینهتوزان قریش وقتی دیدند خدیجه با حضرت محمد صلی الله علیه و آله ازدواج کرده زبان به ملامت خدیجه گشودند. وقتی خدیجه باخبر شد ولیمهای ساخت و زنان آن کینهتوزان را دعوت کرد. چون همه آن زنان جمع آمدند و غذا را خوردند به آنان گفت: ای زنان! به من خبر رسیده که شوهران شما بر من خرده گرفتهاند که چرا چنین کردهام و با محمد صلی الله علیه و آله ازدواج کردهام، من از شما میپرسم آیا در میان مردان شما همانند او هست؟ یا در سراسر مکه کسی در زیبایی و کمالات و فضایل و اخلاقِ پسندیده او همتای او میشود؟ اگر من او را

برگزیدهام از او چیزهایی دیدهام و شنیدهام که هیچ کس ندیده است، پس کسی نباید درباره کاری که به او مربوط نیست حرفی بزند. اینچنین دیگر همه آنان دم فرو بستند.

پس از آن خدیجه به عمویش ورقه گفت: این اموال را بگیر و نزد محمد صلی الله علیه و آله ببر و به او بگو همه اینها هدیهای از برای اوست و به او تعلق دارد، هرطور که میخواهد آنها را خرج کند، و به او بگو من مال و منال و غلامان و همه آنچه را که در اختیار دارم از روی تکریم و احترام به او میبخشم. ورقه رفت و میان زمزم و مقام ایستاد و با صدای بلند ندا سر داد: ای جماعت عرب! خدیجه شما را گواه میگیرد که او با مال و غلام و خادم و همه دارایی و چهارپایان و مهریه و هدایای او همه از برای محمد صلی الله علیه و آله است و همه آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله به او بخشیده میپذیرد، اینها همه از روی تکریم و احترام و علاقه، هدیه خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله است، پس همگی گواه باشید. سپس رو به سوی منزل ابوطالب گذاشت. خدیجه نیز یکی از کنیزان خود را با خلعتی گرانبها راهی کرد و به او گفت: این را نزد محمد صلی الله علیه و آله ببر تا وقتی عمویم ورقه نزد او رفت، آن را به وی بپوشاند تا بر دوستیشان افزوده شود. وقتی ورقه نزد آنان رسید آن مال را به آنان تقدیم کرد و پیغام خدیجه را به محمد صلی الله علیه و آله رساند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و خلعت ورقه را از تنش درآورد و خلعتی دیگر به او بخشید. وقتی ورقه خارج شد مردم از حُسن و جمالش متحیّر شدند. سپس خدیجه به جهاز خود پرداخت و ظرفهایی از طلا و نقره پُر از عطر و مشک و عنبر آماده کرد. چون شب سوم فرا رسید، عمههای پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او رفتند و بنا به رسمی که بود در روز سوم همه سران و بزرگان جمع شدند. عباس برخاست و گفت:

«ای آل فهر و آل غالب! بشارت باد بر شما به نعمتهای خداوند، افتخار کنید ای قوم به خوشنامی و کامیابی،

فضلتان در میان مردم پیچید و در بالاترین مراتب نشست، چراکه به زینت همه نیکان، محمد صلی الله علیه و آله مفتخر شدید،

او چو ماه است که نورش بی هیچ غیاب تابان است، ای خدیجه به نیکترین نعمت خداوند دست یافته ای،

به هاشمِ جوانمرد که هیچ همتا ندارد سوگند خداوند میانتان را جمع آورد، به راستی که او پروردگار آرزوهاست،

احمد صلی الله علیه و آله سرور مردمان پیاده و سواره است ، پس مادام که شتر آدمی را ره میبرد بر او سلام !»

خدیجه گفت: بدانید محمد صلی الله علیه و آله مقامی بلند و فضیلتی نامور و دستی بسیار گشاده دارد. آنگاه از مال و عطر چنان بر سر زنان گلریزان کرد که همه حاضران به شگفتی درافتادند. در آن دم در بهشت درخت طوبی نیز بر سر پریانِ سیهچشم گلریزان کرد. زنان شاباشها را برچیدند و به یکدیگر هدیه می دادند . خدیجه از گوسفند و درهم و دینار و جامه و عطر هدایای بسیار برای ابوطالب فرستاد و ابوطالب ولیمهای بزرگ ترتیب داد. پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و کمربند سفت کرد و خود به خدمت مردم همت گمارد و سه روز به اهل مکه ولیمه داد و عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به فرمان ایشان خدمت کردند. خدیجه کسی را به طائف و دیگر شهرها فرستاد و صنعتگران را به منزلش دعوت کرد و جواهرات و زیورآلات بسیار ساخت و جامههای بسیار دوخت و شمعی به شکل درخت با عنبر ساخت و بر آن طلا ریخت و از مشک و عنبر تمثالهایی بر روی آن درآورد و همچنان تا شش ماه به کار عروسی پرداخت تا اینکه همه آنچه را نیاز داشت برآورده ساخت. پردههای دیبای گلدار با نقشهایی از خورشید و ماه آویخت و همه مجلس را فرش کرد و تختها و بالشهایی از دیبا و ابریشم چید و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی تختی از عاج و آبنوس با رویههایی از طلای درخشان، به زیر ابریشم و پارچههای نقشین، نشیمنگاهی فرش کرد و به کنیزان و خادمان خود جامههایی از حریر و دیبای رنگارنگ پوشاند و گیسوان کنیزان را با مروارید و مرجان آراست و دستبندهای زیبا به دستشان کرد و گردنبندهای طلا به گردنشان آویخت و خادمان را با مجمرهایی از طلا پُر از عطر و عنبر و بخورهای مشک و عود ایستاند و در دست هر یک بادبزنهایی با نقشهای

زرین و حلقههای سیمین نهاد و همه آنان را کنار نشیمنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاند. سپس به چندی از کنیزان دف و به چندی شمع سپرد و در میان خانه شمعهای بسیاری به شکل نخل گذاشت. وقتی این همه را آماده کرد همه زنان مکه را فراخواند. آنان همه آمدند و خدیجه عمههای پیامبر را در جایگاهی بالا نشاند. سپس کسی را در پی ابوطالب فرستاد تا به هنگام زفاف حاضر باشد. شب فرا رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در میان عموهای خود با جامهای قبطی مصری و عمامهای سرخ آمد و غلامان بنی هاشم نیز با شمع و چراغ سر رسیدند. انبوه مردم در درههای مکه جمع شده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله را مینگریستند و عدهای نیز بر در سراپردهها ایستاده بودند. از میان دندانها و از پیشانی و از زیر جامههای حضرت نور میتابید. چون به سرای خدیجه رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله همچون ماه تمام که از افق سر زده باشد، داخل شد. عموهای حضرت چون شیران بیشه، شادمان و آراسته چشم به ایشان دوخته بودند و به خاطر کرامتی که نصیبشان شده بود، خداوند را تحمید و تکبیر میگفتند. آنگاه همه وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله در نشیمنگاهی که در سرای خدیجه برای ایشان آماده شده بود، نشست. نور رخسار رسول خدا صلی الله علیه و آله فراتر از نور همه چراغها میدرخشید و زنان از آنهمه حُسن و جمالی که میدیدند، متحیّر بودند. در آن دم خدیجه را برای رونمایی آماده کردند. او برای بار نخست بیرون آمد. جامهای شکوهمند بر تن داشت و تاجی از طلای سرخ و مرصّع به مروارید و گوهر بر سر داشت و یک جفت خلخال زرین و منقّش به فیروزه بر پا داشت که چشمها همانندش را ندیده بودند و گردنبندهای بیشمار از زمرد و یاقوت بر سینه داشت. چون پدیدار شد زنان دف زدند و یکی از آنان سرود:

«ای بنی عدنان! سربلندی و شکوهمندی به ما رُخ نمود و سرفراز شدیم،

از میان همه مردم خدیجه به رفعت رسید، به رفعتی که انس و جن جملگی به آن افتخار میکنند،

سخن از محمد صلی الله علیه و آله است که در میان فرزندان زنان در همه روزگاران هیچ همتایی ندارد،

مادام که پرندگان بر شاخهها میخوانند، ارجمندیها و نیکیها و آزرم همه از برای اوست،

بر او سلام و درود و رحمت بفرستید که او برترین فرزند از بنی عدنان است،

ای خدیجه! دست به سویش دراز کن و بدان که برگزیده خداوند رحمان نصیبت شده است.»

آنگاه زنان بنی هاشم آمدند تا برای بار دوم چهره خدیجه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنمایند. ناگاه نوری از رخسار خدیجه تابید و فراتر از نور همه چراغها و شمعها درخشید. دختران عبدالمطلب شگفت زده شدند و آن نور چنان روشنی گرفت که هیچ کس نوری همانندش ندیده بود. البته این از فضل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هدیه خداوند متعال به خدیجه.

همه رو به خدیجه کردند و او بر همه حاضران سرآمد شده بود. جامهای سپید و منقّش به طلا و مرصّع به گوهرهای سرخ و سبز و زرد و دیگر رنگها بر تن داشت. خدیجه زنی بلند قد و خوشاندام و چهارشانه و سپیدرو بود که در روزگار خود لطیفتر و بهتر از او وجود نداشت. در آن دم صفیه بنت عبدالمطلب روبروی او ایستاد و سرود:

«شادمانی با سرور آمد و بدیُمنی با اندوه رفت،

نور بخت ما تابید و از این تابش حالمان خوب شد،

این همه از وجود محمد صلی الله علیه و آله است که نامش در سراسر دشتها و صحراها پیچیده،

اگر احمد صلی الله علیه و آله را با همه آفریدگان قیاس کنند، بیشک او رجحان مییابد،

از فضیلت او نشانههایی بس آشکار برای قریش نمایان شده،

سعادت با محمد صلی الله علیه و آله است و کامیابی همواره با او یار،

او به خدیجه رسید که گَلِ کمال است و دریایی است که ساحلی سرشار دارد،

واشگفتا که در زیورهای خود چه خوب روست! و حال آنکه شکیبایی و وقار خود را از دست نداده،

ص: 80

این محمد نبیّ است که در صفات نیکش جای هیچ عیب نیست،

بر او درود فرستید تا کامیاب شوید و خداوند از شما درگذرد.»

سپس به کنار خدیجه آمدند و او را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و تاجش را از سرش برداشتند و بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتند. دف آوردند و نواختند و گفتند: ای خدیجه! امشب موهبتی به تو اختصاص یافته که در میان همه عرب و عجم به کسی جز تو نرسیده و نصیب کسی جز تو نشده، عزت و شرافتی که به دست آوردهای مبارکت باشد. سپس خدیجه با جامهای زرد آراسته به زیورها و گوهرهای بسیار برای بار سوم رُخ نمود. مجلس از درخشش گوهری که جلوی تاجش بود روشن شد و سرتاسر خانه از نور و زیباییِ یاقوت سرخ تابناکی که پشت تاجش بود درخشش گرفت. صفیه بنت عبدالمطلب باز برخاست و سرود:

«شور سراسر دل را فراگرفت و خواب را از سر ربود،

و شبهای دیدار در پسِ دوریهای درازپا از نور وصال روشن شدند،

ای خدیجه! تو به فخری بزرگ دست یافتهای، چراکه به محبت گرانقدر مصطفی صلی الله علیه و آله نائل شدهای،

شکر این نعمت بر یکایک مردم، چه حاضر و چه غایب، واجب است،

مردمان و فرشتگان همه تکبیر سر میدهند و جبرییل در آسمان ندا میدهد:

ای احمد! تو به همه آرزوها دست یافتی، خداوند ستیزهجویان را از تو دور بدارد،

پس مادام که شتران ره میسپارند و بار خود در سرزمینها فرود میآورند سلام بر تو باد!»

آنگاه خدیجه را کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشاندند و همه مردم از نزد او رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با حالی خوش و خیالی آسوده با خدیجه ماند و هیچ زن دیگری را به همسری نگرفت تا اینکه خدیجه درگذشت. او پس از بعثت

پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان ایمان آورد و حضرت را تصدیق کرد، سپس درگذشت و به کاخهای بهشت در باغهای برین ملکوت اعلی وارد شد(1).

میگویم: در بعضی نسخهها پس از ابیات پایانی آمده: و رسول خدا صلی الله علیه و آله با عروس خود خلوت کرد و خداوند به جبرییل وحی فرمود که سوی بهشت فرود آی و از آنجا مشتی مشک و مشتی عنبر و مشتی کافور بردار و بر کوههای مکه بپاش. جبرییل چنین کرد و آن عطر همه درهها و دشتها و خانهها و راههای مکه را فراگرفت، چنان که هر مردی با زنش خلوت کرده بود به او میگفت: این عطر چیست؟ و زن میگفت: عطر خدیجه و محمد صلی الله علیه و آله است.

توضیح: «المزمّم» حیوانی را گویند که بر آن «زمام» یعنی افسار ببندند ، و زمام همان است که شتر با آن کشیده میشود. «عقیان از طلا » یعنی طلای ناب و خالص . «إرقال»: نوعی دویدن است که البته در بعضی نسخهها با فاء آمده، میگویند: «فلان یرفل فی مشیته» یعنی در راه رفتن میخرامد. «الإغضاء» روی هم گذاشتن پلکهاست. «باح بسرّه» یعنی سرّش را فاش کرد. «الجوی» یعنی سوز و گداز از شدت عشق یا اندوه. «الصبوه» گرایش به نادانی است. «المراس» به کسر میم یعنی شدت و قوت. میگویند «لفت وجهه» یعنی روی گرداند. «الصبابه» لطافت و حرارت عشق است. «لوعه الحبّ» یعنی سوز و گداز عشق. «الکَمَد» یعنی اندوه پنهان. «الحجفه» یعنی سپر. «الوغد» مردی است که به شکمش خدمت میکند. «النذل» یعنی خسیس. «الثلب» یعنی زبان گشودن به عیب و کمبود کسی. «التغمغم» یعنی کلام نامفهوم. «أغرم بالشیء» یعنی به چیزی آزمند شد. «خطر الرجل فی مشیته» یعنی در راه رفتن دستانش را بالا و پایین کرد. «جفل» یعنی از جا جست و «جافل» یعنی سراسیمه و هراسان . «الغزاله» یعنی خورشید. «التیار» یعنی موج، میگویند: «قطع عرقا تیارا» یعنی تند رو. «اعتکر اللیل» و «أعکر» یعنی تیرگیاش شدت یافت. «الهیف» به تحریک یعنی شکم و کمر باریک، «فرس هیفاء» یعنی «اسب کمر باریک». «السحیق» یعنی دوردست. «السقلاط» چیزی پشمین

1- . الانوار و مفتاح السرور و الافکار: نسخه خطی. این نسخه در کتابخانه من موجود است و اضافاتی دارد که برخی از آنها را در ادامه آوردهام.

است که زنان بر کجاوه خود میبندند و یا جامهای از کتان نقشین است که نقشهایش از مُهر باشد. «العیس» به کسر یعنی شتر سفید که اندکی بور باشد.

میگویم: گرچه ما به سبب عدم اعتماد به سند این حکایت از همه محتوایش اطمینان نداریم، اما به خاطر معجزات و غرایبی که در برداشت من آن را آوردم.

20. العدد القویه در الدرّ: حضرت فاطمه سلام الله علیها پنج سال پس از آنکه خداوند نبوت پدر ایشان صلی الله علیه و آله را آشکار کرد و قریشیان کعبه را ساختند(1)،

به دنیا آمد. نیز روایت شده که ایشان در بیستم جمادی الآخر در چهل و پنج سالگی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.

المناقب: روایت شده که حضرت فاطمه سلام الله علیها پنج سال پس از بعثت و سه سال پس از شب اسراء در بیستم جمادی الآخر در مکه به دنیا آمد. ایشان امام حسن علیه السلام را در دوازده سالگی، و یا به قولی در یازده سالگی، پس از هجرت به دنیا آورد. میان روزی که ایشان امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد و روزی که امام حسین علیه السلام را آبستن شد پنجاه روز فاصله بود.

نیز روایت شده که حضرت فاطمه سلام الله علیها پنج سال پیش از ظهور رسالت و نزول وحی به دنیا آمد. آوردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابطح نشسته بود و عمار بن یاسر و منذر بن ضحضاح و ابوبکر و عمر و علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن عبدالمطلب در حضور ایشان بودند. ناگاه جبرییل در هیبت شکوهمند خود بر حضرت فرود آمد و بالهایش را گستراند، چنان که از مشرق تا به مغرب را فروپوشید. سپس ندا سر داد: ای محمد! خداوند علیّ اعلی به تو سلام میرساند و فرمان میدهد که چهل روز از خدیجه دوری گزین. این برای پیامبر صلی الله علیه و آله که خدیجه را بسیار دوست میداشت و شیفتهاش بود بسیار سخت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله تا چهل روز روزها را روزه گرفت و شبها را بیدار سر کرد. چون آخرین روزهای آن رسید عمار بن یاسر را نزد خدیجه فرستاد و گفت: به او بگو ای خدیجه! گمان مکن گسستن من از تو به خاطر

1- . پیشتر دانستیم که ساخته شدن کعبه پیش از بعثت پیامبر ص بوده است، در هر حال ابن خشاب نیز این در کتاب خود چنین آورده است.

جداییگزینی است و غمگین مباش، چراکه پروردگارم عزوجل مرا بدین کار امر فرموده تا خواست خود را اجرا کند، ای خدیجه! گمان به خیر بِبَر، خداوند عزوجل نزد گرامیترین فرشتگان خود هر روز بارها به تو مباهات میکند، پس چون شب شد در را ببند و در بستر خود آرام بخواب، من در خانه فاطمه بنت اسد هستم. اما خدیجه در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز بارها اندوه میخورد. چون چهل روز به سر رسید، جبرییل فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند علیّ اعلی به تو سلام میرساند و فرمان میدهد که خود را برای شادباش و هدیه او آماده کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرییل! هدیه و شادباش پروردگار جهانیان چیست؟ گفت: من نمیدانم. در همان اوان ناگاه میکاییل فرود آمد و طبقی آورد که با دستمالی از ابریشم لطیف، یا پارچه زربافت، پوشیده شده بود. آن را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت. جبرییل رو به حضرت کرد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو فرمان میدهد که امشب با این غذا افطار کن. علی بن ابی طالب علیه السلام میفرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه میخواست افطار کند، به من امر میکرد در را باز کنم تا هر کس میخواهد بر افطار ایشان وارد شود، اما آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر در خانه نشاند و فرمود: ای پسر ابوطالب! این غذا جز من بر همه حرام است. حضرت علی علیه السلام میفرماید: من بر در نشستم و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها بر سر آن غذا نشست و روی طبق را پس زد و دید خوشهای رطب و خوشهای انگور در آن است. پیامبر صلی الله علیه و آله سیر از آن طبق خورد و سیر آب نوشید و دست مبارکش را برای شستن دراز کرد. جبرییل بر دستان مبارک حضرت آب ریخت و جبرییل دستان ایشان را شست و اسرافیل با دستمال دستان ایشان را خشک کرد و آنگاه بقیه غذا با آن ظرف به آسمان رفت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست تا نماز بخواند. ناگاه جبرییل آمد و گفت: اکنون نماز بر تو حرام است تا آنگاه که به خانه خدیجه بروی و با او درآمیزی، خداوند عزوجل به بزرگی خود سوگند یاد کرده که امشب از صُلب تو ذرّیهای پاک بیافریند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی خانه خدیجه شتافت. خدیجه میگوید: من با تنهایی انس گرفته بودم و چون شب میشد سرم را

میپوشاندم و پردهام را پایین میکشیدم در خانهام را میبستم و نمازم را به جا میآوردم و چراغم را خاموش میکردم و به بسترم میرفتم. در آن شب بین خواب و بیداری بودم که ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در زد. من گفتم: کیست که حلقهای را میکوبد که جز محمد صلی الله علیه و آله کسی آن را نمیکوبد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله با کلام دلنشین و بیان شیرین خود فرمود: باز کن ای خدیجه! محمد صلی الله علیه و آله هستم. خدیجه میگوید: من از مژده پیامبر شادمان برخاستم و در را باز کردم و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد. وقتی ایشان وارد خانه شد ظرف آب خواست. آنگاه وضو گرفت و برخاست دو رکعت نماز موجز خواند. سپس به بستر خود رفت. در آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز ظرف آب را نخواسته بود و برای نماز آماده نشده بود که بازوی مرا گرفت و مرا در بستر خود نشاند و با من شوخی و مزاح کرد و چنان شد که میان زن و شوهران شود، به خدایی که آسمان را شکافت و آب را جاری ساخت، هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله از من دور نشده بود که من بار فاطمه سلام الله علیها را در شکمم احساس کردم.

و در همانجا از مُفضّل بن عمر روایت شده: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت فاطمه سلام الله علیها چگونه زاده شد؟ ایشان فرمود: بله؛ وقتی خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد، زنان مکه از او دوری کردند و نه نزدش میآمدند و نه به او سلام میکردند و نه میگذاشتند زنی به نزدش برود. دل خدیجه از این وضع به تنگ آمده بود. وقتی او حضرت فاطمه سلام الله علیها را باردار شد، حضرت فاطمه سلام الله علیها درون شکم خدیجه با او سخن میگفت و به او دلداری میداد و خدیجه این موضوع را از رسول خدا پنهان میکرد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و شنید که خدیجه دارد با حضرت فاطمه سلام الله علیها سخن میگوید. به او فرمود: ای خدیجه! چه کسی با تو سخن میگوید؟ گفت: جنینی که در شکم دارم با من سخن میگوید و مرا آرام میکند. حضرت فرمود: جبرییل نزدم آمد و مژده داد که او دختر است و انسانی بسیار پاک و خجسته است که خداوند تبارک و تعالی ادامه نسل مرا از او قرار خواهد داد و از نسل او در میان امت امامانی

بر جا میگذارد که پس از انقضای وحی ایشان را در زمین به جانشینی خود میگذارد. خدیجه همچنان در آن حال بود تا اینکه هنگام ولادت حضرت فرا رسید. او کسی را در پی زنان قریش و زنان بنی هاشم فرستاد تا بیایند و کاری را که زنان برای زنان انجام میدهند برای او انجام دهند. آنان به او پیغام دادند تو از ما نافرمانی کردی و سخن ما را نپذیرفتی و با محمد صلی الله علیه و آله یتیم ابوطالب ازدواج کردی که تهیدست بود و هیچ مال و منالی نداشت، پس ما نیز نمیآییم و در کار تو هیچ به عهده نمیگیریم. خدیجه از این پیغام سخت اندوهگین شد. در همان اوان ناگاه چهار بانوی بلندقامت که گویی از زنان بنی هاشم بودند، بر او وارد شدند. خدیجه از آنان ترسید. یکی از آنان گفت: غمگین مباش ای خدیجه! ما فرستادگان پروردگارت هستیم و خواهران توییم، من ساره هستم و این آسیه بنت مُزاحم است که در بهشت دوست توست و این مریم بنت عِمران است و این صفوراء بنت شُعیب است، خداوند ما را فرستاده تا کاری را که زنان برای زنان انجام میدهند، ما برایت انجام دهیم. آنگاه یکی از ایشان سمت راست خدیجه و دیگری سمت چپ او و سومی روبروی او و چهارمی پشت سرش نشست و اینگونه خدیجه حضرت فاطمه سلام الله علیها ، آن بانوی پاک و پاکدامن را به دنیا آورد. وقتی حضرت فاطمه سلام الله علیها به زمین رسید، از ایشان چنان نوری تابید که به همه خانههای مکه راه یافت و از شرق تا به غرب زمین همه جا را روشن کرد. بانویی که روبروی خدیجه بود ایشان را در آغوش گرفت و با آب کوثر شست و سپس دو پارچه سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر درآورد و یکی را بر تن حضرت سلام الله علیها و دیگری را بر سر ایشان پیچید. آنگاه با حضرت سلام الله علیها سخن گفت و ایشان زبان به شهادت گشود و فرمود: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور پیامبران است و شوهرم سرور اوصیاء است و فرزندانم سروران همه نوادگاناند. سپس به آنان سلام کرد و هر یک از ایشان را به نامش ندا داد و آنان در چهره ایشان لبخند زدند. پریان سیاهچشم و اهل بهشت ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها را به یکدیگر مژده دادند و در آسمان چنان نور زاهر و تابناکی پدیدار شد که هیچ یک از فرشتگان تا پیش از آن روز چنین

نوری ندیده بودند. از این رو حضرت سلام الله علیها زهرا نامیده شد. آن بانو به خدیجه گفت: ای خدیجه! فرزند پاک و پاکدامن و معصوم و خجستهات را بگیر که در وجود او و نسلش برکت بسیار نهاده شده. خدیجه شاد و خوشحال حضرت سلام الله علیها را گرفت و سینه خود را در دهان مبارک ایشان گذاشت و ایشان نوشید و شیر سوی دهان ایشان سرازیر شد. حضرت سلام الله علیها در یک روز چنان بزرگ میشد که کودکان در یک ماه بزرگ شوند و در یک ماه چنان که کودکان در یک سال. درود خداوند بر ایشان و بر پدر و شوهر و فرزندان ایشان علیه السلام (1).

کتاب «الدّرّ النّظیم» همانند همه این روایات را آورده است(2).

میگویم: احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها و شرح ولادت ایشان در جلد دهم و احوال بقیه فرزندان خدیجه در باب احوال فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

1- . العدد القویه.
2- . الدرّ النّظیم

باب ششم : نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سبب این نامها و بیان معنای اُمّی بودن ایشان و شرح اینکه ایشان همه زبانها را میدانسته و ذکر انگشتریها و نقشهای آنها و جامهها و سلاح و چهارپا و دیگر چیزهایی که به حضرت تعلّق داشته است.

آیات:

- الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَ(1)

{همانان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده پیروی میکنند. }

- «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِ»(2)

{پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس نخوانده ای است ایمان آورید. }

- «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(3)

{قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است }.

- «إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ»(4)

1- . اعراف / 157
2- . اعراف / 158
3- . توبه / 128
4- . هود / 2

{به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارتگرم. }

- «وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ»(1)

{و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند. }

- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً * وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً»(2)

{ای پیامبر ما تو را [به سمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک. }

- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(3)

{محمد فرستاده خداست. }

- «يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً»(4)

{ای جامه به خویشتن فرو پیچیده، به پا خیز شب را مگر اندکی. }

- «يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ»(5)

{ای کشیده ردایِ شب بر سر، برخیز و بترسان }.(6)

1- . عنکبوت / 48.
2- . احزاب / 45 - 46
3- . فتح / 29
4- . مزمل / 1 - 2
5- . مدثر / 1 - 2
6- . آیات دیگری نیز هست که مؤلف نیاورده، از جملهِ آل عمران / 143: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»، احزاب / 40: «ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ»، محمد / 2: «وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى مُحَمَّدٍ»، صف / 6: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ

يَأتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أحْمَدُ». البته سیر روایاتی که میآیند و تأویلهایی که در پی دارند اقتضا میکند از آیات دیگری نیز یاد شود، همچون کلام حق تعالی: «طه» و «حم» و «یس» و «النَّجْمِ» و «الشَّمْسِ وَ ضُحاها» و «التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ» و «ذِکْراً رَسُولاً» و «ن وَ الْقَلَمِ» و «عَبْدُ اَللَّهِ» و دیگر آیاتی که در ادامه خواهید دید.

تفسیر:

طبرسی میگوید: درباره معنای «اُمّی» اقوال چندی هست؛ یکی یعنی کسی که نمینویسد و نمیخواند. دوم اینکه منسوب به امت است، یعنی بر سرشت عمومی مردم پیش از آموختن نوشتن، نیز گفتهاند منظور از امت، قوم عرب است که نوشتن نمیدانستهاند.

سوم اینکه منسوب به «اُمّ» یعنی «مادر» است، یعنی پیش از آموختن نوشتن در حالت مادرزادیاش بوده.

چهارم اینکه منسوب به «اُمّ القری» یعنی «مکه» است که این از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است(1).

در کلام حق تعالی «ما عَنِتُّمْ» چیزی که شما را در رنج بیاندازد یعنی ضرری که بهخاطر ترک ایمان به شما میرسد(2).

در کلام حق تعالی «إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی اگر تو کتابی خوانده بودی یا نوشته بودی برای باطل اندیشان راهی برای شک کردن در امر تو پیدا میشد و میگفتند: او چیزهایی را برای ما میخواند که از کتب پیشینیان گرد آورده است. سید مرتضی میگوید: این آیه دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نبوت نوشتن نمیدانسته، اما درباره بعد از نبوت ما به تجویز معتقدیم، یعنی هم مجاز است بگوییم ایشان خواندن و نوشتن میدانسته و هم مجاز است بگوییم نمیدانسته، بدون اینکه بر یکی از این دو حکم قطعی بدهیم. مقتضای ظاهر آیه این است که نفی به پیش از نبوت تعلّق داشته باشد و نه به پس از آن، چراکه تعلیل آیه اقتضا میکند نفی به پیش از نبوت اختصاص یابد، زیرا در صورتی باطلاندیشان در نبوت ایشان شک میکنند که ایشان پیش از نبوت نوشتن بلد بوده باشد، پس این توانایی پس از نبوت ربطی به این شک و بدگمانی ندارد. مجاز است ایشان خواندن و نوشتن را پس از نبوت از جبرییل علیه السلام آموخته باشد(3).

1- . مجمع البیان 4: 487
2- . مجمع البیان 5: 86
3- . مجمع البیان 8: 287

بیضاوی درباره «الْمُزَّمِّلُ» میگوید: اصل آن «المتزمّل» است برگرفته از «تزمّل بثیابه» یعنی خود را در جامهاش پیچید. پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین نامیده تا حالتی را که ایشان هنگام نزول وحی داشته تقبیح کند، زیرا یا ایشان خواب بوده و یا آغاز وحی ایشان را ترسانده و ایشان به خود لرزیده و رواندازش را به دور خود پیچیده؛ و یا شاید برای تحسین حالتی که داشته ایشان را چنین نامیده، زیرا روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله باقیمانده پارچه پشمینی را که بر زمین پهن کرده بوده بر خود میپیچیده و نماز میخوانده؛ و یا در مقام تشبیه ایشان را چنین نامیده و حالت کندی و سنگینی ایشان را به کسی که «جامه بر سر کشیده» تشبیه کرده، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز به بیداری در شب خو نکرده بوده. و یا از «تزمّل الزمل» آمده که یعنی متحمّل بار شد، یعنی ای کسی که بار نبوت را متحمّل شده است(1).

نیز وی میگوید: «الْمُدَّثِّرُ» یعنی «المتدثّر» و او کسی است که «دثار» یعنی «جامه گشاده» پوشیده باشد(2).

شرح این کلام در باب بعثت خواهد آمد.

روایات:

1. تحف العقول: از سلیم بن قیس هلالی روایت شده که وی گفت: وقتی با امیرمومنان علیه السلام از صفین برمیگشتیم، ایشان در نزدیکی دیر راهبی فرود آمد. ناگاه از آن دیر پیرمردی با ظاهری خوب و هیبتی نیک با کتابی خارج شد و سوی ما آمد. چون خدمت امیرمومنان علیه السلام رسید بر ایشان سلام داد و عرض کرد: من از نسل یکی از حواریون عیسی بن مریم علیه السلام هستم که در میان دوازده حواری عیسی علیه السلام بهترین آنان بود و عیسی علیه السلام او را بیش از همه دوست میداشت و ارج مینهاد. عیسی علیه السلام به او وصیت کرد و کتب و علم و حکمت خود را به او داد. از آن پس همواره اهل این خانه به دین او هستند و به او تمسّک میجویند و هرگز کفر نورزیدهاند و بیدینی پیشه نکردهاند و دگرگون نشده

1- . انوار التنزیل 2: 557

2- . انوار التنزيل 2: 560

اند. آن کتب اکنون نزد من است که به املای عیسی بن مریم و خط پدرمان نگاشته شده است. همه آنچه که مردم پس از او انجام میدهند با اسم یکایک پادشاهان در آن آمده است. در آن آمده خداوند از میان عرب مردی از فرزندان ابراهیم خلیل الله علیه السلام را از سرزمینی به نام تهامه در قریهای به نام مکه برمیانگیزد. آن پیرمرد سخن پی گرفت تا اینکه گفت: نامش محمد و عبدالله و یاسین و فتّاح و خاتَم و حاشِر و عاقِب و ماحی و قائد و نبیّ الله و صفیّ الله و جَنب الله است، هرگاه از گرامیترین و محبوبترین آفریدگان نزد خداوند یاد میشود از او یاد شده، خداوند هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر مرسَلی را، از آدم علیه السلام گرفته تا جز او، نیافریده که نزد خداوند برتر و محبوبتر از او باشد، خداوند در روز قیامت او را بر عرش خود مینشاند و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعتش را بکند میپذیرد، قلم به نام او در لوح محفوظ رقم زده که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست(1).

2. تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نماز میخواند آنقدر بر روی انگشتان پاهای خود میایستاد که انگشتانش ورم میکرد، از این رو خداوند متعال نازل فرمود: «طه» که به زبان قبیله طی یعنی ای محمد «ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(2)

{قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی. }(3)

3. الکافی: ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند و سخن را بدانجا میرساند که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نوک انگشتان پاهای خود به نماز میایستاد، از این رو خداوند متعال نازل فرمود: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(4) {طه،

قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی. }(5)

1- . غیبه النعمانیّ: 35 و 36
2- . طه / 1 و 2
3- . تفسیر قمی: 417 و 418
4- . طه / 1 و 2

5- . الاصول 2: 95

4. معانی الاخبار: سفیان بن سعید از امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی طولانی روایت کرده که در کتاب مربوط به قرآن خواهد آمد، ایشان در ضمن سخن میفرماید: و اما «طه» نامی از نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله است که یعنی ای خواهان حق و راهنما به سوی آن ؛ و اما «یس» {یس [یاسین]}، نامی از نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله است که یعنی ای شنونده وحی من «وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(1)

{سوگند به قرآن حکمت آموز، که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی، بر راهی راست.} (2)

5. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : و به شکوه ذرّیه پاک و پاکدامان او از آل طه و یاسین سوگند(3).

6. تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «یس» نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و دلیل این بیان کلام حق تعالی است که میفرماید: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» یعنی بر راه آشکار، «تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» {[و کتابت] از جانب آن عزتمند مهربان نازل شده است.} یعنی قرآن، «لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ» {تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند بیم دهی.} تا آنجا که میفرماید «عَلی أَکْثَرِهِمْ» {در باره بیشترشان} یعنی کسانی که عذاب بر آنان نازل شد «فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(4)

{در نتیجه آنها نخواهند گروید.}

7. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله «یس» است و ما آل او هستیم(5).

8. الکافی: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: محمد نامی است که آنان اجازه دارند آن را بر

1- . یس / 1 – 4

2- . معانى الاخبار: 11
3- . تفسير العسكرىّ
4- . يس / 1 – 7
5- . تفسير فرات: 131

دیگران بگذارند، اما چه کسی به آنان اجازه داده نام «یس» را بر کسی نام بگذارند؟ این نام پیامبر صلی الله علیه و آله است(1).

9. عیون أخبار الرضا علیه السلام : ریّان بن صلت از امام رضا علیه السلام حدیثی طولانی درباره تفاوت میان عترت و امت روایت میکند و سخن را بدانجا میرساند که ایشان فرمود: مرا درباره کلام خداوند عزوجل «یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» خبر دهید: خداوند از کلام خود «یس» چه کسی را منظور دارد؟ علما گفتند: هیچ کس شک ندارد که محمد صلی الله علیه و آله منظور است. امام علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل با این کلام چنان فضیلتی به محمد و آل محمد عطا کرده که هیچ کس به کنه وصفش نمیرسد جز کسی که این کلام را دریافته باشد، خداوند عزوجل بر هیچ کس جز بر پیامبران خود سلام نفرستاده است، حق تعالی فرمود: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ»(2)

{درود بر نوح در میان جهانیان.} و فرمود: «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ»(3) {درود بر ابراهیم.} و فرمود: «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ»(4) {درود بر موسی و هارون.} و نفرمود سلام بر آل نوح و نفرمود سلام بر آل ابراهیم و نفرمود سلام بر آل موسی و هارون، اما فرمود: «سَلامٌ عَلَی آلِ یس» یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله . سپس امام علیه السلام سخن را پی میگیرد تا آنجا که میفرماید: در کلام حق تعالی «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً * رَسُولاً»(5)

{خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که...} ذکر همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما خاندان او هستیم(6).

میگویم: این حدیث بهطور کامل در کتاب امامت خواهد آمد.

1- . فروع الکافی 2: 87
2- . صافات / 79
3- . صافات / 109
4- . صافات / 120
5- . طلاق / 10 و 11
6- . عیون اخبار الرضا ع: 131 و 132

10. تفسیر قمی: در «سَلَامٌ عَلَی آلِ یس» یاسین محمد صلی الله علیه و آله است و آل یاسین امامان علیه السلام هستند(1).

11. معانی الأخبار: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران ارجمند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزوجل «سَلَامٌ عَلَی آلِ یس»

یاسین محمد صلی الله علیه و آله است و ما آل یاسین هستیم(2).

12. الکافی: جعفر بن ابراهیم در ضمن حدیثی طولانی از امام موسی کاظم علیه السلام آورده: مردی نصرانی از امام علیه السلام درباره کلام حق تعالی «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ» {حاء میم، سوگند به کتاب روشنگر} تا آنجا که میفرماید «مُنْذِرِینَ» {هشداردهنده بودیم.}(3) پرسید: تفسیر باطنی این کلام چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اما «حم»، یعنی محمد صلی الله علیه و آله که در کتابی که بر هود علیه السلام نازل شد آمده و حروفش ناقص است، و اما «الْکِتابِ الْمُبِینِ»، یعنی امیرمومنان علی علیه السلام (4).

13. تفسیر قمی: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی»(5)

{سوگند به اختر چون فرود می آید.} اختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است «إِذا هَوی» وقتی ایشان را شبانه به آسمان بردند و ایشان در هوا بود، این رد پندار کسانی است که معراج را انکار میکنند، خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله سوگند یاد میکند و این فضیلتی است که ایشان بر دیگر پیامبران دارد(6).

توضیح: «هَوی» هم به معنای سقوط است و همه به معنای صعود، در این خبر معنای دوم منظور است.

1- . تفسیر قمی: 559 و 560
2- . معانی الاخبار: 41
3- . دخان / 1 - 3
4- . اصول کافی 1: 479

5- . نجم / 1
6- . تفسير قمى / 650 و 651

14. تفسیر قمی: «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ»(1)

{و بوته و درخت چهره سایانند.} ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است، خداوند از ایشان در جاهای دیگری نیز با این نام یاد کرده و فرموده: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی» و نیز فرموده: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(2)

{و نشانههایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره راهیابی میکنند.} نشانهها اوصیاء علیه السلام هستند و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است. عرض کردم: «یَسْجُدانِ» چه؟ فرمود: یعنی عبادت میکنند. عرض کردم: «وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ»(3)

{و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت.} چه؟ فرمود: آسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند او را سوی خود فراز کرد و ترازو امیرمومنان علیه السلام است که خداوند او را در میان آفریدگان خود منصوب کرد. عرض کردم: «أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ»(4)

{تا مبادا از اندازه درگذرید.} چه؟ فرمود: از امام نافرمانی نکنید. عرض کردم: «وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» چه؟ فرمود: با عدالت امام را بر پا دارید. عرض کردم: «وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ»(5)

{و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید.} چه؟ فرمود: در حق امام کم نگذارید و به او ستم نکنید(6).

15. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزوجل «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی»(7)

{سوگند به اختر چون فرود می آید.} فرمود: به درگذشت محمد صلی الله علیه و آله سوگند یاد میکند در آن هنگام که درگذرد(8).

16. تفسیر قمی: ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند و میگوید: از ایشان درباره کلام خداوند متعال «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» {سوگند به

1- . الرحمان / 6

2- . نحل / 16
3- . الرحمان / 7
4- . الرحمان / 8
5- . الرحمان: 9
6- . تفسير قمی: 658
7- . نجم / 1
8- . الروضه: 379 و 380

خورشید و تابندگی اش.} پرسیدم، فرمود: خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند با او دین مردم را برایشان روشن گرداند. عرض کردم «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها»(1)

{سوگند به مه چون پی [خورشید] رود.} چه؟ فرمود آن امیرمومنان علیه السلام است(2).

17. تفسیر فرات بن ابراهیم: از ایشان درباره کلام حق تعالی «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» {سوگند به خورشید و تابندگی اش، سوگند به مه چون پی [خورشید] رود.} پرسیدند، ایشان فرمود: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» محمد صلی الله علیه و آله است، «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» امیرمومنان علیه السلام است، «وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها» {سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند.} آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند، «وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها»(3)

{سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد.} یعنی بنی اُمیه؛ هم ابن عباس چنین گفت و همه امام محمد باقر علیه السلام چنین فرمود. نیز حارث اعور به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مرا درباره کلام حق تعالی در کتاب روشنگر خود «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» آگاه کنید. امام علیه السلام فرمود: وای برتو ای حارث! یعنی محمد رسول خدا ص. عرض کرد: «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» چه؟ فرمود: یعنی امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام است که در پی محمد صلی الله علیه و آله میآید(4).

18. الکافی: محمد بن سلیمان از پدرش روایت کرده: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزوجل «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» {سوگند به خورشید و تابندگی اش.} پرسیدم، ایشان فرمود: خورشید رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند با ایشان دین مردم را برایشان آشکار گرداند. عرض کردم: «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» {سوگند به مه چون پی [خورشید] رود.} چه؟ فرمود: آن امیرمومنان

1- . شمس / 1 و 2
2- . تفسیر قمی: 726
3- . شمس / 1- 4

4- . تفسير فرات: 212

علیه السلام است که در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله میآید و پیامبر صلی الله علیه و آله از علم خود در او دمیده است(1).

19. تفسیر قمی: «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ * وَ طُورِ سِینِینَ * وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ»(2) {سوگند به [کوه] تین و زیتون، و طور سینا، و این شهر امن [و امان]}: «التِّینِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و «الزَّیْتُونِ» امیرمومنان علیه السلام است و «طُورِ سِینِینَ» امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند و «هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ» امامان علیه السلام هستند.

20. تفسیر قمی: حضرت علیه السلام درباره کلام حق تعالی «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً * رَسُولاً»(3) {خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که ... } فرمود: ذکر نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما آل ذکر هستیم(4).

21. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی در مناظره با سران مذاهب و اندیشه ها به رأس الجالوت میفرماید: در انجیل نوشته شده ابن البرَّه میرود و پس از او بارقلیط میآید، او از بار گناهان میکاهد و همه چیز را برایتان تفسیر میکند و برای من شهادت میدهد همچنانکه من برای او شهادت میدهم، من امثال را برایتان آوردم و او تأویل را برایتان میآورد؛ آیا ایمان داری که این سخن در انجیل آمده؟ عرض کرد: بله، این را انکار نمیکنم(5).

22. عیون اخبار الرضا علیه السلام : مرد شامی در ضمن سؤالهایی از امیرمومنان علیه السلام درباره شش تن از پیامبران پرسید که دو نام دارند. ایشان فرمود: یوشع بن نون علیه السلام که ذو الکفل نام دارد، یعقوب بن اسحاق علیه السلام که اسرائیل نام دارد، خضر علیه السلام که حلقیا نام دارد، یونس علیه السلام

1- . الروضه: 50
2- . تین / 1 - 3
3- . طلاق / 10 و 11
4- . تفسیر قمی: 686

5- . عيون اخبار الرضا ع: 93 و 94.

که ذو النون نام دارد، عیسی علیه السلام که مسیح نام دارد و محمد صلی الله علیه و آله که احمد نام دارد، درود خدا بر همه ایشان(1).

23. معانی الأخبار: از اَنس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را به جا آورد و چون نماز را به پایان رساند روی مبارک خود را سوی ما کرد و فرمود: ای مردم! هر که خورشید را نیافت باید به ماه تمسک جوید و هر که ماه را نیافت باید به زهره تمسک جوید و هر که زهره را نیافت باید به فرقدان تمسک جوید. سپس فرمود: من خورشید هستم و علی علیه السلام ماه است و فاطمه سلام الله علیها زهره است و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرقدان هستند(2).

24. تفسیر عیاشی: محمد بن فُضَیل از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره کلام خداوند متعال «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(3) {و نشانههایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راهیابی میکنند.} فرمود: ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است(4).

25. أمالی: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(5)

{و نشانههایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راهیابی میکنند.} فرمود: ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات امامانِ پس از او هستند که سلام بر او و بر ایشان(6).

26. أمالی: زید بن علی از پدران ارجمند خود علیه السلام روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: ای علی! این انگشتری را بگیر و بر آن نقش کن: محمد بن عبدالله. امیرمومنان علیه السلام آن را گرفت و به حکّاک داد و به او فرمود: بر این نقش کن: محمد بن عبدالله. حکّاک

1- . عیون اخبار الرضا ع: 136.
2- . معانی الاخبار: 32
3- . نحل / 16

4- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی
5- . نحل / 16
6- . الامالی: 102

دستش خطا رفت و اشتباها روی آن نوشت : مجمد رسول الله . امیرمومنان علیه السلام نزد او رفت و فرمود: انگشتری چه شد؟ عرض کرد: اینجاست. امام علیه السلام آن را گرفت و به نقشش نگاهی افکند و فرمود: من این نقش را نخواسته بودم! عرض کرد: راست میگویی ولی دستم خطا کرد. حضرت علیه السلام انگشتری را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برد و فرمود: ای رسول خدا! حکّاک نقشی را که فرموده بودی نزده و گفت دستش خطا کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و به آن نگریست و فرمود: ای علی! من هم محمد بن عبدالله هستم و هم محمد رسول الله. سپس آن را در انگشت خود کرد. چون صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به آن انگشتر خود نگریست و ناگاه دید به زیر آن نقش حَک شده علی ولی الله. پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب کرد. وقتی جبرییل آمد به او فرمود: ای جبرییل چنین و چنان شد! جبرییل عرض کرد: ای محمد! تو آنچه خود خواستی نوشتی و ما آنچه خود خواستیم نوشتیم(1).

27. علل الشرائع، الخصال، معانی الأخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شبیهترین مردم به آدم علیه السلام هستم و ابراهیم علیه السلام در خلقت و خُلق شبیهترین مردم به من بود، خداوند از فراز عرش خود بر من ده نام نهاد و وصف مرا بیان فرمود و هر رسولی را که به سوی قومش برانگیخت مژده ظهور مرا از زبان او داد، او بر من نام نهاد و نام مرا در تورات گستراند و یاد مرا در میان اهل تورات و انجیل نشر داد و کلام خود را به من آموخت و مرا به آسمانش فراز بُرد و نام مرا از نامهای خود برگرفت، او محمود است و مرا محمد نامید و در بهترین گروه از امتم بیرونم آورد، در تورات مرا آحید نامیده و پیکر امتم را به توحید بر آتش حرام گردانده، در انجیل مرا احمد نامیده چه من در میان اهل آسمان محمود و ستوده هستم، امتم را نیز حامدان و ستایشگران نامیده، در زبور مرا ماحی نامیده چه با من بتپرستی را از روی زمین محو کرد، در قرآن مرا محمد نامیده چه من در میان همه اهل قیامت محمود و ستوده هستم و به هنگام داوری هیچ کس جز من

1- . المجالس و الاخبار: 79 و 80

شفاعت نخواهد کرد، در قیامت مرا حاشِر نامیده چه مردم پیش پای من محشور میشوند، مرا مُوقِف نامیده چه من مردم را در برابر خداوند عزوجل متوقف خواهم کرد، مرا عاقِب نامیده چه من پس از همه پیامبران آمدهام و پس از من دیگر فرستادهای نیست، مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم و مُقَفّی نامید چه من در قفای همه پیامبران آمدهام، و نیز مرا قَیِّم و کامل و جامع نامید، پروردگارم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد! من هر یک از رسولانم را به زبان امت خودش سوی امتش فرستادم اما تو را به سوی همه آفریدگانم از سرخ تا سیاه فرستادم و با نیروی رعب و ترس تو را یاری دادم که هیچ کس را چنان یاری نداده بودم و غنایم را بر تو حلال کردم که پیش از تو بر هیچ کس حلال نشده بود، من به تو و امت تو گنجی از گنجهای عرشم را عطا کردم: یعنی فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره را، و برای تو و امت تو سرتاسر زمین را مسجد گرداندم و خاکش را پاکیزه کردم، و به تو و امت تو تکبیر را عطا کردم، و یاد تو را با یاد خود چنان قرین گرداندم که هیچ کس در میان امتت از من یاد نمیکند مگر اینکه از تو نیز یاد میکند، پس خوشا به حال تو ای محمد و خوشا به حال امتت(1).

توضیح: قاضی عیاض در الشفاء آورده که احید به ضمّ همزه و فتح حاء و سکون یاء و دال بدون نقطه است و نیز گفتهاند به فتح همزه و سکون حاء و فتح یاء است؛ میفرماید من اَحید نامیده شدم «لأنّی أحیدُ بأُمتی عن نارِ جهنم» یعنی آنان را از آتش دوزخ دور میکنم. و اما احمد، در لغت بر وزن أفعل است و مبالغه از صفت حمد، و محمد بر وزن مُفَعَّل است و مبالغه از کثرت حمد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله والاترین و برترین ستایش شدگان است و از تمام مردم بیشتر ستایش کرده خدا را ، او احمد المحمودین و احمد الحامدین است، بنابراین احمد یا مبالغه از فاعل است و یا مبالغه از مفعول.

فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که «مردم پیش پای من محشور میشوند» کنایه است از اینکه حضرت نخستین کسی است که از میان آفریدگان محشور می

1- . علل الشرائع: 45، الخصال 2: 47 ، 48، معانی الاخبار: 19

شود و مردم پس از ایشان محشور میشوند، همچنین گفته شده یعنی چون پس از ایشان پیامبر دیگری نیست بنابراین مردم در زمان و عهد ایشان محشور میشوند، نیز گفته شده یعنی حضرت در محشر پیشاپیش مردم میآید و مردم همه پشت ایشان هستند. «الملاحم» جمع «الملحمه» به معنای نبرد است.

و اما جزری درباره نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده: «المُقَفّی» یعنی آنکه پشت سر رونده ای می رودو بعد از اوست که از «قفَی یقفِی فهو مُقِف» گرفته شده، یعنی حضرت آخرین پیامبر است که در پی آنان میآید، پس اگر ایشان در قفای پیامبران میآید بنابراین بعد از ایشان دیگر هیچ پیامبری نمیآید. «القیّم» یعنی کسی که بسیار به امور خَلق قیام میکند و ارشاد و مصالح آنان را به عهده میگیرد؛ اما از کتب دیگر چنین برمیآید که با ثاء سه نقطه باشد و کامل و جامع تفسیر آن باشند، اینگونه که به ضمّ قاف و فتح ثاء باشد؛ جزری در این باره این روایت را آورده: فرشتهای نزد من آمد و گفت تو «قثم» هستی و خداوند تو را «قثم» آفریده است. «القثم» یعنی دارای خلقت کامل و جامع ، نیز گفتهاند یعنی جامع و کامل، همچنین گفتهاند یعنی جمعآورنده نیکیها، به همین خاطر، برخی را ، «قثم» نامیده اند که معدول از «قاثم» است یعنی بسیار بخشنده. پایان سخن.

قاضی در الشفاء آورده که روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من رسول رحمت و رسول راحتی و رسول ملاحم هستم و من مُقَفّی هستم که در قفای پیامبران آمدهام و من قیّم هستم.

من چنین دیدم که «قیم» یعنی جامع و کامل، ولی آن را روایت نکردم. به نظرم قثم به ثاء صحیح باشد، زیرا به تفسیر حدیث شبیهتر است(1)پایان سخن.

28. أمالی، علل الشرائع، معانی الأخبار: امام حسن علیه السلام فرمود: چند نفر یهودی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عالمترینشان از حضرت سؤالهایی پرسید. او پرسید: چرا تو محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده شدی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من محمد نامیده شدم چون در

1- . شرح الشفاء 1: 490 و 491

زمین محمود و ستوده هستم، و احمد نامیده شدم چون در آسمان نیز محمود و ستوده هستم، و ابوالقاسم نامیده شدم چون خداوند عزوجل در روز قیامت قسمت دوزخ را تقسیم میکند و اینگونه از میان گذشتگان و آیندگان هر کس به من کفر ورزیده باشد به دوزخ میرود، به همین ترتیب قسمت بهشت را نیز تقسیم میکند و اینگونه هر کس به من ایمان آورده باشد و به نبوت من اقرار کرده باشد به بهشت میرود، و داعی نامیده شدم چون من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت میکنم، و نذیر نامیده شدم چون به هر کس از من نافرمانی کند انذار و هشدار دوزخ را میدهم، و بشیر نامیده شدم چون به هر کس از من اطاعت کند بشارت و مژده بهشت را میدهم(1).

میگویم: در باب نقشهای انگشتریها(2)

در خبر حسین بن خالد آمده نقش انگشتری پیامبر صلی الله علیه و آله لا اله الا الله محمد رسول الله بوده است.

29. علل الشرائع، معانی الأخبار، عیون اخبار الرضا: علی بن حسن بن فضّال از پدرش روایت کرده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چرا کنیه پیامبر ابوالقاسم بود؟ ایشان فرمود: زیرا ایشان پسری به نام قاسم داشت و به نام او کنیه گرفت. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا مرا شایسته میبینید تا برایم بیشتر بگویید؟ فرمود: آری، آیا میدانی رسول خدا فرمود: من و علی پدران این امت هستیم؟ عرض کردم: بله. فرمود: آیا میدانی رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر تمامی امت خود بود و علی علیه السلام نیز داخل در این جمیع امت بود؟ عرض کردم: بله. فرمود: آیا میدانی علی علیه السلام قاسم و تقسیمکننده بهشت و دوزخ است؟ عرض کردم: بله. فرمود: پس پیامبر صلی الله علیه و آله ابوالقاسم است زیرا ایشان پدر قاسم و تقسیمکننده بهشت و دوزخ است. عرض کردم: یعنی چه؟ فرمود: دلسوزی پیامبر بر امت خود چونان دلسوزی پدران بر فرزندان است و علی علیه

1- . الامالی: 112 – 114، علل الشرائع: 53، معانی الاخبار: 19 و 20. این خبر حدیثی طولانی که مؤلف آن را از کتاب الاحتجاجات آورده است ر. ک: 10: 294 – 302، این قطعه در صفحه 295 آمده است.

2- . ر. ک: ج 11: 63

السلام برترین فرد در میان امت پیامبر است، پس بعد از پیامبر دلسوزی علی علیه السلام بر آنان همچون دلسوزی پیامبر بر آنان است زیرا او وصیّ و جانشین پیامبر است و پس از ایشان او امام است، از این رو پیامبر فرمود من و علی پدران این امت هستیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و فرمود: هر کس درگذشت و بدهی و عیالی بر جا گذاشت، آن بر عهده من و متوجّه من است و هر کس درگذشت و مالی بر جا گذاشت آن برای وارثانش است. اینچنین پیامبر بر آنان از پدر و مادرشان اَولَی شد و از خودشان نیز بر خودشان اَولَی شد. امیرمومنان علیه السلام نیز پس از پیامبر همچون ایشان بود و ماجرایی چون رسول خدا بر او گذشت(1).

توضیح: جزری در این باره میگوید: در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله «من ترک ضَیاعا» منظور از «ضیاع» عیال است، این کلمه در اصل مصدر است از «ضاع یضیع»، به جای عیال این مصدر بیان شده همانطور که تو میگویی هر کس درگذشت و فقری به جا گذاشت، یعنی فقیرانی به جا گذاشت. و اگر ضاد را کسره دهی میشود جمع «ضائع» مانند «جائع» و «جِیاع».

30. قرب الاسناد: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود و بر آن نقش شده بود: محمد رسول الله، و بر انگشتری علی علیه السلام نقش شده بود: الله الملک، و بر انگشتری پدرم که خدا از او خشنود باد نقش شده بود: العزّه لله(2).

31. الخصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نام دارد که پنج نام در قرآن هست و پنج نام در قرآن نیست، آن پنجی که در قرآن آمده محمد و احمد و عبدالله و یاسین و نون است و آن پنجی که در قرآن نیامده فاتح و خاتَم و کافّ و مُقَفّی و حاشِر است(3).

توضیح: پیامبر صلی الله علیه و آله فاتح نامیده شده چون ایشان پیش از همه پیامبران و همه آفریدگان خلق شده و خداوند با وجود ایشان درهای وجود و جود

1- . علل الشرائع: 53 و 54، معانى الاخبار: 20، عيون الاخبار: 238 و 239
2- . قرب الاسناد: 31
3- . الخصال 2: 48

را بر بندگان خود مفتوح گردانده است، و کافّ نامیده شده چون ایشان در دنیا بلایا و ناخوشیها را و در آخرت عذاب را از مردم کفّ و دفع میکند. البته در بعضی نسخهها «الکافی» آمده است.

32. الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو انگشتری داشت، بر یکی نگاشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دیگری نگاشته شده بود صَدَقَ اللهُ(1).

33. تفسیر قمی: یکی از یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا محمد و احمد و بشیر و نذیر نامیده شدی؟ ایشان فرمود: من محمد نامیده شدم چون در زمین محمود و ستوده هستم، و احمد نامیده شدم چون در آسمان محمودتر و ستودهتر از روی زمین هستم، و بشیر نامیده شدم چون به هر کس از خداوند اطاعت کند بشارت و مژده بهشت را میدهم، و نذیر نامیده شدم چون به هر کس از خدا نافرمانی کند انذار و هشدار دوزخ را میدهم(2).

34. تفسیر قمی: «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(3)

{ای جامه به خویشتن فرو پیچیده.} منظور پیامبر صلی الله علیه و آله است که جامه خود را بر سرش میکشید و میخوابید(4).

«یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» {ای کشیده ردایِ شب بر سر.} رسول خدا صلی الله علیه و آله دثار بر سر کشید، بنابراین «المدثّر» یعنی کسی که جامهاش را بر خود کشیده «قُمْ فَأَنْذِرْ»(5)

{برخیز و بترسان.} منظور قیام حضرت در رجعت است که در آن هنگام انذار میدهد(6).

1- . الخصال 1: 32
2- . تفسیر قمی: 677
3- . مزمل / 1
4- . تفسیر قمی: 701
5- . مدثر / 1 و 2

6- . تفسیر قمی: 702

میگویم: در اخبار خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند من و علی را از یک نور آفرید و برای ما دو نام از نامهای خود برگرفت: صاحبِ عرش محمود است و من محمدم و خداوند اعلی است و او علی است.

35. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جابر بن عبدالله نقل کرده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری خود را در دست راستش میکرد(1).

36. الخصال: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: دو مرد یهودی آمدند و از امیرمومنان علیه السلام درباره اموری سؤال کردند. آن دو درباره وصف پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و امام علیه السلام در ضمن سخنان خود فرمود: عمامه ایشان سحاب بود و شمشیر ایشان ذو الفقار و استر ایشان دُلدُل و الاغ ایشان یعفور و ناقه ایشان عضباء و اسب ایشان لِزاز و عصای ایشان ممشوق(2).

توضیح: در النهایه در این باره آمده نام عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله سحاب بود و از روی تشبیه به ابر بارانی این نام گرفته بود زیرا همچون ابر در هوا بود. «دَلدَلَ فی الأرض» یعنی رهسپار شد و «مرّ یدلدلُ و یتدلّلُ فی مشیه» یعنی جستان و خیزان رفت، نام استر پیامبر صلی الله علیه و آله که دُلدُل بوده از اینجا آمده. آمده که نام الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله عَفیر بوده، عَفیر مصغّر محقّر «أعفر» از «العفره» است که یعنی غبار و رنگ خاک؛ اما در روایت سعد بن عباده آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله سوی الاغ خود یعفور بیرون آمد تا آن را برگرداند، گفتهاند آن «یعفور» نامیده شده زیرا رنگش متمایل به «عفره» یعنی خاکستری بوده، همچنانکه به چیزی که «اخضر» یعنی سبز باشد میگویند «یخضور»، همچنین گفتهاند آن الاغ از روی تشبیه دویدنش به دویدن «یعفور» یعنی آهو و یا به قولی بچه آهو این نام گرفته است.. نام ناقه حضرت عضباء بوده و «عضباء» دیگر عَلَم شده برای ناقه ایشان ، که از سخن عرب «ناقه عضباء» گرفته شده، یعنی ناقهای که

1- . علل الشرائع: 64
2- . الخصال 2: 146، 148

گوشش را شکافته باشند، اما گوش ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله شکافته نشده بوده، گرچه برخی نیز گفتهاند گوشش شکافته شده بوده اما قول نخست رایج است.

زمخشری میگوید: این نام از سخن عرب «ناقه عضباء» گرفته شده یعنی ناقه دستکوتاه.

در النهایه آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبی داشت به نام لِزاز که به خاطر شدت «تلزّز» یعنی هماهنگی و پیوستگی اندامش این نام گرفته بود، همچنین «لزّ به» یعنی به آن چسبید، گویی آن اسب با سرعتی که داشته به مقصد میچسبیده.

و فیروزآبادی میگوید: «جاریه ممشوقه» یعنی کنیز خوشاندام، و «قضیب ممشوق» یعنی عصای دراز و باریک.

37. أمالی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در صُحُف ابراهیم علیه السلام ماحی است و در تورات موسی حادّ و در انجیل عیسی احمد و در قرآن محمد. عرض شد: تأویل ماحی چیست؟ فرمود: یعنی محوکننده چهره بتها و محوکننده تندیسها و چوبهای قمار و هر معبودی به جز خداوند رحمان. عرض شد: تأویل حادّ چیست؟ هر کس که با خداوند و دین خداوند مبارزه کند ، نزدیک باشد یا دور، پیامبر صلی الله علیه و آله با او مبارزه می کند . عرض شد: تأویل احمد چیست؟ فرمود: بهخاطر کردار محمود و ستوده خداوند عزوجل که در کتابهای خود ، ایشان را بسیار مدح و ثناء گفته است. عرض شد: تأویل محمد چیست؟ فرمود: خداوند و فرشتگان و همه پیامبران و رسولان خداوند با تمام امتهایشان ایشان را حمد میگویند و بر ایشان درود میفرستند، همچنین نام ایشان در عرش به صورت محمد رسول الله نگاشته شده است، ایشان در جنگ یک سرپوش یمنی سفید و چندلایه با دو گوش بر سر میگذاشت و یک چوبدستی داشت که بر آن تکیه میزد و در دو عید آن را بیرون میآورد و با آن خطبه میخواند، عصایی داشت به نام ممشوق، سایهبانی داشت به نام کِنّ، کاسهای بزرگ داشت به نام منبعه، قدحی داشت به نام رِیّ، دو اسب داشت که به یکی مُرتَجِز میگفتند و به دیگری سَکب، دو استر داشت که به یکی دُلدُل میگفتند و به دیگری شَهباء، دو ناقه داشت که به یکی عضباء میگفتند و به دیگری جَدعاء، دو شمشیر

داشت که به یکی ذوالفقار میگفتند و به دیگری عَون، دو شمشیر دیگر نیز داشت که به یکی مِخذَم میگفتند و به دیگری رَسوم، الاغی داشت به نام یعفور، عمامهای داشت به نام سَحاب، زرهای داشت به نام ذات الفُضول که سه حلقه نقرهای داشت ، یکی در پیش رو و در پشتش دو حلقه دیگر، پرچمی داشت به نام عُقاب، شتری داشت که بر آن سوار میشد به نام دیباج، لوایی داشت به نام معلوم و کلاهخودی داشت که به آن اَسعد میگفتند، ایشان به هنگام وفات همه اینها را به علی علیه السلام سپرد و انگشتری خود را نیز درآورد و آن را در انگشت علی علیه السلام کرد، علی علیه السلام فرمود در دسته یکی از شمشیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله نگاشتهای یافته که سه جمله در آن نوشته شده بوده: هر که از تو بُرید تو به او بپیوند، حقیقت را بگو هر چند به زیانت باشد و هر که به تو بدی کرد تو به او خوبی کن، ایشان فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پنج کار هست که من تا مرگ آن پنج را رها نمیکنم: غذا خوردن با غلامان روی زمین پست، سوار شدن بر الاغ با پالان، دوشیدن شیر بز با دست خود، پوشیدن لباس پشمین و سلام کردن به کودکان، تا این پنج کار پس از من سنت من باشد(1).

من لا یحضره الفقیه نیز همین حدیث را از یونس تا آنجا که میفرماید «و هر که به تو بدی کرد تو به او خوبی کن» روایت کرده است.

توضیح: جوهری میگوید: «ضَرَبَ النّجادُ المضربهَ» یعنی خیاط جامهای دولایه دوخت. «العَنَزَه» به تحریک، چوبدستی بزرگتر از عصا و کوتاهتر از نیزه است که مانند نیزه در سرش حلقهای هست. «الکِنّ» به کسر، پوشش و حفاظ هر چیزی است. «القعب» قدحی گود از جنس چوب است.

جزری میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبی داشته که بهخاطر شیهه زیبایش به آن مُرتَجِز میگفتهاند. و نیز اسبی به نام سکب داشته که به خاطر تیزپا بودنش به آن «سکب» یعنی جاری بودن میگفتهاند، گویی دویدنش همچون جریان

1- . الامالی: 44

آب بوده، اصل این نام از «سکب الماءَ یسکبه» گرفته شده یعنی آب را جاری ساخت.

جوهری میگوید: «الشهبه» رنگ سیاه و سفید است که سفیدیاش غالب باشد.

جزری میگوید: ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله که «جُدعاء» بوده یعنی گوشش بریده شده بوده، اما گفتهاند گوش ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله بریده نشده بوده بلکه این فقط اسمش بوده است. شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار نام داشته زیرا سوراخهای کوچک زیبایی بر رویش بوده. «الخذم» یعنی بریدن و از این رو شمشیر حضرت «مُخذِم» نامیده شده یعنی بُرّان.

فیروزآبادی میگوید: «رَسوم» یعنی کسی که شبانهروز در راه باشد. اما چنانکه در پایین میآید درستتر آن است که با باء باشد.

در النهایه آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیری داشت که به آن «رَسوب» میگفتند یعنی ضربهای سریع میزده و ناپدید میشده، این کلمه بر وزن فَعول از «رسب» است یعنی تهنشین شد. نام زره پیامبر صلی الله علیه و آله از آن رو ذات الفُضول بوده که زره ایشان «فضله» دارای اضافات و زیادات ، و فراخ بوده. نام رایت ایشان «عُقاب» بوده یعنی عَلَم ضخیم.

میگویم: در باب وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر چهارپایان و سلاح و جامههای ایشان خواهد آمد.

38. قصص الانبیاء: از ابی منصور روایت شده که وی گفت: وقتی خداوند خیبر را برای پیامبر صلی الله علیه و آله فتح نمود، الاغی سیاه نزد حضرت آمد و ایشان با او سخن گفت. الاغ زبان گشود و عرض کرد: خداوند از نسل جدّ من شصت الاغ بیرون آورده که هیچ کس جز پیامبران بر آنها سوار نشدهاند، از نسل من الاغی جز من باقی نمانده و از پیامبران کسی جز شما باقی نمانده، من منتظر شما بودم، پیش از شما مال یک یهودی بودم و عمدا به او لگد میزدم و او بر شکم و کمر من میکوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو را یَعفور نامیدم. سپس فرمود: ای یعفور! آیا به مادینه تمایلی داری؟ عرض کرد: نه. از آن پس هرگاه می

ص: 109

گفتند رسول خدا را دریاب، یعفور نزد ایشان میرفت. وقتی رسول خدا درگذشت، یعفور بر سر چاهی رفت و خود را در انداخت و آنقدر نالید که به قبر او تبدیل شد(1).

39. بصائر الدرجات: کلبیّ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: امام علیه السلام به من فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله چند نام در قرآن دارد؟ عرض کردم: دو یا سه نام. فرمود: ای کلبیّ! ایشان ده نام دارد «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»(2)

{و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست.} و «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(3) {و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم.} و «أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً»(4)

{و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند.} و «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(5) {قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} و «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(6) {سوگند به قرآن حکمت آموز، که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی، بر راهی راست.} و «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ * ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ»(7)

{نون سوگند به قلم و آنچه می نویسند، [که] تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی.} و «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(8)

{ای جامه به خویشتن فرو پیچیده.} و «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(9) {ای کشیده ردایِ شب بر سر.} و «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً * رَسُولًا»(10)

{خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که...} ؛ پس «ذکر» نامی از نامهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله

1- . قصص الانبیاء: نسخه خطی
2- . آل عمران / 144

3- . صف / 6
4- . جن / 19
5- . طه / 1 و 2
6- . يس / 1 - 4
7- . قلم / 1 و 2
8- . مزمل / 1
9- . مدثر / 1
10- . طلاق / 10 و 11

است و ما اهل ذکر هستیم. سپس فرمود: ای کلبیّ! از هر چه میخواهی بپرس. اما به خدا سوگند همه قرآن از یادم رفت و دیگر هیچ کلامی از آن را به یاد نداشتم تا دربارهاش از امام علیه السلام سؤال کنم(1).

40. المناقب: درباره نامها و لقبهای پیامبر صلی الله علیه و آله : خداوند در قرآن چهار صد نام بر ایشان نهاده: عالم «وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ»(2) {و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت.} و حاکم «فَلا و رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ»(3) {ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را داور گردانند.} و خاتَم «وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ»(4) {و خاتم پیامبران است.} و عابد «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ»(5) {و پروردگارت را پرستش کن.} و ساجِد «وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ»(6) {و از سجده کنندگان باش.} و شاهد «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً»(7) {تو را [به سمت] گواه فرستادیم.} و مجاهد «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ»(8) {ای پیامبر با کافران جهاد کن.} و طاهر «طه * ما أَنْزَلْنا»(9) {طه، ما نازل نکردیم...} شاکر «شاکِراً لِأَنْعُمِهِ»(10) {[و] نعمتهای او را شکرگزار بود.} و صابر «وَ اصْبِرْ و ما صَبْرُکَ»(11) {و صبر کن و صبر تو...} و ذاکر «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ»(12) {و نام پروردگار خود را یاد کن.} و قاضی «إِذا قَضَی اللَّهُ و رَسُولُهُ»(13) {چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند.} و راضی «لَعَلَّکَ

1- . بصائر الدرجات: 150
2- . نساء / 113
3- . نساء / 65
4- . احزاب / 40
5- . حجر / 99
6- . حجر / 98
7- .احزاب / 45
8- . توبه / 73
9- . طه / 1 و 2
10- . نحل / 121
11- . نحل / 127
12- . مزمل / 8
13- . احزاب / 36

تَرْضی»(1) {باشد که خشنود گردی.} و داعی «وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ»(2) {و دعوت کننده به سوی خدا.} و هادی «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی»(3) {و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی.} و قاری «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ»(4) {بخوان به نام پروردگارت.} و تالی (تلاوتگر) «یَتْلُوا عَلَیْهِمْ»(5) {بر ایشان بخواند.} و ناهی (نهی کننده) «وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ»(6) {و از آنچه شما را باز داشت.} و آمر «وَ أَمُرْ أَهْلَکَ»(7) {و کسان خود را فرمان ده.} و صادع (انجام دهنده) «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»(8) {پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن.} و صادق «ص و الْقُرْآنِ»(9) {صاد سوگند به قرآن} و قانت (فرمانبردار) «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ»(10) {یا کسی که اطاعت میکند؟} و حافظ «یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»(11) {او را به فرمان خدا پاسداری میکنند.} و غالب (چیره) «وَ إِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»(12) {و سپاه ما و سپاه ما هرآینه غالب آیندگانند.} و عائل «وَ وَجَدَکَ عائِلًا»(13) {و تو را تنگدست یافت.} و ضالّ یعنی کسی که انسان گمراه با او راه میابد «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا»(14) {و تو را سرگشته یافت.} و کریم «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ»(15) {که [قرآن] قطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است.} و رحیم «رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(16)

1- . طه / 130
2- . احزاب / 46
3- . شوری / 52
4- . علق / 1
5- . آل عمران / 164
6- . حشر / 7
7- . طه / 132
8- . حجر / 94
9- . ص / 1
10- . زمر / 9
11- . رعد / 11
12- . صافات / 173
13- . ضحی / 8
14- . ضحی / 7
15- . حاقه / 40
16- . توبه / 117

{مهربان و رحیم است.} و عظیم «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(1) {و راستی که تو را خویی والاست.} و یتیم «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا»(2) {مگر نه تو را یتیم یافت.} و مستقیم (ایستاده و پایدار) «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»(3) {پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن.} و معصوم «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ»(4) {و خدا تو را نگاه میدارد.} و بشیر «إِنَّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِ بَشِیراً»(5) {ما تو را بحق فرستادیم تا بشارتگر باشی.} و نذیر «بَشِیراً و نَذِیراً»(6) {بشارتگر و بیم دهنده باشی.} و عزیز «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ»(7) { قطعا برای شما پیامبری آمده که...} و شهید «وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً»(8) {و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم.} و حریص «حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ»(9) {به هدایت شما حریص است.} و قریب «ق و الْقُرْآنِ»(10) {قاف سوگند به قرآن باشکوه.} و حبیب و مُحِبّ و محبوب در هفت جا «حم»(11) {حاء میم} و نبیّ «یا أَیُّهَا النَّبِیُ»(12) {ای پیامبر} و قوی «ذِی قُوَّهٍ»(13) {نیرومند} و وحی «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ»(14) {و بدین گونه به سوی تو وحی نمودیم.} و اُمّی «النَّبِیَّ الْأُمِّیَ»(15) {پیامبر درس نخوانده} و امین «مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»(16) {[هم] مطاع [و هم] امین است.} و مکین «عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ »(17)

1- . قلم / 4
2- . ضحی / 6
3- . هود / 112
4- . مائده / 67
5- . بقره / 119
6- . بقره / 119
7- . توبه / 128
8- . نحل / 89
9- . توبه / 128
10- . ق / 1
11- . غافر / 1
12- . انفال / 64
13- . تکویر / 20
14- . شوری / 7
15- . اعراف / 157

16- . تكوير / 21
17- . تكوير / 20

{پیش خداوند عرش بلندپایگاه است.} و مبین «وَ قُلْ إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ الْمُبِینُ»(1) {و بگو من همان هشداردهنده آشکارم.} و مُذَکِّر «فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ»(2) {پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده ای.} و مُبَشِّر (بشارت داده شده) «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ»(3) {و به فرستادهای بشارتگرم که...} و مُنذِر «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ»(4) {تو فقط هشداردهندهای.} و مُستَغفِر (خواهان آمرزش) «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ»(5) {و برای گناهت آمرزش بخواه.} و مُسَبِّح (تسبیح گو) «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ»(6) {پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی.} و مُصَلّی (نمازگزار) «فَصَلِّ لِرَبِّکَ»(7) {پس برای پروردگارت نماز گزار.} و مُصَدِّق «مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ»(8) {مؤید همان چیزی است که با شماست.} و مُبَلِّغ «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ»(9) {ای رسول ابلاغ کن.} و مُحَدِّث (سخن گو) «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(10) {و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی.} و مؤمن «آمَنَ الرَّسُولُ»(11) {رسول خدا ایمان آورده است.} و مُتَوَکِّل «وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِ»(12) {و بر آن زنده توکل کن.} و مُزَّمِّل «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(13) {ای جامه به خویشتن فرو پیچیده.} و مُدَّثِّر «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(14) {ای کشیده ردایِ شب بر سر.} و مُتَهَجِّد (شب

1- . حجر / 89
2- . غاشیه / 21
3- . صف / 6
4- . رعد / 7
5- . غافر / 55
6- . حجر / 98
7- . کوثر / 2
8- . بقره / 41
9- . مائده / 67
10- . ضحی / 11
11- . بقره / 285
12- . فرقان / 58
13- . مزمل / 1
14- .مدثر / 1

زنده دار) «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ»(1) {و پاسی از شب را زنده بدار.} و مُنادی «سَمِعْنا مُنادِياً»(2) {ما شنیدیم که دعوتگری...} و مُهتَدی (هدایت شده) «وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ»(3) {به راهی راست هدایتش کرد.} و حقّ «قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُ»(4) {حق برای شما آمده است.} و صِدق «وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ»(5) {و آن کس که راستی آورد.} و ذکر «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً»(6) {خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است.} و برهان «قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ»(7) {برای شما برهانی آمده است.} و فضل «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ»(8) {بگو به فضل خدا ...} و مُرسَل «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»(9) {که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی.} و مبعوث «هُوَ الَّذِی بَعَثَ»(10) {اوست آن کس که برانگیخت.} و مختار «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاء وَيَخْتَارُ »(11) {و پروردگار تو هر چه را بخواهد میآفریند و برمیگزیند.} و مَعفُوّ (بخشوده) «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ»(12) {خدایت ببخشاید.} و مغفور «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ»(13) {خدا از تو درگذرد.} و مَکفی (کفایت شده) «إِنَّا كَفَيْناكَ»(14) {از تو برطرف خواهیم کرد.} و مرفوع و رفیع (برافراشته و والا) «وَ رَفَعْنا لَكَ»(15) {و برای تو بلند گردانیدیم.} و مؤَیَّد (تأیید شده) «هُوَ الَّذِی أَيَّدَكَ»(16)

1- . اسراء / 79
2- . آل عمران / 193
3- . نحل / 121
4- . یونس / 108
5- . زمر / 33
6- . طلاق / 10
7- . نساء / 174
8- . یونس / 58
9- . یس / 3
10- . جمعه / 2
11- . قصص / 68
12- . توبه / 43
13- . فتح / 2
14- . حجر / 95
15- . شرح / 4

16- . انفال / 62

{همو بود که تو را نیرومند گردانید.} و منصور «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ»(1) {و تو را یاری نماید.} و مُطاع «مَکِینٍ * مُطاعٍ»(2) {بلندپایه، و مطاع} و حُسنی «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی»(3) {و نیکوتر را تصدیق کرد.} و هُدی «وَ ما مَنَعَ النَّاسَ»(4) {و چیزی مردم را بازنداشت...} و رسول «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ»(5) {ای رسول} و رؤوف «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ»(6) {و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.} و نعمت «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ»(7) {و نعمت خدا را میشناسند.} و رحمت «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً»(8) {و تو را جز رحمتی نفرستادیم.} و نور «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»(9) {قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی آمده است.} و فجر «وَ الْفَجْرِ * و لَیالٍ»(10) {سوگند به سپیده دم، و به شبها} و مصباح «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ»(11) {آن چراغ در شیشه ای است.} و سراج «وَ سِراجاً مُنِیراً»(12) {و چراغی تابناک} و ضُحی «وَ الضُّحی * و اللَّیْلِ»(13) {سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب.} و نجم «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی»(14) {سوگند به اختر چون فرود می آید.} و شمس «ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً»(15) {آنگاه خورشید را بر

1- . فتح / 3
2- . تکویر / 20 و 21
3- . لیل / 6
4- آیه: «و ما منع الناس أن یؤمنوا اذ جاءهم الهدی» {و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت آنگاه که هدایت برایشان آمد.} . اسراء / 94
5- . مائده / 67
6- . توبه / 128
7- . نحل / 83
8- . انبیاء / 107
9- . مائده / 15
10- . فجر / 1 و 2
11- . نور / 35
12- . احزاب / 46
13- . ضحی / 1 و 2
14- . نجم / 1
15- . فرقان / 45

آن دلیل گردانیدیم.} و بدر(1) «طه»(2) و ظلّ «أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ»(3) {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟} و بشر «بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»(4) {مثل شما بشری هستم.} و ناس «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ»(5) {بلکه به مردم رشک میورزند.} و انسان «خَلَقَ الْإِنْسانَ»(6) {انسان را آفرید.} و رَجُل «عَلی رَجُلٍ مِنْکُمْ»(7) {بر مردی از خودتان} و صاحب «ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ»(8) {یار شما گمراه نشده} و عبد «أَسْری بِعَبْدِهِ»(9) {بندهاش را سیر داد.} و مجتبی «وَ لکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی»(10) {ولی خدا برمیگزیند.} و مُقتدِی (اقتدا کننده) «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»(11) {پس به هدایت آنان اقتدا کن.} و مرتضی «إِلَّا مَنِ ارْتَضی»(12) {جز پیامبری را که از او خشنود باشد.} و مصطفی «اللَّهُ یَصْطَفِی»(13) {خدا برمیگزیند.} و احمد «مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(14) {پس از من می آید و نام او احمد است.} و محمد «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(15) {محمد فرستاده خدا} و «کهیعص»(16) {کاف، ها، یا، عین، صاد.} و «یس»(17) {یس [یاسین]} و «طه»(18)

1- . در نسخه به همین شکل آمده اما در جایی نیافتیم که طه به بدر تفسیر شده باشد.
2- . طه / 1
3- . فرقان / 45
4- . کهف / 110
5- . نساء / 54
6- . الرحمن / 3
7- . اعراف / 63
8- . نجم / 2
9- . اسراء / 1
10- . آل عمران / 179
11- . انعام / 90
12- . جن / 27
13- . حج / 75
14- . صف / 6
15- . فتح / 29
16- . مریم / 1

17- . يس / 1
18- . طه / 1

{طه} و «حم» و «عسق»(1) {حاء میم، عین سین قاف} که هر حرفی از این حروف بر نامی دلالت دارد همچون الکافی و هادی و عارف و سَخیّ و طاهر و به همین ترتیب(2)؛

در اخبار نیز نامهای حضرت چنین آمده است: عاقِب، چراکه ایشان متعاقب پیامبران آمده است. ماحی، چراکه کفر با وجود ایشان محو میشود، و نیز میگویند هر که از ایشان پیروی کند گناهانش محو میشود، و نیز میگویند پس از ایشان هیچ کس دیگری نیست. حاشر، چراکه مردم در پیش پای ایشان محشور میشوند. مُقَفّی، چراکه ایشان در قفای همه پیامبران آمده است. مُوقِف، چراکه ایشان مردم را در برابر خداوند متوقف میسازد. قُثَم، یعنی کامل و جامع. و ناشر (گستراننده) و ناصح (اندرزگو) و وَفیّ (وفادار) و مُطاع (پیروی شده) و نَجیّ (رازدار) و مأمون (مورد اعتماد) و حنیف (راستدین) و حبیب (عزیز) و طَیّب (دلپذیر) و سَیّد (سَرور) و مُقتَرِب (نزدیک) و دافع (دفع کننده) و شافع (شفاعتگر) و مُشَفَّع (شفیع شده) و حامد (ستایشگر) و محمود (ستایش شده) و مُوَجَّه (اعزام شده) و متوکِّل (توکل کننده) و مُغیث (فریادرس). در تورات نیز آمده «مئیذ مئیذ» یعنی غفور (آمرزنده) و رحیم (مهربان) و نیز گفتهاند «مئید مئید» یعنی محمد صلی الله علیه و آله و یا «مود مود»، همچنین در حکایتی از ایشان با نام مرقوف یعنی محمود یاد شده. در زبور، قلیطا مانند ابوالقاسم آمده و یا به قولی بلقیطا و یا به قول دیگر فاروق و یا به قول دیگر محیاثا. در انجیل «طابَ طابَ» آمده یعنی احمد صلی الله علیه و آله و نیز گفته شده یعنی طیّبٌ طیّبٌ (خوب و نیکو). در کتاب شعیا آمده نور الاُمم (نور امتها) و رُکنُ المُتواضِعین (تکیهگاه فروتنان) و رسولُ التوبه (رسول توبه) و رسولُ البلاء (رسول آزمون دشوار). بلقیطا در صُحُف آمده و طالیسا در صُحُف شیث و بهیائیل در صُحُف ادریس و مود مود در صُحُف ابراهیم. در آسمان دنیا مجتبی (دستچین شده)

1- . شوری / 1 و 2
2- . در اینکه همه اینها نامهای پیامبر ص باشند نقطه نظری با دلیلی آشکار هست، زیرا به طور مثال درست نیست بگوییم کسی که به صلاه امر شده «مُصَلّی» نام دارد و یا کسی که به صیام امر شده «صائم» نام دارد.

نام دارد و در آسمان دوم مرتضی (نیکو شمرده شده) و درآسمان سوم مُزَکّی (پالوده شده) و در آسمان چهارم مصطفی (برگزیده) و در آسمان پنجم مُنتَجَب (پسندیده) و در آسمان ششم مُطهَّر (پاک) و مجتبی و در آسمان هفتم مُقرَّب (نزدیک) و حبیب. مقرّبان ایشان را عبدُ الواحد (بنده خداوند یکتا) و فرشتگانِ حامل کتاب ، ایشان را اول و فرشتگان نیکوکار ایشان را آخر مینامند. کرّوبیان ایشان را صادق (راستگو) و روحانیّون ایشان را طاهر (پاکدامن) و اولیاء ایشان را قاسم (تقسیم کننده) و دربان بهشت ایشان را اکبر (بزرگترین) و بهشت ایشان را عبد الملک (بنده خداوند فرمانروا) و حوریان ایشان را عبد العطاء (بنده خداوند پُر دهش) و بهشتیان ایشان را عبد الدّیّان (بنده خداوند داور) و دربان دوزخ ایشان را عبد المختار (بنده خداوند صاحب اختیار) و دوزخیان ایشان را عبد النّجاه (بنده خداوند نجاتبخش) و فرشتگانِ عذاب ایشان را عبد الرحیم (بنده خداوند مهربان) و دوزخ ایشان را عبد المنّان (بنده خداوند گشادهدست) مینامند. رسول الله (فرستاده خدا) بر ساق عرش نوشته شده و نبیّ الله (پیامبر خدا) بر کرسی و صفیّ الله (برگزیده

خدا) بر درخت طوبی و صَفوَه الله (بهترین دوست خدا) بر لوای حمد و خِیَرَهُ الله (منتخب خدا) بر درب بهشت و قمرُ الاقمار (ماه ماهها) بر قمر و نورُ الانوار (نور نورها) بر خورشید. شیاطین ایشان را عبد الهیبه (بنده خداوند باابهت) مینامند و جنیان ایشان را عبد الحمید (بنده خداوند ستودنی) و موقِف ایشان را داعی (فراخواننده) و میزان ایشان را صاحب (ارباب) و حساب ایشان را داعی و مقامِ محمود ایشان را خطیب (سخنران) و کوثر ایشان را ساقی و عرش ایشان را مُفَضَّل (برتری داده شده) و کرسی ایشان را عبدُ الکریم (بنده خداوند سخاوتمند) و قلم ایشان را عبدُ الحقّ (بنده خداوند حقّ) و جبرئیل ایشان را عبدُ الجبّار (بنده خداوند پُرقدرت) و میکائیل ایشان را عبدُ الوهّاب (بنده خداوند پُردهش) و اسرافیل ایشان را عبدُ الفتّاح (بنده خداوند گشایشگر) و عزرائیل ایشان را عبدُ التوّاب (بنده خداوند توبهپذیر) و ابرها ایشان را عبدُ السّلام (بنده خداوند بی کم و کاست) و بادها ایشان را عبدُ الأعلی (بنده خداوند والامقام) و برقها ایشان را عبدُ المُنعِم (بنده خداوند صاحب نعمت) و رعدها ایشان را عبدُ الوکیل (بنده خداوند عهدهدار) و سنگها ایشان را عبدُ الجلیل (بنده خداوند بزرگوار)

و خاکها ایشان را عبدُ العزیز (بنده خداوند ارجمند) و پرندگان ایشان را عبدُ القادر (بنده خداوند توانا) و درندگان ایشان را عبدُ العطاء (بنده خداوند پُردهش) و کوهها ایشان را عبدُ الرفیع (بنده خداوند والا) و دریاها ایشان را عبدُ المؤمن (بنده خداوند ایمنیبخش) و ماهیان ایشان را عبدُ المُهَیمِن (بنده خداوند چیره) و رومیان ایشان را حَلیم (بردبار) و مصریان ایشان را مُختار (انتخاب شده) و مکّیان ایشان را امین (امانتدار) و اهل مدینه ایشان مَیمون (خجسته) و زنگیان ایشان را مهمت و ترکان ایشان را صانجی و عرب ایشان را اُمّی (ناآموخته) و عجم ایشان را احمد (ستودنیترین) مینامند. و اما القاب حضرت چنین است: حبیب الله (عزیز خدا) و صفیّ الله و نعمه الله (نعمت خدا) و عبد الله و خِیَرَهُ الله (انتخاب شده ی خداوند)و خَلقُ الله (آفریده خدا) و سیّدُ المرسلین (سرور رسولان) و امامُ المتّقین (پیشوای پرهیزگاران) و خاتَمُ النبیّین (نگین پیامبران) و رسولُ الحمّادین (رسول ستایشگران) و رحمهُ العالمین (رحمت جهانیان) و قائدُ الغُرِّ المُحَجَّلین (رهبر روسپیدان) و خیرُ البریَّه (بهترین مردمان) و نبیُّ الرحمه (پیامبر رحمت) و صاحبُ المَلحَمه (صاحب نبرد) و مُحَلِّلُ الطّیّبات (حلال گرداننده پاکیها) و مُحَرّمُ الخبائث (حرام گرداننده پلیدیها) و مفتاحُ الجنّه (کلید بهشت) و دعوَهُ ابراهیم (دعای ابراهیم) و بُشری عیسی (مژده عیسی) و خلیفهُ الله فی الارض (جانشین خدا در زمین) و زینُ القیامه (زیور قیامت) و نورُ القیامه (نور قیامت) و تاجُ القیامه (تاج قیامت) و صاحب اللّواء فی یوم القیامه (صاحب لوا در روز قیامت) و واضعُ الإصر و الأغلال (در غُل و زنجیر افکن) و افصحُ العرب (زبانآورترین عرب) و سیّدُ وُلدِ الآدم (سرور فرزندان آدم) و ابن عَواتِک (پسر عاتکهها) و ابن فَواطِم (پسر فاطمهها) و ابن الذبیحین (پسر دو ذبیح) و ابنُ بَطحاء مکّه (پسر دشت مکه) و عبدِ مؤیَّد (بنده تأیید شده) و رسولِ مُسَدَّد (رسول راهنمایی شده) و نبیِّ مُهذَّب (پیامبر پاک) و صفیِّ مقرّب (یار پاکدل مقرّب) و حبیبِ مُنتَجَب (عزیز پسندیده) و امینِ مُنتَخَب (امانتدار برگزیده شده)، صاحب حوض و کوثر و کلاهخود و خُطبه و منبر و رُکن و قوم، دارنده چهره درخشان و رخسار روشن و پیشانی تابناک و

دین آشکار و تبار پاک و دودمان نامدار؛ محمد همان بهترین بشر که از برای رسالت انتخاب شده و روشنگر نشانههاست، او که از

برای وحی و پیغامبری برگزیده شده و از برای علم و جوانمردی و اظهار معجزهها و نشانهها نیکو شمرده شده است، نوری است اندرون دو حرم و خورشیدی میان دو ماه، شفاعتگر موجودات دو جهان است، روشنایی وجودش زبانزدترین است و قلبش پاکترین و احکامش آشکارترین و برهانش روشنترین و بیانش شکوهمندترین و امتش پُرشمارترین است، او صاحب فضیلت و دهش و جود و سخاوتمندی است، پیغام الهی دارد و با گریه و فروتنی و دعا و توبه و صفای وجود و ترس و امید و نور و روشنایی قرین است، او دارنده حوض و لوا و عصا و ردا و ناقه تیزپا و استر خاکستری است، در روز جزا اوست که رهبر مردمان و چراغ برگزیدگان و تاج اولیاء و پیشوای پرهیزگاران و نگین پیامبران است و اوست که صاحب دستور و کتاب و فرقان و خطاب و حق و صواب و دعا و جواب است؛ در روز حساب رهبر مردمان است و عصایی شگفت و آستانی فراخ و رأیی صائب دارد و بر نزدیک و دور دلسوز است؛ محمد صلی الله علیه و آله همان حبیب خداست که صاحب قبله یمانی و ملت حنیفی و شریعت پسندیده و امت راه یافته و عترت حسنی و خاندان حسینی است، صاحب دین و اسلام و بیت الله الحرام و رکن و مقام و نماز و صیام و شریعت و احکام و حلال و حرام است، صاحب حجت و برهان و حکمت و فرقان و حق و بیان و فضل و احسان و سخاوت و امتنان و محبت و عرفان است، صاحب سرشت روشن و نور تابنده و کتاب فروزنده و دین شایسته است، او رسول پیغامبر و پیامبر ناآموخته است، صاحب خُلق و خوی والا و دین پایا و صراط مستقیم و ذکر خداوند حکیم و رکن و حطیم است، صاحب دیانت و فرمانبری و فصاحت و برتری و دلیری و شجاعت و توکل و قناعت و حوض و شفاعت است، صاحب دین عیان و حق تابان و روزگار درخشان و زبان ذاکر و قلب شاکر و تبار طاهر و پدران نیک و مادران پاک است، صاحب روشنی و نور و برکت و وفور و فرخندگی و سرور و زبان از ذکر سرشار و بدن بردبار و قلب سپاسگزار و خانه آباد و برخوردار است، کنیهاش ابو القاسم و ابو الطاهر و ابو الطیّب (پدر مهر) و ابو المساکین (پدر تهیدستان) و ابو الدرّتین (پدر دو گوهر) و ابو الریحانتین (پدر دو ریحانه) و ابو السبطین (پدر دو نوه) است، در تورات نیز ابو الارامل (پدر زنان

بیوه) کنیه دارد، همچنین چون فرزندش ابراهیم زاده شد جبرئیل کنیه ابو ابراهیم به او داد؛ به ایشان کنیه ابو القاسم دادهاند زیرا نخستین پسر ایشان قاسم نام داشته و نیز گفتهاند ایشان از آن رو این کنیه را گرفته که در روز قیامت بهشت را قسمت میکند. و اما صفات ایشان چنین است: راکب الجمل (شترسوار) و آکل الذراع (خورنده پایچه)، قابل الهدیه (گیرنده هدیه)، محرّم المیته (حرام کننده مردار) و حامل الهراوه (حامل چوبدستی) و خاتُم النبوه (پایان نبوت)؛ نَسَب ایشان عربی و تهامی و ابطحی و یثربی و مکی و مدنی و قریشی و هاشمی و مُطَّلِبی است، حضرت از جانب پدر خود هاشمی بوده و از جانب مادر خود زُهریّ بوده و از جانب دایه خود سَعدیّ بوده و از نظر ولادت مکّی بوده و از جهت پرورش مدنیّ(1).

41. مناقب: اسبهای حضرت یکی ورد بوده که آن را تمیم داری به ایشان هدیه کرده بوده، دیگری طرب بوده که به خاطر صدای خوش شیههاش این نام گرفته بوده و نیز گفته شده طرف نام داشته؛ دیگری لزاز بوده که آن را مُقوقِس هدیه کرده بوده و چون اندامی مُلَرَّز یعنی فشرده و محکم داشته این نام گرفته بوده؛ دیگری لحیف بوده که آن را ربیعه بن ابی البرا هدیه کرده بوده و چون در لحافی از گیاهِ عُرفه پوشانده شده بوده این نام گرفته بوده، اما صحیح آن است که این اسب همان ورد بوده که تمیم داری هدیه کرده بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله خود آن را لحیف و نیز مُرتَجز (یعنی رجزخوان و خروشان) نامیده بوده است، این اسب از یک اعرابی خریده شده بوده که خزیمه شاهدش بوده است؛ دیگری سکب نام داشته و نخستین اسبی بوده که حضرت بر آن سوار شده و نخستین غزوهای که سوار بر آن رفته اُحُد بوده است، ایشان آن را از مردی از قبیله فزاره خریده بوده که میگویند بریده ملّاح نام داشته؛ همچنین اسبهایی به نام یعسوب و سبحه و ذو العقال و ملاوح یا به قولی مراوح.

استر حضرت که مُقوقِس آن را هدیه کرده بوده، دُلدُل نام داشته و خاکستری بوده، حضرت آن را به حضرت علی علیه السلام میدهد و ایشان به امام حسن علیه

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 102 – 106، چاپ نخست در ایران

السلام و ایشان به امام حسین علیه السلام . دلدل سپس پیر میشود و بینابیاش را از دست میدهد. آن نخستین استری بوده که در اسلام سواری داده؛ تاریخی گفته فروه بن عمرو جذامی نیز استری به حضرت هدیه کرده که فضه نام داشته است.

الاغهای ایشان یکی یعفور بوده که آن را مُقوقِس همراه با دلدل به ایشان هدیه کرده بوده و دیگری عفیر بوده که آن را فروه جذامی همراه با فضه به ایشان هدیه کرده بوده است.

شترهای ایشان یکی عضباء بوده که هیچ شتری از آن پیشی نمیگرفته و نیز جدعاء و قصواء یا به قولی قضواء که آن را پیامبر صلی الله علیه و آله به چهارصد درهم از ابوبکر میخرد و سوار بر آن هجرت میکند و سپس نزد حضرت جان میدهد؛ همچنین صهباء و نیز بغوم و غیم و نوق و مروه. ایشان ده ماده شتر شیرده نیز داشته که یسار هر شب دو مَشک بزرگ از آنها میدوشیده و میان زنان حضرت پخش میکرده است، یکی از آنها مهره نام داشته که سعد بن عباده آن را فرستاده بوده، دوتای دیگر شقراء و ریا که آن دو را حضرت از بازار نبط خریده بوده، نیز حباء و سمراء و عریس و سعدیه و بغوم و یسیره و برده. رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت بز ماده نیز داشته که پشم و شیر و بچه هایشان را میبخشیده و ابن ام ایمن آنها را میچرانده، آنها عجوه و زمزم و سقیا و برکه و ورسه و أطلال و أطواف نام داشتهاند. حضرت یکصد گوسفند نیز داشته است. مخیریق یکی از احبار عالم بنی نضر بود که اسلام آورد و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید، او در وصیت خود اموالش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد، اموال او هفت قطعه زمین بود از این قرار: میثب و صافیه و حسنی و برقه و عواف و دلال و مشربه ام ابراهیم. حضرت از اموال بنی نضیر و خیبر و فدک سه صفیّه(1)

داشت که فدک را با عوالی به حضرت فاطمه سلام الله علیها عطا فرمود و روایت شده که آن را وقف ایشان کرد . خمس غنایم از برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و همچنین صفیّهای که ایشان پیش از تقسیم غنایم به انتخاب خود بر میداشت و سهمی که با مسلمانان

1- . صفیّه غنیمتی بوده که پیامبر ص پیش از تقسیم غنائم برای خود برمیگزیده است.

همچون یکی از آنان میبُرد، انفال نیز از برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ایشان از پدر خود اُم ایمن را به ارث بُرد که وی را آزاد کرد و نیز پنج شتر تنومند و یک گله گوسفند و یک شمشیر.

شمشیرهای حضرت یکی ذو الفقار بود و دیگری مخذم و دیگری رسوب که آن را از پدر خود به ارث برده بود و نیز عضب که سعد بن عباده آن را به ایشان عطا کرده بود و همچنین بتار و حتف و شمشیری قلعی که حضرت از بنی قینقاع غنیمت گرفته بود.

و اما نیزههای حضرت ص؛ ایشان سه نیزه نیز از بنی قینقاع غنیمت گرفته بود و نیزهای دیگر به نام مستوفی داشت. حضرت سرنیزه ای داشت به نام مثنی که آن را نجاشی فرستاده بود، گویند نجاشی سرنیزه ای به زبیر عطا کرد و او وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید آن را به ایشان عطا کرد، بلال آن را در روز عید پیشاپیش حضرت حمل میکرد و ایشان در سفرهای خود آن را به همراه میبُرد و روبروی خود در زمین فرو میکرد و رو به آن نماز میخواند، میگویند این همان سرنیزه ای است که مؤذنان در حضور خلفا حمل میکردهاند.

زرههای حضرت یکی ذات الفضول بود که سعد بن عباده به ایشان عطا کرده بود و دیگری فضه و نیز دو زره دیگر که ایشان از بنی قینقاع به غنیمت گرفته بود به نامهای سعدیه و ذات الوشاح، گویند زرهای که داوود علیه السلام در جنگ با جالوت بر تن داشته نیز نزد حضرت بوده است.

کمانهای ایشان بیضاء از چوب شوحط بوده و صفراء از چوب نبع و نیز روحاء که حضرت این هر سه را از بنی قینقاع به غنیمت گرفته بوده و همچنین کرع و گویند کرار. حضرت سپری نیز به نام زلوق داشته و سپری دیگر که تمثالی از سر یک قوچ بر آن بوده که خداوند آن را محو کرده است. ایشان همچنین جعبهای به نام کافور داشته است. وقتی حضرت وارد مکه میشود کلاهخودی به نام ذو السبوغ بر سر داشته و رایتی به نام عقاب و لوایی به رنگ سفید. ایشان عصایی به نام ممشوق و عصایی سرکج به نام محجن و چوبدستی به نام عرجون و کمربندی از پوست مبشور (لایه برداشته) با سه حلقه از جنس نقره و قلاب و لبهای از جنس نقره

داشت، همچنین کاسهای دَر دار با سه در بند از جنس نقره و کاسهای برای آب از جنس سنگ به نام مِخضَب و کاسهاس از جنس شیشه و ظرفی برای شست و شو از جنس برنج و یک رواندار و یک کاسه بزرگ و یک انگشتری نقره با نقش محمد رسول الله و یک جفت چکمه سیاه ساده که نجاشی به ایشان هدیه کرده بود و ایشان به پا میکرد. عایشه میگوید بستری که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن میخوابید از پوست دباغی بود و میانش از لیف پُر شده بود و لحاف ایشان با گیاه ورس یا زعفران رنگ شده بود. ایشان در روز جمعه برده سرخ خود را بر تن میکرد و عمامه خود به نام سحاب را بر سر میگذاشت، اما در روز فتح که وارد مکه شد عمامهای سیاه بر سر داشت، جعبهای داشت که در آن یک شانه از جنس عاج و یک سرمهدان و یک قیچی و یک مسواک بود. گویند روزی که حضرت از دنیا رفت ده جامه بر جا گذاشت، جامهای حبری و ازاری عمانی و دو جامه صحاری و یک پیراهن صحاری و یک پیراهن سحولی و یک جبه یمنی و یک گلیم سیاه و یک تن پوش سفید و سه یا چهار عرقچین چسبان کوچک و یک ازار به طول سه وجب؛ ایشان به هنگام رحلت یک ازار خشن یمانی و یک ردا به نام ملتده بر تن داشت. حضرت تختی داشت که اسعد بن زراره آن را به ایشان عطا کرده بود و منبری سه پله داشت که آن را زنی به پسرش که نجار بود و مَیمون نام داشت سفارش داده بود، مسجد حضرت مناره نداشت و بلال بر روی زمین اذان میگفت. شعار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله «یا منصور أَمِت» (ای پیروز بمیران!) بود و شعار مهاجرین در جنگ اُحد «یا بنی عبد الله» و شعار خزرجیان «یا بنی عبد الرحمن» و شعار اوسیان «یا بنی عبدالله» بود.

توضیح: در القاموس «ورد» (اسب گلگون) اسبی است میان «کمیت» (اسب سرخ رنگ و دُم سیاه) و «اشقر» (اسب بور)؛ در المنتقی آمده است که تمیم داری اسبی به نام ورد به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد.

به نظر میرسد نگارنده نام اسبی را که دربارهاش میگوید «به خاطر صدای خوش شیههاش» با طاء بدون نقطه تصحیح کرده باشد، حال آنکه در کتب دیگر با نقطه ضبط شده است؛ در النهایه آمده: «الظرب» بر وزن «کتف» کوه کوچک است

و حضرت اسبی داشته که به خاطر نیرویش از باب تتشبیه به کوه به آن «الظرب» میگفتهاند، میگویند «ظربتُ حوافر الدّابه » یعنی سمهای چهارپا را سفت و محکم کردم. نیز همانجا آمده: نام اسب پیامبر صلی الله علیه و آله به قولی «لجیف» بوده و برخی آن را با جیم روایت کردهاند که اگر صحیح باشد به خاطر سرعتش بوده زیرا «لجیف» تیری است که پیکانی پهن دارد؛ همچنین برخی آن را با حاء بدون نقطه روایت کردهاند که این به خاطر دُم درازش بوده است، به این ترتیب که فعیل را به معنای فاعل گرفتهاند و چنین آوردهاند که گویا این اسب «یلحف الأرض بذنبه» یعنی زمین را با دُمش میپوشاند.

باز در النهایه آمده حضرت در جنگ بدر سوار بر اسبی بوده که سبحه نام داشته است؛ این اسم از سخن عرب گرفته شده که وقتی اسبی در تاختن دستانش را به زیبایی میکشیده به آن میگفتهاند «فرس سابح» (اسب شناگر)؛ در القاموس «السبحه» به فتح نام اسب پیامبر آمده است. در النهایه آمده پیامبر صلی الله علیه و آله اسبی داشته به نام ذو العقال؛ «العقال» با تشدید دردی در پاهای چهارپاست که گاهی بدون تشدید هم خوانده می شود و بر آن اسب اطلاق شده تا چشم بد را از آن دفع کند. نیز درباره نامهای چهارپاهای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که نام اسب ایشان ملاوح بود یعنی اسب کمر باریکی که چاق نمیشود و به سرعت تشنه میشود و تنهای بزرگ و پهن دارد. در سخن است که حضرت سوار بر ناقه قصواء خود خطبه خواند. قصواء لقب ناقه ایشان بوده و ناقهایست که سر گوشهایش بریده شده باشد. هر چهارپایی که گوشش بریده شود «جدع» است، اگر بریدگی به یکچهارم گوش برسد چهارپا «قصو» میشود و اگر از آن بیشتر شود لقبش «عضب» میشود و اگر تا آخر بریده شود «صلم» میشود. اما ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت قصواء نبوده و این تنها لقبش بوده؛ البته همچنین گفتهاند که گوشش بریده شده بوده.

«لقاح» جمع «لقوح» به معنای ناقه شیرده، «مُهره» به ضم نخستین فرزند اسب یا جز آن و «منیحه» و «منحه» گوسفند شیرده است.

میگویم: گروهی از لغویون و سیره و مناقب نگارانِ عامه آوردهاند که عضباء و جدعاء و ضرماء و صلماء و مخضرمه همگی یکی بودهاند، آنان ناقههای شیرده را اینچنین شمردهاند: حنا و سمر و عریس و سعدیه و یعوم و یسیر و ربی و مهریه و برده؛ نیز گوسفندهای شیرده را اینچنین: زمزم و سقیا و برکه و درسینه و اطلال و اطراف و عجر.

کازرونی گفته «اوراک» یعنی حیوانی که «اراک» (گیاهی تلخ) میخورد، و فیروزآبادی گفته «العضب» و «بتر» یعنی «بُرندگی» و از این رو صفت شمشیر «باتر» و «بتار» است، «حتف» نیز یعنی «مرگ».

میگویم: و در شمار شمشیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله قضیب را آوردهاند و گفتهاند نخستین شمشیری بوده که حضرت بر بسته است؛ «قضیب» شمشیری نازک و باریک است و گفته میشود این معنا توصیفی است برای صاحب قضیب.

نام نیزهای را که در اینجا «مثنی» آمده «مثوی» آوردهاند و عده ای گفتهاند اینها دو نیزه بوده اند. جزری در این باره آورده نام نیزه پیامبر صلی الله علیه و آله «مثوی» بوده که از «ثوی» به معنای «اقامت» و «بر جا ماندن» میآید و از آن رو چنین نام گرفته که چون کسی از آن ضربه میخورده در جا زمین گیر میشده است. و اما «سعدیه» را برخی با عین بدون نقطه و برخی با نقطه و برخی دیگر با صاد و نقطه. بعضی نیز در شمار زرههای حضرت «الخریق» و «البتراء» را آوردهاند که کازرونی آن را به نون تصحیح کرده و گفته «الخرنق» مانند «زبرج»؛ وی میگوید: شاید با تشبیه به ناقهای که «خرنق» میشود این نام را بر این زره نهادهاند؛ ناقه «خرنق» شد یعنی پهلوهایش گوشت آورد و همچون «خرنق» یعنی بچه خرگوش شد. جزری در این باره آورده رسول خدا صلی الله علیه و آله زرهای به نام بتراء داشت که به سبب کوتاهیاش این نام گرفته بود.

«شوحط» درختی است مانند درخت «نبع» که از چوبش کمان میسازند. از جمله کمانهای حضرت «کتوم» را نیز نام بردهاند که جزری میگوید به سبب صدای آرامی که هنگام تیراندازی داشته این نام گرفته است. دیگری «سداد» است که جزری میگوید برای حُسن ظن در اصابت تیرش به هدف این نام گرفته است. وی

همچنین گفته نام سپر پیامبر صلی الله علیه و آله «زلوق» بوده که «تزلق عنه السلاح» یعنی سلاح از رویش میلیزد و پارهاش نمیکند.

و اما آنجا که گفته «خداوند آن را محو کرده است»؛ روایت شده سپری به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه شد که تمثال یک قوچ یا یک عقاب بر آن بود و حضرت از آن کراهت داشت. از این رو دست مبارکش را بر آن کشید و خداوند آن تمثال را محو کرد، نیز گفته شده حضرت آن را زمین گذاشت و چون صبح شد دیگر تمثال را بر آن ندید. از دیگر سپرهای پیامبر صلی الله علیه و آله «فتق» و «وفر» را نیز برشمردهاند. در این که آن سپرِ نقشدار یکی از این سه یا سپرِ دیگری بوده اختلاف هست. جزری گفته نام تیردان پیامبر صلی الله علیه و آله «کافور» بوده و این تشبیهی بوده به رویه خرما یا پوشش میوه که درون خود را میپوشانند و محافظت میکنند همچنان که تیردان نسبت به تیر میکند. گفتهاند نام جعبه پیامبر صلی الله علیه و آله «منصله» بوده و نیز گفتهاند به آن «جمع» میگفتهاند. جزری میگوید زره پیامبر صلی الله علیه و آله «ذو السبوغ» نام داشته چون کامل و عریض بوده است. برخی گفتهاند لواهای حضرت سفید بوده که بعضا رنگ سیاه نیز داشته و چه بسا از روبندهای زنان ایشان بوده است. «المِحجن» به کسر عصایی سرکج است مانند چوب چوگان. جزری آورده پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بقیع رهسپار شد و مخصره خود را به همراه داشت. «المخصره» عصا یا چوبدست یا چوبک یا شاخهای است که انسان دست بر کمر میگذارد و آن را میگیرد و بر آن تکیه میزند. «مبشور» یعنی چیزی که پوستش را گرفته باشند، جزری میگوید «بشرتُ الأدیم» (یعنی لایهای از روی پوست برداشتم) هنگامی که با چاقو میانهاش را درآورده باشم. فیروزآبادی میگوید «الإبزیم» به کسر چیزی است که بر سر کمربند یا همانند آن نصب میشود و زبانهای دارد که به طرف دیگر کمربند وصل میشود. «الضب» یعنی «بست»، «ضبه» آهنی عریض است که در را به ظرف وصل میکند و «تور» ظرفی شبیه تشت است. جزری میگوید «ورس» گیاهی زردرنگ است که در رنگآمیزی به کار میرود و «الربعه» ظرفی مربع شکل همچون دلو است. وی همچنین آورده پیکر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو جامه صحاری

کفن شد؛ «صحار» روستایی در یمن است که نوعی جامه را به آنجا نسبت میدهند، نیز گفته شده نام این جامه از «الصحره» یعنی قرمز روشن، مانند «الغبره»، میآید، میگویند «ثوب أصحر و صحاری». وی همچنین آورده پیکر مبارک حضرت در سه جامه سحولی، که هم به فتح سین روایت شده و هم به ضم آن، کفن شد؛ «سحولی» به فتح سین منسوب به «السحول» است به معنای «کوتاهها» و یا منسوب به «سحول» که قریهای در یمن است. اما به ضم سین، جمع «سحل» است که جامه سفید پاکیزه است و از چیزی جز پنبه بافته نشده، نیز گفته شده به ضم نیز نام قریهای است. وی میگوید «الخمیصه» جامهای است از خز یا پشم نشانهدار، نیز گفته شده جامه «خمیصه» نامیده نمیشود مگر اینکه سیاه و نشانهدار باشد. «لاطئه» یعنی چسبان به سر و «الملبد» یعنی وصلهدار.

42. مناقب: حق تعالی فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(1) {محمد رسول خدا}؛ خداوند در چهار جا حضرت را به این نام نامیده است: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»(2) {و محمد جز فرستادهای نیست} و «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ»(3) {محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست} و «وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ»(4)

{و به آنچه بر محمد نازل شده ایمان آوردند} و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».

سیبویه میگوید «احمد» بر وزن «أفعل» بر برتری حضرت بر پیامبران دیگر دلالت دارد، زیرا شامل الف تفضیل است، و «محمد» بر وزن «مفعّل» است: چراکه همه پیامبران محمود (ستایش شده) هستند و «محمد» ستودهتر از «محمود» است، زیرا تشدید برای مبالغه است و بر این دلالت دارد که حضرت برترینِ آنان بوده است.

انس میگوید: در بازار مردی ندا داد : «ای ابو القاسم!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد. آن مرد عرض کرد: من آن کس را صدا زدم. حضرت فرمود:

1- . فتح / 29
2- . آل عمران / 144
3- . احزاب / 40

4- . محمد / 2

نام مرا بر خود بگذارید اما کنیه مرا بر خود مگذارید. ابو هُرَیره میگوید: حضرت فرمود: نام و کنیه مرا در کسی جمع نکنید، من ابو القاسم هستم، خداوند عطا میکند و من قسمت میکنم. نیز روایت شده که وقتی قریشیان کعبه را میساختند چون خواستند حجر الاسود را در جایش بگذارند، در این کار چنان مشاجره کردند که نزدیک بود جنگی در گیرد. در آن دم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. گفتند ای محمد امین ما به حُکم تو رضایت میدهیم. حضرت فرمود تا جامهای آوردند. ایشان جامه را گستراند و حجر را در میانش نهاد. سپس فرمود تا از هر یک از طایفههای قریش یک نفر بیاید و گوشه جامه را بگیرد. اینچنین آنها جامه را بلند کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود حجر را برداشت و در جایش گذاشت. روایت شده که حضرت بسیار پیشتر از آن «امین» نامیده میشده و البته این روایت صحیح است(1).

43. إعلام الوری: بخاری در صحیحش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: همانا من نامهایی دارم: من محمد هستم و احمد هستم و ماحی هستم که خداوند با من کفر را محو میکند و حاشر هستم که خداوند مردم را پیش پای من محشور میکند و عاقب هستم که پس از من کسی نیست.

نیز گفته شده «ماحی» کسی است که به برکت وجودش گناهان پیروانش محو میشود. در خبر دیگری این نامها آمده: المُقَفّی و نبیّ التوبه و نبیّ الملحمه و الخاتَم و الغَیث و المتوکّل. نامهای حضرت در کتب پیشین الهی بسیار است از جمله مؤذ مؤذ که به زبان عبری است و در تورات آمده و فارق که در زبور آمده است(2).

44. کشف الغمه: از جمله نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله احمد است که قرآن نیز به آن زبان زده و از «حمد» برگرفته شده همچون «احمر» که از «حُمره» گرفته شده و میتواند صفتی در باب «حمد» باشد. ابن عباس میگوید: نام حضرت در تورات احمد و ضحوک (خندان) و قَتّال (جنگاور) است و آمده که ایشان بر شتر سوار میشود و ردا بر تن میکند و به اندک قناعت میورزد و شمشیرش را بر شانه

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 162
2- . إعلام الوری: آنجا چنین آمده: «و فاروق که در زبور آمده است.»

اش میگذارد، و از دیگر نامهای ایشان ماحی است. از جبیر بن مُطعم از پدرش روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من نامهایی دارم: من محمد هستم و احمد هستم و ماحی هستم که کفر با من محو میشود. نیز گفته شده به برکت وجودش گناهان پیروانش محو میشود که میتوان گفت به برکت وجودش هم کفر و هم گناهان پیروانش محو میشود. و فرمود: حاشر هستم که مردم پیش پایم محشور میشوند و عاقب هستم. عاقب کسی است که پیامبری پس از او نیست و نیز هر چیزی است که چیزی بر جا بگذارد؛ بنابراین حضرت عاقب است و مُقَفّی که مقفّی نیز به معنای عاقب است، زیرا حضرت در پی پیامبران آمده است، میگویند «فلانٌ یقفو أثر فلان» یعنی فلان کس در پی فلان کس میآید. از دیگر نامهای حضرت شاهد است، چراکه ایشان در روز قیامت برای پیغامآوری پیامبران شهادت میدهد و نیز بر مردمان شهادت میدهد که پیامبران پیغام را به آنان رساندهاند. خداوند متعال میفرماید: «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً»(1) {پس چگونه است [حالشان] آن گاه که از هر امّتی گواهی آوریم، و تو را بر آنان گواه آوریم؟} که شهید یعنی شاهد. نیز خداوند متعال میفرماید: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً»(2)

{و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد}. و مُبَشِّر که از بشارت میآید، چراکه حضرت به بهشتیان بشارت بهشت میدهد. و نذیر که دوزخیان را از درافتادن به خواری انذار میدهد – پناه بر خدای والا مرتبه -. و «داعی الی الله» چراکه حضرت به سوی خدا و توحید و تمجید او دعوت میکند. و سراج المنیر (چراغ روشنگر) چراکه دنیا از وجود مبارک حضرت روشن میشود و کفر با نور رسالت ایشان محو میگردد؛ همچنان که عباس عموی حضرت در مدح ایشان میگوید:

«و چون تو زاده شدی زمین درخشید و آفاق از نور تو روشن شد،

1- . نساء / 41
2- . بقره / 143

و ما به زیر آن روشنایی و آن نور در میان راههای هدایت رو به مقصد راه را در مینوردیم.»

و از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیهِ و آله نبیّ الرحمه (پیامبر رحمت) است؛ خداوند عزوجل میفرماید: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ»(1)

{و تو را نفرستادیم جز رحمتی برای جهانیان .} حضرت فرمود: همانا من رحمتی هستم که به خلق هدیه شده است. «رحمت» در کلام عرب یعنی عطوفت و رأفت و دلسوزی. پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مومنان رحیم بود همچنانکه خداوند متعال ایشان را وصف فرمود و عموی پیامبر ابوطالب که رحمت خدا بر او باد ، نیز در مدح ایشان گفت:

« او سپیدرویی است که ابرها از رخسارش سیراب میشوند و فریادرس یتیمان و پناه بیوگان است.»

از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله نبیّ الملحمه (پیامبر نبرد) است که در احادیث آمده است؛ «ملحمه» به معنای نبرد است و ایشان از آن رو این نام گرفته که با پیام کشتار مبعوث شده است. در روایت است که حضرت روزی به سجده رفت. در آن هنگام یکی از کفار آمد و بچهدان یک شتر را آورد و بر کمر ایشان انداخت. - بچهدان پوستی است که نوزاد حیوان هنگام زاده شدن به دور خود دارد- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت قریش! این چه نوع همسایهداری است؟! سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست من با پیام کشتار به نزدتان آمدهام. آنگاه ابوجهل سوی حضرت برخاست و از میان آنان رو به حضرت عرض کرد: ای محمد! تو که نادان نیستی؟! از این رو ایشان نبیّ الملحمه نامیده شده است. از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله ضحوک (خندان) است که همانگونه که پیشتر آمد در تورات آمده است؛ حضرت از آن رو این نام گرفته که خوش خُلق بوده و در روایت است که در خوی ایشان مزاح بوده است. خود فرموده: البته من مزاح میکنم اما چیزی جز حقیقت نمیگویم. ایشان به پیرزنی فرمود: بهشت

1- . انبیا / 107

جایی است که پیرزنان واردش نمیشوند. پیرزن گریهاش افتاد و ایشان فرمود: آنان باز باکره میشوند. سخنان اینچنین بسیار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. حضرت چنان میخندید که دندان آسیای ایشان هویدا میگشت. خداوند متعال نیز از نرمخویی و مهربانی پیامبرش صلی اللهِ علیه و آله یاد کرده و فرموده: 1فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»(1) {پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند} این صفت در برخورد حضرت با تندخویان عرب و بیادبان بادیهنشین نیز وجود داشت و هیچ کس ندید که ایشان بدخلقی یا درشتخویی کند، بلکه پیوسته گفتاری نرم و برخوردهایی دوستانه و همجواری شیرین داشت، در شرایطی که چهرهها در هم کشیده میشود چهره ایشان همچون هاله ماه هنگام تابش بود؛ درود خداوند بر ایشان و خاندان پاک ایشان باد. از دیگر نامهای حضرت جنگاورِ شمشیر بر دوش بود؛ ایشان از آن رو این نام گرفت که بر جهاد آزمند بود و سوی نبرد میشتافت و در راه خدا پُرتلاش بود و عقب نمینشست. از این روست که حضرت علی علیه السلام فرموده: چون کارزار سخت میشد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه میبردیم و هیچ کس به دشمن نزدیکتر از ایشان نبود. این وصف در عملکرد حضرت در جنگ اُحد مشهور است که آن قوم در شکافهای زمین فرو رفتند یا در جنگ حنین که دشمنان پا به فرار گذاشتند و یا در دیگر جنگهای حضرت ، آنچنانکه حضرت به اذن خدا سرکردگان آنان را خوار کرد و گردنکشانشان را به هلاکت رساند و پراکندهشان کرد و تودههای انبوهشان را نابود کرد و خداوند جنگ را بر عهده شخص ایشان گذاشت و فرمود : «لا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»(2)

{پس در راه خدا پیکار کن، تو جز عهدهدار شخص خود نیستی} از این رو ایشان جنگاور نامیده شد. از دیگر نامهای حضرت متوکّل است چراکه ایشان کسی است که در امور خود به خدا توکّل میکند، وقتی خداوند فرمانی به حضرت میداد ایشان بدون هیچ ترس و ضعفی به پا میساخت. کلمه «متوکّل»

1- . آل عمران / 159
2- . نساء / 84

برگرفته از «رجلٌ وکلٌ» است یعنی «مرد ضعیف». وقتی حضرت به ماجرایی سخت در میافتاد یا به مصیبتی دچار میشد رو به سوی خداوند عزّوجل میبُرد و به اراده و تواناییِ خود توکّل نمیکرد، در تنگنا و سختی شکیبایی میورزید و به دنیا و خوشیهای آن پناه نمیآورد و سوی دنیا دامان نمیکشاند. پیوسته میفرمود: مرا با دنیا چه کار؟ مَثَل من و دنیا همچون اسبسواری است که به استراحتگاهی کنار درختی رسیده است، ساعتی در سایه آن درخت میآرامد و به راه میافتد. و میفرمود: چون در راه ایمن بودی و تنی سالم داشتی و رزق روزانهات فراهم بود بدان که دنیا ناپایدار است. ایشان به یکی از زنانش فرمود: مگر تو را نهی نکردم که مبادا چیزی برای فردا پنهان کنی؟ خداوند رزق هر روزی را میرساند. از دیگر نامهای حضرت قُثَم بود که دو معنی دارد؛ یکی از «قَثم» به معنای «عطا و بخشش » گرفته شده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در خیر و برکت سخاوتمندتر از باد وزان بود، عطا میکرد و بخل نمیورزید و میبخشید و دریغ نمیکرد. مردی اعرابی که از ایشان درخواستی کرده بود گفت: به راستی محمد صلی الله علیه و آله همچون کسی که از فقر باکی ندارد عطا میکند. روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه هوازن عطایایی به اندازه نیاز پانصد هزار هزار تن عطا فرمود. ایشان از این بخششها بی شمار داشته است. وجه دیگر این کلمه از «قَثْم» به معنای «جمع آوردن» گرفته شده، به کسی که خوبیها را جمع آورده باشد «قَثوم» و «قُثَم» میگویند، این معنا را خلیل آورده است. اگر معنای این اسم بر این وجه باشد بنابراین هیچ صفت والا و خصلت نیک و فضیلت گرانقدری نمیمانَد که در این اسم جمع نشده باشد. اما ابن فارس میگوید معنای نخست برای این اسم صحیحتر و نزدیکتر است. از دیگر نامهای حضرت فاتِح است، چراکه ایشان درهای مسدود ایمان را مفتوح کرد و تاریکیهای تار را روشن گرداند. از دیگر سو خداوند متعال چنین فرموده که کسی گفت: «رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِ»(1)

{بار پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن.} و «فْتَحْ» را به معنای «حُکم کن و داوری کن» آورد، پس حضرت

1- . اعراف / 89

فاتِح نامیده شده چون خداوند سبحان ایشان را در میان خلق خود حَکَم قرار داده تا آنان را در راه آشکار و نورانی براند . همچنین میتوان گفت پیامبر صلی الله علیه و آله هر آنچه را از علم مبهم بوده فتح کرده و گشوده، این معنایی است که از حضرت علی علیه السلام روایت شده است، امام علیه السلام در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: فاتح و گشاینده هر آنچه مبهم بود. در هر حال هر دو وجه به هم نزدیکاند. از دیگر نامهای حضرت امین است که از «امانت» و ادای امانت و خوشقولی گرفته شده است. عرب پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش از بعثت ایشان به خاطر امانتداریهایی که از ایشان دید، امین نامید. امین کسی است که از بدقولی و دروغگوییاش در امان باشی، از این رو خداوند متعال در وصف جبرئیل علیه السلام فرمود: «مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»(1) {[هم] مطاع [و هم] امین است}. از دیگر نامهای حضرت خاتَم است، خداوند متعال میفرماید: «وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ»(2)

{خاتم پیامبران است} این نام برگرفته از آنجاست که میگویی «ختمتُ الشیءَ» یعنی آن چیز را تمام کردم و به پایانش رسیدم، که پایانش همان خاتمه و خِتام آن است؛مانند ختم قرآن و مانند سخن قرآن: «خِتامُهُ مِسْکٌ»(3)

{[باده ای که] مُهر آن مشک است.} یعنی آخرین چیزی که بهشتیان پس از نوشیدن آن باده میچشند بوی مشک است. بنابراین معنا، پیامبر صلی الله علیه و آله خاتَم نامیده شده زیرا ایشان آخرین پیامبری است که برانگیخته شده گرچه بنا به فضیلت، نخستین است. حضرت خود میفرماید: ما که در این دنیا آخرینیم در قیامت پیشتاز هستیم. یعنی به دیگران پیش از ما کتاب داده شد و به ما پس از آنان. و اما مصطفی؛ در این وصف، همه پیامبران با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک هستند، «إصطفاء» یعنی «برگزیدن» همچنین است «صفوه» و «خِیره»، اما نام مصطفی علی الاطلاق فقط به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختصاص دارد. چرا که ما میگوییم حضرت آدم علیه السلام مصطفی (یعنی برگزیده) بود، همچنین حضرت نوح علیه السلام و یا حضرت ابراهیم علیه

1- . تکویر / 21
2- . اعراف / 40

3- . مطففين / 26

السلام ، اما وقتی فقط میگوییم «مصطفی» این نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشخص میکند و این از والاترین ویژگیها و بلندترین مراتب پیامبر صلی الله علیه و آله است. از دیگر نامهای حضرت رسول، نبیّ و اُمّیّ است. در «رسول» و «نبیّ» دیگر پیامبران نیز با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک هستند. «رسول» از «رساله» و «إرسال» است و «نبیّ» میتواند از «إنباء» به معنای «خبررسانی» باشد و ممکن است از «نبأ» به معنای «فراز شدن» باشد؛ بر این اساس حضرت به خاطر جایگاه فرازمند ایشان و نیز از آن رو که نیکترین آفریده خداوند است، نبیّ نامیده شده است. اما اُمّیّ؛ گروهی گفتهاند این نام منسوب به مکه است که «اُمّ القری» باشد، حق تعالی میفرماید: «بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا»(1)

{در میان بی سوادان فرستاده ای برانگیخت}. گروهی دیگر گفتهاند منظور کسی است که نوشتن نمیداند. ابن فارس میگوید وجه دوم منظور است چراکه این وجه بیشتر بر معجزهآوری پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد، خداوند علم اولین و آخرین را به حضرت آموخت و از علم کائنات دانشی به ایشان بخشید که کسی جز خود نمیداند، حال آنکه ایشان اُمّی (یعنی بیسواد) بود. دلیل این سخن کلام حق تعالی است: «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ»(2) {و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند.} از خود پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ما امّتی اُمّی هستیم که نمیخوانیم و نمینویسیم. با این مضمون روایات دیگری نیز هست. از دیگر نامهای حضرت مُزَمِّل و مُدَثِّر است: «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(3) {ای جامه به خویشتن فرو پیچیده} «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(4) {ای کشیده ردایِ شب بر سر} که معنای هر دو یکی است. میگویند «زَمَّلَه فی ثوبِه» یعنی «او را در جامهاش پیچید»، و یا «تَزَمَّل بثیابِه» یعنی «خود را در جامهاش پیچید» که با

1- . جمعه / 2
2- . عنکبوت / 48
3- . مزمّل / 1
4- . مدثّر / 1

«تَدَبَّر» هممعناست. نام دیگر حضرت کریم است که در کلام حق تعالی آمده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ»(1) «که [قرآن] قطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است.» حق تعالی همچنین ایشان را نور نامید و فرمود: «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ»(2) {قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.} و نیز نعمت و فرمود: «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها»(3) {نعمت خدا را میشناسند اما باز هم منکر آن میشوند.} و نیز عبد و فرمود: «نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ»(4)

{بر بنده خود فرقان [=کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود.} پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرمود: مرا فقط با ندای «ای بنده خدا» فرا خوانید که این ارجمندترین نام من است. و حق تعالی ایشان را رؤوف و رحیم نامید و فرمود: «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(5)

{نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است} و نیز عبدالله و فرمود: «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ»(6)

{و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند} و «طه»(7)

{طاها} و «یس»(8) {یاسین} و نیز مُنذِر و فرمود: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ»(9) {تو فقط هشداردهنده ای} و نیز مُذَکِّر و فرمود: «إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ»(10)

{تو تنها تذکردهنده ای} و نیز نبیّ التوبه (پیامبر توبه). بیهقی در کتاب دلائل النبوّه به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آفریدگان را در دو گروه آفرید و مرا در بهترین آن دو قرار داد، این همان کلام حق تعالی است: «وَ أَصْحابُ الْیَمِینِ»(11) {یاران راست} و «وَ أَصْحابُ الشِّمالِ»(12)

{یاران چپ} من از یاران راست

1- . الحاقه / 40
2- . مائده / 15
3- . نحل / 83
4- . فرقان / 1

5- . توبه / 128
6- . جن / 19
7- . طه / 1
8- . یاسین / 1
9- . رعد / 7
10- . غاشیه / 21
11- . واقعه / 27
12- . واقعه / 41

هستم و از بهترین یاران راست هستم، سپس آن دو گروه را در سه دسته قرار داد و مرا در بهترین آن سه نهاد، - این حدیث را ابن اخضر جنابذی روایت کرده و در کتابش معالم العتره النبویه آورده است.- و این همان کلام حق تعالی است: «فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ»(1)

{یاران دست راست} «وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»(2) {و یاران چپ} «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(3) {و سبقت گیرندگان} من از سبقتگیرندگان هستم و از بهترین سبقتگیرندگان هستم، سپس آن سه دسته را در قبیلههایی قرار داد و مرا در بهترین آن قبایل نهاد، این همان کلام حق تعالی است: «جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ»(4) {شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم.}، من پرهیزگارترینِ فرزندانِ آدم و گرامیترین آنان نزد خداوند هستم و فخر نمیفروشم، سپس قبایل را در خانههایی قرار داد و مرا در بهترین خانه نهاد، این همان کلام حق تعالی است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(5)

{خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.} پس من و خاندانم از گناهها پاک شدهایم. جناب ابوطالب که رضوان خدا براوباد ، عموی حضرت گفته است:

«برای او نامی از نام خود برگرفت تا بزرگش دارد، اینچنین که خداوند ذو العرش محمود است و او محمد.»

اما گفتهاند این شعر از حَسّان است در قصیدهای با این مطلع:

«آیا ندیدی خداوند بنده و برهان خود را فرو فرستاد؟ به راستی که خداوند والاترین و شکوهمندترین است.»

از جمله صفات حضرت که در احادیث آمده «راکب الجمل» (شتر سوار) است و «مُحَرِّم المَیتَه» (حرام کننده گوشت مردار) و «خاتَم النبوّه» (پایان نبوت) و

1- . واقعه / 8
2- . واقعه / 9

3- . واقعه / 10
4- . حجرات / 13
5- . احزاب / 33

«حامل الهراوه» یعنی حملکننده عصای ستبر که جمعش «هراوی» به فتح واو است همچون «مطایا». صفت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله «رسول الرّحمه» (فرستاده رحمت) است. گفتهاند نام حضرت در تورات «ماد ماد» و «صاحب الملحمه» (صاحب نبرد) است و کنیه ایشان «ابو الارامل» (پدر بیوگان)، و در انجیل فارقلیط نامیده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خود میفرماید: من اول و آخر هستم، اول در نبوت و آخر در بعثت. کنیه حضرت ابو القاسم است. انس نیز روایت کرده وقتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله از ماریه قبطیه ابراهیم به دنیا آمد جبرئیل نزد ایشان آمد و عرض کرد: سلام بر تو ای ابو ابراهیم، یا ای ابو ابراهیم صلی الله علیه و آله (1).

توضیح: در النهایه آمده «الموت الأحمر» (مرگ سرخ) یعنی کشته شدن چراکه با سرخی خون و یا با سختی کشیدن همراه است. و سخن حضرت علی علیه السلام «کنا إذا احمرّ البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه و آله » یعنی وقتی کارزار سخت میشد ما به پشتوانه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمن رویارو میشدیم و حضرت را پناه خود قرار میدادیم، همچنین گفتهاند «احمرّ البأس» یعنی وقتی آتش جنگ برافروخته میشد و زبانه میکشید، همچنانکه وقتی میان قومی مکافاتی در گیرد میگویند «میانشان آتش به پا شد» که این سخن تشبیهی است به سرخی آتش؛ البته عرب در موارد بسیاری سرخی را دالّ بر سختی و دشواری میگیرد. در حدیث قیله آمده است: خواهرم خبر ندارد و گوشه و کنار زمین به دنبال برادر بکر بن وائل به راه میافتد. میگویند «خرج فلان بین سمع الأرض و بصرها» (فلانی در میان گوش و چشم زمین رهسپار شد) این عبارت در مورد کسی گفته میشود که در جاده به راه میافتد اما نمیداند به کدام سو میرود، همچنین گفتهاند یعنی میان طول و عرض زمین رهسپار شد، نیز گفته شده این عبارت در اصل چنین بوده: «در میان گوش و چشم اهل زمین رهسپار شد» که مضاف زمین از جمله حذف شده و در مورد کسی به کار میرود که به خود مغرور میشود و بدون آن که بداند در میان

1- . کشف الغمه: 4 - 6

گوش و چشم زمین چه جایگاهی دارد پا در راهی میگذارد. زمخشری میگوید از باب تمثیل است، یعنی کسی جز زمین، کلام خواهر او و همراهش بکری را نمیشنود و آن دو را نمیبیند. «العفاء» در سخن حضرت یعنی ویرانی و از بین رفتن؛ نیز گفتهاند «العفاء» یعنی خاک.

45. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ سرپوشی یمنی بر سر میگذاشت که سفید و لایهدار بود و دو گوش داشت، عمامه ایشان سحاب نام داشت و یک بُرنُس (جبه کلاهدار) نیز داشت که بر تن میکرد.(1)

توضیح: جزری میگوید: بُرنُس هر نوع جامهای است که کلاهی متصل داشته باشد حال چه زره چه جبه چه بارانی و چه جامهای دیگر. جوهری نیز میگوید: بُرنُس جامهای بلند با سرپوش است که زاهدان در صدر اسلام بر تن میکردهاند.

46. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپوشی سفید و لایهدار بر سر میگذاشت و در جنگ سرپوشی با دو گوش بر سر میکرد(2).

47. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود(3).

48. الکافی: از معاویه بن وهب روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود. عرض کردم: نگین داشت؟ فرمود نه(4).

49. الکافی: از ابی خدیجه روایت شده که وی گفت: نگینِ انگشتری مدوّر است؛ انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین بود(5).

1- . فروع الکافی 2: 208
2- . فروع 2: 208
3- . فروع 2: 210
4- . فروع 2: 210

5- . فروع 2: 210

50. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری را در دست راست خود میکرد(1).

51. ثواب الأعمال: از ابن مهزیار روایت شده که وی گفت: خدمت امام موسی کاظم علیه السلام رسیدم. در دست ایشان انگشتری دیدم که نگینش از فیروزه بود و بر ان نقش شده بود: «الله المَلِک». من به آن چشم دوختم. ایشان فرمود: به چه مینگری؟! این سنگی است که جبرئیل از بهشت آورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام بخشیده است(2).

52. الکافی: از عبدالله بن سنان روایت شده که وی گفت: در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله از انگشتری ایشان یاد کردیم. حضرت فرمود: میخواهی آن را نشانت دهم؟ عرض کردم: بله. ایشان دستور داد و جعبه کوچک دربستهای را آوردند. حضرت جعبه را باز کرد و انگشتری را از میان پنبه بیرون آورد. حلقهاش از نقره بود و نگینی سیاه داشت که بر آن در دو سطر نوشته شده بود: «محمد رسول الله». نگین انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله سیاه بود(3).

53. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نعل شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود، همچنین دستهاش که حلقههایی از نقره نیز در میان داشت. من زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تن کردم و پایینش بر زمین میکشید، سه حلقه نقره در جلو و دو حلقه دیگر در پشت داشت(4).

توضیح: جزری میگوید: نعل شمشیر آهنی است که در پایین غلاف قرار دارد. «قائم» و «قائمه» شمشیر همان دسته آن است.

1- . فروع 2: 210
2- . ثواب الأعمال: 169 و 170
3- . فروع 2: 212
4- . فروع 2: 212

54. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زیور شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که دسته و بندش کامل از نقره بود(1).

توضیح: جزری میگوید: «قبیعه» شمشیر آن قسمتی است که بر سر دسته شمشیر قرار دارد؛ همچنین گفتهاند بر آمدگی ای است که زیر لبههای دسته شمشیر قرار دارد.

55. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن انگشتر را تنها زمانی کوتاه به دست کرد تا اینکه آن را کنار گذاشت.(2)

56. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نقش انگشتری پیامبر صلی الله علیه و آله «محمد رسول الله» بود(3).

57. فروع: از امام رضا علیه السلام نیز حدیثی همچون حدیث پیشین روایت شده است(4).

58. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بُره (حلقه بینی) ناقه رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود(5).

توضیح: «البره» به ضم حلقهایست که در گوشت بینی فرو میکنند.

59. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله یک جفت کبوتر سرخ بود(6).

1- . فروع 2: 212
2- . فروع 2: 210، چه بسا حدیث به انگشتری از جنس طلا اشاره دارد. این سخن اشارهای است به حدیثی که میگوید: پیامبر ص در دست چپ خود انگشتری از طلا کرد و سپس نزد مردم رهسپار شد. مردم شروع کردند به آن انگشتر چشم بدوزند. حضرت ص دست راست خود را بر انگشت کوچک دست چپش گذاشت تا اینکه به خانه بازگشت و آن را کنار انداخت و دیگر به دست نکرد.
3- . فروع 2: 211، این حدیث ادامهای دارد که در باب نقش امیرمومنان ع آمده است.

4- . فروع 2: 212، این حدیث پیش و پس از جمله قبلی جملاتی دارد.
5- . فروع 2: 230
6- . فروع 2: 232

60. الکافی: از صفوان روایت شده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام درباره شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ذو الفقار پرسیدم، ایشان فرمود: آن را جبرئیل از آسمان فرو آورد و حلقهاش نقره بود(1).

61. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ذاتُ الفضول زره رسول خدا صلی الله علیه و آله دو حلقه از نقره در جلو و دو حلقه از نقره در عقبش داشت که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل آن را بر تن کرد(2).

62. همان: از ابی بصیر روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از ناقه خود قصواء پیاده میشد افسارش را بر آن میآویخت. قصواء به راه میافتاد و نزد مسلمانان میرفت. آنان هر یک چیزی به آن میخوراندند و دیری نمیپایید که سیر میشد. باری قصواء سرش را داخل خیمه سمره بن جُندب کرد و سمره میلهای برداشت بر سرش کوفت و سرش را شکست. قصواء نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و به ایشان شکوه کرد(3).

63. میگویم: کازرونی در المنتقی از ابن عباس روایت کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیر عمامه و یا بدون عمامه، سرپوشی بر سر میکرد و بدون سرپوش نیز عمامه بر سر میگذاشت. حضرت سرپوشهای یمانی از پوست نازک لایهدار بر سر میکرد و در جنگ سرپوشهای گوشدار از جنس طیلسان سبز بر سر میگذاشت. گاه سرپوش خود را بر میداشت و روبروی خود را با آن میبست و نماز میخواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله عادت داشت بر سلاح و کالا و چهارپایان خود نام بگذارد. حضرت چهار شمشیر داشت: مِجذَم و رَسوب که آن دو را زید خِیر به ایشان هدیه کرده بود، و قَضیب و نیز ذو الفقار که در جنگ بدر به ایشان رسیده بود و از برای عاص بن مُنَبّه بن حجّاج بود. حضرت همیشه در جنگ ذو الفقار را به همراه داشت. بند و دسته و حلقه و آویزه و زنجیرهها و نعل نیام شمشیر ایشان از نقره بود و در تسمه حمائلش از پشت نیز دو حلقه

1- . روضه الکافی: 267
2- . روضه الکافی: 331
3- . روضه الکافی: 332

داشت. ایشان چهار زره داشت: ذات الوِشاح و بَتراء و ذات المَواشی و خِرنِق. میگویند زرهی که حضرت داوود علیه السلام در جنگ با جالوت بر تن داشته نیز نزد حضرت بوده است. ایشان چهار اسب داشت: مُرتَجِز و ذو العِقال و سَکب و شَحاء و نیز میگویند بَحر که در بَحر (دریا) میتاخته و سرخ تیره بوده است. کمربند حضرت از پوست مبشور (لایه برداشته) بود که سه حلقه از جنس نقره داشت و نیز قلاب و لبهای به شکل چرخه ریسمان از نقره ضرب شده بود. نام نیزه ایشان مثوَی بود و سنانی داشت به نام عنزه که در پیادهروی به دست میگرفت و بر آن تکیه میزد. عنزه را در اعیاد پیشاپیش حضرت میآوردند و ایشان آن را در زمین فرو میکرد و جلوی خود را با آن میبست و نماز میخواند. حضرت عصایی سرکج به طول یک ذراع داشت که در راه رفتن به دست میگرفت و با تکیه بر آن سوار بر شتر میشد و جلوی خود روی شتر میآویختش.

و در روایتی آمده که با آن چیزها را برمیداشت. ایشان چوبدستی به نام عرجون نیز داشت. حضرت کمانی به نام کَثوم داشت و تیردانی به نام کافور و تیرهایی به نام موتَصله و سپری به نام زَلوق و کلاهخودی به نام ذو السُّبوغ و عمامهای به نام سَحاب و ردایی به نام فَتح و رایتی به نام عقاب که از پشم سیاه بود. لواهای حضرت سفید بود و بعضا رنگ سیاه نیز داشت و چه بسا از روبندهای زنان ایشان بود. حضرت استری خاکستری به نام دُلدُل داشت که آن را مُقوقِس پادشاه اسکندریه به ایشان هدیه کرده بود، این استر همان است که میگویند پیامبر صلی الله علیه و آله در جاهایی به آن میفرموده «زانو بزن» و آن زانو میزده است و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام سوارش میشده است.

نیز آمده: پس از حضرت علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و پس از ایشان امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیّه سوار دُلدُل میشدند تا اینکه پیر شد و نابینا شد و باری به مطبخ بنی مَذحِج وارد شد و مردی تیری به آن زد و کشتش. رسول خدا صلی الله علیه و آله استری دیگر داشت به نام أیلیّه که تندپا بود و چنان قامت بلندی داشت که گویی بر نیزه ایستاده بود، زیبا راه میرفت و به دل حضرت مینشست. ایشان الاغی به نام عفیر داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به

آن یعفور میگفت و سبز رنگ بود. ایشان ناقهای به نام عضباء و یا به قولی قصواء داشت که گلگون بود، همچنین میشی داشت که شیرش را میدوشید و به آن غینه یا به قولی غوثه میگفت. حضرت دو کاسه داشت که نام یکی ریّان و دیگری مُضَبَّب بود و هر یک به اندازه یک مُدّ جا داشت. مضبّب سه بست آهنی داشت و یک حلقه که به آن آویخته بود.

کاسهای برای آب از جنس سنگ به نام مِخضَب و مخضد داشت که در آن وضو میگرفت و کاسهای داشت از مس زرد که در آن حنا و وسمه بود از برای سر حضرت . ایشان چهار چیز اسکندرانی داشت که هدیه مُقوقِس پادشاه مصر بود. نعلینی از پوست دباغی شده داشت و چوبدستی با دو دوال که زرد بود. یک جفت موزه ساده که هدیه نجاشی پادشاه حبشه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله یک تخت و یک رونداز و یک کاسه بزرگ و یک کنیز به نام روضه داشت.

و در روایت دیگری باز از ابن عباس آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیری آراسته داشت که دستهاش از نقره بود و حلقههایی از نقره داشت و ذو الفقار نامیده میشد. ایشان کمانی از چوب نبع به نام سداد داشت و تیردانی به نام جمع و زرهی که با مس بافته شده بود و ذات الفضول نام داشت و سنانی به نام بیضاء و سپری به نام وَفر و اسبی سیاه به نام سَکب و استری خاکستری به نام دُلدُل و ناقهای به نام عضباء و الاغی به نام یعفور و خیمهای به نام تُرکی و بزی به نام یمن و یک جام آبخوری به نام صادر و آینهای به نام مدله و یک قیچی به نام جامع و یک عصا از چوب شوحط به نام ممشوق.

و در برخی روایات آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله ناقه-ای جدعاء و به روایتی حزماء و به روایتی صرماء و به روایتی صلماء و به روایتی مخضرمه یعنی شتری که سر گوشهایش بریده شده داشت. ناقهای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن هجرت کرد قصواء یا به قولی جدعاء بود که آن را ابوبکر به چهار صد درهم به ایشان فروخته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر آن به همراه ابوبکر هجرت کرد و آن ناقه نزد ایشان بود تا آنکه تلف شد. وقتی رسول خدا آمد آن شتر چهار ساله بود. برخی از محققان از میان علمای ما گفتهاند گویا این چهار

صفت برای یک ناقه بوده که گوشهایش به آنها موصوف بوده و هر یک از راویان بر اساس گمان و شناخت خود یکی از آن چهار را آوردهاند.

و از موسی بن عبید روایت شده که وی از ابن عمر پرسید: ای ابا عبد الرحمن! آیا در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله شرط میبستید؟ گفت: آری؛ ایشان روی اسبی به نام سَبحه شرط بست و آن اسب زودتر آمد؛ حضرت لبخند زد و آن را پسندید.

و در روایتی از سهل بن سعد آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله سه اسب نزد پدرم سعد داشت که او به آنها علف میداد. شنیدم پدرم آنها را چنین مینامید: لَزاز و لَحیف و ظَرِب و یا لَجیف. گویند تمیم داری اسبی به نام وَرد به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه کرد و حضرت آن را به عمر عطا کرد. و گفتهاند نخستین اسبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب شد اسبی بود که ایشان در مدینه از یکی از مردان بنی فَزاره به ده اوقیه خرید که ظرب نام داشت اما حضرت آن را سَکب نامید و نخستین غزوهای که با آن رفت اُحد بود. و آوردهاند مُرتَجِز همان اسبی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از مردی اعرابی از بنی مُرّه می خرد اما آن اعرابی منکر میشود و خُزیمه بن ثابت برای ایشان شهادت میدهد؛ مرتجز سفید بوده است. «سیجان» جمع «ساج» است به معنای «طَیلسان» (نوعی رداست). «جلوی خود را با آن میبست» در وصف عصا دلالت بر طول آن عصا دارد. زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند اندازه چیزی که جلوی نمازگزار را میبندد چقدر است؟ و ایشان فرمود: چیزی مثل عصا. و «قَضیب» در سخن اصمعی با تشبیه به قضیب الشّجر (شاخه درخت) شمشیری باریک است. همچنین گفتهاند «القَضیب» برگرفته از «قَضب» (بُریدن) و به معنای «مقضوب» (بریده شده) است که تنها پس از قطع کردن «قضیب» نامیده میشود. «قُباع» بست سر دسته شمشیر است که بیشتر به آن «قبیعه» میگویند. «ذُؤابه» آویزه دسته شمشیر است. «بَکَرات» حلقههای شمشیر و «نَعل شمشیر» قسمت آهنین پایین غلاف است که در مورد شمشیر رسول خدا

صلی الله علیه و آله از جنس نقره بوده است. «سَکب» یعنی در وسعت جریان یافتن، گویا آن اسب در زمین جاری میشود(1).

جزری میگوید: ناقه «شحوی» یعنی ناقه بلندگام، از همین لفظ است «شحاء» نام اسب پیامبر صلی الله علیه و آله که با مدّ روایت شده و به «بلندگام» تفسیر شده است. کازرونی میگوید: آن اسب به خاطر وسعت جریان و تاختش «بَحر» نامیده شده است. «فلک» به کسر فاء جمع «فلکه» به معنای استخوان سینه یا چرخه ریسمان است. «عنزه» نیزه کوچک است و «یدعم علیها» یعنی بر آن تکیه میزند. «عرجون» از چوب تاک است. «موتَصِله» برگرفته از «وصل» (رسیدن) است که برای حُسن ظن در رسیدن به دشمن ، این نام را به آن اسب داده اند . «دُلدُل» چه بسا بنا به تشبیه به «دلدل» یعنی خارپشت یا چیزی شبیه به آن این نام گرفته که شاید وجه این شبه قلّت سکون باشد. «ایلیّه» به قریهای در شام منسوب است. «محذوفه» دُم بریده است. «عفیر» تصغیر «أعفر» است مانند «سُوَید» نسبت به «أسود» که همزه در آن حذف شده و لفظ معیار «اُعَیفَر» است به معنای رنگ سفید مایل به سرخ، «یَعفور» نیز مانند «أعفر» است همچون «یخضور» و «أخضر». «سبت» به کسر یعنی پوست دباغی شده گاو. جام آبخوری «صادر» نامیده شده زیرا سیرابی از آن صدور مییابد. قیچی «جامع» نامیده شده زیرا تکههای آنچه را با آن میچینند جمع میآورد و این از کیفیت قیچی است. «فَلَهشَّ» یعنی «فلقد هشَّ» به معنای «خشنود شدن»، میگویند «هشَّ للمعروف» یعنی از فلان چیز نیک خشنود شد و «رجلٌ هشّ» یعنی مرد گشادهرو(2).

64. الشفاء: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من پنج نام دارم، من محمد هستم و احمد هستم و ماحی هستم که خداوند با من کفر را محو میکند، و حاشر هستم که مردم پیش پای من محشور میشوند، و عاقب هستم. خداوند در کتاب خود حضرت را محمد نامیده و احمد است، از خصائص حق تعالی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله این است که در نامهای حضرت مفهوم شکر و ثناء را قرار

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باب مجموعه اوصاف پیامبر ص .

2- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باب مجموعه اوصاف پیامبر ص .

داده و در لابلای بیان خود مرتبت والای ایشان در تحمید خداوند را نهاده است؛ بدین ترتیب که نام ایشان احمد بر وزن «أفعل تفضیل» مبالغهای است در صفت حمد و «محمّد» بر وزن «مُفَعَّل» مبالغهای است از کثرت حمد. بر این اساس پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و والاترین و سرآمد کسانی است که حمد و ستایش شدهاند، بنابراین حضرت احمد محمودان (ستودهترین ستودگان) و احمد حامدان (ستودهترین ستایشگران) است. در روز قیامت لوای حمد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله است تا کمال حمد از برای ایشان تمام شود و ایشان در عرصات قیامت با صفت حمد سرشناس گردد، پروردگارِ متعال همچنانکه به حضرت وعده داده در آنجا ایشان را در مقامی محمود بر میانگیزد و اینچنین همه پیشینیان و پسینیان پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن مقام میستایند تا برایشان شفاعت کند. در آن دم بنا به فرموده خود حضرت باب چنان ستایشهایی برای ایشان گشوده میشود که نصیب برای هیچ کس جز ایشان نشده است، در کتب پیامبران نیز امت پیامبر صلی الله علیه و آله «حامدان» (ستایشگران) نامیده شدهاند، پس حق است که حضرت محمد و احمد نامیده شود. از دیگر سو نکتهای دیگر در این دو نام نهفته که از ویژگیهای شگفت و نشانههای بدیع پیامبر صلی الله علیه و آله است، و آن اینکه خداوند والا تا پیش از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله نگذاشته کسی به این دو نام نامیده شود. نام احمد را که در کتب پیشینیان آمد و پیامبران ظهورش را مژده دادند، خداوند متعال به حکمت خود اجازه نداد بر کسی جز ایشان نهاده شود یا کسی پیش از حضرت با این نام فراخوانده شود تا مبادا ابهام یا شکی بر سستدلان پدید آید. همچنین در مورد محمد؛ این نام بر هیچ کس از میان عرب و غیر عرب نهاده نشده بود تا اینکه کمی پیش از ظهور و میلاد ایشان شایع شد که پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و آله برانگیخته میشود. اینچنین گروه اندکی پسرانشان را محمد نامید به این امید که یکی از آنان آن پیامبر باشد اما «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»(1)

{خدا بهتر میداند رسالتش را کجا قرار دهد.} آنان محمد بن اُحیحه بن جلّاح اوسی و محمد بن

1- . انعام / 124

مَسلمه انصاری و محمد بن بَراء بَکری و محمد بن سفیان بن مُجاشِع و محمد بن حُمران جُعفی و محمد بن خُزاعی سُلمی بودند که نفر هفتمی نداشتند، تا اینکه هر دو نام از برای پیامبر صلی الله علیه و آله تحقّق یافت و هیچ همتایی در این دو نداشت. و اما سخن حضرت که فرمود: من ماحی هستم؛ تفسیرش در حدیث چنین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی است که به برکت وجودش گناهان پیراونش محو میشود. نیز در معنای «پیش پای من» گفته شده یعنی مردمان با حضور و گواه حضرت محشور میشوند همچنانکه حق تعالی فرموده: «لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً»(1) {تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.} از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده من ده نام دارم و از آن جمله «طه»(2) {طاها} و «یس»(3)

{یاسین} را برشمرده که این را مکّی نقل کرده است. در برخی تفاسیر آمده «طه» یعنی ای طاهر و ای هادی، و «یس» یعنی ای سیّد که این را سلمی از واسطی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است. از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله «رسول الرحمه» (فرستاده رحمت) و «رسول الراحه» (فرستاده آسایش) و «رسول المَلاحِم» (فرستاده[برای] نبردها) است. در حدیثی از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: فرشتهای نزد من آمد و گفت: تو قُثَم هستی. «قُثَم» یعنی جمعآورنده و «قَثوم» یعنی جمعآورنده خوبیها. از دیگر نامهای حضرت نور است و سِراج مُنیر (چراغ روشنگر) و مُنذِر (انذار دهنده) و نَذیر (هشدار دهنده) و مُبَشِّر (بشارت دهنده) و بَشیر (مژده دهنده) و شاهد (بیننده) و شهید (گواه) و حق مُبین (حق آشکار) و خاتم النبیّین (پایان پیامبران) و رؤوف رحیم (مهرورز مهربان) و امین (امانتدار) و قَدم صدق (گام راستی) و رحمهٌ للعالَمین (رحمتی از برای جهانیان) و نعمه الله (نعمت خداوند) و عروه وُثقی (ریسمان استوار) و صراط مستقیم (راه راست) و نجم ثاقب (ستاره فروزان) و کریم (سخاوتمند) و نبیّ اُمّی (پیامبر امّی[که معنای آن مورد اختلاف است

1- . بقره / 143
2- . طه / 1
3- . یس / 1

]) و داعی الله (دعوتگر خداوند) و مصطفی (برگزیده) و مجتبی (دستچین شده) و ابو القاسم (پدر قاسم یا مرد قسمت کننده) و حبیب (عزیز) و رسول ربّ العالمین (فرستاده پروردگار جهانیان) و شفیع و مُشَفَّع (شفاعتش پذیرفته شده) و متّقی (پرهیزگار) و مُصلح (اصلاحگر) و طاهر (پاک) و مُهَیمَن (چیره) و صادق (راستگو) و مُصَدّق (تصدیق کننده) و هادی (هدایتگر) و سیّد وُلد آدم (سرور فرزندان آدم) و امام المتّقین (پیشوای پرهیزگاران) و قائد الغُرّ المُحَجَّلین (سرآمد روسپیدان) و حبیب الله (عزیز خدا) و خلیل الرحمان (دوست خداوند بخشنده) و صاحب حوض مُورود و صاحب شفاعت و صاحب مقام محمود و صاحب وسیله (منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرت) و صاحب تاج و صاحب معراج و صاحب لوا و صاحب قضیب و صاحب بُراق (مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله در معراج) و صاحب ناقه و نجیب و صاحب حجِت و صاحب سلطنت و صاحب انگشتری و صاحب علامت و صاحب برهان و صاحب هراوه (چوبدستی) و صاحب نعلین. از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله در کتابها متوکّل (توکّل کننده) و مُختار (گزیده شده) و مُقیم السُنّه (بر پا کننده سنت) و مقدّس است و نیز روح القُدُس که معنای بارقلیط در انجیل است؛ تغلب میگوید: بارقلیط کسی است که میان حق و باطل را جدا میکند. از دیگر نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب پیشینیان ماذ ماذ است به معنای طیّبٌ طیّبٌ (سرشار از مهر و خوبی) و نیز حمطایا و خاتِم (پایانبخش) و خاتَم که این را کعبُ الأحبار نقل کرده است. تغلب میگوید: خاتِم کسی است که ظهور پیامبران را ختم میکند و خاتَم نیکنهادترین و خوشخُلقترین پیامبران است، حضرت در زبان سریانی مشفح و متخمنا نام دارد و همچنین در تورات أحید نامیده شده که این از ابن سیرین روایت شده است، صاحب قَضیب یعنی صاحب شمشیر که این در انجیل تفسیر شده که گفته: او شمشیری از آهن دارد که با آن نبرد میکند و امتش نیز چنین هستند، اما چنین نیز معنا شده که قَضیب همان عصای باریکی بوده که حضرت به دست میگرفته است، و اما «هراوه» عصا است و نظر وی چنین است که آن همان عصایی است که در حدیث حوض ذکر شده، و اما منظور از تاج همان عمامه است که در آن روزگار تنها به قوم عرب متعلق بوده و عمامه تاج عرب بوده است، کنیه

مشهور حضرت ابو القاسم بوده است. انس نیز روایت کرده وقتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ابراهیم به دنیا آمد جبرئیل آمد و به ایشان عرض کرد: سلام بر تو ای ابو ابراهیم(1).

65. علل الشرائع: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»(2)

{و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد هشدار دهم} پرسیدند، ایشان فرمود: به همه زبانها(3).

بصائر الدرجات نیز این حدیث را آورده است(4).

توضیح: در معنای کلام حق تعالی «وَ مَنْ بَلَغَ» اختلاف هست، گفتهاند یعنی تا به وسیله آن هر کس را که تا روز قیامت قرآن به او رسیده انذار دهم؛ اما حسن در تفسیر این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان فرموده: «به هر کس پیغام برسد دعوت من این است که هیچ خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد، پیام به او رسیده است.» یعنی هر کس حجت به او رسیده باشد و نزدش استوار شده باشد. در این باره همچنین اخبار بسیاری خواهد آمد که میگوید یعنی هر کس به او پیام برسد امامی از آل محمد صلی الله علیه و آله هست و او نیز به وسیله قرآن انذار میدهد همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله آن انذار داده است.

اما نسبت به فرموده امام جعفر صادق علیه السلام ؛ چه بسا ایشان سخن را بر یکی از دو معنیِ اولی حمل کرده و بهطور تقدیری چنین فرموده: تا به وسیله قرآن هر کس را، از اهل همه زبانها و نه فقط عرب، قرآن به او رسیده هشدار دهم، یا اینکه: تا هر کس را دعوت من به او رسیده به زبان خودشان هشدار دهم و با زبان خودشان با آنان سخن بگویم. این معنا آشکارتر است اما خدا میداند.

1- . شرح الشفاء 1: 485 - 500
2- . انعام / 19
3- . علل الشرائع: 57

4- . بصائر الدرجات: 62

66. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته را میخواند اما نمینوشت(1).

67. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از جمله آنچه خداوند عزوجل با آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت نهاد این بود که ایشان اُمّی بود و نمینوشت و نمیخواند(2).

68. تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ»(3)

{اوست آن کس که در میان بیسوادان فرستادهای از خودشان برانگیخت} فرمود: آنان مینوشتند اما نه کتابی از سوی خداوند متعال داشتند و نه رسولی به سویشان برانگیخته شده بود، از این رو خداوند آنان را به «اُمّیّین» نسبت داده است(4).

69. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم درباره کلام حق تعالی میگوید: «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ»(5)

{و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند.} معطوف است به این کلام حق تعالی در سوره فرقان «اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا»(6)

{که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود.} خداوند در پاسخشان به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود چگونه ادعا میکنند چیزی را که میخوانی یا خبری را که میرسانی با املای شخص دیگری مینویسی حال آنکه تو «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی شک میکردند(7).

1- . علل الشرائع: 53
2- . علل الشرائع: 53
3- . جمعه / 2
4- . تفسیر قمی: 678

5- . عنکبوت / 48
6- . فرقان / 5
7- . تفسیر قمی: 497

70. معانی الأخبار، علل الشرائع: از جعفر بن محمد صوفی روایت شده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی نامیده شد؟ ایشان فرمود: مردم چه میگویند؟ عرض کردم: میپندارند ایشان از آن رو اُمّی نامیده شده که نوشتن بلد نبوده است. فرمود: دروغ میگویند خدایشان لعنت کند! چگونه چنین است حال آنکه خداوند در آیات محکم کتاب خود فرموده: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»(1)

{اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد} چگونه چیزی را که بلد نبوده به آنان میآموخته؟! به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله به هفتاد و دو –و یا فرموده به هفتاد و سه- زبان میخواند و مینوشت، ایشان فقط از آن رو اُمّی نامیده شده که اهل مکه بود و مکه اُمّ القری بوده است، این همان کلام خداوند عزّوجل است: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها»(2)

{و برای اینکه [مردم] ام القری [=مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی.}(3)

پس منظور از اُمّ القری مکه است و از این روست که به ایشان اُمّی گفته شده است(4).

بصائر الدرجات(5)

و تفسیر عیاشی(6)

نیز همانند این حدیث را آوردهاند.

71. علل الشرائع: از علی ابن اسباط از اشخاصی از امام باقر علیه السلام، که می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می پندارند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی خوانده و نمی نوشته . فرمود: دروغ می گویند خدایشان لعنت کند! چگونه چنین است حال آن که خداوند فرموده: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ» {اوست آن کس که در

1- . جمعه / 2
2- . انعام / 92
3- . علل الشرائع: 53؛ معانى الأخبار: 20
4- . علل الشرائع: 52
5- . بصائر الدرجات: 62
6- . تفسير عياشى: نسخه خطى

میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد } چگونه چیزی را که بلد نبوده به آنان می آموخته؟ ! پرسیدم پس چرا امّی نامیده شده اند ؟ فرمود : ایشان فقط از آن رو اُمّی نامیده شده که اهل مکه بودو و مکه اُمّ القری بوده است، این همان کلام خداوند عزّوجل است: «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها» {و برای اینکه [مردم] ام القری [=مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی. } این روست که به ایشان اُمّی گفته شده است .

72. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از جمله آنچه که خداوند با آن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله منت نهاد این بود که ایشان میخواند و نمینوشت. اینچنین وقتی ابوسفیان راهیِ جنگ اُحد شد عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله نامه نوشت. نامه در حالی به حضرت رسید که ایشان در حواشی مدینه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را خواند اما اصحاب خود را از آن باخبر نکرد و به آنان دستور داد وارد مدینه شوند. وقتی وارد مدینه شدند آنان را باخبر کرد(1).

توضیح: بر دو وجه میتوان این اخبار را با هم جمع کرد. نخست اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوشتن توانا بوده اما بنا به مصلحتی نمینوشته است. دوم اینکه اخبار دالّ بر عدم نوشتن و خواندن حضرت را بر این حمل کنیم که ایشان این دو را از بشر نیاموخته بوده و بقیه اخبار را بر اینکه حضرت به اعجاز بر این دو توانا شده بوده است. چگونه کسی که از علوم پیشینیان و پسینیان آگاه بوده نمیدانسته این نقشها بنا به دلالت بر این حروف وضع شده و چگونه کسی که با قدرتبخشی خداوند متعال بر شکافتن ماه و کارهای بزرگتر از آن توانا بوده نمیتوانسته نقش حروف و کلمات را بر صفحهای یا لوحی بیاندازد؟ ! خدای متعال میداند.

73: علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود نقل کرده که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی هیچ کتاب یا وحیی را جز به زبان عربی

1- . علل الشرائع: 53

نازل نکرده، اما اینها به زبان قوم پیامبران بر گوش ایشان مینشسته و به گوش پیامبر ما صلی الله علیه و آله به همان عربی نشسته است. اینگونه وقتی حضرت با قوم خود سخن میگفته به زبان عربی سخن میگفته و سخنان ایشان به زبان خودشان بر گوشهایشان مینشسته است. هر کس با هر زبانی با پیامبر صلی الله علیه و آله همسخن میشده آن سخن به زبان عربی به گوش حضرت مینشسته است. جبرئیل همه این سخنان را برای حضرت و از ایشان ترجمه میکرده و این منزلتی از سوی خداوند متعال بوده است(1).

74. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هم میخواند و هم مینوشت و هم نانوشته را میخواند(2).

75. مناقب: امام علیه السلام درباره کلام حق تعالی «النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ»(3) {این پیامبر درسنخوانده که او را مییابند} فرمود: ما امتی اُمّی هستیم که نمینویسیم و حساب نمیکنیم. نیز گفته شده اُمّی منسوب به امت است یعنی جماعتِ عوام و عوام نوشتن نمیدانند. همچنین میگویند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن رو چنین نامیده شده که از عرب بوده و به عرب قوم اُمّی میگویند، خداوند متعال فرموده: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ»(4)

{اوست آن کس که در میان بیسوادان برانگیخت}. و گفتهاند از آن روست که حضرت در روز قیامت میفرماید: امتم! امتم! و گفتهاند از آن روست که پیامبر صلی الله علیه و آله اصل است و به منزله اُمّ (مادر) است که فرزندان به سویش بازمیگردند، و از همین جمله است اُمّ القری. و میگویند از آن روست که حضرت برای امت خود به منزله مادری دلسوز برای فرزند خود است و اینچنین وقتی ندای قیامت یعنی «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ»(5)

{روزی که آدمی از برادرش میگریزد} سر داده میشود، پیامبر صلی الله علیه و آله از امت

1- . علل الشرائع: 53
2- . بصائر الدرجات: 62

3- . اعراف / 157
4- . جمعه / 2
5- . عبس / 34

خود محافظت میکند. و گفته شده اُمّی منسوب است به اُمّ (مادر) که نوشتن نمیداند زیرا نوشتن از نشانههای مردان است. و گفتهاند منسوب است به اُمَّه به معنای خلقت و قد و قامت، اعشی میگوید: «وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ الْأَكْرَمِينَ حِسَانُ الْوُجُوهِ طِوَالُ الْأُمَمِ» یعنی به راستی خاندان ارجمند معاویه خوبرو و خوش قد و قامت هستند. [سید] مرتضی درباره کلام حق تعالی «وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ»(1)

{و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی} میگوید: ظاهر آیه نفی نوشتن و خواندن را پیش از نبوت حضرت و نه پس از آن اقتضا میکند، چراکه اسلوب تعلیل در آیه اقتضا میکند نفی به پیش از نبوت اختصاص داشته باشد چون آنها در صورتی به نبوت حضرت شک میکردهاند که ایشان پیش از نبوت نوشتن و خواندن بلد بوده باشد، اما پس از نبوت دیگر زمینهای برای آن شک وجود ندارد. بنابراین میتوان گفت پیامبر صلی الله علیه و آله خواندن و نوشتن را پس از نبوت از جبرئیل آموخته است و میتوان گفت ایشان نیاموخته و لذا بلد نبوده است. شعبی و جمعی از اهل علم گفتهاند رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پیش از وفات نوشت و خواند. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در الصحاح و دیگر کتب تاریخ مشهور است که فرمود: برایم دوات و تختهای بیاورید تا نگاشتهای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد(2).

1- . عنکبوت / 48
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 161

باب هفتم : نوادری دیگر در معنای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یتیم و ضالّ و عائل بوده و نیز معنای انشراح صدر حضرت و علت یتیم بودن ایشان و بیان سبب آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند پسری بر جا نماند.

آیات:

- «وَ الضُّحی * وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی * ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی * وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی * وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی * أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی * وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی * وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی * فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ * وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ * وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(1)

{سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد، [که] پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است، و قطعا آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود، و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی، مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد، و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد، و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید، و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار، و گدا را مران، و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی. }

- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ * وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ * الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ * وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً * فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ * وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ»(2)

1- . ضحی / 1 - 11
2- . انشراح / 1 - 8

{به نام خداوند رحمتگر مهربان، آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم، و بار گرانت را از [دوش] تو برنداشتیم، [باری] که [گویی] پشت تو را شکست، و نامت را برای تو بلند گردانیدیم، پس [بدان که] با دشواری آسانی است، آری با دشواری آسانی است، پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش، و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور.}

تفسیر:

مفسران در سبب نزول سوره انشراح آوردهاند که ابن عباس گفته: پانزده روز وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله باز داشته شد، مشرکان گفتند: پروردگار محمد صلی الله علیه و آله او را واگذاشته و با او دشمن شده است، اگر امر محمد صلی الله علیه و آله از سوی خداوند متعال بود برایش ادامه مییافت. آنگاه این سوره نازل شد. نیز گفته شده دوازده روز و یا به قول دیگر چهل روز وحی از حضرت بازداشته شد. گویند یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ذو القرنین و اصحاب کهف و روح پرسیدند. ایشان فرمود: فردا آگاهتان میکنم. اما نفرمود انشاءالله. اینچنین در طول آن چند روز وحی از حضرت بازداشته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله از شماتت دشمنان اندوهگین شد. آنگاه وحی نازل شد تا قلب حضرت را آرام سازد: «وَ الضُّحی» یعنی هنگام بالا آمدن خورشید یا ظهر «وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی» یعنی وقتی شب مردمان را آرامش بخشد و تاریکی حکم فرما گردد. «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ» پروردگارت تو را وانگذاشته و از تو نبریده است؛ این جمله جواب قسم است. «وَ ما قَلی» یعنی بر تو خشم نگرفته «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی» یعنی عطایایی همچون حوض و شفاعت و دیگر کراماتی که برای حضرت آماده کرده و همچنین در دنیا همچون فراز آوردن دین و ریشهکنی کافران. «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» طبرسی میگوید: در معنای این آیه دو قول هست، یکی اینکه آیه در راستای بیان نعمت خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است در آن هنگام که پدر پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و ایشان یتیم شد، آنگاه خداوند حضرت را پناه داد و عبدالمطلب را و سپس ابوطالب را به خدمت ایشان گمارد. پدر پیامبر صلی الله علیه

و آله درگذشت و ایشان در شکم مادر خود بود یا اندک زمانی از ولادت ایشان گذشته بود. مادر حضرت نیز در دوسالگی ایشان جان سپرد و جدّ حضرت در هشت سالگی ایشان.

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند چرا پیامبر صلی الله علیه و آله هم از پدر و هم از مادر یتیم شد؟ فرمود: تا از هیچ مخلوقی حقی بر گردن ایشان نباشد.

و قول دیگر بدین معنا: آیا تو را یگانه نیافت آنچنانکه هیچ همتایی در شرافت و فضیلت نداشتی و سپس تو را به نزد خود پناه داد و از برای رسالتش ویژهات گرداند؟ این معنا برگرفته از سخن عرب است که میگوید: «دُرّه یتیمه» (دُرّ یگانه) که هیچ همانندی ندارد. نیز گفتهاند «فَآوی» یعنی پس از آنکه خود یتیم بودی تو را مأوای یتیمان گرداند و پس از آنکه خود تحت سرپرستی بودی تو را سرپرست مردمان گرداند.

«وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی» درباره این آیه اقوالی هست، یکی اینکه تو را از راه نبوت و شریعتی که اکنون بر آن هستی گمراه یافت، یعنی از این دو ناآگاه بودی و خداوند تو را به سوی این دو هدایت کرد، همچون این سخن حق تعالی «ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ»(1)

{تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]} و یا «وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ»(2) {و تو قطعا پیش از آن از بیخبران بودی} بر این اساس معنای «ضلال» نداشتن آگاهی است همچون کلام حق تعالی «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما»(3) {[تا] اگر یکی از آن دو [زن] فراموش کرد}. دوم اینکه یعنی تو را سرگشته یافت چنانکه راه معاش خود را نمیدانستی، پس تو را به سوی آن هدایت کرد؛ چون به کسی که راهی به سوی کسب نداشته باشد «ضالّ» میگویند. سوم اینکه یعنی تو را چنان یافت که حقیقت را نمیشناختی و با به کمال رساندن عقل و برافراشتن نشانهها و اظهار الطاف تو را به سوی حقیقت هدایت کرد تا آنجا که در میان قومی ناآگاه و مشرک خداوند را به صفاتش شناختی.

1- . شوری / 52
2- . یوسف / 3

3- . بقره / 282

چهارم اینکه تو را در میان درههای مکه ره گم کرده یافت و تو را به نزد جدّت عبدالمطلب هدایت کرد، زیرا روایت شده حضرت در کودکی میان درههای مکه راه را گم کرد، آنگاه ابوجهل ایشان را دید و نزد عبدالمطلب بازگرداند و اینگونه خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت نهاد، چراکه حضرت را به دست دشمن ایشان نزد جدّ خود بازگرداند. این سخن از ابن عباس روایت شده است.

پنجم آنکه روایت شده حلیمه بنت ابی ذؤیب مدتی پیامبر صلی الله علیه و آله را شیر داد و وقتی حق شیردهی را ادا کرد خواست حضرت را نزد جدّ ایشان بازگرداند. اینچنین با پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار شد و چون به نزدیکی مکه رسید حضرت در راه گم شد. حلیمه را ترس فراگرفت و با خود گفت: اگر او را پیدا نکنم خودم را از بلندی پرت میکنم. او شروع کرد فریاد بزند وا محمدا. حلیمه میگوید: با همین حال وارد مکه شدم، در آن دم پیرمردی را دیدم که بر عصایش تکیه زده بود. او جویای حالم شد و باخبرش کردم. گفت: گریه نکن، من کسی را به تو نشان میدهم که او را به تو باز میگرداند. او سوی هُبل بت بزرگشان اشاره کرد و داخل کعبه شد و هُبل را طواف کرد و سرش را بوسید و گفت: ای سرورم! همواره منتهای تو شگفت بوده! محمد را به این زن اهل سعد بازگردان. همینکه آن پیرمرد نام محمد صلی الله علیه و آله را بر زبان آورد ناگاه بتها فرو ریختند و صدایی آمد که میگفت: نابودی ما به دستان محمد است. پیرمرد در حالی که دندانهایش به هم میخورد بیرون آمد و نزد عبدالمطلب رفت و او را از ماجرا باخبر کرد. عبدالمطلب به راه افتاد و کعبه را طواف کرد و به درگاه خداوند متعال دعا کرد. ناگاه ندایی بر او رسید و او را از جای حضرت آگاه کرد. عبدالمطلب راهی شد و در راه به ورقه بن نوفل برخورد. در همان حال که آن دو در راه بودند ناگهان دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به زیر درختی ایستاده و شاخههایش را میکِشد و با برگها بازی میکند. عبدالمطلب به حضرت گفت: جانم به فدایت! و ایشان را به مکه بازگرداند. ششم اینکه روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه عموی خود ابوطالب در میان کاروان میسره غلام خدیجه راهی سفر شد. در همان حال که ایشان در تاریکی شب

سوار بر ناقه در حرکت بود ناگاه شیطان آمد و افسار ناقه را گرفت و آن را از جاده منحرف کرد. آنگاه جبرئیل آمد و بر سر شیطان چنان فریادی کشید که او را در حبشه افکند و حضرت را به کاروان بازگرداند. اینچنین خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت نهاد.

هفتم اینکه یعنی تو را در میان قومی یافت که از تو ناآگاه بودند و حقّت را نمیشناختند، پس آنان را به سوی شناخت تو هدایت کرد و سوی فضیلت و اعتراف به راستی تو راهشان نمود. منظور این است که تو ناشناس بودی و کسی از تو یاد نمیکرد و تو را نمیشناخت، پس خداوند تو را به مردم شناساند تا تو را بشناسند و بزرگت دارند.

«وَ وَجَدَکَ عائِلًا» یعنی فقیری که هیچ مالی نداشتی، «فَأَغْنی» یعنی تو را با مال خدیجه و سپس با غنائم بینیاز کرد. نیز گفتهاند یعنی تو را با قناعت و رضایت به آنچه به تو عطا شده بینیاز کرد. عیاشی با اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره کلام حق تعالی «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» فرمود: تو را یگانهای یافت که در میان آفریدگان هیچ همانندی نداری، پس مردم را به سوی تو پناه داد. «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی» یعنی سرگشته در میان قومی که فضیلت تو را نمیشناختند، پس آنان را به سوی تو هدایت کرد. «وَ وَجَدَکَ عائِلًا» اقوامی را با علم عیاله و سرپرستی کردی، پس آنان را با تو بینیاز کرد. «فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ» یعنی بر او و داراییاش چیره مشو که مبادا به سبب ناتوانیاش حقّش را ضایع کنی. نیز گفته شده یعنی یتیم را تحقیر مکن که خود یتیم بودهای. «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ» یعنی اگر نزد تو آمد و چیزی از تو خواست او را مران و طرد مکن که خودت فقیر بودهای؛ یا طعامی به او بده و یا با نرمی او را بازگردان. «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» یعنی نعمتهای خداوند متعال را به یاد آور و آنها را نشان بده و از آنها سخن بگو(1).

1- . مجمع البیان 10: 504 - 506

بیضاوی(1)

درباره کلام حق تعالی «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» میگوید: آیا آن را چنان فراخ نگرداندیم که مناجات حضرت حق و دعوت خلق را در میان گرفت، پس هم غائب بود و هم حاضر ؟ یا آن را با آنچه که از حکمت در آن نهادیم و تنگنای جهل را از آن زدودیم فراخ نگرداندیم و یا با آسان کردن دریافت وحی برایت پس از آنکه برایت سخت بود؟ گویند این اشارهایست به روایتی که میگوید جبرئیل در کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله و یا در روز میثاق نزد ایشان آمد و قلب ایشان را در آورد و شست و سپس آن را از ایمان و علم پُر کرد. شاید هم اشارهای باشد به همانند اخباری که پیشتر آمد. معنای استفهام در اینجا انکار نفی انشراح است برای تأکید بر اثبات انشراح، از این رو بر آن عطف شده «وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ» بار سنگینت را «الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ» که داشت کمرت را خم میکرد، «نقیض» صدای چوب است به هنگام شکسته شدن از سنگینی بار؛ منظور سنگینی سختیهای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت است یا ناآگاهی ایشان از حکمت و احکام یا سرگشتگی ایشان یا دریافت وحی یا از اینکه گمراهی قوم خود را میدیده و نمیتوانسته هدایتشان کند یا از زیادهروی و اصرار آنان در آزار کردن حضرت وقتی آنان را به سوی ایمان آوردن دعوت میکرده است.

«وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ» با نبوت و کراماتی جز آن «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ» همچون گرفتگی سینه و بار کمرشکن و گمراهی قوم و آزاری که میکردهاند «یُسْراً» همچون گشودگی سینه و برداشتن بار و پیروزی در هدایت و فرمانبرداری قوم؛ پس وقتی به شرایطی در میافتی که تو را اندوهگین میکند از روح خداوند متعال ناامید مشو که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً»، این تکرار است برای تأکید و یا استئناف و از سر گیری سخن است برای دادن این وعده که دشواری ملازم آسانی دیگری است همچون پاداش آخرت، «فَإِذا فَرَغْتَ» از تبلیغ و پیامرسانی «فَانْصَبْ» در عبادت بکوش به خاطر شکرگزاری در برابر نعمتهای پیشینی که بر تو گسیل داشتیم و نعمتهای پسین که

1- . آنچه از بیضاوی نقل شده با آنچه در تفسیر وی آمده انطباق ندارد، ظاهرا مؤلف این سخن را برگرفته از جای دیگری آورده است، همچنانکه با

سخنان رازی و زمخشری در تفاسیر آن دو نیز مطابقت ندارد.

وعدهاش را دادهایم، نیز گفتهاند «فَإِذا فَرَغْتَ» از جنگ «فَانْصَبْ» در عبادت، و یا «فَإِذا فَرَغْتَ» از نماز «فَانْصَبْ» در دعا «وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» در خواهش و درخواست، و از کسی جز او مخواه که او به تنهایی قادر است درخواستت را برآورده سازد.

میگویم: بدان که شکافته شدن شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله در کودکی ایشان در روایات عامه بسیار و فراوانی آمده همچنانکه پیشتر دانستی. اما روایات ما، اگر چه اسانید معتبری در آنها وارد نیست، نفیشان نیز وارد نیست و عقل نیز از پذیرش آنها سر باز نمیزند. پس ما بر نفی یا اثبات این موضوع متوقف هستیم همچنانکه بیشتر علمای متقدممان اجتناب کردهاند؛ گرچه ظن غالب بر وقوع این ماجرا میرود. خدای متعال میداند و حجتهای او علیهم السلام .

روایات:

1. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: از امام سجاد علیه السلام پرسیدند چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از پدر و مادر یتیم شد؟ ایشان فرمود: برای آنکه از هیچ مخلوقی حقّی بر حضرت واجب نباشد(1).

2. معانی الأخبار و علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را یتیم گرداند تا اطاعت از کسی بر عهده ایشان نباشد(2).

3. علل الشرائع: از عبدالله بن سنان روایت شده است: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری بر جا نماند؟ فرمود: زیرا خداوند عزّوجل حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان نبیّ و حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصیّ آفرید. اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ایشان پسری بر جا میماند او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه

1- . عیون اخبار الرضا: 210
2- . معانی الاخبار: 20، علل الشرائع: 55

و آله بر امیرمومنان علیه السلام اولویت داشت و اینگونه وصایت امیرمومنان علیه السلام اثبات نمیشد(1).

4. معانی الأخبار و علل الشرائع: از ابن عباس درباره کلام خداوند متعال «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» پرسیدند وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از آن رو یتیم نامیده شد که از میان پیشینیان و پسینیان هیچ کس بر روی زمین همتای ایشان نبود. اینچنین خداوند عزوجل با شمردن نعمتهایش بر او فرمود: «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً» یعنی یگانهای که هیچ همتایی نداشتی «فَآوی» مردم را به سوی تو پناه داد و فضیلت تو را به آنان شناساند تا تو را شناختند «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا» میفرماید نزد قومت به گمراهی منسوب بودی اما آنان را با شناخت تو هدایت کرد «وَ وَجَدَکَ عائِلًا» میفرماید نزد قومت فقیر بودی و میگفتند هیچ مالی نداری، اما خداوند تو را با مال خدیجه بینیاز کرد سپس از فضل خود بر تو افزود و دعایت را مستجاب کرد آنچنان که اگر نزد سنگی دعا میکردی که خداوند آن را برایت طلا کند هر آینه همان سنگ را به خواستهات تبدیل میکرد، او آن جایی که هیچ غذایی نبود برایت غذا میرساند و آن جایی که هیچ آبی نبود برایت آب میرساند و آن جایی که هیچ فریادرسی نبود با فرشتگان تو را یاری میکرد و اینچنین با فرشتگانش تو را بر دشمنانت پیروز گرداند(2).

5. عیون الأخبار: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» میفرماید آیا تو را یگانه نیافت و مردم را به سوی تو پناه داد «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا» یعنی در نظر قومت «فَهَدی» یعنی آنان را با شناخت تو هدایت کرد «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی» میفرماید تو را اینچنین بینیاز کرد که دعایت را مستجاب قرار داد(3).

6. تفسیر قمی: از امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان درباره کلام حق تعالی فرمودند: «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی»

1- .
2- . معانی الاخبار: 20، علل الشرائع: 54 و 55
3- . عیون اخبار الرضا: 111

یعنی مردم را به سوی تو پناه داد «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی» یعنی قومی را که تو را نمیشناختند به سویت هدایت کرد تا اینکه شناختندت «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی» یعنی تو را در حالی یافت که مردمانی را عیاله و سرپرستی میکردی و آنان را با علم تو بینیاز کرد. علی بن ابراهیم گفت: «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» یعنی یگانهای که هیچ همانندی ندارد، از این روست که دُرّ را یتیم نامیدهاند زیرا هیچ همانندی ندارد «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی» با وحی، آنچنان که از هیچ کس هیچ چیزی نخواهی «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی» تو را در میان قومی یافت که فضیلت نبوتت را نمیشناختند و آنان را با وجود تو هدایت کرد(1).

7. صحیفه الرضا : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود نقل فرمود: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از پدر و مادر یتیم شد؟ ایشان فرمود: برای آنکه هیچ حقی برای هیچ مخلوقی بر ایشان نباشد(2).

8. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داده شد که پس از ایشان چه آبادیهایی به روی امتش باز میشود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خبر شادمان شد. آنگاه خداوند متعال نازل فرمود: «وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی» و خداوند به حضرت هزار قصر در بهشت عطا کرد که خاکشان از مشک است و در هر قصر هر آنچه از زوج و خادمان بخواهد هست(3).

توضیح: جزری میگوید: اهالی شام به آبادی میگویند «کَفر»؛ در این حدیث نیز «کَفر» به معنای آبادی است.

9. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: امام جعفر صادق علیه السلام از جابر بن عبدالله نقل فرمود که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شد. حضرت فاطمه سلام الله علیها داشت با آسیاب آرد

1- . تفسیر قمی: 729
2- . صحیفه الرضا: 38

3- . کنز جامع الفوائد: 391 و 392؛ این کتاب مختصری است از کتاب تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره.

میساخت و ردایی از پشم شتر بر تن داشت. وقتی نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان افتاد گریست و فرمود: ای فاطمه! زود تلخی دنیا را به سوی آسایش فردای آخرت پشت سر بگذار. آنگاه خداوند متعال نازل فرمود: «وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»(1).

10. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از زید بن علی علیه السلام روایت شده که وی درباره کلام خداوند متعال «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی» گفت: خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بود که خداوند اهل بیت حضرت و پیروان آنان را به بهشت وارد کند(2).

1- . کنز جامع الفوائد: 392
2- . کنز جامع الفوائد: 392

روایات:

1. إکمال الدین و الأمالی: از عبدالله بن سلیمان که کتب ادیان را میخواند روایت شده که وی گفت: در انجیل خواندم که ای عیسی! در کار خود بگوش و سستی نکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند بتول پاک و پاکدامن و باکره! تو از مذکر زاده نشدهای، من تو را به عنوان نشانهای برای جهانیان آفریدم، پس تنها مرا بپرست و بر من توکل کن، کتاب مرا با قدرت بگیر و برای اهل سوریا به سریانی تفسیر کن، به کسانی که پیش رو داری پیام بده که من آن خداوند همیشگی هستم که از بین رفتنی نیستم، پیامبر اُمّی را تصدیق کنید، همان پیامبری را که صاحب شتر و زره و تاج –همان عمامه- و نعلین و چوبدستی است، چشمان درشت و پیشانی روشن و گونههای تابناک و بینی کشیده و دندانهای گشوده دارد، گردنش همچون تُنگ نقره است و گویا بر گلوگاهش طلا موج میزند، موی اندکی از روی سینه تا ناف دارد و بر بقیه شکم و سینهاش هیچ مویی ندارد، رخسارش سبزه است و خط موی باریکی از سینه تا شکم دارد و دست و پای ستبر دارد، وقتی به کسی رو میکند با همه بدنش به او رو میکند، چون گام برمیدارد انگار صخره را از جا درمیآورد و بر سراشیب روان میشود، چون با جماعتی همراه میشود سرآمد آنان است، آب رخسارش همچون مروارید است و بوی مشک از آن به مشام میرسد، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله نه پیش از او دیده شده و نه پس از او دیده خواهد شد، خوش بوست و بسیار با زنان میآمیزد و نسل اندکی دارد، نسلش از دختری فرخنده ادامه مییابد که در بهشت خانهای بی هیچ هیاهو و دردسر دارد، او در آخرالزمان آن

دختر را چنان سرپرستی میکند که زکریا مادر تو را سرپرستی کرد، آن دختر دو فرزند دارد که شهید میشوند، سخنش قرآن است و دینش اسلام که از نام من یعنی سلام برگرفته شده است، طوبی از برای کسی است که دوران او را دریابد و شاهد روزگارش باشد و سخنش را بشنود. عیسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا طوبی چیست؟ خداوند فرمود: درختی است در بهشت که من کاشتهام و بر بهشت سایه میافکند، ریشهاش از رضوان است و آبش از چشمه تسنیم که در خنکی همچون کافور است و طعمی همچون زنجبیل دارد و هر کس جرعهای از آن بنوشد دیگر هیچگاه تشنه نمیشود. عیسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا از آن چشمه به من بنوشان. خداوند فرمود: ای عیسی! نوشیدن از آن چشمه بر همه آدمیان حرام است تا اینکه آن پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بنوشد و نوشیدنش بر همه امتها حرام است تا اینکه امت آن پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بنوشند، من تو را نزد خود فراز میآورم و سپس در آخرالزمان فرودت خواهم آورد تا از امت آن پیامبر صلی الله علیه و آله شگفتیها ببینی و آنان را در نبرد با دجّال ملعون یاری دهی، من تو را در وقت نماز فرود خواهم آورد تا با آنان نماز بگزاری که همانا آنان امتی مشمول رحمت هستند(1).

توضیح: بعید نیست سوریا در آن زبان نام سوری باشد، در القاموس آمده «سوری» بر وزن «طوبی» مکانی است در عراق که سرزمین سریانیان است. «مدرعه» بر وزن «مکنسه» جامهایست همچون زره که فقط از پشم بافته میشود. «نجل» به تحریک یعنی درشتی چشم که «أنجل» صفتش است. جزری گفته «صلت الجبین» یعنی پیشانی بلند. فیروزآبادی گفته «مفلّج الثنایا» یعنی با دندانهای پیشینیِ فاصلهدار. این که «گویا بر گلوگاهش طلا موج میزند» چه بسا کنایه است از سرخیِ گلوگاه حضرت و یا از تابش نور از آن. درباره «بدّهم» جزری گفته «بدّ العالمین» یعنی بر جهانیان پیشی گرفت و سرآمد آنان شد. نظر من این است که این یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در خوبی و درخشندگی بر همه آنان سرآمد است و

1- . کمال الدین: 95، 96، الأمالی: 163، 164

در میانشان برجسته است و یا اینکه در راه رفتن پیشرو آنان است؛ معنای نخست رساتر است زیرا خبری خواهد آمد که یا معنای دوم ناسازگار است. «صخب» به تحریک یعنی فریاد و هیاهو.

2. تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: پادشاه روم تمثال پیامبران را به امام حسین علیه السلام نشان داد و در آن میان نقشی برجسته به ایشان عرضه داشت که میدرخشید. امام علیه السلام وقتی آن نقش را دید بسیار گریست. پادشاه عرض کرد: چرا گریهات افتاد؟ فرمود: این نشان جدّم محمد صلی الله علیه و آله است، با محاسن انبوه و سینه پهن و گردن بلند و پیشانی عریض و بینی کشیده و دندانهای گشوده و رخسار خوب و موی مُجعَّد و بوی خوش و بیان زیبا و زبان فصیح، به نیکیها فرمان میداد و از بدیها بازمیداشت، شصت و سه سال زیست و آنچه بر جا گذاشت انگشتری بود که بر آن نگاشته شده بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» که آن را در دست راست خود میکرد، و شمشیرش ذو الفقار و نیز عصا و یک جبه پشمین و یک ردای پشمین که همواره بر تن داشت و هیچگاه پارهاش نکرد و وصلهاش نزد تا جان به خداوند سپرد. پادشاه عرض کرد: ما در انجیل چنین میخوانیم که او میراثی دارد که به دو نوهاش میرشد، آیا درست است؟ امام علیه السلام فرمود: درست است. پادشاه گفت: آیا آن برایتان بر جا ماند؟ فرمود: نه. پادشاه عرض کرد: این نخستین فتنه این امت است که بر آنان روی داده و سپس بر مُلک پیامبرتان رخ داده، آنان دیگرانی را به جای خاندان پیامبرشان برگزیدهاند حال آنکه برپادارنده حق و فرماندهنده به نیکی و بازدارنده از بدی در میان شماست(1).

توضیح: سخن امام علیه السلام «قطط الشعر» (موی مُجعَّد) با اخباری که در ادامه میآید ناسازگار است؛ چه بسا منظور امام علیه السلام این بوده که موی ایشان کاملا لَخت نبوده است، همچنانکه گفته خواهد شد. بعید هم نیست که تصحیف «سبط» (موی نرم) باشد.

1- . تفسیر قمی: 598. این حدیث سخنی طولانی است که در کتاب الاحتجاجات ج 10: 132 – 136 آمده و این قطعه در صفحه 134 آمده است.

3. الأمالی: امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جدّ ارجمند خود علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل فرمود: آنان عرض کردند: ای علی! پیامبرمان را چنان برایمان وصف کن که گویی ایشان را میبینیم، ما مشتاق چهره ایشان هستیم. حضرت علی علیه السلام فرمود: رخسار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپید آمیخته به سرخ بود و چشمانی سیاه و موهایی نرم و محاسنی انبوه و پُرپشت داشت و موی سینهاش باریک بود، گردنش انگار تُنگ نقره بود و بر گلوگاهش گویی طلا موج میزد، از بالای سینه تا به ناف خط مویی همچون عصا داشت و بر بقیه سینه و شکمش هیچ مویی نبود، دست و پایی ستبر و قوزکی درشت داشت، چون گام برمیداشت انگار از صخرهای جدا میشد و چون به سویت میآمد گویا از سراشیب روان شده بود، وقتی به کسی رو میکرد با تمام بدن به او رو میکرد، نه بسیار کوتاه بود و نه بسیار بلند، چهرهای گِرد داشت، چون در میان مردم بود بر آنان سر بود، آب رخسارش گویی مروارید بود، رایحهاش خوشتر از بوی مشک بود، نه ناتوان بود و نه فرومایه، در خوشدلی ارجمندترین مردم بود و بیش از همگان خُلق و خویی نرم و دستی گشاده داشت، هر که حضرت را میشناخت و با ایشان همسخن میشد دوستش میداشت و هر که حضرت را به یک باره میدید شکوه چهره ایشان او را میگرفت؛ کسی که ناگهانی حضرت را میدید میگفت: همانندش را نه پیش از او دیدهام و نه پس از او خواهم دید، درود و سلام خدا بر او و خاندانش(1).

توضیح: جوهری میگوید: «إشراب» آمیختگیِ رنگی به رنگ دیگر است چنانکه گویا یکی به دیگری مینوشاند؛ اگر شدید باشد برای تکثیر و مبالغه است مثلا میگویند «أشرب الأبیض حمره» یعنی سفیدی بر سرخی غالب شد. فیروزآبادی میگوید: «دعج» و «دعجه» به تحریک بر شدت سیاهی و درشتی چشم دلالت دارد و «أدعج» یعنی سیاه، جزری نیز در این باره میگوید: «فی عینه دعج» یعنی سیاهیِ چشمانش پُررنگ است، و گفته شده «دعج» پُررنگیِ سیاهی چشم در کنار پررنگی

1- . امالی ابن الشیخ: 217

سپیدی چشم است و «سبط» موی لَخت و آویزان است و «وفره» موی سر است وقتی به نرمه گوش برسد.

جزری میگوید: «متردّد» یعنی بسیار کوتاه چنانکه اندام تناسب نداشته باشد و اعضاء بدن در هم آمیخته باشد. «ممغط» به تشدید میم دوم یعنی بسیار بلند، «إمّغط النهار» یعنی «روز طولانی شد» و «مغطت الحبل» یعنی طناب را کشیدم، اصل این کلمه «منمغط» است که نون مطاوعهاش به میم قلب شده و در میم قبلی ادغام شده، با عین بدون نقطه نیز میگویند به همین معناست. «غمرهم» یعنی برتر از همه همراهان خود بود. «عریکه» یعنی خُلق و خوی. «من رآه بدیههً هابه» یعنی «مفاجأهً» (ناگهانی)، یعنی هر کس پیش از همزبانی با او میدیدش وقار و متانتِ او میگرفتش و چون با او همنشین و همسخن میشد خوشخلقیِ او برایش آشکار میشد. «عِزّه بین عینیه» تأکیدی است بر بیان قبلی که در ادامه تفسیر میشود، یعنی در آغازِ دیدار و پیش از آنکه شناخته شود شکوهش در چهرهاش نمایان است. «باغتُه» با بای تک نقطه و غین نقطه دار یعنی هر کس او را به یک باره میدید، البته در برخی نسخهها با غین نقطه دار و رای بدون نقطه آمده که شاید از «غر» با فتح به معنای لبه شمشیر برگرفته شده که به بیان اول برمیگردد، و یا از «غر» به ضم به معنای روشنایی و سپیدیِ پیشانی برگرفته شده، در برخی نسخههای دیگر نیز «ناعتُه» (وصفکنندهاش) با نون و عین بدون نقطه آمده که توجیه معنایش آشکار است. شرح بقیه عبارات در اخبار بعدی خواهد آمد.

4. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام از امام امام جعفر صادق علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسن علیه السلام نقل فرمود: از داییام هند بن ابی هاله درباره آراستگی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، او که از جمله واصفان پیامبر صلی الله علیه و آله بود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوهمند و والا بود، رُخش چون ماه شب بدر میدرخشید، قدی بلندتر از میانهقامتان و کوتاهتر از بلندقامتان داشت، سرش بزرگ و موهایش صاف بود، اگر موهایش از فرق جدا شده بود که هیچ و گرنه از نرمه گوشهایش پایینتر نمیآمد، رخسار گلگون و پیشانی

گشاده داشت و ابروانش باریک و کشیده بود بدون اینکه به هم پیوسته باشد و در میانشان رگی بود که با خشم برجسته میشد، بینی کشیدهای داشت که بالایش میدرخشید و هر که به دقت در چهرهاش نمینگریست میپنداشت بینی دراز دارد، محاسن انبوه و گونههای نرم و دهان سِفت و دندانهای سفید و گشوده داشت، موی سینهاش باریک و گردنش همچون گردن تندیسی زیبا با درخشش نقره بود، اندامی میانه و بدنی تنومند و منسجم داشت و شکم و سینهاش همراستا بود، میان شانههایش فراخ بود و پیکرش تنومند، اندام هویدایش نورانی بود و از بالای سینهاش تا به نافش خط موی باریکی کشیده شده بود و بر بقیه سینه و شکمش هیچ مویی نبود، بر بازوان و شانهها و بالای سینهاش موی اندکی داشت، ساعدهایش طویل بود و کف دستانش پهن، دست و پایش ستبر و پشتش راست بود، استخوانهای تَنَش کشیده و ظریف بود و کف پایش گود بود، پاهایش برابر بود و آب به راحتی از آنها سرازیر میشد، استوار گام برمیداشت و در راه رفتن گامهایش برابر بود و به نرمی گام برمیداشت اما تُند میرفت، چون قدم میزد انگار از سراشیب روان بود و وقتی به کسی رو میکرد با همه بدنش رو میکرد، نگاهش فروهشته بود و پیش از آنکه به آسمان بنگرد به زمین مینگریست، دیدگانش در رودررویی اُبهّت داشت و هر که به دیدارش میآمد در سلام سبقت میگرفت. امام حسن علیه السلام میفرماید: به او گفتم گفتارش را برایم وصف کن. گفت: پیوسته اندوهگین به نظر میآمد و در اندیشه بود و آسوده نبود، جز به ضرورت سخن نمیگفت و سخن را با کُنج دهان آغاز میکرد و به پایان میرساند، جامع و رسا بدون آنکه زیاده رَود یا کم بگذارد با مهربانی سخن میگفت، در گفتار نه به کسی ستم روا میداشت و نه کسی را تحقیر میکرد، نعمت هرچند کم در نظرش بزرگ مینمود و هیچ نعمتی را مکروه نمیداشت و نه خوراکی را مینکوهید و نه میستود، دنیا و اموراتش خشمگینش نمیکرد، اگر حق لطمه میدید دیگر کسی ایشان را نمیشناخت، از روی خشم کاری نمیکرد تا در این راه یاری شود، وقتی به چیزی اشاره میکرد با همه کف دست اشاره میکرد، به هنگام تعجب و شگفتی دست خود را برمیگرداند، به هنگام سخن گفتن دستان خود را به هم میرساند و با کف دست راست انگشت شست چپ را میگرفت، به هنگام

خشم چشم بر میگرفت و رو میگرداند، به هنگام شادی دیده فرو میهشت و خندهاش از لبخند نمیگذشت و آنگاه دندانهایش چون دانههای تگرگ هویدا میشد.

امام حسن علیه السلام میفرماید: من اندک زمانی سخنان هند بن ابی هاله را از حسین علیه السلام پنهان داشتم و سپس برایش بازگفتم و دریافتم که او پیش از من نزد او رفته و سوال مرا از او پرسیده و دانستم که حسین علیه السلام افزون بر آن از پدرمان علیه السلام نیز درباره حال پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه و بیرون از خانه و در مجالس و چگونگی هیئت پیامبر پرسیده و ایشان در این باره هیچ چیز را فرو نگذاشته است. حسین علیه السلام فرمود: از پدرم علیه السلام درباره حال رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه پرسیدم. ایشان فرمود: به خانه رفتن پیامبر به اختیار خود بود. وقتی به خانه میرفت حضور خود را سه بخش میکرد، بخشی برای خداوند و بخشی برای خانواده و بخشی برای خود. سپس قسمتی از بخش خود را با مردم تقسیم میکرد و در آن هنگام به واسطه خواص برای عوام سخن میگفت. با این حال پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از وقت خود را از آنان دریغ نمیکرد. در سیره حضرت چنان بود که ایشان اهل فضل را در اجازه دیدار مقدّم میداشت و آنان را نیز بسته به میزان فضیلتشان در دین تقسیم میکرد. از آن میان کسی یک درخواست داشت و کسی دو درخواست و کسی چند درخواست. اینچنین به آنان مشغول میشد و به کار آنان چنان میرسید که امور خودشان و امت را اصلاح کند، مثلا از آنان سوالهایی میپرسید یا آنان را از آنچه که بایسته بود آگاه میکرد و میفرمود باید حاضران به غایبان نیز پیام بدهند و همچنین باید درخواست کسی را که خود نمیتواند بیاید و مطرح کند به من برسانید، زیرا هر کس درخواست کسی را که نمیتواند خود درخواستش را مطرح کند به گوش زمامداری برساند خداوند در روز قیامت گامهایش را استوار میدارد. در محضرش جز اینگونه سخن گفته نمیشد و در این باره از هیچ کس لغزشی نمیپذیرفت. اینچنین بزرگان خدمت حضرت میآمدند و با بهرههای فراوان و پاسخهای روشنگر برمیگشتند. برادرم حسین علیه السلام فرمود: از پدرم علیه السلام درباره حال رسول خدا در بیرون از

خانه پرسیدم آنجا چه میکرد؟ ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله دم فرو میبست، جز درباره آنچه به او مربوط میشد یا در گفتاری که دلهای مردم را به ایشان نزدیک میکرد و آنان را رمیده نمیساخت، حضرت بزرگ هر قوم را بزرگ میداشت و وی را بر آنان سرپرست مینهاد، از مردم پرهیز داشت و از آنان دوری میگزید بدون آنکه شادی و خوشخلقی خود را از احدی دریغ کند، جویای حال یاران خود بود و از مردم درباره اوضاعشان سوال میکرد، نیکی را نیک برمیشمرد و استوارترش میساخت و ناپسندی را ناپسند برمیشمرد و بیمایهترش میساخت، بیهیچ زیر و زِبَر در کارها میانهرو بود و از اینکه مبادا مردم غفلت ورزند یا سستی کنند غافل نمیشد، در راه حق نه پا پس میکشید و نه پا فراتر میگذاشت، از میان مردم نیکان ایشان به دلش مینشستند، برترین مردم در نظرش خیرخواهترین آنها برای مسلمانان بود و والامقامترین مردم در نظرش همگامترین و همیارترین آنها بود. برادرم حسین علیه السلام فرمود: از پدرم علیه السلام درباره حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مجالس پرسیدم. ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون یاد خدا نه مینشست و نه برمیخاست، هیچگاه جایگاه مشّخصی برای خود معیّن نمیکرد و از انجام این کار نهی میفرمود. وقتی به آخر مجلسی میرسید در همان آخر مجلس مینشست و به انجام این کار امر میفرمود. حال همه هممجلسان خود را رعایت میکرد و چنان رفتار میکرد که هیچ یک از هممجلسانش نپندارد کسی را بیش از او ارج نهاده است، هر که با حضرت همنشین میشد ایشان آنقدر شکیبایی میکرد تا او از نزد ایشان برود، هر که برای درخواستی نزد ایشان میرسید بازنمیگشت جز آنکه با خواستهاش و یا با گفتاری کارآمد و دست یافتنی از نزد حضرت بازمیگشت، خوشخلقی ایشان همه مردم را در بر میگرفت و پدر آنان شده بود، همه از لحاظ حقوق در نظر ایشان یکسان بودند، مجلس حضرت مجلس بردباری و آزرم و راستی و امانتداری بود، آنجا نه صداها بلند میشد و نه حُرمتها شکسته میشد و نه لغزشها فاش میشد، همه همطراز بودند و بر اساس تقوا همبسته بودند، همه فروتن بودند و به بزرگتر احترام میگذاشتند و به کوچکتر مهر میورزیدند و نیازمند را مقدّم میشمردند و غریبه را پاس میداشتند. برادرم

حسین علیه السلام فرمود: به پدرم علیه السلام عرض کردم سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با همنشینان خود چگونه بود؟ ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله همواره خندهرو و نرمخو و خوشبرخورد بود، نه تندخو بود و نه درشتگو و نه دشنامگو و نه خردهجو و نه تملّقگو. هر آنچه را خوش نمیداشت نادیده میانگاشت و اینچنین امیدوارانِ آستانش از او مأیوس و ناکام نمیشدند. از سه چیز بُریده بود: بگومگو و پُرحرفی و دخالت. در برخورد با مردم سه کار را وانهاده بود: کسی را سرزنش و نکوهش نمیکرد و عیب و خطای کسی را پی نمیگرفت و چون امید ثواب نمیرفت سخن نمیگفت. چون لب به سخن میگشود همنشینانش چنان سر فرو میآوردند و دم فرو میبستند که گویی پرندهای بر سرشان نشسته و چون دم فرو میبست لب به سخن میگشودند و در حضورش نزاع در گفتار نمیکردند. هر که سخن میگفت به او گوش فرا میدادند تا کلامش به پایان رسد. در محضرش هر که اولویت داشت سخن میگفت. آنان از هر چه میخندیدند حضرت هم از آن میخندید و از هر چه تعجب میکردند ایشان هم از آن تعجب میکرد. در برابر تندخویی غریبه به هنگام پرسش یا سخن چنان بردبار بود که گاه یارانش می خواستند آنان را دستگیر کنند، میفرمود: هرگاه دیدید حاجتمندی در پی حاجت خود است از او پشتیبانی کنید. از هیچ کس ستایش نمیپذیرفت مگر از کسی که نیکی را جبران میکرد. کلام کسی را نمیبُرید مگر به ضرورت که در آن هنگام یا با نهی کلامش را میبُرید و یا برمیخاست. برادرم حسین علیه السلام فرمود: از پدرم علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود: سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله به چهار گونه بود: بردباری و پرهیز و ارزیابی و اندیشیدن؛ ارزیابیاش در راستای تقسیم مساوی گوش و چشم خود برای مردم بود، اندیشیدنش درباره بقا و فنا بود، بردباریاش در صبرش گرد آمده بود: هیچ چیز حضرت را خشمگین نمیکرد و برنمیانگیخت، هوشیاریاش در چهار چیز گرد آمده بود: عمل به نیکیها تا مردم از ایشان پیروی کنند، ترک ناپسندیها تا مردم هم از

آنها دوری کنند، اجتهاد رأی در راستای صلاح امت و پرداختن به کاری که خیر دنیا و آخرت را برای امت جمع آورَد(1).

معانی الأخبار: امام حسن علیه السلام فرمود: «از داییام هند بن ابی هاله تمیمی که از جمله واصفان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، درباره حضرت پرسیدم. مشتاق بودم اندکی از وصف پیامبر برایم بگوید به این امید که با من مطابقت داشته باشد. او گفت: رسول خدا شکوهمند و والا بود.» و بقیه حدیث را با وجود طولانی بودن ذکر کرد(2).

مکارم الأخلاق: امام حسن علیه السلام فرمود: از داییام هند بن ابی هاله تمیمی ... تا پایان حدیث(3).

شیخ صدوق در معانی الأخبار میگوید: از ابا احمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری درباره تفسیر این حدیث پرسیدم. وی گفت: اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله «فخم» و «مفخّم» بود یعنی در دلها و دیدهها بزرگ و والا بود و خلقت اندام ایشان با درشتی و چاقی همراه نبود. «یتلألأ وجهه تلألؤ القمر» یعنی چهره حضرت همچون تابش ماه میدرخشید و میتابید. در این سخن که «أطول من المربوع و أقصر من المشذب»، «المُشَذَّب» نزد عرب یعنی درازقامتی که چاق نیست، وقتی پوست از تنه نخل کنده میشود به آن میگویند «جذع مشذّب» (تنه نخلی که دراز شده) و به پوستهایی که از تنه نخل برکنده شده میگویند «شذب»؛ شاعر در وصف یک اسب گفته:

«وقتی به آن مینگری به چشمت انگار تنه نخلی در جزیره است که پوستش کنده شده»

«رَجِل الشَّعر» یعنی مویش چین و شکن داشته که به چنین مویی «شَعرٌ رَجِل» میگویند و به مویی که چین و شکن ندارد موی «سَبط» (لَخت) یا «رَسل» (فروهشته) میگویند. در این سخن که «إن انفرقت عقیقته»، «العَقیقه» یعنی مویی که

1- . عیون الاخبار: 176 - 178
2- . معانی الاخبار: 28 - 30

3- . مكارم الاخلاق: 9 - 14

روی سر جمع شده است، «عقیقه المولود» یعنی مویی که از درون رحم روی سر نوزاد است، و به موی جدید نوزاد که پس از تراشیدن موی اولی میروید نیز «عقیقه» میگویند و به حیوانی که برای نوزاد قربانی میشود نیز «عقیقه» میگویند؛ در حدیث است که «هر نوزادی در گرو عقیقه خود است.» پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رسیدن به نبوت برای خود عقیقه کرد و برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز دو گوسفند عقیقه کرد.

«أزهر اللون» یعنی رنگ درخشان، به رنگ زردی که میدرخشد میگویند «أصفر یزهر» همچنانکه «السراج یزهر» یعنی چراغ میدرخشد. «أزجّ الحواجب» یعنی ابروانش باریک و کشیده و پُرپشت است و از پیشانی تا شقیقهها ادامه دارد؛ شاعر گفته:

«لبخندی با دندانهای سپید و گشوده و چشمی به زیر ابروی باریک و کشیده که نشانهای از کار کمان دارد.»

«مئنه» یعنی علامت، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: در نماز طولانی مرد و خطبه کوتاه او نشانهای از تفقّه او هست. آنجا که میگوید به جای «الحاجبین» (دو ابرو) میگوید «الحواجب» (ابروها)، بر اساس اراده مثنّی از جمع است بنا به این کلام خداوند متعال «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ»(1) {و [ما] شاهد داوری آنان بودیم} که منظورش داوری داوود و سلیمان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو نفر و بیش از آن جماعت را میسازد. برخی علما گفتهاند مجاز است که «حاجب» جمع بسته شود، بر این مبنا که هر قسمت از ابرو نامش ابرو است و «حواجب» دلالت بر قسمتهای مختلف ابرو دارد، همچنانکه در وصف زن میگویند: «حسنه الأجساد» (با اندامهای نیکو)؛ اعشی گفته:

«همچون تویی سفید با تنی فروپیچیده که اندامهایت به مشک آمیخته»

«صاک» یعنی آمیخت. «فی غیر قرن» بدین معناست که اگر میان ابروها بُریدگی و سپیدی باشد به آن ابرو «بلج» و «بلجه» میگویند که صفتش «أبلج»

1- . انبياء / 78

است، اما اگر ابروها به هم پیوسته باشد به آن ابرو «قرن» میگویند. در عبارت «أقنی العرنین» «القنا» این است که در میان استخوان بینی یک خمیدگی باشد، و «عرنین» یعنی بینی. «کثّ اللحیه» یعنی محاسنش کوتاه اما پُرپشت است. «ضلیع الفم» یعنی با دهان بزرگ، عرب همواره بزرگی دهان را مدح گفته و کوچکشاش را هجو کرده است؛ شاعر در هجو کسی گفته:

«اگر تلاش و اقدام من برای کسی باشد که دهانی همچون دهان موش دارد، در آن هنگام دارم در میان خولان برای چیدن میوه تلاش میکنم.»

شاعری دیگر گفته:

«خدا دهانهای مورچگان را از قبیله ما دور گردانَد.»

بنابراین عرب کوچکی دهان را ننگ میدانسته، به همین ترتیب خطیبان فراخیِ کُنج دهان را مدح کردهاند و از همین روست که آمده «کان یفتتح الکلام و یختمه بأشداقه» (سخن را با کُنج دهان آغاز میکرد و به پایان میرساند) زیرا «کُنج دهن» در نظر آنان بخشی از زیبایی است و در وصف یک خطیب میگویند خطیبِ «أهرت الشدقین» و «هرت الشدق» یعنی کُنج دهانش فراخ است؛ و عمروبن سعید را انیز [از همین رو]اشدق نام نهاده اند ، خنساء در رثای برادرش گفته:

«باحیاتر از دخترِ پردهنشینِ باحیا و دلیرتر از شیر هژبر

با کنج دهانی فراخ، شیری است که چون میدود هیچ چیزی مانع دویدنش نمیشود»

و ابن مقبل گفته «هرت الشقاشق ظلامون للجزر» یعنی گلوگاههای فراخ دارند و در کشتار بیرحماند.

«أشنب» از صفات دهان است که متّصف به آن دهانی آبدار و خُنک دارد، همچنین گفتهاند «شنب» در دهان یعنی تیزی و صافی و برندگی در دور تا دور دندانها که تنها از ویژگیهای دوران نوجوانی و جوانی است؛ شاعر گفته:

«پدرم به فدایت ای که دهان آبدار و خنک داری که گویی بر آن مشک پاشیده شده است »

ص: 178

در عبارت «دقیق المسربه» «مسربه» موی باریکی است که از بالای سینه تا ناف کشیده شده، حارث بن وعله جومی گفته:

«اکنون دیگر موی باریک سینهام سپید شده و با دندان نیشم به سرعت تکه میکنم »

در این سخن که «کأن عنقه جید دمیه» «دمیه» تندیس است و جمعش «دُمی»؛, شاعر میگوید:

«یا تندیسی که محرابش را آراسته یا درّی که نزد تاجری برده میشود.»

«جید» یعنی «گردن» و «بادن متماسک» یعنی اندامش به نیکی آفریده شده و نه لاغر و نه چاق است. این که «سواء البطن و الصدر» یعنی شکمش لاغر و سینهاش عریض بود و اینگونه شکم و سینهاش همراستا بود. «کرادیس» سر استخوانهاست. «أنور المتجرّد» یعنی اندامی که از لباسش بیرون بود میدرخشید. آورده «طویل الزندین»، در هر ساعد دو زند وجود دارد که در دو طرف استخوان ساعد هستند، به زندی که به انگشت ابهام میرسد «کوع» میگویند و به زندی که به انگشت کوچک میرسد «کرسوع». «رحب الراحه» یعنی کف دستش ستبر است، عرب بزرگی دست را مدح میگوید و کوچکیاش را هجو میکند؛ شاعر گفته:

«از آن دروغگو دستی کوچک را آویختند و کشتنش برایشان کار دشواری نبود.»

«ناطوا» یعنی آویختند، همچنین گفتهاند «رحب الراحه» یعنی «گشادهدست» همچنانکه در باب ذم میگویند «ضیق الباع» «تنگدست».

«شثن الکفّین» یعنی با کف دست خشن، عرب برای مردان خشنی کف دست را و برای زنان نرمی کف دست را مدح میکند. «سائل الأطراف» یعنی اعضایش نه بلند بود و نه کوتاه. «سبط القصب» یعنی استخوانهایش کشیده بود و هیچ ناهمواری نداشت، «قصب» استخوانهای بدن است که مغز استخوان دارد مانند ساقهای پا یا ساعدهای دست. «خمصان الأخمصین» یعنی گودی کف پایش بسیار از زمین فاصله داشت، «أخمص» یعنی گودی کف پا، اگر کسی کف پایش تخت باشد و با زمین همسطح باشد به پایش «أرحّ» میگویند. «مسیح القدمین» یعنی پاهایش پُرگوشت و

ص: 179

چاق نیست از اینرو آب از پاهایش به راحتی سرازیر میشود. «زال قلعا» یعنی با استواری. «یخطو تکفؤا» یعنی چنان گام برمیداشت که انگار به راه رفتن میبالید و میخرامید چون شتاب نمیکرد، با این حال هرگز متکبر و مغرور نبود. «یمشی هونا» یعنی با آرامش و متانت راه میرفت. «ذریع المشیه» یعنی بلند گام برمیداشت بدون آنکه در راه رفتنش شتابی پیدا شود، میگویند «رجل ذریع فی مشیه» یعنی مردی که در راه رفتن گام بلند بر میدارد و «امرأه ذراع» یعنی زنی که در بافندگی دستانی سریع دارد.

در این سخن که «کأنما ینحط فی صبب» «صبب» یعنی سراشیبی. «دمث» یعنی «نرمخویی»، خُلق و خوی نرم به ماسه تشبیه شده که نرم است؛ قیس بن خطیم گفته:

«همچون غنچه در نرمیِ ماسه به سوی دشت گام بر میدارد و در مقابلش جلگه است »

«مهین» یعنی حقیر که البته برخی آن را «مُهین» یعنی تحقیرکننده روایت کردهاند، یعنی یاران خود را تحقیر نمیکرد و نمینکوهید. «تعظم عنده النعمه» یعنی هر که سخنی میگفت یا کمکی میکرد هر چند در نظر کم بود نزد او بزرگ مینمود. «فإذا تعوطی الحق» یعنی هنگامی که به خشم خدای متعال منجر می شد. اعشی گفته:

«چون او را طلب کرد سروصدایش فراگرفت و نتوانست بخوابد آنگاه که چشمش از خواب سنگین شد.»

درباره «أشاح» گفتهاند یعنی در خشم جدّی شد و روی در هم کشید و نیز گفتهاند جدیّ و اندیشناک و آماده شد برای آن؛ شاعر گفته:

«اینکه در سختیها داراییام را عطا کردم و اینکه سر پهلوانان سرسخت و جدّی را زدم.»

«یسوق أصحابه» یعنی آنان را با فروتنی پیش خود مینشاند و آنان را ارج مینهاد، البته «یفوق» نیز روایت شده که یعنی آنان را در دین و بردباری و کرامت فضیلت میداد. «یفتر عن مثل حَبّ الغمام» یعنی لبانش دندانهایی سپید را نمایان

میساختند که همچون دانههای تگرگ بودند، میگویند «قد فررت الفرس» یعنی اسب دندانهایش را نمایان ساخت و «فررت الرجل عما فی قلبه» یعنی آن مرد آنچه را در دل داشت نمایان ساخت. در این سخن که «لکل حال عنده عتاد» یعنی برای انواع و اقسام امور آمادگی داشت. «و لا یقید من أحد عثره» یعنی هر کس در حقش بدی میکرد او را میبخشید و بزرگوارانه از او چشم میپوشید البته اگر چشمپوشیاش سبب نمیشد که چیزی از حقوق خداوند ضایع شود یا طاعت و فریضهای تباه گردد. این جمله با «یقیل» نیز روایت شده که در این صورت یعنی نمیگذاشت حقوقی که مردم نسبت به یکدیگر داشتند ضایع شود.

«ثم یرد ذلک بالخاصه علی العامه» یعنی در آن هنگام اعتماد داشت که خواص علوم و آداب و بهرههای ایشان را به عوام میرسانند، درباره این جمله این معنا را نیز گفتهاند که یعنی مجلس خود را پس از خواص به عوام اختصاص میداد که در این صورت بنا به جابهجاییِ صفات حروف، «باء» به نیابت از «مِن» و «علی» به نیابت از «إلی» آمده است. در این سخن که «یدخلون روادا» «الرواد» جمع «رائد» است، یعنی کسی که پیشاپیش قوم آنان را به منزل میرساند و آنان را رهبری میکند، اینگونه معنا چنین میشود که آنها همچنانکه پیشوا به پیروان خود سود میرساند از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهرهمند میشوند. «و لا یفترقون إلا عن ذواق» یعنی از علومی که شیرینیاش را همچون طعامی دوستداشتنی میچشند « ادله» یعنی آنچه که امور دین را برای مردم روشن میگرداند. «و لا تؤبن فیه الحرم» یعنی کسی سرزنش نمیشد، «أبنتُ الرجل» (فلان کس را سرزنش کردم) پس من «آبن» (سرزنشگر) هستم و فلان کس «مأبون» (سرزنش شده) و بنابراین «أبنه» یعنی عیب و نقص . ابو درداء میگوید: «إن نؤبن بما لیس فینا فربما زکینا بما لیس عندنا» (اگر بهخاطر آنچه در ما نیست سرزنش شویم چه بسا از آنچه در ما نیست مبرّا شویم.) یعنی شاید این تلافی آن را بکند. معنای جمله این است که اگر به خاطر عیبی که در ما نیست بر ما عیب گیرند. اعشی گفته:

«بلندقامتی همچون نخل که پنداشتم شاخه ای از درخت سراء است که گِره - عیب - کم دارد.»

این سخن که «و لا تنثی فلتاته» یعنی هر که آنجا اشتباهی میکرد ملامت نمیشد و درباره اشتباهش سخنی به میان نمیآمد، میگویند «نثوتُ الحدیث» یعنی آشکارا درباره موضوعی سخن گفتم. «إذا تکلم أطرق جلساؤه کأن علی رءوسهم الطیر» یعنی آنان از روی بزرگداشت پیامبرشان صلی الله علیه و آله تکان نمیخوردند و چون کسی بودند که پرندهای بر سرش نشسته و میخواهد آن را شکار کند و میترسد اگر تکان بخورد پرنده پرواز کند و برود، و یا به قولی دیگر آنان بر جا مینشستند و تکان نمیخوردند همچون دیوار یا بنایی که پرنده نمیترسد بر آن فرود آید؛ شاعر گفته:

«وقتی در عکاظ منزل میگزیدند میپنداشتی کلاغ بر سرهایشان نشسته»

یعنی از بس بیحرکت بودند کلاغ بر سرهایشان فرود میآمد. شاعر گفته کلاغ زیرا کلاغ از محتاطترین پرندگان است. «لا یقبل الثناء إلا من مکافئ» یعنی هر کس در نظر حضرت به نیکی اسلام آورده بود در نظر حضرت ستایش وی از ایشان محلّی نیک داشت و هر کس بوی نفاق و سستی در دین از او میرسید ستایش وی را نمیپذیرفت و اعتنایی نمیکرد. «إذا جاءکم طالب الحاجه یطلبها فارفدوه» یعنی به او کمک کنید و او را در خواستهاش یاری رسانید، میگویند «رفدتُ الرجل» «رفد» به فتح راء مصدر است و به کسر راء اسم است به معنای عطا و هدیه. تفسیر شیخ صدوق به پایان رسید و ستایش از آنِ خداوند است(1).

توضیح: میگویم: این خبر از جمله اخبار مشهور است که عامّه در اکثر کتابهایشان آن را روایت کردهاند. درباره «فخما مفخما» جزری و جز او گفتهاند یعنی در دلها و دیدهها بزرگ و والا بود و در اندامش درشتی نبود. گفتهاند «فخامت» در چهره حضرت اجتماع تنومندی و زیبایی و ابهّت بوده است. «مربوع» کسی است که نه بلندقد باشد و نه کوتاهقد. گفتهاند «مشذّب» یعنی کشیدهقد و بلندقامت با گوشت نه چندان زیاد، اصل این کلمه از نخل بلندقامتی است که «شذب عنها جریدها» یعنی پوستش را کنده باشند. «أوال» بر وزن «سحاب» جزیرهای در

1- . معانی الأخبار: 30 - 32

بحرین است. «رَجِل الشَّعر» یعنی با موهایی که نه بسیار مجعّد است و نه بسیار لَخت بلکه حالتی میانه دارد. درباره «إن انفرقت عقیقته» حسین بن مسعود فراء در شرح السنه گفته «عقیقه» نام موی نوزاد است در هنگامی که به دنیا میآید و از آن رو این نام گرفته که تراشیده میشود زیرا اصل «عقّ» به معنای «شقّ» یعنی بریدن و شکافتن است، به حیوانی که برای نوزاد قربانی میشود نیز «عقیقه» میگویند زیرا گلویش شکافته میشود، از همین رو بنا به استعاره به مویی که به هنگام ولادت میروید نیز «عقیقه» میگویند. معنای آن جمله این است که اگر موهایش به خودی خود از فرق جدا شده و مرتب بود که هیچ وگرنه همه را در یک حالت فرو میهشت، میگویند «فرقتُ الشعرَ أفرقه فرقاً»، همچنین گفتهاند «عقیقه» نام مو پیش از تراشیدن است که اگر آن را بتراشند و دوباره بروید دیگر «عقیقه» نام ندارد و موی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن رو «عقیقه» نامیده شده که نقل نشده موی ایشان را در کودکی تراشیده باشند. این کلمه به صورت «عقیصه» نیز روایت شده که یعنی موی بافته شده، بر این اساس «عقیصه» نوعی موی بافته شده است و «وفره» مویی است که تا نرمه گوش جمع شده و «جمّه» مویی است که بر شانه ریخته شده و «لمّه» مویی است که تا نرمه گوش آمده است.

کازرونی در المنتقی میگوید: «عقیصه» موی جمع شده و بافته شده است، گویا ایشان میخواسته موهایش را پس از اینکه جمع و بافته شده بوده از فرق جدا کند، پس آنها را جدا میکرده و همه را در حالت رویش خود رها میکرده، وگرنه به صورت بافته شده میمانده و حضرت آن را روبروی گوش خود جمع میکرده و آنجا رها میکرده. برخی از علمایمان گفتهاند حضرت در آغاز اسلام همانند اهل کتاب چنین میکرده و سپس آنها را از فرق جدا میکرده است، این گشودن و فرق باز کردن مو از خصلتهای دهگانه فطری برشمرده شده است. البته چنان که گذشت برخی نیز کلمه را به صورت «عقیقه» روایت کردهاند که این تفاوت در تصحیف است.

زمخشری میگوید: «عقیقه» مویی است که انسان با آن زاده میشود، رها کردن «عقیقه» نزد عرب کاری نکوهیده بوده و بنی هاشم، بهویژه در مورد پیامبر

صلی الله علیه و آله که ارجمندترین آنان بوده، ارجمندتر از آن بودهاند که حضرت را با «عقیقه» رها کنند. اما هند ابن ابی هاله موی ایشان را «عقیقه» نامیده زیرا اصل موهای ایشان از آن بوده، همچنانکه عرب چیزهای بسیاری را به نام اصل و سببشان مینامیده است. «انفرق» مطاوعه ی از «فرق» است یعنی موهای حضرت یا به خودی خود از فرق جدا شده بوده و یا نه، که این شرح مربوط به آغاز اسلام بوده است، روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله اگر در مورد کاری هنوز فرمان نگرفته بود و آن کار را مشرکان به صورتی و اهل کتاب به صورتی دیگر میکردند ایشان آن را به صورت کار اهل کتاب انجام میداد. حضرت موهایش را به حال خود از پیشانی به عقب فرو میهشت و سپس آنها را از فرق جدا میکرد. «وفره» یعنی از جدا کردن موهایش از فرق درمیگذشت. در هر حال یعنی اگر موهایش را از فرق جدا نمیکرد از نرمه گوشش پایینتر نمیآمد و اگر جدا میکرد پایینتر میآمد.

جزری میگوید: «أزهر» یعنی سپید و تابناک. «زجج» یعنی کمانی بودن و کشیده بودن ابرو. «قرن» به تحریک یعنی پیوستگی ابروها. این وصف بر خلاف روایتی است که ام معبد در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و گفته «أزجّ أقرن» زیرا وصف صحیح تنها با صفت اول است. «سوابغ» در اینجا حال از اسم مجرور یعنی «حواجب» است. یعنی ابروان حضرت لطیف و کشیده بود. اینکه «حواجب» به جای «حاجبین» آمده در واقع اسم مثنّی جمع بسته شده است. «یدرّه الغضب» یعنی هنگام خشم رگ پیشانی حضرت پُر از خون میشد، اما زمخشری گفته «یدرّه الغضب» یعنی خشم آن رگ را به لرزه میانداخت، این فعل از «أدارت المرأه المغزل» گرفته شده یعنی زن دوک را به لرزه انداخت که این در هنگامی بوده که زنی به تندی ریسمان میبافته. «ممکوره» یعنی با اندام فروپیچیده.

جزری درباره «أقنی العرنین» میگوید: «عرنین» به کسر یعنی بینی، همچنین گفتهاند یعنی بالای بینی، «قنا» در بینی یعنی کشیدگی بینی با ظرافت پرّهاش و برآمدگیِ میانش. «شمم» کشیدگی استخوان بینی با صافیِ بالایش و برآمدگی اندکِ پرّهاش.

میگویم: یعنی صفت «قنا» در بینی پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد نبوده و فقط با دقت زیاد مشخص میشده. درباره «کثّ اللحیه» به فتح گفتهاند «کثاثه» (پُرپشتی) در «لحیه» (محاسن) این گونه است که محاسن نه نازک باشد و نه دراز بلکه انبوه باشد. جزری میگوید: «سهل الخدین» یعنی گونههای صاف بدون برآمدگی.

کازرونی میگوید: میتوان گفت منظورش این است که در گونههای حضرت هیچ برآمدگی نبوده، زیرا «سهل» (نرم و نازک) متضاد «حزن» (سخت و درشت) است، برخی نیز گفتهاند منظور این است که «اسیل الخدین» بوده یعنی گونه ایشان پُرگوشت نبوده و پوستش زِبر نبوده است.

جزری میگوید: «ضلیع الفم» یعنی با دهان بزرگ و فراخ، عرب بزرگی دهان را میستوده و کوچکیاش را مینکوهیده است.

همچنین گفتهاند از «فم» (دهان) اراده «دندان» شده و کنایه دهان از دندان یعنی ایشان دندانهای کامل داشته که با استواری کنار هم چیده شده بودهاند. «جرذ» نوعی موش است. «لحاه الله» یعنی روسیاهش کند و لعنتش گوید. «دَبَی» به تخفیف باء ملخی است که بال در نیاورده. «شدق» به کسر اطراف دهان است و «شَدَق» به تحریک، فراخی اطراف دهان یا استخوان آرواره است. «هریت» یعنی کسی که اطراف دهانش فراخ است. «أحیا» یعنی باحیاتر. «المخبأه» زن پردهنشین است. «الریقال» بر وزن «فیعال» از «أرقل» (شتابان رفت) آمده. «شقشقه» به کسر چیزی همچون کف است که از دهان شتر به هنگام مستی میریزد، بنابراین وقتی به خطیب میگویند «ذو شقشقه» او را به شتر نر شبیه کردهاند. میگویند «ظلمتُ البعیر» هنگامیکه بدون هیچ مرضی سرش را ببرم. ابن مقبل میگوید:

«شتران به خانهای بازگشتند که در آن، فراخ آروارههایی بودند که شتران را بدون هیچ بیماری میکشتند.»

«زرنب» نوعی گیاه خوشبوست. جزری میگوید: «شنب» یعنی سپیدی. «بریق» یعنی تیزی دندان. «فلج» گشودگی میان دندانهای پیشین و چهار دندان کنار آنهاست. جوهری میگوید: «جذم» به کسر ریشه و اصل هر چیز است که

فتحه نیز داده میشود. جزری درباره «جید دمیه» میگوید: «دمیه» به معنای صورت منقوش است و جمعش «دُمی» است، از آن رو مثال شده که در ساختنش سختگیری میکنند و در زیباسازیاش بسیار میکوشند. «معتدل الخلق» همه اعضاء بدنش در زیبایی و کمال متناسب هستند. «بادنا» یعنی تنومند که با «متماسکا» همنشین شده، «متماسک» یعنی اعضای بدنش با هم انسجام داشتهاند و اندامی متناسب داشته است. «سواء البطن و الصدر» یعنی شکم و سینهاش همراستا بودهاند و یکی از دیگری برجستهتر نبوده است.

زمخشری میگوید: یعنی شکمش برآمده نبوده و با سینهاش همراستا بوده، و سینهاش عریض بوده و با شکمش همراستا بوده است. جزری میگوید: «کرادیس» یعنی سر استخوانها که مفردش «کردوس» است، نیز گفته شده «کردوس» محل پیوند استخوانهای ستبر است مانند زانوها و آرنجها و کتفها، منظور این است که اعضای بدنش تنومند بوده است. جزری میگوید: «أنور المتجرد» یعنی آن بخش از بدنش که زیر جامه نبوده و هویدا بوده میدرخشیده، یعنی بدنش درخشان بوده است.

کازرونی میگوید: «المتجرد» اندامی است که زیر جامه پوشانده میشود و گاهگاه از جامه بیرون میزند، که در این عبارت به شدت سپیدی توصیف شدهاند. در حدیث دیگری آمده حضرت «أسمر» سبزه بوده و در حدیثی دیگر آمده «أبیض مشرب» (سپید و سرخ) بوده و در این حدیث آمده «أزهر اللون» (گلگون) بوده است. وجه جمع میان این اوصاف چنین است که اندامی که در معرض نور خورشید بوده سبزه بوده و اندامی که زیر جامه بوده سپید بوده است، «أزهر» نیز بر درخشندگیِ رنگ تن دلالت دارد و نه بر سپیدی، همچنین «مشرب» اگر پُررنگ شود رو به «أسمر» میگذارد بنابراین میان این دو تفاوتی نیست. در حدیث دیگری آمده که پیامبر «الأبیض الأمهق» نبوده یعنی سفید مانند گچ. در اینجا «الأنور» به جای النیر» آمده مانند کلام حق تعالی «وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»(1)

(و این [کار] بر او آسانتر

1- . روم / 27

است) و یا مانند کلام عرب «الله أکبر» (خدا بزرگتر است). «اللّبه» به فتح و تشدید باء یعنی زیر گلو. «عاری الثدیین» یعنی روی سینههایش مویی نبوده، نیز گفتهاند منظور این است که روی آنها گوشتی نبوده چون در وصف حضرت آمده روی بازوها و کتفها و بالای سینهاش مو داشته است.

البته معنای اول منتفی نمیشود و به دومی نیازی نیست زیرا دلیل عبارت دوم با معنای نخست منافاتی ندارد.

کازرونی میگوید: «رحب الراحه» (دارای کف دست پهن) نزد عرب کنایه از سخاوتمندی و بخشندگی است و این ویژگی را نشانه بخشندگی برمیشمرند. زمخشری میگوید: «فناطوا من الکذاب» این را اخطل درباره مختار بن ابی عبید گفته است.

جزری میگوید: «شثن الکفین و القدمین» یعنی دستها و پاهایش به درشتی و کوتاهی میگراییدهاند، نیز گفتهاند این صفتِ کسی است که انگشتانش درشت است اما کوتاه نیست که این در مورد مردان ستوده میشود زیرا مُشتشان را محکمتر میکند، اما در مورد زنان نکوهش میشود.

صاحب بن عباد در المحیط میگوید: «الشتون» یعنی جامههای نرم که مفردش «شتن» است. در حدیث «شتن الکف» با تاء در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و آنجا که با ثاء روایت شده به سبب تصحیف بوده است. که البته این نظر ، عجیب و غریب است .

زمخشری میگوید: «سائل الأطراف» یعنی اندامش پیچاپیچ نبوده، جزری میگوید: یعنی کشیده بوده، برخی نیز با نون روایت کردهاند که به همان معناست همچون «جبریل» و «جبرین».

جزری درباره «سبط القصب» میگوید: «سبط» به سکون یا کسر باء یعنی کشیده و بدون پیچ و خم و برآمدگی، و منظور از «قصب» ساعدها و ساقهاست. «أخمص» قسمتی از کف پاست که هنگام قدم زدن بر زمین نمیچسبد و «خمصان» گودی زیاد کف پاست، یعنی آن قسمت از پایش بسیار با زمین فاصله داشته، اما چون از مردی اعرابی در این باره پرسیدند وی گفت: اگر گودی کف پا به اندازهای

باشد که زیاد بالا نباشد و زیاد پایین هم نباشد این بهترین حالت است اما اگر با زمین مساوی باشد یا زیاد بالا باشد این نکوهیده است، پس بر خلاف معنای نخست گودی کف پای حضرت میانه بوده است.

جوهری میگوید: مرد «أرحّ» یعنی کسی که کف پاهایش گودی ندارد مانند پاهای زنگیان. «مسیح القدمین» یعنی پاهایی هموار و نرم که هیچ فرورفتگی و یا شکستگی ندارند چنانکه اگر آب بر رویشان بریزند به خاطر همواری به راحتی بر رویشان جاری میشود.

جزری درباره این وصف که «إذا مشی تقلع» میگوید: بر گام قوی دلالت دارد، یعنی پاهایش را با قدرت از زمین برمیدارد و نه همچون کسی که خرامان و با گامهای کوتاه راه میرود، چرا که اینها از صفات راه رفتن زنان است. در سخن ابی هاله «إذا زال زال قلعا» «قلع» هم به فتح و هم به ضمِ روایت شده، به فتح در معنای فاعل است یعنی گامش را از زمین بر میکَنَد، به ضم یا مصدر است یا اسم که باز به همان معنای مفتوحش است. هروی میگوید: «قلعاً» را در کتاب غریب الحدیث ابن انباری به فتح قاف و کسر لام خواندم، به خط ازهری نیز همینگونه خواندم. در حدیث دیگری آمده «گویا از سراشیب روان بود»، روان بودن از سراشیب و گام بر کندن از زمین مفهومی نزدیک به هم دارند، منظور این است که استوار گام برمیدارد اما در عین حال نشانی از شتاب و حرکت سخت در او نیست. در وصف راه رفتن حضرت آمده که «إذا مشی تکفی تکفیا» یعنی متمایل به جلو راه میرفته، این فعل در این جمله به صورت غیرمهموز روایت شده اما در اصل مهموز است، برخی نیز آن را به صورت مهموز روایت کردهاند زیرا در این حالت از مصدر «تفعّل» و از ریشه صحیح ساخته شده یعنی «تکفأ تکفؤا» مانند «تقدّم». در «تکفؤا» همزه حرف صحیح است اما اگر آن را با حرف معتل بخوانیم «تکفیا» عین الفعل در مضارعش مکسور میشود مانند «تخفی تخفیا»، حال اگر همزه مخفّف شود به معتل ملحق میشود و به صورت «تکفیا» به کسر در میآید.

کازرونی میگوید: یعنی در راه رفتن چنان استوار گام برمیداشت که همچون شاخه که در معرض وزش باد باشد، به آرامی میلرزید(1).

جزری میگوید: «هون» یعنی ملایمت و نرمی و استواری. «ذریع المشی» یعنی با گامهای بلند.

کازرونی میگوید: «ذریع» یعنی سریع، شاید چنین پنداشته شود که این وصف با وصف قبلی متضاد است اما این دو هیچ تضادی ندارند، بدین معنا که حضرت در عین استواری در راه رفتن، گامهای مستمر برمیداشته و از دیگران جلو میزده، همچنانکه در حدیث دیگری آمده پیامبر صلی الله علیه و آله با ملایمت راه میرفت و یاران حضرت به سرعت گام برمیداشتند اما به ایشان نمیرسیدند؛ که آن هم به همین معناست. شاید هم میخواهد با این وصف صفت خرامیدن را از راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله نفی کند. قاضی در الشفاء میگوید: «تقلّع» برداشتن پا با قدرت است و «تکفؤ» تمایل به آداب راه رفتن و رعایت آنهاست. «هون» یعنی ملایمت و متانت. «ذریع» یعنی با گامهای بلند، یعنی در راه رفتن پاهایش را به سرعت برمیداشته و گامهایش را به دور از تکبّر برمیداشته و راه خود میپیموده و این همه با ملایمت و استواری و بدون شتاب بوده همچنانکه گویی از سراشیب روان بوده است.

جزری میگوید: «صبب» زمین شیبدار است. «إذا التفت التفت جمیعا» یعنی دزدکی نگاه نمیکرده، یا به قول دیگر وقتی به چیزی مینگریسته گردن به چپ و راست نمیچرخانده، چراکه انسان شتابزده و سبکسر چنین میکند، بلکه کاملا به شخص رو میکرده و تماما میچرخیده. در «جلّ نظره الملاحظه» «لحظ» به باب «مفاعله» رفته، «لحظ» نگریستن با مردمک چشم در راستای شقیقه است، اما نگاهی که در راستای بینی میشود «موق» و «ماق» نام دارد.

میگویم: در الفائق و کتابهای دیگر عامه پس از آن آمده: «یسوق أصحابه» در تفسیر این جمله گفتهاند یعنی آنان را پیشاپیش خود روانه میکرده و از روی

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در بیان جامع اوصاف پیامبر ص .

فروتنی پشت آنان راه میرفته و نمیگذاشته کسی پشت سرش راه برود. در حدیث دیگری آمده که حضرت میفرموده: پشت سر مرا برای فرشتگان بگذارید. «لیست له راحه» یعنی فراغت از اندیشه و کار. در «بأشداقه» «أشداق» یعنی اطراف دهان که این سخن دلالت بر فراخیِ اطراف دهان حضرت دارد که نزد عرب صفتی ستوده بوده است، همچنین گفتهاند یعنی هنگام صحبت کردن همه دهان خود را باز نمیکرده. «بجوامع الکلم» یعنی در الفاظ اندک معانی بسیار میآورده. «فصلا» یعنی سخن آشکار و روشنگری که حق را از باطل جدا میکند، نیز گفتهاند یعنی حُکمی که خردهای بر گویندهاش نیست. «دمثا» یعنی نرمخو و آسان گیر بوده، اصل این کلمه از «دمث» به معنای زمین پست و هموار با ماسه نرم است. «لیس بالجافی» یعنی درشتخو و بدخُلق نبود و یا به یاران خود جفا نمیکرد. «مهین» هم به ضم و هم به فتح روایت شده، با ضم دلالت بر فاعل دارد از «أهان» یعنی یاران خود را خوار نمیکرده؛ با فتح دلالت بر مفعول دارد از «مهانه» یعنی خواری، «هو مهین» یعنی خوار و حقیر. «تعظم عنده النعمه» در الفائق آمده یعنی نعمتها را بزرگ میداشته، یا به قولی آنچه را به او داده میشده هرچند کم بوده کوچک نمیانگاشته. «ذواق» اسم چیزی است که چشیده میشود، معنای سخن این است که نه طعام را به وصفی میستوده و نه آن را به عیبی مینکوهیده.

جزری میگوید: «ذواق» یعنی خوردنی و نوشیدنی به معنای مفعول از ریشه «ذوق» آمده و بر مصدر و اسم واقع میشود. «تعوطی الحق» یعنی تا زمانیکه هیچ اهمال و ابطال و افسادی در مورد حق نمیدیده، از خوشخُلقترین مردم با یاران خود بوده اما اگر چنین مواردی را میدیده چنان خشمگین و دگرگون میشده که دیگر هیچ کس او را نمیشناخته و این همه به خاطر یاری حق بوده است. «تعاطی» یعنی دست بُردن و جرأت بر چیزی که از «عطا الشیء یعطوه» گرفته شده یعنی آن را گرفت و به آن دست یازید.

می گویم : در اکثر روایات آنان بعد از «حتی ینتصر له» ، این دو جمله آمده : «لا یغضب لنفسه» و «لا ینتصر لها» .

در برخی روایات به جای «یضرب براحته الیمنی» آمده «بباطن راحته الیمنی» یعنی با درون کف دست راست خود.

کازرونی میگوید: تفسیر «اتصل بها» این است که: «یضرب بباطن راحته» یعنی با دستش به سخنش اشاره میکند(1).

قاضی نیز در الشفاء همینگونه روایت کرده و گفته: «و چون سخن میگفت به آن متصل میشد» پس با انگشت ابهام راست خود بر کف دست چپش میزده. زمخشری میگوید: «أشاح» یعنی با جدّیت روی بر میگرداند.

جزری میگوید: یعنی به یاد دوزخ میافتاد و سپس رو میگرداند، «أشاح ، المشیح» یعنی حذر کرد و در کاری جدّیت کرد و نیز گفتهاند یعنی رو به تو کرد و به پشت سرش توجه نکرد. «أشاح» در اینجا هر یک از این معانی را میتواند داشته باشد، یعنی از دوزخ حذر کرد چنانکه گویا آن را میبیند، و یا بهطور جدّی به پرهیز از دوزخ سفارش کرد، و یابه هنگام سخن رو به مخاطب کرد، که در وصف حضرت آمده «إذا غضب أعرض و أشاح». «غض طرفه» یعنی چشم فرو میبست و دیده بر میگرفت و نگاه نمیکرد، حضرت چنین میکرده تا از بدخُلقی و تکبّر به دور باشد.

«جُلّ ضحکه» به ضم یعنی اغلب خندههایش. «یفتر عن مثل حب الغمام» یعنی لبخند میزد و بدون آنکه قهقهه بزند به لبخند ادامه میداد تا اینکه دندانهایش پیدا میشد، این فعل از «فررت الدابه أفرها فرا» گرفته شده یعنی چهارپا دهانش را گشود تا ببینند چند سال دارد، «افتر یفتر» در باب افتعال است. منظور از «بحب الغمام» تگرگ است. «شکله» یعنی درباره منش و ارادهاش، نیز گفتهاند درباره چگونگی کارهایش، «شکل» به کسر یعنی حالت آرام و به فتح یعنی مثل و منش.

کازرونی میگوید: «شکل» به فتح یعنی چگونگی و سیره(2).

درباره «بالخاصه» جزری و دیگران گفتهاند یعنی در آن هنگام عوام به حضور حضرت نمیرسیدهاند بلکه خواص آنان را از سخنان پیامبر صلی الله علیه و

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باب مجموعه اوصاف پیامبر ص .
2- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باو.ب مجموعه اوصاف پیامبر ص .

آله باخبر میکردهاند، گویا حضرت از طریق خواص به عوام بهره میرسانده است، نیز گفتهاند «باء» در اینجا به معنای «مِن» است، یعنی وقت دیدار عوام را پس از وقت دیدار خواص و به جای آنها قرار میداده است. «قسمه» به «ایثار» معطوف است. «روادا» یعنی جویندگان علم و حکمت از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله که پاسخهای روشنگر را برای رهنمونی مردم با خود میبردهاند. «رواد» جمع «رائد» است به معنای کسی که پیشاپیش قوم حرکت میکند و آنان را رهبری میکند.

میگویم: برخی کلمه را بر اثر تصحیف با ذال نقطه دار «أذلّه» خواندهاند یعنی با اندرزهایی که از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته بودهاند فروتنانه میرفتهاند، این معنا برگرفته از کلام حق تعالی است: «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»(1)

{با مؤمنان فروتناند}.

جزری میگوید: در «إلا عن ذواق» «ذواق» را مثلی زده از بهرههایی که آنان از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله میبردهاند، یعنی آنان با بهرههایی که .از علم و ادب برده بودند مجلس را ترک میکردند، بهرههایی که برای جانهایشان همچون آب و غذا برای تنهایشان بود.

قاضی می گوید : ممکن است که معنای ظاهری آن مراد باشد ، یعنی غالبا و اکثرا این چنین بوده .

«یحذر الناس» بدون تشدید است و «یحترس منهم» عطف به آن و برای تفسیر آن است، برخی نیز بر بنای «تفعیل» برای ترجیح تاسیس بر تاکید خواندهاند، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از یکدیگر بر حذر میداشت و آنان را به دوراندیشی امر میفرمود و خود نیز از آنان بر حذر بود، البته معنای اول رساتر است. «لا یوطن الأماکن» یعنی برای خود محل و جایگاهی انتخاب نمیکرد تا فقط آنجا بنشیند و به آنجا معروف شود؛ این جمله در ادامه تقسیر میشود. در برخی روایات پس از «من جالسه» آمده «أو قاومه» یعنی با او قیام میکرده یعنی نشست

1- . مائده / 54

و برخاست. «لا تؤبن فیه الحرم» یعنی سخن ناپسند زده نمیشده و مجلس حضرت از حرف بیهوده به دور بوده است، میگویند «أبنت الرجل أبنه» یعنی صفنت بدی را به او نسبت دادم پس او «مأبون» است، این فعل از «اُبَن» گرفته شده به معنای گرههایی است که در چوب کمان وجود دارد و آن را خراب میکند و ایراد آن است. «سلاجم» جمع «سلجم» است به معنای طویل. «سراء» به فتح و الف ممدوده نام درختی است که از چوبش کمان میسازند. جوهری میگوید: «اُبنه» به ضم یعنی گرههای چوب؛ اعشی گفته: «قضیبُ سراء کثیر الأُبَن». جزری میگوید: «لا تنثی فلتاته» یعنی فاش نمیشود، میگویند «نثوت الحدیث أنثوه نثوا»، «النثاء» در سخن هم بر نیکو و هم بر ناپسند اطلاق میشود، میگویند: «ما أقبح نثاه و ما أحسنه»، «الفلتات» جمع «فلته» به معنای لغزش است؛ منظور این است که در مجلس حضرت لغزشی نبوده که فاش شود.

میگویم: ضمیر در «فلتاته» به «مجلس» برمیگردد.

در برخی روایات به جای «متواصلین فیه بالتقوی» «یتواصون فیه بالتقوی» و در برخی دیگر «یتعاطفون بالتقوی» روایت شده است. «فظّ» یعنی بدخُلق. «صخب» با صاد و سین یعنی هیاهو و آشفتگی اصوات در مشاجره. جزری میگوید: «کأنما علی رءوسهم الطیر» آنان را به ساکن بودن و متانت وصف کرده است و منظورش این است که هیچ سبکسری و شتابزدگی در میان آنان رخ نمیداده، زیرا پرنده فقط بر روی چیزهای بی حرکت مینشیند، فیروزآبادی میگوید: یعنی از هیبت حضرت تکان نمیخوردند. اصل این سخن از آن جاست که کلاغ بر سر شتر مینشسته و کنههایش را برمیچیده، شتر هم تکان نمیخورده تا کلاغ از رویش نپرد. «لا یتنازعون عنده الحدیث» یعنی وقتی یکی از آنان سخن میگفت بقیه سکوت میکردند تا حرفش به پایان برسد سپس دیگری صحبت میکرد که در ادامه نیز تفسیرش میآید. «حدیثهم عنده حدیث أولاهم» که در برخی نسخهها «أولهم» به صورت مفرد آمده، چه بسا تاکیدی باشد بر همان سخن پیشین، یعنی هیچ کس سخن نمیگفته جز کسی که پیشتر زبان گشوده. «علی الجفوه» یعنی بر تندخویی و بیادبی وی. «لیستجلبونهم» یعنی آنان غریبها را با خود به مجلس حضرت می

آوردند زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر لحن پرسش و سخن غریبها بسیار بردبار و شکیبا بود اما اصحاب جرأت چنین کاری را نداشتند. جزری میگوید: «رفدته أرفده» یعنی او را یاری کردم.

میگویم: در برخی روایات آمده «فأرشدوه» اما چنین برمیآید که «فأوفدوه» به واو باشد.

جزری میگوید: قتیبی درباره معنای «من مکافئ» گفته: اگر به کسی نیکی میکرده و سپس آن کس به جبران آن نیکی از او ستایش میکرده حضرت ستایش وی را میپذیرفته اما اگر پیش از آنکه به وی نیکی کند او را میستوده این ستایش را نمیپذیرفته. اما ابن انباری گفته این غلط است، زیرا هیچ کس از نیکی پیامبر صلی الله علیه و آله به دور نبوده چراکه خداوند حضرت را به عنوان رحمتی برای همه مردم مبعوث کرده است، چه کسی که برای جبران میکوشیده و چه کسی که نه، در هر حال ستایش از پیامبر صلی الله علیه و آله واجبی است که اسلام انسان با آن کامل میشود، صحیح آن است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله تنها از کسی ستایش را میپذیرفته که میدانسته او حقیقتا مسلمان است و در شمار منافقانی نیست که بر زبانهایشان سخنی متفاوت از دلهایشان داشتهاند. ازهری نیز قول سومی دارد که میگوید: «إلا من مکافئ» یعنی کسی که در ستایش نه حدّ را میگذرانده و نه در برابر مقام الهی حضرت قصوری میکرده است.

«حتی یجوزه» یعنی وقتی آن کس سخن را درمیگذرانده و آن را به پایان میرسانده و میخواسته سخن دیگری آغاز کند آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با نهی یا برخاستن ادامه سخن او را قطع میکرده. در برخی نسخهها و روایات «بإنتهاء» آمده به این معنا که سخنگو با انتهای کلام خود و یا برخاستن بس میکرده. در بسیاری نسخهها ضمیر «یجوزه» نیامده که اینگونه احتمال دارد با راء بدون نقطه باشد به این صورت که «إلا أن یجور» یعنی مگر اینکه ستم میکرده و حرف ناروایی همچون دشنام یا غیبت میزده که آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سخنش را با نهی یا برخاستن قطع میکرده است.

افزون بر این بدان که شیخ صدوق در شرح خود دو قسمت دیگر را نیز آورده که در روایت خود نیاورده، چون شرح او مربوط به روایت دیگری است که شیخ بدون توجه به روایتی که آورده آن دو را نیز شرح داده، یکی «یسوق أصحابه» که در جای خود به آن اشاره شد و دیگری «لکل حال عنده عتاد» قبل از «لا یقصر عن الحق». جزری درباره آن میگوید: یعنی آنچه با پیشامدها مناسب است. امام حسن علیه السلام هند ابن ابی هاله را دایی خود معرفی کرده زیرا ابا هاله پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله همسر خدیجه بوده و خدیجه از او هند و هاله را زاییده که این در احوال خدیجه خواهد آمد.

5. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام از امام علی نقل کرده که ایشان فرمود: ندیدم میان کتفهای کسی فراختر از میان کتفهای رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد(1).

6. قصص الأنبیاء: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در راهی میرفت اگر کسی پشت سر ایشان از همان راه میرفت از بوی خوش تن رسول خدا صلی الله علیه و آله درمییافت که ایشان از آن راه گذشته است، حضرت بر هر سنگ و درختی گذر میکرد به ایشان سجده میکردند(2).

7. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما جماعت پیامبران چشمهایمان میخوابد اما قلبهایمان نمیخوابد، و پشت سرمان را همچون پیش رویمان میبینیم(3).

8. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ابوذر جویای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند ایشان در فلان بستان است. ابوذر در پی حضرت راهی شد و به آنجا رسید. دید پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده است. تکهای از پوست خشکیده یک نخل را برداشت و آن را شکاند تا خواب رسول خدا

1- . عیون أخبار الرضا: 222
2- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
3- . بصائر الدرجات: 125

را بیازماید. ناگاه پیامبر چشم گشود و فرمود: ای ابوذر! برای امتحان من حیله میکنی؟! مگر نمیدانستی من وقتی خوابم شما را همچون وقتی بیدارم میبینم(1)؟

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «عسیب» تکهای صاف و نازک از پوست نخل است که برگش را برهنه میکند، شاخهای که بر آن برگی نروییده باشد «سعف» نام دارد. «استبراء» کنایه از آزمودن است، یعنی او چنین کرد تا بداند آیا پیامبر خواب است یا نه، و یا تا بداند آیا پیامبر در خواب میداند پیرامونش چه میگذرد یا نه. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أ تخدعنی عن نفسی» یعنی آیا برای آزمودن من مکر میکنی و میپنداری به من ایمان داری حال آنکه عملی ناسازگار با آن میکنی؟ زیرا کاری که کردی نشان میدهد میپنداری من آنچه را در بیداری میبینم در خواب نمیبینم. و یا بدین معناست که آیا میپنداری از آنچه بر من یا پیرامونم میگذرد بیخبرم؟ در هر حال این جمله از پیچیدگی خالی نیست. اغلب در مورد کسی به کار میرود که میخواهد کسی را فریب دهد و از راه حق گمراه کند و در راهی بیاندازد که به ضرر اوست. شاید این عبارت از باب تعبیر از چیزی با ذکر لازمهاش باشد، یعنی این کار تو مستلزم این امکان است که کسی مرا فریب دهد و در راهی بیاندازد که به ضررم است.

9. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ابوذر که خدایش رحمت کند، جویای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند ایشان که درود بر او و خاندانش باد، در فلان بستان است. ابوذر در پی حضرت رهسپار شد و ایشان را در خواب یافت. چون بر او دشوار آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله را بیدار کند، خواست خواب ایشان را بیازماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای او را شنید و سر برآورد و فرمود: ای ابوذر! آیا برای من حیله میکنی؟! مگر نمیدانستی من وقتی خوابم کارهایتان را همچون وقتی بیدارم میبینم؟ چشم من میخوابد اما قلبم نمیخوابد(2).

الخرائج و الجرائح نیز همانند این حدیث را آورده است.

1- . بصائر الدرجات: 125
2- . بصائر الدرجات: 125

10. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شما را از پشت سرم همچون از پیش رویم میبینم. صفوفتان را فشرده بر پا سازید وگرنه خداوند میان دلهایتان اختلاف میاندازد(1).

11. بصائر الدرجات به اسنادی دیگر همانند این حدیث را آورده است.

12. بصائر الدرجات به اسنادی دیگر همانند این حدیث را آورده است.

13. السرائر به اسنادی دیگر همانند این حدیث را آورده است(2).

14. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: عمر نزد حفصه (همسر پیامبر) رفت و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کاری که مردان میکنند چگونه است؟ حفصه گفت: او یکی است مثل بقیه مردان. خداوند این را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله نپسندید و برای ایشان ظرف حلیمی از گندم بهشت نازل فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن حلیم را خورد و توان چهل مرد به توان ایشان افزوده شد(3).

توضیح: «بضع» به ضم یعنی جماع که به کسر نیز آمده اما به ضم بیشتر است. جزری میگوید: «صلاه الجماعه تفضل صلاه الواحد ببضع و عشرین درجه» (نماز جماعت بیست و چند مرتبه برتر از نماز فرادی است.) «بضع» در میان اعداد به کسر و گاه به فتح یعنی میان سه تا نه، نیز گفتهاند میان یک تا ده. جوهری میگوید: میگویی «بضع سنین» (چندین سال) و «بضعه عشر رجلا» (چندتایی بیش از ده مرد) اما وقتی از لفظ «عشر» (ده) گذشت نمیگویی «بضع و عشرون» (بیست و چند) که این با آنچه در حدیث آمده مطابقت ندارد.

البته اینکه حرف عطف نیامده احتمال قرائت به کسر را میکاهد.

15. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی حلیمی از حلیمهای بهشتی را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد، گندمش در باغهای بهشت کاشته شده بود و پریان سیاهچشم آن را ساییده بودند.

1- . بصائر الدرجات: 124
2- . بصائر الدرجات: 124، 125
3- . المحاسن: 404

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را خورد و توان چهل مرد به نیروی ایشان افزوده شد؛ خداوند میخواست اینگونه پیامبر خود صلی الله علیه و آله را شادمان کند(1).

16. الکافی: همانند حدیث قبلی را آورده و سپس در حدیث دیگری به روایت از امام جعفر صادق علیه السلام آورده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر نیروی کمر نزد خداوند عزّوجل شکوه کرد. خداوند به ایشان امر فرمود تا گندم و گوشت بخورد یعنی حلیم(2).

توضیح: «فرک» یعنی ساییدن.

17. الخرائج و الجرائح : یکی از معجزات قطعی آن حضرت اخبار متواتری است که کافر و مومن اعتراف کردهاند به وجود مُهر نبوتی که میان کتفهایش بر موهایی متراکم بوده است. پیامبران سالهای دراز پیش از ولادت حضرت این نشانه را آوردهاند و خبری که دادهاند با صفات پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار بوده است(3).

18. الخرائج و الجرائح: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رکوع و سجود را تماما به جا آورید که به خدا سوگند وقتی به رکوع و سجده میروید من شما را از پشت سرم میبینم(4).

19. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت به بیست ویژگی از ویژگیهای پیامبران صلی الله علیه و آله موصوف بود که اگر کسی یکی از آنها را داشت همان یکی برای دلالت بر ارجمندیاش کافی بود ، چه رسد به کسی که هر بیست ویژگی درونش جمع شده باشد: ایشان پیامبری امانتدار و راستگو و هوشیار و اصیل و شرافتمند و استوار و فصیح و بیریا و عاقل و فاضل و عابد و زاهد و سخاوتمند و دلیر و قانع و فروتن و بردبار و مهربان و غیرتمند و صبور و سازگار و

1- . المحاسن: 404
2- . فروع الکافی 2: 170
3- ، 4. این دو خبر را در کتاب الخرائج نیافتیم؛ پیشتر گفتیم نسخهای که مؤلف از این کتاب دارد با نسخه چاپیاش متفاوت است، در حال حاضر

نسخهای از آن در کتابخانه سلطان العلماء هست که آن نیز با نسخه چاپی تفاوت دارد.
-4

ملایم بود که با هیچ منجم و کاهن و فالگیری نیامیخته بود. از آنجا که قریشیان به ایشان گفتند «ساحر» درمییابیم که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به آنان نشان داده که نتوانستهاند همانندش را بیاورند. گفتند این مرد دیوانه است زیرا چنان به آنان تاخت که هیچ از عاقبت کارش با آنان نمیهراسید. گفتند او کاهن است زیرا از غیب خبر میداد. گفتند معلم است زیرا آنان را از اسراری خبر میداد که از حضرت پنهان میداشتند، اینچنین صدقِ پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی ثابت شد که کوشیدند ایشان را تکذیب کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله ویژگیهای ناتوانان را داشت، ویژگیهایی که اگر برخی از آنها در کسی باشد امورش سامان نمییابد: حضرت یتیم و فقیر و ضعیف و تنها و غریب بود و دشمنان بسیار داشت و هیچ حصار و شوکتی نداشت، با این همه جایگاهش فراز شد و مقامش والا گشت و این نشانهای بر نبوت ایشان شد. تندخویی بَدَوی حضرت را میدید و میگفت: به خدا سوگند این چهره چهره یک دروغگو نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله در سختیها برجا بود و چون به مصیبت درمیافتاد و داراییاش را از دست میداد بر تهیدستی و بینوایی شکیبا بود، در قبال دنیا زهد میورزید و خواهان آخرت بود، اینچنین فرمانروایی برای حضرت محقّق گشت. هر عضو از تن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بر معجزهای گواه بود و چون در شب تاریک راه میرفت چنان نوری از ایشان میتابید که گویی ماه است.

عایشه میگوید: شبی سوزنی را گم کردم و در خانهام چراغی نبودو ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به نور رخسار ایشان سوزن را یافتم.

حمزه بن عمر اسلمی میگوید: در شبی تاریک با پیامبر صلی الله علیه و آله کوچ کردیم، انگشتان حضرت جایگاه ایشان را روشن میکرد.

جابر بن عبدالله: پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جادهای راه میپیمود اگر کسی پس از دو روز از آن جاده میگذشت درمییافت که حضرت از آنجا گذر کرده است.

مسلم: پیامبر صلی الله علیه و آله در نیمروز نزد اُم سلمه میخفت. ام سلمه عرق چهره ایشان را جمع میکرد و در عطرها میریخت.

عبدالجبار بن وائل از پدرش روایت کرده: دلو آبی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت از آن نوشید و با آن وضو گرفت، سپس جرعهای از آن را در دهان گرداند و یکجا درون دلو بیرون ریخت. آن آب همچون مشک یا خوشبوتر از مشک گردید.

سایه پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین نمیافتاد، زیرا سایه از جنس تاریکی است حال آنکه وقتی حضرت به زیر خورشید و ماه و چراغ میایستاد نور ایشان بر نور آنها چیره میشد.

قامت پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه در کنار کسی راه میرفت از آن کس یک سر بلندتر بود حتی اگر آن شخص بلندقد میبود.

بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله ابری در برابر خورشید سایه میافکند و همپای ایشان راه میپیمود و با ایشان میایستاد و هیچ پرندهای بر فرازش نمیپرید.

چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله از پس ایشان همچون از پیش ایشان مینگریست و از پشت ایشان همچون از جلوی ایشان میدید.

بینی پیامبر صلی الله علیه و آله از زمانی که خداوند متعال آن را آفریده بود هیچ بوی بدی استشمام نکرده بود.

دهان ایشان اگر در کوزه یا چاه آبی بیرون میریخت از آن بویی خوشتر از مشک به مشام دیگران میرسید.

لسان پیامبر صلی الله علیه و آله به زبانهای بسیاری سخن میگفت.

محاسن پیامبر صلی الله علیه و آله هفده طاقه نور داشت که بر گونههای ایشان میدرخشید.

گوشهای پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب حضرت همچون در بیداری ایشان میشنید و کلام جبرئیل را در میان مردم میشنید حال آنکه آنان نمیشنیدند.

ربیع الأبرار: ابوسفیان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد حال آنکه او را آورده بودند. او ازدیاد مردم را حس کرد و با خود گفت: ای ابن

ابی کبشه ! به لات و عزی سوگند که اینجا را بر علیه تو از سواره و پیاده پُر خواهم ساخت و

ص: 200

امید دارم از این چوبها - منبر - بالا روم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند ما را از شر تو مصون دارد ای ابوسفیان!

از سینه پیامبر صلی الله علیه و آله سینهای آگاهتر بر زمین نبود.

کمر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان دو کتف مُهر نبوت داشت، هرگاه حضرت آن را آشکار میکرد نورش نور خورشید را میپوشاند، بر آن نوشته شده بود: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، سوی هر کجا میخواهی رو گذار که تو یاری شدهای.

در حدیث جابر بن سمره آمده: مُهر پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که بر غضروف میان کتفهایش همچون تخم کبوتر بود. از خدری در این باره پرسیدند، گفت: غدهای برآمده بود.

ابو زید انصاری گفته اندکی مو بود که بر کتفهای پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شده بود.

سائب بن یزید گفته مانند تخم کبک بود. وقتی در وفات پیامبر صلی الله علیه و آله شک کردند أسماء بنت عمیس دستش را میان کتفهای پیامبر صلی الله علیه و آله کشید و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشته، آن مُهر رفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله از گرسنگی بر شکم خود سنگ میبست و سیر میشد. چشمان حضرت میخوابید و قلب ایشان نمیخوابید.

از میان انگشتان دست پیامبر صلی الله علیه و آله آب فوران کرد و سنگریزهها در کف دست ایشان تسبیح گفتند.

رکبه میگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نافبُریده و ختنهشده زاده شد و هیچگاه محتلم نشد، زیرا احتلام کار شیطان است؛ حضرت شهوت چهل پیامبر را داشت.

عایشه میگوید: عرض کردم: ای رسول خدا! شما به مستراح میروی و چون بیرون میآیی من پس از شما میروم اما هیچ چیز نمیبینم جز آنکه بوی مشک استشمام میکنم. فرمود: ما جماعت پیامبران تنهایمان بر روحهای

بهشتی نسج میگیرد، پس هر چه را از آن بیرون آید زمین میبلعد. مردی نیز از پس پیامبر صلی الله

ص: 201

علیه و آله رفت. ایشان مراد وی را دانست و فرمود: آنچه بر آدمیان رخ میدهد بر ما جماعت پیامبران رخ نمیدهد.

اُم ایمن میگوید: صبحگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: ای اُم ایمن! برخیز و آنچه را در کوزه است بریز. یعنی بول. عرض کردم: به خدا سوگند من تشنه بودم و آنچه را درونش بود نوشیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و از لبخند دندانهای مبارکش آشکار شد، سپس فرمود: بدان که هرگز شکمت به خون آغشته نخواهد شد. ماجرای خون رگ حضرت نیز از این جمله است.

ران پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که ایشان بر هر چهارپایی سوار میشد آن حیوان در همان سن خود باقی میماند و هرگز پیر نمیشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاهای خود را درون چاهی آویزان کرد. آب چاه که تلخ بود شیرین شد.

نیروی پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که کسی تاب مقاومت در برابرش را نداشت.

اسحاق بن بشار میگوید: رکانه بن عبد بن زید بن هاشم از تنومندترین مردان عرب بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در دشت اصمّ به او فرمود: ای رکانه! آیا از خدا پروا نمیکنی و دعوت مرا نمیپذیری؟ عرض کرد: اگر بدانم دعوت تو حق است از تو پیروی خواهم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو را بر زمین بزنم خواهی دانست سخنم حق است؟ عرض کرد: بله. فرمود: برخیز تا با تو کشتی بگیرم. رکانه به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و با ایشان کشتی گرفت . پیامبر صلی الله علیه و آله در دم به او حمله کرد و بر زمینش زد. عرض کرد: دوباره! حضرت دوباره بر زمینش زد. رکانه گفت: ای قوم! این بسیار عجیب است! همراه شما ساحرترین اهل زمین است.

حُرمت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که ماه گهواره ایشان را در کودکی تکان میداد، بر هر درختی گذر میکرد درخت به ایشان سلام میکرد، مگس روی ایشان نمینشست و هیچ حشرهای به ایشان نزدیک نمیشد.

قدم پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که اگر بر زمین نرم گام میگذاشت اثری از پای ایشان بر جا نمیماند و اگر بر زمین سخت گام میگذاشت جای پای ایشان مشخص میشد.

هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که ایشان در جان آدمیان بزرگ و بااُبهت مینمود تا جایی که فرستادگان کسرا را به لرزه انداخت، با این حال به فروتنی موصوف بود و محبوب دلها بود تا جایی که همصحبتی از ایشان دلگیر نمیشد و هیچ همراهی از ایشان دور نمیشد. سُدّی درباره کلام حق تعالی «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ»(1)

{به زودی در دلهای کسانی که کفر ورزیده اند بیم خواهیم افکند.} می گوید: وقتی ابوسفیان و مشرکان از جنگ اُحد رو به سوی مکه گذاشتند گفتند: چنان آنان را کشتیم که تنها آوارگانشان زنده ماندند. سپس به اندیشه افتادند و گفتند: برگردید تا همه آنان را از بین ببریم. وقتی خواستند چنین کنند خداوند در دلهایشان بیم افکند و از تصمیم خود منصرف شدند.

روایت شده کافران همچون کسانی که شکست خوردهاند وارد مکه شدند، زیرا میترسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان یورش بیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با بیمی که خداوند در دل دشمن انداخت به اندازه پیشروی در یک ماه یاری شدم.

و اما کلام حق تعالی «وَ کَفَّ أَیْدِیَ النَّاسِ عَنْکُمْ»(2) {و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت}؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله راهی خیبر شد و اهالی آن جا را محاصره کرد، قبایلی از اسد و غطفان خواستند بر اهل مدینه یورش ببرند، اما خداوند بیمی در دلهای آنان انداخت و اینگونه آنان را بازداشت.

خداوند متعال فرمود: «هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ»(3) {همو بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید.} و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در هیچ یک از پیروزیها به خود وانهاده نشدیم چه در آغاز کار و چه در پایان کار.

1- . آل عمران / 151

2- . فتح / 20
3- . انفال / 62

جمیل بن معمر فهری هر چه را میشنید به خاطر میسپرد. او میگفت: درون من دو دل وجود دارد که با هر یک از آن دو بهتر از عقل محمد تعقّل میکنم. از این رو قریشیان او را ذوالقلبین نامیده بودند. در جنگ بدر ابوسفیان با او برخورد کرد و دید یک لنگه از نعلینش در دستش است و لنگه دیگرش در پایش! به او گفت: ای ابا معمر چه خبر؟! گفت: لشکریان فرار کردند. گفت: چرا نعلینت اینچنین است؟ گفت: از هیبت محمد میپنداشتم هر دو در پایم هستند. آنگاه نازل شد: «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ»(1)

{خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.}

امیرمؤمنان علیه السلام سروده: (2)

«خدا او را یاری میکند در برابر هر کس که با او بجنگد، همانا او را نصرتی است که به هنگام خیرهسری کافران در برابر آنان مجسم میشود.»

توضییح: «نبل» به ضم یعنی پاکی و نجابت. «مکانه» یعنی منزلت. «عرف» به فتح یعنی نسیم خوش. جزری درباره این صفت مُهر نبوت که آمده «مثل زر الحجله» گفته «زر» واحد «أزرار» است یعنی آنچه با آن پردههای حجله عروس را میبندند؛ البته گفتهاند این معنا با تقدیم راء بر زاء به دست میآید و منظور از «حجله» کبک است که از «أرزت الجراده» گرفته شده یعنی ملخ دُمش را در زمین فرو کرد و تخم گذاشت. روایت ترمذی در کتاب خود به اسنادش از جابر بن سمره نیز گواه این سخن است: مُهر رسول خدا صلی الله علیه و آله میان کتفهای ایشان غدهای سرخ همچون تخم کبوتر بود.

«غرث» یعنی گرسنگی. «علی الأرواح الجنه» در برخی نسخهها با دو حرف بدون نقطه آمده، یعنی ارواحی که وارد بهشت میشوند، و یا جمع «ریح» (باد) است یعنی تنهای ما همچون عطر بادی که بر اهل بهشت میوزد خوشبوست؛ اما در برخی نسخهها با دو حرف نقطه دار آمده یعنی «حور». فیروزآبادی میگوید: «نجیع» یعنی خون شکم.

1- . احزاب / 4
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 84 – 86

20. ابن شهرآشوب در المناقب، ترمذی در الشمائل، طبری در التاریخ، زمخشری در الفائق، فتّال در الروضه در روایات بسیاری وصف پیامبر صلی الله علیه و آله را آوردهاند؛ از آن جمله از امیرمومنان علیه السلام و ابن عباس و ابوهریره و جابر بن سمره و هند بن ابی هاله: پیامبر صلی الله علیه و آله شکوهمند و والا بود، در دیدهها بزرگوار و در دلها ارجمند بود، رُخش چون ماه شب بدر میدرخشید، گلگون بود و رنگ و رویی روشن آمیخته به سرخی داشت، نه چشمی در ایشان ایرادی میدید و نه کسی در ایشان عیبی مییافت، روسپید و گشاده رو با چشمانی سیاه و درشت و سرمه کشیده و ابروانی باریک و سری بزرگ و قامتی بلند و اندامی میانه و پیشانی عریض و بینی کشیده و چشمانی سرخ و سفید و ابروان پیوسته و گونههایی نرم و پهن و دست و ساعدی پهن و کشیده و سرکتفهایی بزرگ و سینهای پهن و دستانی ستبر و پاهایی درشت و سینههایی بیمو و کف پاهای گود و کمری راست و مژگانی دراز و محاسنی انبوه و موهایی مجتمع بر سر و شاربی پُرپشت و گندمگون و دهانی فراخ و بینی بلند و دندانهایی سپید و گشوده و موهایی فروهشته و خط مویی باریک در سینه و قامتی میانه و شکمی صاف و سینهای عریض. گردنش گویا گردن تندیسی با درخشش نقره بود، اندامی راست داشت و پاشنههایی کمگوشت و زنخدانی کوچک و پیشانی گرد و میانتنهای کمگوشت و تهیگاهی که در میان شکاف داشت و بند استخوانهایی قوی. نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه، نه درازقامت بود و نه کوتاهقد، موهایش نه بسیار مجعّد بود و نه بسیار لَخت، چهرهاش نه بسیار گرد بود و نه بسیار چاق و نه بسیار سفید، استخوانهایی تنومند داشت و سراستخوانهایی قوی، سوراخهای بینیاش گوشت داشت، نه بر سینه مویی داشت و نه بر شکم، فقط یک خط موی باریک از بالای سینه تا ناف داشت، شانههایی زیبا و کممو با خط مویی باریک داشت، موهایش بیشتر از بالای گوش سفید شده بود، کف دستش همچون کف دست عطاری بود که به عطر آغشته باشد، دستانش فراخ بود و استخوانهایش کشیده، وقتی خشنود و شاد میشد چهرهاش چون آینه بود و اندکی مایل میشد، در راه رفتن گامهایش برابر بود و به نرمی گام برمیداشت، چون سوی نیکی میشتافت پیشتاز قوم بود،

چون گام برمیداشت صخره را از جا درمیآورد و گویا از سراشیب روان شده بود، وقتی لبخند میزد انگار از میان ابرها باران میبارید و وقتی میخندید روشنی برق را به هنگام درخشش مینمود، هیئتی دلانگیز داشت و خوشاخلاق و خوش برخورد بود، چون نزد مردم رُخ مینمود پیشانیاش را همچون نور چراغی برافروخته میدیدند، آب رخسارش همچون مروارید بود و بوی آب تنش خوشتر از بود مشک ختن بود و میان کتفهایش مُهر نبوت داشت.

ابوهریره میگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام اندام رو می کرد و با تمام اندام رو میگرداند.

جابر بن سمره میگوید: ساقهای پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی باریک بود.

ابوجحیفه می گوید : گونه هایش مونداشت و موی زیر لبش سپید بود.

اُم هانی میگوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار بافته مو داشت؛ صحیح آن است که ایشان دو بافته مو داشت که رسمی بود از هاشم.

انس میگوید: در سر و محاسن رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط چهارده موی سفید شمردم؛ نیز گفته شده هفده موی سفید.

ابن عمر میگوید: سفیدی موی پیامبر در حدود بیست تار موی سفید بود.

براء بن عازب: موهای پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتفهای ایشان میخورد.

انس: مقداری از موهای پیامبر صلی الله علیه و آله تا نرمی گوشهای ایشان آویخته بود.

عایشه میگوید: موهای پیامبر صلی الله علیه و آله پایینتر از نرمه گوش و بالاتر از کتفهای ایشان بود(1).

توضیح: جزری میگوید: در این وصف که پیامبر صلی الله علیه و آله «أزهر اللون» بود «أزهر» یعنی سفید درخشان و «زهر» و «زهره» یعنی سفیدی

درخشان

ص: 206

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 107 ، 108 چاپ ایران و 135 ، 136 چاپ نجف

که بهترین رنگ است. «زری علیه» یعنی او را نکوهید و «زری به» یعنی آن را ناچیز پنداشت. «مقله» به ضم یعنی حدقه چشم، در روایات آنان با صاد بدون نقطه و قاف آمده.جزری درباره سخن اُم معبد که گفته «لم تزر به صقله» میگوید: «صقله» یعنی ظریفی و لاغری، میگویند «صقلت الناقه» یعنی ناقه را لاغر گرداندم، گفتهاند منظور این است که تهیگاه حضرت نه بسیار برآمده بوده و نه بسیار لاغر، این کلمه بر ابدال با سین نیز روایت شده یعنی «سقله» و نیز «صعله» هم روایت شده ، به معنای کوچکی سر که این نیز نوعی ظریفی و لاغری در بدن است. در اینکه «لم تعبه ثجله» «ثجله» یعنی بزرگی و پهنی شکم. «أغرّ» یعنی سفید یکدست. «أبلج» یعنی چهره درخشان و هویدا. فیروزآبادی میگوید: «حَوَر» به تحریک یعنی شدت سفیدی در سفیدی چشم و شدت سیاهی در سیاهی چشم همراه با گِردی مردمک و نازکی پلکها و سفیدی دور پلکها و یا شدت سفیدی و سیاهی چشم نسبت در شدت سفیدی اندام. «کَحَل» یعنی مژهها به خودی خود از رستنگاه مشکی باشند و یا یعنی محل سرمه کشیدن در چشم مشکی باشد، «کحل» مانند «فرح» است و صفتش میشود «أکحل» و «کحلاء»، یعنی کسی که سیاهی چشمش پُررنگ باشد و یا کسی که انگار سرمه کشیده اما نکشیده. «رجل رشق» یعنی مرد خوش قد و قامت. جزری میگوید: «مقصّد» یعنی کسی که نه بلند است و نه کوتاه و نه درشت، گویا اندامش در همه چیز میانهروی پیشه کرده، یعنی انسان میانهقامتی که نه تفریطی در اندامش هست و نه افراطی. «أشکل العینین» یعنی در سفیدی چشمش اندکی سرخی هست که این صفت ستودنی و دوستداشتنی است، میگویند «ماء أشکل» یعنی آب با خون درآمیخت. «صلت الجبین» یعنی با پیشانی فراخ، نیز گفتهاند یعنی نرم و یا روشن، در حدیث دیگری آمده «کان سهل الخدین صلتهما». «مشبوح الذراعین» یعنی با ساعد کشید ، نیز گفتهاند یعنی با ساعد پهن ، در روایت دیگری آمده «شبح الذراعین»، «شبح» یعنی کشیدن چیزی میان دو میخ مانند پوست یا طناب؛ جوهری میگوید: «رجل مشبوح الذراعین» یعنی مردی با ساعدهای پهن که «شبح الذراعین» به تسکین نیز به همین معناست. جزری میگوید: «جلیل المشاش» یعنی سراستخوانهایش همچون آرنجها و قوزکها و زانوها بزرگ

بوده؛ جوهری میگوید: «مشاش» سراستخوانهای نرمی هستند که میتوان آنها جوید. برای «مخطوط المتیتین» معنایی نیافتم، یا تصحیف «لیتین» است از «لیت العنق» یعنی یک طرف گردن و یا تصحیف «متنین» است یعنی «متنی الظهر» (دو طرف کمر). جزری میگوید: «أهدب الأشفار» و یا بنا به روایتی دیگر «هدب الأشفار» یعنی با مژههای بلند. جوهری میگوید: در «وافر السبله» «سبله» به تحریک یعنی شارب که جمعش «سبال» است؛ هروی میگوید: «سبله» موهای زیر فک زیرین است که نزد عرب همان سرآغاز محاسن است. «أخضر الشمط» یعنی موهایی که از حضرت سفید شده بود با عطر و روغن خوشبو سبز گشته بود. میگویم: روشنتر آن است که بگوییم منظور از سبزی خضاب بوده و از آن رو به تفسیرهای پیشین رو گذاشته که اکثر آنان خضاب گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کردهاند. «مفاض البطن» یعنی همراستا بودن شکم و سینه، نیز گفتهاند «مفاض» یعنی پُر بودن که از «فیض الإناء» به معنای پُر بودن ظرف گرفته شده و در اینجا به پایین شکم اشاره دارد. «منهوس الکعبین» یعنی قوزکهایش کمگوشت بوده، «نهس» یعنی گرفتن گوشت به سر دندانها و «نهش» یعنی گرفتن گوشت به زیر همه دندانها، همچنانکه هم «منهوس القدمین» در روایات آمده و هم با شین. در وصف حضرت موسی علیه السلام آمده «ضرب من الرجال» یعنی کمگوشت. «ممشوق» یعنی دراز و باریک. جوهری میگوید: «ضرب» مرد کمگوشت است. جزری میگوید: «کان فی خاصرتیه انفتاق» یعنی در تهیگاهش فراخی بوده که این برای مردان ستوده و برای زنان نکوهیده است. «کان فعم الأوصال» یعنی اعضای بدنش پُر بوده، میگویند «فعمت الإناء و أفعمته» یعنی ظرف را کاملا پُر کردم. «بائن» یعنی بسیار بلندقد به گونهای که از مردان قدبلند هم بلندتر باشد. «مطهم» یعنی چهره پُرگوشت، نیز گفتهاند یعنی چهره بسیار چاق، همچنین گفته شده یعنی لاغراندام، بنابراین این کلمه از جمله اضداد است. «مکلثم» یعنی دارای چانه ای کوچک. «دانی الجبهه» یعنی پیشانی گرد و کمگوشت، منظور این است که چهرهاش صاف بوده و گرد نبوده. «أمهق» یعنی سفیدِ نازیبا مانند رنگ گچ، منظور این است که چهرهاش سفید درخشان بوده. «کتد» به فتح و کسر تاء یعنی سرشانهها. «أجرد»

یعنی کسی که روی بدنش مویی ندارد، از آنجا که حضرت «أجرد» نبوده منظور این است که موهای بدن حضرت در جای خود روییده بوده مانند خط باریک از بالای سینه تا ناف یا روی ساعدها و ساقها، متضاد «أجرد» «أشعر» است یعنی کسی که روی تمام بدنش مو روییده. «فودی رأسه» یعنی دو قسمت اطراف سر که هر یک «فود» نام دارد، «فود» مجموعه موی سر است. «هوین» تصغیر «هون» یا تأنیث «أهون» است که در هر حال آرامی و استواری را منظور دارد. منظور از «کان یقبل جمیعا» را پیشتر خواندی اما من از برخی اساتیدم شنیدهام که میگویند این جمله کنایه از تنومندی جسم و فشردگی اندام حضرت است، یعنی چرخاندن سر برای ایشان بدون چرخاندن بدن راحت نبوده که این از نشانههای شجاعت است همچنانکه این در کسانی که اینچنین باشند مشهود است. «حموشه» یعنی باریکی. جزری درباره «کان فی عنفقته شعرات أبیض» میگوید: «عنفقه» موی روییده به زیر لب پایینی است، نیز گفتهاند موی میان لب پایینی و چانه است. «ضفائر» گیسوان بافته شده است. جزری در این باره میگوید: «ما رأیت ذا لمه أحسن من رسول الله صلی الله علیه و آله » (ندیدم کسی «لمّه»ای زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشد.) «لمه» (مویی که تا نرمه گوش آمده) مویی است پایینتر از «جمه» (مویی که بر شانه ریخته شده.) «لمه» از آن رو این نام گرفته که سوی شانهها المام شده یعنی جمع شده، اگر بیشتر شود «جمه» میشود که بر شانهها فرو ریخته شده است(1).

21. تفسیر عیاشی: از امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: مردی اعرابی از قبیله بنی عامر آمد و جویای پیامبر صلی الله علیه و آله شد اما ایشان را نیافت. به او گفتند حضرت در قُزَح است. او در پی پیامبر صلی الله علیه و آله راهی شد اما ایشان را نیافت. گفتند حضرت در منا است. او راهی شد اما ایشان را نیافت. گفتند حضرت در عرفه است. او راهی شد اما ایشان را نیافت. گفتند حضرت در مشاعر است. میگویند او پیامبر صلی الله علیه

1- . شرح بقیه لغات غریب در احادیث قبلی آمد.

و آله را در موقف یافت. گفت: نشانی پیامبر صلی الله علیه و آله را به من بدهید. مردم گفتند: ای اعرابی چه بیخبری! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان این قوم ببینی او را بسیار والا خواهی یافت. گفت: نشانی ایشان را چنان به من بدهید که دیگر از کسی سوال نکنم. گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلندتر از مردان میانهقامت و کوتاهتر از مردان بسیار بلندقد است، رنگ رخسارش انگار نقره و طلاست، موهایش زیباتر از همه مردم بر شانه ریخته شده، پیشانیاش از همه مردم عریضتر است، میان چشمانش به سپیدی میدرخشد، بینیاش کشیده است، بالای چهرهاش فراخ است، محاسنش انبوه است، دندانهایش گشوده است، بر لب پایینیاش خال دارد، گردنش انگار تُنگ نقره است، سرشانههایش پهن و کشیده هستند، شکم و سینهاش گویی یکی هستند، انگشتانش کشیده است، سرانگشتانش قوی است، در راه رفتن گامهایش برابر است، وقتی به کسی رو میکند با همه اندام رو میکند، دستش از نرمی همچون پشت خرگوش است، وقتی با کسی به پا میخیزد از او جدا نمیشود تا اینکه او از ایشان جدا شود، وقتی مینشیند جامه برنمیگیرد تا اینکه همنشینش جامه برگیرد. اعرابی به راه افتاد و همینکه چشمش به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد ایشان را شناخت و عصای سرکج خود را از کنار ناقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف سر ناقه ایشان دراز کرد. مردم سوی او شتافتند و گفتند: ای اعرابی! چقدر گستاخی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنید، درخواستی دارد. سپس به او فرمود: چه میخواهی؟ عرض کرد: فرستادگان شما نزد ما آمدهاند و میگویند نماز به پا دارید و زکات بدهید و حج به جا آورید و از جنابت غسل کنید، قوم من مرا به پیشوایی سوی شما فرستادهاند که با شما همپیمان شوم تا مبادا خشمگین شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خشمگین نمیشوم، من کسی هستم که خداوند در تورات و انجیل مرا محمد رسول الله و مجتبی و مصطفی نامیده است، کسی که بدزبان نیست و در بازارها فریاد نمیکند و جواب بدی را با بدی نمیدهد بلکه جواب بدی را با نیکی میدهد؛ پس هر چه میخواهی

از من بپرس، من کسی هستم که خداوند در قرآن دربارهام فرموده: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»(1) {و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند.} پس هر چه میخواهی از من بپرس. اعرابی عرض کرد: آیا تو را خداوندی «الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ»(2)

{که آسمانها را بدون ستونهایی برافراشت} فرستاده است؟ فرمود: بله، او مرا فرستاده است. عرض کرد: تو را به خدایی که آسمانها به امر او بر پا شدهاند سوگند آیا او بر تو کتاب نازل کرده و تو را با نماز مفروض و زکات معقول فرستاده است؟ فرمود: بله. عرض کرد: و هماو به تو فرمان غسل از جنابت و اجرای همه حدود را داده؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس ما به خداوند و فرستادگان او و کتاب او و روز قیامت و رستاخیز و میزان و موقف و حلال و حرام چه کوچک و چه بزرگ ایمان آوردیم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای او طلب آمرزش کرد و او را دعا کرد(3).

توضیح: جزری میگوید: «مربوع» یعنی میان بلند و کوتاه، میگویند «رجل ربعه و مربوع» (مرد میانهقامت). فیروزآبادی میگوید: «برثن» بر وزن «قنفذ» یعنی کف دست شیر همراه با انگشتان و پنجههایش یا آنچه برای درندگان همانند انگشت برای انسان است.

کازرونی آورده که حضرت علی علیه السلام در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردی اعرابی چنین وصف کرد: چون به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگری ایشان را چنین خواهی شناخت که نه بسیار کوتاهقد است و نه بسیار بلندقامت، سپید آمیخته به سرخ است، میانهقامت است، موهایش زیباتر از همه مردم تا نرمه گوشش رسیده، پیشانیاش عریض است، چشمانش درشت و ابروانش به هم پیوسته است، دندانهای جلویش گشوده است، گونههایش نرم است، محاسنش انبوه است، بر لب پایینش خال دارد، گردنش انگار تُنگ نقره است، شانههایش دور از هم هستند و سرانگشتان ستبر دارد؛ در روایت اینگونه آمده است.

1- . آل عمران / 159
2- . رعد / 2
3- . تفسیر عیاشی: نسخه مخطوط

برخی از علمای ما گفتهاند، من نیز میپندارم درست باشد: سر استخوانهایش ستبر بود و بر کمر و شکمش هیچ مویی نبود جز خط مویی باریک همچون عصایی نقرهای، دستانی تنومند داشت و کف دستانش از نرمی همچون پشت خرگوش بود، با صلابت گام برمی داشت و گویا از سراشیب پایین میآمد، وقتی به کسی رو میکرد با تمام بدن به او رو میکرد، وقتی با کسی دست میداد دستش را نمیکشید تا آن کس دست خود را بکشد. وقتی کسی نزدش مینشست جامه برنمیگرفت تا آن کس ابتدا جامه برگیرد، وقتی میخندید لبخند میزد، پاداش خوبی را با خوبی میداد و پاداش بدی را با خوبی، در بازارها فریاد نمیکشید.

«متثنّی» چیزی است که طول دارد و عرض چندانی ندارد، چنان که گویا رو به خم شدن دارد. معنای «إذا احتبی رجل» از آنجاست که عرب عادت داشته وقتی مینشسته جامهاش را روی زانوانش میکشیده و وقتی میخواسته برخیزد جامهاش را برمیگرفته، منظور این است که وقتی مردی نزد حضرت مینشسته ایشان از کنار او برنمیخاسته تا ابتدا آن مرد برخیزد(1).

جزری میگوید: مردی با گستاخی از پیامبر صلی الله علیه و آله سوالی پرسید و مردم سرش فریاد کشیدند. حضرت فرمود: رهایش کنید تا «أرب ما له». درباره لفظ «أرب» سه روایت هست: یکی «أرب» بر وزن «علم» به معنای نفرین یعنی «أصیبت آرابه» («آراب» جمع «أرب» به معنای عضو بدن) یعنی اعضای بدنش قطع شود، اما منظور از این تعبیر وقوع این اتفاق نیست بلکه نوعی اظهار تعجب است مثل «تربت یداه» (خیر نبیند!) یا «قاتلک الله» (خدا بکُشدت!)، درباره بیان این سخن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دو قول هست: یکی تعجب حضرت از آزمندی فرد در خواستهاش با ایجاد مزاحمت، و دوم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آزمندی شدید فرد را دیده و طبیعت بشری حضرت بر ایشان غلبه کرده و او را نفرین کرده(2). نیز گفتهاند معنای این لفظ «احتاج فسأل» است یعنی نیاز

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باب مجموعه اوصاف پیامبر ص .

2- . این نظر کسانی است که میپندارند ممکن بوده طبع بشری پیامبر بر ایشان غلبه کند کسانی همچون جزری و امثالش ؛ اما امامیّه این حالت را ممکن نمیدانند.

داشت پس درخواست کرد، این معنا از «أرب الرجل إذا احتاج» آمده است. ایشان فرموده «أرب ما له» یعنی آنچه را نیاز دارد بخواهد. روایت دوم «أرب ما له» را بر وزن «جمل» آورده یعنی او خواستهای دارد، در این صورت «ما» زائده برای تقلیل است یعنی او درخواستی ناچیز دارد، نیز گفتهاند بدین معناست که «حاجه جاءت به» (برای درخواستی آمده) سپس حذف رخ داده و آن مرد درخواست کرده و حضرت فرموده «ما له». روایت سوم «أرب» را بر وزن «کتف» آورده که در این صورت «أرب» یعنی ماهر و کامل، یعنی جمله در اصل «هو أرب» بوده سپس مبتدایش حذف شده، در ادامه حضرت فرموده «ما له» ؟ یعنی «ما شأنه» ؟ ، در این معنا حدیث دیگری نیز روایت شده که میگوید مردی نزد ایشان آمد و عرض کرد: کاری به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند. ایشان فرمود: «أرب ما له؟» یعنی او خود مردی عالم و آگاه است ؟.

میگویم: در آنچه نقل شده «دعوه فأنه أدیب» نیز آمده یعنی با دال بدون نقطه و یاء دو نقطه و سپس [باء] تک نقطه؛ احتمال میرود با راء نیز باشد که تصحیح و توجیهش را از آنچه گذشت دریافتی.

22. الکافی: علی بن محمد نوفلی از امام هادی علیه السلام روایت کرده: نزد امام درباره صوت قرآن سخن گفتم. ایشان فرمود: وقتی حضرت علی بن حسین علیه السلام قرآن میخواند، چه بسا رهگذری از کنار ایشان میگذشت و از زیبایی صوت ایشان مدهوش میشد. اگر امام اندکی از صوت خوش خود را آشکار کند مردم تاب آن نوای خوش را ندارند. عرض کردم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با مردم نماز نمیخواند و با صوت بلند قرآن نمیخواند؟ ایشان فرمود: رسول خدا به اندازه ظرفیت کسانی که پشت سر ایشان بودند صوت خود را آشکار میکرد(1).

23. الکافی: از جابر روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: برایم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را وصف کنید. ایشان

1- . اصول 2: 615

فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپید آمیخته به سرخ بود، چشمانش سیاه و درشت بود، ابروانش به هم پیوسته بود و اندامی تنومند داشت، بر سرانگشتانش گویا طلا ریخته شده بود، سرشانههایش بزرگ بود، از شدت بیتکلفی وقتی به کسی رو میکرد با تمام بدنش به او رو میکرد، خط موی باریکی از بالای سینه تا نافش آمده بودکه گویا در میان نقره ناب جریان داشت، گردنش به سوی کتفهایش انگار تُنگ نقره بود، وقتی آب مینوشید نزدیک بود بینیاش آن را پس بزند، در راه رفتن گامهایش برابر بود و انگار از سراشیب روان بود، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نه پیش از ایشان دیده شده و نه پس از ایشان دیده خواهد شد(1).

توضیح: تعبیر «بر سرانگشتانش گویا طلا ریخته شده بود» چه بسا در وصف صلابت دستان پیامبر صلی الله علیه و آله و محکم بودن مشت ایشان بدون خشونت و خشکی بیان شده به گونهای که با نرم بودن مشت متضاد باشد، چراکه طلا از جهتی به صلابت و از جهتی به نرمی متصف است. نیز محتمل است این تشبیه برای بیان سرخی و درخشندگی باشد زیرا در إعلام الوری آمده «گویا بر گلوگاهش طلا موج میزند» که پیشتر گفته شد. درباره «من شده استرساله» جزری میگوید: «استرسال» یعنی خوشمشربی و آسودگی خاطر و اعتماد به نفس انسان در رویدادها. این معنا بر آن دلالت دارد که رو کردن حضرت با همه اندام خود به سبب عدم نخوت و شدت لطف و خوشخلقی ایشان بوده و نه آنچنانکه اغلب پنداشتهاند به خاطر متانت و وقار حضرت بوده که این برداشت پیشتر بیان شد. «سربه» موی میان سینه تا شکم است. این سخن که «کأنها وسط الفضه» تشبیه بلیغ است، به این ترتیب که خط موی میان شکم را به خطی سیاه در میان نقره صیقل خوردهای تشبیه کرده که برآمدگی داشته باشد. این نکته را دریاب.

24. الکافی: ایوب بن هارون از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده: به امام علیه السلام عرض کردم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله موهایش را از فرق

1- . اصول 1: 443

جدا میکرده؟ ایشان فرمود: خیر، زیرا وقتی موهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند بوده تا نرمه گوش ایشان میرسیده(1).

25. الکافی: عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق روایت کرده: به امام علیه السلام عرض کردم آنان میپندارند باز کردن فرق مو از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. ایشان فرمود: از سنت؟! عرض کردم: میپندارند پیامبر صلی الله علیه و آله فرق باز میکرده است. فرمود: نه پیامبر صلی الله علیه و آله فرق باز میکرده و نه پیامبران در موی خود دست میبردهاند(2).

26. الکافی: از ابی بصیر روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام کردم: باز کردن فرق مو از سنت است؟ ایشان فرمود: نه. عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرق باز کرده؟ فرمود: بله. عرض کردم: چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرق باز کرده اما فرق باز کردن از سنت نیست؟ فرمود: هر که ماجرای رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش پیش آمد مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرق باز کند وگرنه نکند. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که با خود قربانی بُرده بود و احرام بسته بود از زیارت کعبه بازداشته شد خداوند در رویایی محقّق به او نمود که « لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ»(3)

{شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد.} رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست که خداوند آنچه را در رویا دیده برایش محقّق میسازد. از این رو مویی را که هنگام احرام بستن بر سر داشته بود رها کرد و منتظر ماند تا آن را در حرم بتراشد همانطور که خداوند عزّوجل به ایشان وعده داده بود. وقتی پیامبر صلی الله

1- . فروع الکافی 2: 215
2- . فروع الکافی 2: 215
3- . فتح / 27

علیه و آله آن مو را تراشید دیگر موهایش را رها نکرد تا بلند شود، حضرت پیش از آن ماجرا نیز چنین نمیکرد(1).

27. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه در تاریکی شب دیده میشد چنان نوری از ایشان به چشم میخورد که گویی پارهای از ماه است(2).

میگویم: کازرونی در المنتقی روایتی از حضرت علی علیه السلام آورده که ایشان میفرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله سری بزرگ داشت و چشمانی درشت و مژههایی بلند و چشمانی آمیخته به سرخی و محاسنی انبوه و رخساری گلگون و دستان و پاهایی ستبر، در راه رفتن گامهایش برابر بود و انگار بر بلندی گام برمیداشت و چون به کسی رو میکرد با تمام بدنش به او رو میکرد.

و در روایت دیگری امام علی علیه السلام میفرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سپید بود و سپیدیاش آمیخته به سرخی بود، مژههایی بلند داشت و چشمانی سیاه، نه کوتاهقد بود و نه بلندقامت حال آنکه به بلندقامتی میگرایید، موهایش نه مجعد بود و نه لَخت، شانههایش بزرگ بود، در سینه خط مویی باریک داشت، دست و پایش ستبر بود و عرقش گویا مروارید بود، در راه رفتن گامهایش برابر بود و انگار بر بلندی گام برمیداشت، همانندش را نه پیش از او دیدم و نه پس از او خواهم دید.

و در روایت دیگری از امام علی علیه السلام آمده: زیاد بلندقد نبود و قامتی بلندتر از میانهقامتان داشت، چون با جماعتی همراه میشد سرآمد آنان بود، سپید بود و سری بزرگ داشت، چهرهای درخشان و تابناک داشت و مژههایی بلند و دستان و پاهایی ستبر، با صلابت گام بر می داشت و گویا از سراشیب روان شده بود، آب رخسارش گویا مروارید بود، همانندش را نه پیش از او دیدم و نه پس از او خواهم دید، پدر و مادرم به فدایش.

1- . فروع الکافی 2: 215
2- . اصول الکافی 1: 446

و در روایت دیگری از امام علی علیه السلام آمده: نه بسیار بلندقد بود و نه بسیار کوتاهقد، گویا در میان قوم میانهقامت بود، موهایش نه بسیار مجعّد بود و نه لَخت، موهایش چین داشت، صورتش نه بسیار پُرگوشت بود و نه بسیار کمگوشت، چهرهای گِرد داشت، سپید آمیخته به سرخ بود و چشمان سیاه داشت و مژههای بلند و سراستخوانها و سرشانههای بزرگ و دستان و پاهایی ستبر، چون گام برمیداشت صخره را از جا درمیآورد و گویا از سراشیب روان شده بود، و چون به کسی رو میکرد با تمام بدنش به او رو میکرد، میان کتفهایش مُهر نبوت داشت و خود مُهر پایان پیامبران بود، گشادهدستترین و پُرحوصلهترین و راستگوترین و خوشقولترین و نرمخوترین و خوشبرخوردترین مردم بود، هر که به یک باره حضرت را میدید ابهت ایشان او را میگرفت و هر که حضرت را میشناخت و با ایشان همسخن میشد دوستش میداشت، واصف حضرت میگفت: همانندش را نه پیش از او دیدهام و نه پس از او خواهم دید.

اصمعی این حدیث را تفسیر کرده و گفته: «ممغط» یعنی بسیار قدبلند، این کلمه هم با غین و هم با عین روایت شده است. «متردد» کسی است که از فرط کوتاهی اندامش در هم فرو رفته. «مطهم» یعنی پروار و پُرگوشت و «مکلثم» یعنی دارای صورت گرد: اصمعی چنین گفته و کسان دیگری گفتهاند «مکلثم» یعنی دارای صورت کوچک و پیشانی و صورت گرد و چنین چیزی پیش نمی آید مگر در صورت زیادی گوشت صورت . ابوعبید میگوید: صورت پیامبر صلی الله علیه و آله صاف بوده و گِرد نبوده است. این اختلاف در صورتی موضوعیت داشت که در ادامه نمیگفت «چهرهای گِرد داشت». سزاوارتر آن است که بگوییم صورت پیامبر صلی الله علیه و آله نه بسیار صاف بوده و نه بسیار گِرد، بلکه در بهترین شکل ممکن حالتی میان صاف و گِرد داشته، زیرا همه چیز در خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله معتدل و میانه بوده و زیادهروی در چیزی پسندیده نیست.

جابر بن سمره میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دهانی فراخ داشت و سفیدی چشمانش به سرخی میگرایید و پاشنه پایش کمگوشت بود.

راوی میگوید: به سماک که این سخن را از جابر روایت کرده بود گفتم: «ضلیع الفم» یعنی چه؟ گفت: یعنی با دهان فراخ. گفتم: «أشکل العینین» یعنی چه؟ گفت: یعنی بلند بودن شکاف چشم . گفتم: «منهوش العقب» یعنی چه؟ گفت: پاشنه پای کم گوشت. «منهوس» با سین بدون نقطه نیز یعنی کمگوشت که این کلمه با هر دو حرف روایت شده است.

ابن عباس میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دندانهای پیشینش گشوده بود و وقتی سخن میگفت چنان دیده میشد که گویی نوری از میان دندانهای پیشینش بیرون میآید.

انس میگوید: در سر و محاسن رسول خدا فقط چهارده موی سفید شمردم.

به جابر بن سمره گفتند آیا در سر رسول خدا صلی الله علیه و آله موی سفید بود؟ گفت: در سر رسول خدا موی سفیدی نبود به جز چند تار مو در فرق سر ایشان که وقتی روغن میمالید، روغن آنها را میپوشاند.

عبدالله بن بشر می گوید : در زیر لب پایین پیامبر چند موی سفید وجود داشت .

عبدالله بن عمر میگوید: سفیدی موی پیامبر در حدود بیست تار مو بود.

ترمذی از ابی رمثه نقل می کند: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم موهای سفید ایشان سرخ است.

انس میگوید: هیچ مشک و عنبری را نبوییدم که خوشتر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و هیچ خز و ابریشمی را لمس نکردم که نرمتر از کف دست رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

انس میگوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله میآمد ما ایشان را از بوی خوشش میشناختیم.

ابی هریره میگوید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! من دخترم را شوهر دادهام و دوست دارم چیزی به من کمک کنی. ایشان فرمود: اکنون چیزی نداریم اما فردا بیا و با خود

شیشهای با دهانه بزرگ و یک تکه چوب و یک شاهد بیاور تا آن را تا دهانه پُر کنم. آن مرد شیشهای با

ص: 218

دهانه بزرگ و یک تکه چوب آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد از بازوان خود عرق خود را در آن شیشه بچکاند تا اینکه شیشه پُر شد. سپس فرمود: این را بگیر و به دخترت بگو هرگاه خواست خوشبو شود این چوب را درون شیشه فرو کند و خود را با آن معطر کند. آن دختر وقتی از آن عطر به خود میزد بویش به مشام همه اهل مدینه میرسید و از این رو خانه وی را بیت المتطیّبین (خانه خوشبویان) نامیدند.

بخاری در تاریخ بزرگ خود از جابر نقل کرده: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از جادهای میگذشت و کسی پشت سر ایشان میآمد از بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله درمییافت که ایشان از آن راه گذر کرده است.

اسحاق بن راهویه میگوید: بوی پیامبر صلی الله علیه و آله بدون عطر چنین بود.

و روایت شده که وی گفت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله میخواست قضای حاجت کند زمین شکاف میخورد و زائده بدن ایشان را فرومیخورد و اینچنین بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله میپیچید(1).

28. الخصال و الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! پیری به سویتان شتافته! ایشان فرمود: مرا هود و واقعه و مرسلات و عمّ یتساءلون پیر کرد(2).

29. الأمالی: از انس روایت شده که وی گفت: در سر و محاسن رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست موی سفید بود(3).

30. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زلیخا اجازه خواست تا نزد حضرت یوسف برود. امام علیه السلام حدیث را ادامه میدهد تا آنجا که میفرماید: یوسف علیه السلام به او فرمود: ای زلیخا! چه چیز تو را برانگیخت که آن کار را کردی؟ عرض کرد: خوبرویی تو ای یوسف! فرمود: پس چه میشود اگر تو

1- . المنتقی فی مولود المصطفی: فصل چهارم در باب مجموعه اوصاف پیامبر ص .
2- . الأمالی: 141، الخصال 1: 93 که در الخصال به جای «مردی» «ابوبکر» آمده است.
3- . أمالی ابن شیخ: 246

آن پیامبری را ببینی که محمد نام دارد و در آخر الزمان میآید و خوبروتر و خوشخلقتر و گشادهدستتر از من میباشد؟! عرض کرد: راست میگویی! فرمود: از کجا دانستی که راست میگویم؟! عرض کرد: زیرا همینکه نامش را بُردی دوستیاش در دلم افتاد. آنگاه خداوند عزوجل به یوسف علیه السلام وحی کرد: او راست گفت و چون محمد را دوست می دارد من نیز دوستش داشتم. در آن هنگام خداوند تبارک و تعالی به یوسف امر فرمود تا با زلیخا ازدواج کند(1).

قصص الأنبیاء: از شهر بن حوشب روایت شده که وی گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، گروهی از یهودیان خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: ما درباره چهار ویژگی از تو سوال داریم. راوی سخن را ادامه میدهد تا آنجا که میگوید: عرض کردند: ما را از خوابت آگاه کن چگونه میخوابی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم آیا میدانید از جمله صفات آن مردی که میپندارید من نیستم این است که چشمش میخوابد و قلبش بیدار است؟ عرض کردند: بله. فرمود: خواب من اینچنین است(2).

32. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جنگ اُحد مردم از پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله گریختند و حضرت سخت خشمگین شد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین میشد از پیشانی ایشان آبی همچون مروارید سرازیر میشد(3).

33. کتاب الغارات: ابراهیم بن محمد از فرزندان حضرت علی علیه السلام روایت کرده: امام علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه بسیار بلندقد بود و نه بسیار کوتاهقد، در میان قوم میانهقامت بود، موهایش نه بسیار مجعّد بود و نه لَخت، موهایش چین داشت، صورتش نه بسیار پُرگوشت بود و نه بسیار کمگوشت، چهرهای گِرد داشت، سپید آمیخته به سرخ بود و چشمان سیاه

1- . علل الشرائع: 30
2- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی، مصنّف این خبر را بهطور کامل در کتاب الاحتجاجات آورده است؛ ر.ک 9: 307
3- . روضه الکافی: 110

داشت و مژههای بلند و سراستخوانها و سرشانههای بزرگ، بدنش بیمو بود جز یک خط مو از بالای سینه تا نافش، دستان و پاهایی ستبر داشت و با صلابت گام بر می داشت و گویا از سراشیب روان شده بود، چون به کسی رو میکرد با تمام بدنش به او رو میکرد، میان کتفهایش مُهر نبوت داشت و خود مُهر پایان پیامبران بود، گشادهدستترین و پُرحوصلهترین و راستگوترین و خوشقولترین و نرمخوترین و خوشبرخوردترین مردم بود. پدرم به فدای کسی که سه مرتبه پی در پی از نان گندم سیر نخورد تا اینکه از دنیا رفت و هرگز آرد را غربال نکرد(1).

میگویم: اخبار مربوط به وصف مُهر نبوت در بابهای قبلی گذشت و آنها را تکرار نمیکنیم.

1- . الغارات تا کنون چاپ نشده و این نسخه را نیافتیم.

باب نهم : ویژگیهای والای اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره و سنن حضرت و آدابی که خداوند متعال به ایشان آموخت.

آیات:

- «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»(1)

{پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.}

- «قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَ»(2)

{بگو به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است و غیب نیز نمی دانم و به شما نمی گویم که من فرشته ام جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم.}

- «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ»(3)

{گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب.}

1- . آل عمران / 159
2- . انعام / 50
3- . اعراف / 199

- «وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَهٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ»(1)

{و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند او زودباور است بگو گوش خوبی برای شماست به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است.}

- «وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ»(2)

{و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ میکنند دل تنگ مدار.}

- «فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً»(3)
{شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری [کار]شان تباه کنی.}

- «فَلا تُمارِ فِیهِمْ إِلَّا مِراءً ظاهِراً وَ لا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً * وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ * وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً»(4)

{پس در باره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو،و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است هدایت کند.}

- «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی * إِلَّا تَذْکِرَهً لِمَنْ یَخْشی»(5)

1- . توبه / 61
2- . نحل / 127
3- . کهف / 6
4- . کهف / 22 - 24

5- . طه / 1 - 3

{طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی، جز اینکه برای هر که می ترسد پندی باشد.}

- «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی * وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی * وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی»(1)

{پس بر آنچه می گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باشد که خشنود گردی، و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم دیدگان خود مدوز و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است ، و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش ما از تو جویای روزی نیستیم ما به تو روزی می دهیم و فرجام [نیک] برای پرهیزگاری است.}

- «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(2)

{و خویشان نزدیکت را هشدار ده، و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بال خود را فرو گستر، و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آنچه می کنید بیزارم، و بر [خدای] عزیز مهربان توکل کن، آن کس که چون [به نماز] برمی خیزی تو را می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد] او همان شنوای داناست.}

- «وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُنْ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ»(3) تا آنجا که میفرماید: «فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ»(4)

1- . طه / 130 - 132
2- . شعراء / 214 - 220

3- . نمل / 70
4- . نمل / 79

{و بر آنان غم مخور و از آنچه مکر می کنند تنگدل مباش.} {پس بر خدا توکل کن که تو واقعا بر حق آشکاری.}

- «إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَها وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ»(1)

{من مامورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مامورم که از مسلمانان باشم، و اینکه قرآن را بخوانم پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو من فقط از هشداردهندگانم.}

- «اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ»(2)

{آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است و خدا می داند چه می کنید.}

- «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ»(3)

{پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند.}

- «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیراً * وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلًا»(4)

{و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود، و کافران و منافقان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن و کارسازی [چون] خدا کفایت می کند.}

1- . نمل / 91 - 92
2- . عنکبوت / 45
3- . روم / 60
4- . احزاب / 47 - 48

- «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما یَصْنَعُونَ»(1)

{پس مبادا به سبب حسرتها[ی گوناگون] بر آنان جانت [از کف] برود قطعا خدا به آنچه می کنند داناست.}

- «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ»(2)

تا آنجا که میفرماید: « فَلا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ»(3)

{و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست.} {پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم.}

- «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ»(4)

{پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و به سپاس پروردگارت شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش .}

- «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ * وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ * وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(5)

{و نیکی با بدی یکسان نیست [بدی را] با آنچه خود بهتر است دفع کن آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد، و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده اند نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ نخواهد یافت، و اگر دمدمه ای از شیطان تو را از جای درآورد پس به خدا پناه ببر که او خود شنوای داناست.}

1- . فاطر / 8
2- . یس / 69
3- . یس / 76

4- . غافر / 55
5- . فصلت / 34 - 36

- «وَ قِيلِهِ يا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لا يُؤْمِنُونَ * فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»(1)

{و گويد اى پروردگار من اينها جماعتى اند كه ايمان نخواهند آورد، [و خدا فرمود] از ايشان روى برتاب و بگو به سلامت پس زودا كه بدانند.}

- «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ»(2)

{پس همان گونه كه پيامبران نستوه صبر كردند صبر كن و براى آنان شتابزدگى به خرج مده روزى كه آنچه را وعده داده مى شوند بنگرند گويى كه آنان جز ساعتى از روز را [در دنيا] نمانده اند [اين] ابلاغى است پس آيا جز مردم نافرمان هلاكت خواهند يافت.}

- «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْواكُمْ»(3)

{پس بدان كه هيچ معبودى جز خدا نيست و براى گناه خويش آمرزش جوى و براى مردان و زنان با ايمان [طلب مغفرت كن] و خداست كه فرجام و مآل [هر يک از] شما را مى داند.}

- «فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ»(4)

تا آنجا كه ميفرمايد: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَقُولُونَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ»(5)

{و بر آنچه مى گويند صبر كن و پيش از برآمدن آفتاب و پيش از غروب به ستايش پروردگارت تسبيح گوى، و پاره اى از شب و به دنبال سجود [به صورت

1- . زخرف / 88 - 89
2- . احقاف / 35

3- . محمد / 19
4- . ق / 39 - 40
5- . ق / 45

تعقیب و نافله] او را تسبیح گوی.} {ما به آنچه می گویند داناتریم و تو به زور وادارنده آنان نیستی پس به [وسیله] قرآن هر که را از تهدید [من] می ترسد پند ده.}

- «وَ اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ * وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ»(1)

{ و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی و هنگامی که [از خواب] بر می خیزی به نیایش پروردگارت تسبیح گوی، و [نیز] پاره ای از شب و در فروشدن ستارگان تسبیح گوی او باش.}

- «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ * ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ * وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ * وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ * فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ * بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ»(2) تا آنجا که میفرماید: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ»(3)

{نون سوگند به قلم و آنچه می نویسند، [که] تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی، و بی گمان تو را پاداشی بی منت خواهد بود، و راستی که تو را خویی والاست، به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید.} {پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی [=یونس] مباش آنگاه که اندوه زده ندا درداد.}

- «فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً»(4)

{پس صبر کن صبری نیکو.}

- «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً * قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً * قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً * إِلَّا بَلاغاً مِنَ اللَّهِ وَ رِسالاتِهِ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً * حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السَّاعَهَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً *

1- . طور / 48 - 49

2- . قلم / 1 - 6
3- . قلم / 48
4- . معارج / 5

قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً * عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً * لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَداً»(1)

{بگو من تنها پروردگار خود را می خوانم و کسی را با او شریک نمی گردانم، بگو من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم، بگو هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی یابم، [وظیفه من] تنها ابلاغی از خدا و [رساندن] پیامهای اوست و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعا آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند، [باش] تا آنچه را وعده داده می شوند ببینند آنگاه دریابند که یاور چه کسی ضعیف تر و کدام یک شماره اش کمتر است، بگو نمی دانم آنچه را که وعده داده شده اید نزدیک است یا پروردگارم برای آن زمانی نهاده است، دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت، تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.}

- «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلاً * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً * أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً * إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً * إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً * إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً * وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً * وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً * وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً»(2)

تا آنجا که میفرماید: «إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَؤُا ما

1- . جن / 20 - 24
2- . مزمل / 1 - 11

تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ»(1)

{ای جامه به خویشتن فرو پیچیده، به پا خیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان، در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم، قطعا برخاستن شب رنجش بیشتر و گفتار [در آن هنگام] راستین تر است، [و] تو را در روز آمد و شدی دراز است، و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز، [اوست] پروردگار خاور و باختر خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن، و بر آنچه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر، و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده.} {در حقیقت پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] برمی خیزید و خداست که شب و روز را اندازه گیری می کند [او] می داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما ببخشود [اینک] هر چه از قرآن میسر می شود بخوانید [خدا] می داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و [عده ای] دیگر در زمین سفر می کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی] دیگر در راه خدا پیکار می نمایند.}

- «يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ * وَ ثِيابَکَ فَطَهِّرْ * وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ * وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ»(2)

{ای کشیده ردایِ شب بر سر، برخیز و بترسان، و پروردگار خود را بزرگ دار، و لباس خویشتن را پاک کن، و از پلیدی دور شو، و منّت مگذار و فزونی مَطلَب، و برای پروردگارت شکیبایی کن.}

- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً * فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً * وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِيلاً * وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً»(3)

1- . مزمل / 20
2- . مدثر / 1 - 7
3- . انسان / 23 - 26

{در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم، پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن و از آنان گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مبر، و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن، و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب[های] دراز او را به پاکی بستای.}

تفسیر:

طبرسی میگوید: در «فَبِما رَحْمَةٍ» «ما» زائده است، «مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» یعنی نرمخویی تو با آنان از جمله موجبات گرویدن آنان به دین بود «وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا» یعنی سختگیر و بدخُلق «غَلِيظَ الْقَلْبِ» یعنی سنگدل و نامهربان «لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» یارانت از گِردت میپاشیدند، «فَاعْفُ عَنْهُمْ» به خاطر آنچه که میان تو و آنان است، «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» به خاطر آنچه که میان من و آنان است، «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یعنی نظرات آنان را جویا شو و از آنچه در نظر دارند آگاه شو. به سبب استغنای پیامبر صلی الله علیه و آله به پشتوانه وحی، درباره فایده مشورت حضرت با آنان اختلاف نظر وجود دارد:

بنا به نظر اول این به خاطر پالودن دلهای آنان و همنوایی و ارج نهادن به آنان بوده و دوم بدان خاطر بوده که امت پیامبر صلی الله علیه و آله در انجام مشورت از ایشان پیروی کنند و این کار را یک کمبود نپندارند، همچنانکه خداوند در مدح آنان فرمود: «وَأَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ»(1) {و کارشان در میانشان مشورت است.} و سوم اینکه به هر دو دلیل بوده، هم ارج نهادن به یاران خود و هم پیروی امت از حضرت در انجام این کار.

چهارم بدان خاطر که آنان را با مشورت امتحان کند تا خیرخواه از بدخواه جدا شود.

پنجم آنکه در امور دنیا و حیلههای جنگ و رویارویی با دشمن و اموری از این دست ممکن است حضرت از آراء آنان کمک بخواهد. «فَإِذا عَزَمْتَ» یعنی چون

1- . الشوری: 38

دلت بر انجام و پیشبرد کار استوار شد؛ از امام جعفر صادق علیه السلام و نیز از جابر بن یزید روایت شده که «فإذا عزمتُ» با ضمّ است یعنی چون من برایت تصمیم گرفتم و با تو موافق شدم و راهنماییات کردم «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» یعنی به خدا تکیه کن و به او اعتماد کن و کار خود را به او بسپار. در این آیه دلالتی هست بر اختصاص یافتن پیامبرمان صلی الله علیه و آله به ویژگیهای والای اخلاقی و کردارهای نیک. در کار پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت آنجاست که ایشان بیش از همه مردم مسبّبات خودبرتربینی را داشته اما بیش از همه فروتن بوده است، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله والاتبارترین و نژادهترین و سخاوتمندترین و دلاورترین و پاکترین و شیواترین مردم بوده و اینها همه از مسبّبات خودبرتربینی است، با این وجود پیامبر صلی الله علیه و آله چنان فروتن بوده که جامه خود را وصله میزده و پایافزار خود را پینه میزده و سوار الاغ میشده و به شتر علوفه میداده و دعوت بردگان را میپذیرفته و بر زمین مینشسته و روی زمین غذا میخورده و بی هیچ نکوهش و تُرشرویی و توبیخ مردم را سوی خداوند فرامیخوانده است؛ چه خوب گفته آنکه در مدح ایشان گفته:

«هیچ ناقهای انسانی نیکوکارتر و خوشقولتر از محمد صلی الله علیه و آله بر پشت خود سوار نکرده است.»

کلام حق تعالی «قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ» یعنی گنجینههای رحمت خدا و مقدّرات الهی یا رزق و روزی آفریدگان، «وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» غیبی که مختصّ به علم خداوند متعال است و من تنها آنچه را میدانم که او به من آموخته، «وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ» یعنی من بر کاری که فرشتگان میکنند توانا نیستم تا امر الهی و غیب خداوندی را همچنانکه فرشتگان میبینند ببینم، «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَ» یعنی من شما را فقط از آنچه خداوند به من وحی میکند آگاه میسازم(1).

حاصل این است که من نمیتوانم هیچ معجزه و نشانهای برای شما بیاورم جز آنچه که خداوند مرا بر انجام آن توانا میگردانَد و به من رخصت میدهد و من هیچ

1- . مجمع البیان 4: 304

نمیدانم جز آنچه را که خداوند به من آموخته و از جانب خودم هیچ چیز نمیدانم و همه دانش من از طریق الهام یا وحی از سوی خداوند متعال است، من نمیگویم از صفات بشری همچون خوردن و آشامیدن و غیره مبرّا هستم.

طبرسی میگوید: «خُذِ الْعَفْوَ» «عفو» به معنای باقیمانده مال مردم بوده یعنی آنچه که پس از نفقه زیاد میآمده؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاده اموال مردم را میگرفته و درباره این زیاده هیچ قراری نبوده سپس آیه زکات نازل میشود و با آن آیه این کار نسخ میشود. نیز گفتهاند «خُذِ الْعَفْوَ» یعنی در رابطه با اخلاق مردم همان ویژگیهای میسّر را بپذیر. همچنین گفته شده «عفو» یعنی پذیرفتن عذر از انسانی که عذر میآورد یعنی ترک بازخواست به خاطر رفتار بد «وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ» یعنی به معروف که عبارت است از هر آنچه نزد عقل یا شرع نیک شمرده میشود، «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ» یعنی چون بر آنان حجت آوردی و از پذیرش آنان ناامید شدی از آنان رُخ برتاب و با خیرهسری با آنان رویارویی مکن، برای حفظ منزلت خود. در کلام حق تعالی «وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ» «اُذن» یعنی کسی که هر چه را به او گفته میگویند میشنود و به آن گوش میسپارد و میپذیرد، «قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ» منظور از «اُذن» در اینجا این است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چیزی را میشنود که برایتان خوب است یعنی وحی را، و یا یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خوبی را میشنود و به آن عمل میکند. برخی «أذنٌ خيرٌ لكم» را با رفع و تنوین در هر دو خواندهاند که در این صورت یعنی شنونده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله به صلاح شماست چون عذرتان را میپذیرد و به سخنتان گوش میدهد، اگر عذرتان را نمیپذیرفت بیشک برایتان بد میشد، حال چگونه بهخاطر صفتی که برایتان خوب است از او خُرده میگیرید؟ «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» اینکه زودباور است ضرری به او نمیرساند زیرا او شنونده خیر است و تنها خیر حقیقی را که از جانب خداوند میرسد میپذیرد و اخباری را که مومنان به او میدهند باور میکند و میپذیرد نه سخن منافقان را. نیز گفتهاند «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»

یعنی آنان را در امنیت قرار میدهد. «وَ رَحْمَهٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ» یعنی او برای آنان رحمت است زیرا آنان با هدایت او و دعایش در حق آنان به ایمان رسیدهاند(1).

کلام حق تعالی«وَ اصْبِرْ» یعنی در راه رسالتی که ابلاغ میکنی و آزاری که میبینی، «وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی با توفیق خداوند و آسانسازی امور از جانب او و انگیزش او در این راه، «وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ» یعنی بر مشرکان به این خاطر که از تو روی برمیتابند چراکه این مایه پیروزی و موفقیت تو بر آنان است پس در اینکه از آنان روی برگیری هیچ سرزنشی بر تو نیست، «وَ لا تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ» یعنی به خاطر نیرنگی که در کار تو و یارانت میکنند دلتنگ مباش چراکه خداوند نیرنگشان را بر گردن خودشان باز میگرداند(2).

کلام حق تعالی «فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ» یعنی سخت نگیر و خود را در پیگیری کارشان به کشتن مده، برای قومی که میگویند «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً»(3) {تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.} این سرکشی آنان بر پروردگارشان است. «إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ» یعنی به قرآن «أَسَفاً» یعنی از اندوه و افسوس(4).

کلام حق تعالی «فَلا تُمارِ فِیهِمْ» یعنی با کسانی که درگیر مسئله تعداد آن جوانان (اصحاب کهف) هستند جدال مکن، «إِلَّا مِراءً ظاهِراً» یعنی به جز با آنچه که ما درباره آنان برایت آشکار میکنیم یعنی به جز با حجت و دلیل و آگاهی از جانب خداوند سبحان، و یا به جز با جدالی در حضور و گواهیِ مردم زیرا اگر آنان را به دور از چشم مردم آگاه کنی بر تو دروغ میبندند و سخنت را با دروغ درمیآمیزند و ادعا میکنند خودشان میدانستهاند، زیرا این موضوع در دانش آنان مبهم است، «وَ لا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً» یعنی درباره اصحاب کهف و تعدادشان از هیچ یک از اهل کتاب خبر نگیر؛ روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است اما منظورش

1- . مجمع البیان 5: 44 - 45
2- . مجمع البیان 6: 393
3- . اسراء / 90

4- . مجمع البيان 6: 450

دیگران است، «وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ» تفسیر این آیه دو وجه دارد:

یکی خداوند سبحان پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از این نهی کرده که بگوید من فردا کاری را انجام میدهم بدون اینکه این قول را به مشیّت خداوند مقیّد سازد و بگوید إن شاء الله تعالی؛ در این سخن «قول» (یعنی «إلا قول أن یشاء الله») مضمر و پنهان شده است. دوم اینکه کلام حق تعالی «أَنْ یَشاءَ اللَّهُ» به معنای مصدر است، بر این تقدیر که هرگز نگو من فردا کاری را انجام میدهم به جز اینکه مشیّت خدا باشد، یعنی نگو من کاری را انجام دهم به جز در مورد آنچه که مشیّت خداوند باشد و طاعتی باشد که او میخواهد. «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» یعنی اگر این استثناء را (إلا أن یشاء الله) فراموش کردی و سپس به یاد آوری آن دم بگو إن شاء الله هرچند روزی یا ماهی یا سالی بر آن گذشته باشد؛ این سخن از امامانمان علیه السلام روایت شده است. همچنین ممکن است به این صورت باشد که اگر کسی این استثناء را پس از فراموشی به جا آورد باز هم ثوابش حاصل میشود بدون اینکه بیان استثناء پس از ختم کلام در کلام و یا در ابطال سوگند یا سقوط کفاره قسم تأثیری بگذارد. نیز گفتهاند بدین معناست که وقتی خشمگین شدی پروردگارت را به یاد آور تا خشم را از تو بزداید. همچنین گفته شده این سخن به گسستن از همه چیز و پیوستن به خداوند متعال امر میکند یعنی «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» اگر چیزی را که نیاز داری فراموش کردی پروردگارت را یاد کن او آن را به یادت میآورد. نیز گفتهاند منظور این سخن نماز است یعنی اگر نماز را فراموش کردی هر وقت به یاد آوردی بخوان(1).

میگویم: محتمل است که روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و منظورش دیگران باشند، نیز ممکن است منظور از فراموشی ترک کردن و وانهادن باشد؛ إن شاء الله در این باره سخن به میان خواهد آمد.

1- . مجمع البیان 6: 460 - 461

وی در ادامه میگوید: کلام حق تعالی «وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً» یعنی بگو امید که پروردگارم از نشانهها و دلالات نبوت پاسخی را به من عطا کند که درباره قصه اصحاب کهف به صواب نزدیکتر و روشنگرتر باشد(1).

درباره کلام حق تعالی «طه» اکثر مفسران بر این باورند که این سخن به زبان حبشی یا نبطی یعنی ای انسان. نیز گفتهاند این از نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبرسی از حسن روایت کرده که وی «طه» را به فتح طاء و سکون هاء خوانده که اگر درست باشد در اصل از «طأ» آمده و همزه به هاء ابدال شده، در این صورت معنا از این قرار است که «طأ الأرض بقدمیک جمیعا» (هر دو پایت را بر زمین بگذار.) زیرا روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز یک پای خود را بالا میگرفته تا دشواریاش افزون شود آنگاه خداوند نازل فرمود: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی» و پیامبر صلی الله علیه و آله پای خود را بر زمین گذاشت؛ این سخن از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. قتاده میگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سراسر شب را نماز میخواند و سینه خود را به طناب میآویخت تا خوابش نبرد، خداوند سبحان به ایشان امر فرمود که خود را آسوده بدارد و تذکر داد که وحی بر ایشان نازل نشده تا اینچنین خود را به سختی بیاندازد(2). درباره کلام حق تعالی «ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی» بیضاوی میگوید: ما آن را بر تو نازل نکردیم تا به خاطر شدت افسوس بر کفر قریشیان به رنج افتی، چراکه کاری جز ابلاغ به عهده تو نیست، و یا با ریاضت افزون و شب زندهداری بسیار و بر پا ایستادن و سختی کشیدن به رنج افتی. همچنین گفته شده این آیه پاسخی به کافران است و سخن آنان را تکذیب میکند؛ وقتی کافران عبادت بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند گفتند تو با ترک دین ما به رنج افتادهای و قرآن بر تو نازل شده تا به رنج درافتی. «إِلَّا تَذْکِرَةً» بلکه تذکر و یادآوری است؛ تَذْکِرَةً به خاطر استثنای مفرّغ منصوب شده است. «لِمَنْ یَخْشی» برای هر کسی در دلش خشیت و ترس هست و

1- . مجمع البیان 6: 426
2- . مجمع البیان 7: 2

از هشدار اثر میپذیرد، و یا برای هر کس که خداوند میداند او با ترساندن میهراسد و از این ترس بهرهمند میشود(1).

درباره کلام حق تعالی «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ» گفتهاند یعنی نماز بگذار در حالی که پروردگارت را به خاطر هدایت و توفیقی که نصیبت کرده میستایی، و یا پروردگارت را از شرک و دیگر نواقصی که به او ربط میدهند منزّه شمار و او را بستای که با هدایت تو را از آنان جدا کرد و معترف باش که او صاحب همه نعمتهاست، «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» یعنی صبح «وَ قَبْلَ غُرُوبِها» یعنی ظهر و عصر چراکه این دو در پایان روز قرار دارند، و یا فقط عصر «وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ» برخی از ساعات شب «فَسَبِّحْ» یعنی مغرب و عشا، نیز گفتهاند یعنی نماز شب «وَ أَطْرافَ النَّهارِ» نمازهای صبح و مغرب را به منظور اختصاص تکرار کرده و یا به نماز ظهر امر میکند که پایان نیمه نخست روز و آغاز نیمه دیگر آن است، «لَعَلَّکَ تَرْضی» یعنی در این اوقات خدا را بستای به این امید که نزد خدا به آنچه جانت را خشنود میکند دست یابی، «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ» یعنی نگاهت را ندوز «إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ» از روی خوش پنداشتن و آرزوی اینکه تو هم همانندش را داشته باشی، «أَزْواجاً مِنْهُمْ» اصنافی از کافران را، «زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا» «زهره» یعنی زینت و زیور که منصوب به محذوف است با دلالت «متّعنا» و یا «به» با تضمین معنای «أعطینا» (عطا کردیم)، «لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ» یعنی تا آنان را بیازماییم و در این زینت و زیور امتحانشان کنیم یا در آخرت به سبب آن عذابشان کنیم، «وَ رِزْقُ رَبِّکَ» و آنچه پروردگار برایت در آخرت اندوخته یا آنچه که از هدایت و نبوت روزیات گردانده، «خَیْرٌ» از آنچه در دنیا به آنان عطا کرده «وَ أَبْقی» و پایانی ندارد(2). «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ» طبرسی میگوید: یعنی اهل بیت و اهل دینت را به نماز فرمان ده. ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نُه ماه به هنگام نماز بر در خانه حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها میآمد و میفرمود: رحمت خدا بر شما، نماز! «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ

1- . أنوار التنزیل 2: 50
2- . انوار التنزیل 2: 73

وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(1)

{خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند} ابن عقده نیز این را از طرق بسیاری از اهل بیت علیه السلام و از دیگران همچون ابی برده و ابی رافع روایت کرده است.

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: خداوند متعال این فرمان را مخصوص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جدای از مردم داد تا مردم بدانند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدا منزلتی جدای از دیگر مردم دارند، اینچنین به آنان هم به طور عام در میان مردم فرمان داد و هم به طور خاص.

«وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها» یعنی در به جا آوردن نماز و فرمان دادن اهلت به انجام آن شکیبا باش، «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً» نه برای آفریدگانمان و نه برای خودت، ما فقط عبادت و انجام رسالت را به عهده تو نهادهایم و روزی همه بندگان را فراهم کردهایم، «نَحْنُ نَرْزُقُکَ» روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظورش همه آفریدگان است یعنی همه آنان را روزی میدهیم و از هیچ یک روزی نمیخواهیم، «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی»

یعنی فرجام پسندیده از برای پرهیزگاران است(2).

کلام حق تعالی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ» یعنی با آنان نرمخو باش، این تعبیر استعارهای است از فروگستردن بال پرنده به هنگام فرود. «الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ» یعنی برای شبزندهداری یا هشدار دادن «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» یعنی رفت و آمدت را برای بررسی حال شبزندهداران، روایت شده وقتی وجوبِ به پا خاستن در شب نسخ شد پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شب از روی آزمندی بر کثرت عبادت یاران خود، گِرد خانه آنان چرخید تا ببیند آنان چه میکنند، حضرت دید خانههای آنان از زمزمه ذکر خدا و تلاوت قرآن همچون خانه زنبور شده. و یا یعنی رفتارت را در میان نمازگزاران به هنگام قیام و رکوع و سجود و قعود وقتی آنان را امامت میکنی. طبرسی میگوید: گفتهاند یعنی حرکت تو را در صُلب یکتاپرستان، پیامبر به پیامبر، تا آنکه برای پیامبری بیرونت آورد؛ این تفسیر از امام جعفر صادق

1- . احزاب / 33
2- . مجمع البيان 7: 37

و امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمودهاند: میبیند که در صُلب پیامبران، یکی پس از دیگری حرکت میکند، تا آنکه از زمان آدم علیه السلام در پی نکاح و بدون وقوع هیچ زنا او را از صُلب پدرش بیرون آورد(1). کلام حق تعالی «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ» یعنی نماز سبب دست کشیدن از معاصی است چه در حال اشتغال به آنها و چه در غیر آن، زیرا نماز یادآوری خداوند است و خشیت خدا را در جانها میکارد، و یا یعنی نماز وقتی کامل است که اینچنین باشد، اگر چنین نباشد گویا دیگر نماز نیست.

همچنانکه طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده: هر که دوست دارد بداند آیا نمازش پذیرفته شده یا نه باید بنگرد آیا نمازش او را از کار زشت و ناپسند باز داشته است؟ پس به اندازهای که او را بازداشته نمازش پذیرفته شده.

«وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» یعنی اینکه خداوند با رحمتش شما را یاد کند برتر از این است که شما با طاعتش از او یاد کنید ، و یا اگر بنده در همه حال خدا را یاد کند این بزرگترین طاعت است و یا در راستای بازداشتن از کار زشت و ناپسند بزرگتر است.و در کتاب امامت تاویلات دیگری نیز در این باره خواهد آمد .

کلام حق تعالی «فَاصْبِرْ» یعنی بر آزار آنان «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ» برای یاری کردن تو و آشکار ساختن دینت بر همه دینها «حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ» یعنی تو را به سبکسری و نگرانی درنیاندازند «الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ» به وسیله تکذیبشان.

کلام حق تعالی «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً» بر دیگر امتها «وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ» در باب برانگیختن پیامبر صلی الله علیه و آله است برای تداوم مخالفت با آنان «وَ دَعْ أَذاهُمْ» یعنی به آزاری که به تو میرسانند اعتنا نکن، و یا از اینکه بخواهی از روی مجازات و بازخواست به خاطر کفرشان آزارشان کنی، از این رو گفتهاند این نسخ شده، «وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا» امور را در همه حال به او بسپار. کلام حق تعالی «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ» یعنی با

1- . مجمع البيان 7: 207

حسرت خوردن به خاطر گمراهی و پافشاری آنان در تکذیب تو خودت را هلاک نکن، «إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما یَصْنَعُونَ» و سزایشان را میدهد.

درباره کلام حق تعالی «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ» بیضاوی میگوید: پاسخی است به اینکه گفتند محمد شاعر است. یعنی ما با آموختن قرآن به او شعر به او نیاموختهایم، این کتاب نه مقفّی است و نه موزون و نه معانیاش بر اساس انتظارات شاعران تخیلات برانگیزاننده است، «وَ ما یَنْبَغِی لَهُ» شعر سزاوار او نیست و اگر بخواهد شعر بسازد اینکار از او بر نمیآید، شما چهل سال طبع او را آزمودهاید. اما اینکه فرموده «أنا النبی لا کذب أنا ابن عبد المطلب» (من پیغمبر هستم و این دروغ نیست، من فرزند عبدالمطلب هستم.) و یا اینکه فرموده: «هل أنت إلا إصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت» (آیا تو چیزی جز یک انگشت خونآلود هستی که در راه خدا زخم شدهای؟) اینها اتفاقی بوده و بدون قصد و تلاش حضرت برای سرودن بیان شده است. مانند این اتفاق در لابلای نوشتهها بسیار میافتد، همچنانکه خلیل یک پاره از رجز را شعر به حساب نیاورده است، همچنین روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخن اول دو باء را حرکت داده و در سخن دوم تاء اول را بدون اشباع کسر داده و دومی را سکون داده است. از طرفی گفتهاند ضمیر «له» به قرآن برمیگردد یعنی سزاوار قرآن نیست که شعر باشد(1). خداوند متعال فرمود: «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ» به امر دینت روی آور و کوتاهیهایی همچون ترک اولی و پرداختن به دشمنی را با استغفار جبران کن که خدا در پیروز گرداندن و آشکار ساختن امر تو برایت الکافی است، «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ» به تسبیح و تحمید پروردگارت ادامه بده، نیز گفته شده در این دو وقت نماز بگزار، زیرا در مکه دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب واجب بوده است(2).

کلام حق تعالی «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ» یعنی در پاداش و سرانجام خوش، «ادْفَعْ» یعنی بدی را هرگاه گرفتارش شدی، «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» یعنی با خوبی، و یا با بهترین خوبیهایی که میتوانند آن بدی را دفع کنند، «فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ

1- . انوار التنزیل 2: 316
2- . انوار التنزیل 2: 378

وَ بَيْنَهُ عَداوَهٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» یعنی وقتی این کار را کردی دشمن سرسختت همچون دوستی دلسوز میشود، «وَ ما يُلَقَّاها» یعنی این خصلت را که همان پاسخ بدی را با خوبی دادن باشد، «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا» کسانی که از انتقام خویشتنداری میکنند، «وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» از خیر و کمال نفس، نیز گفتهاند بهره بزرگ یعنی بهشت، «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ» یعنی انگیزش، به وسوسه تشبیه شده زیرا انسان را به کار ناشایست برمیانگیزد مثل به کار بد پاسخ بدتر دادن، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» از شر شیطان و از او فرمان مبر «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ» به پناه جستن تو «الْعَلِيمُ» به نیّتت یا به صلاحت(1).

کلام حق تعالی «وَ قِيلِهِ» عطف است به «ساعه»(2) یعنی گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ، «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ» از دعوت آنان روی برتاب و از ایمان آوردنشان ناامید باش، «وَ قُلْ سَلامٌ» برای رها کردن و متارکه با آنان «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» آرامشی است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهدیدی است برای آنان(3).

کلام حق تعالی «وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» یعنی برای نزول عذاب بر کفار، زیرا به وقت خود ناگزیر بر آنان فرود میآید، «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ» از هراس آن روز مدت زمانی را که در دنیا ماندهاند چنان ناچیز خواهند پنداشت که گمان میکنند ساعتی بیش نبوده، «بَلاغٌ» یعنی این اندرزی که به شما داده میشود، یا کفایت همین سوره، یا تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله (4).

درباره کلام حق تعالی «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» طبرسی میگوید: یعنی بر اساس این دانش به پا خیز و بر آن پایدار باش، نیز گفته شده این کلام به ما قبل خود متعلق است یعنی وقتی قیامت بر آنان سر رسید بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست، یعنی در آن دم همه ملکیتها باطل میشود و دیگر هیچ مُلک و هیچ حکمی

1- . انوار التنزیل 2: 389
2- . «وَعِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ» {و علم قیامت پیش اوست }: زخرف / 85
3- . انوار التنزیل 2: 415
4- . انوار التنزیل 2: 433

برای کسی نیست به جز برای خداوند، همچنین گفته شده این سخن برای آگاه کردن پیامبر صلی الله علیه و آله از وفات خود بوده یعنی بدان آن زندهای که هرگز نمیمیرد فقط خداوند یگانه است، نیز گفتهاند رسول خدا صلی الله علیه و آله از آزار آن قوم دلتنگ شده بود آنگاه پیام رسید که بدان کسی جز خداوند این مشکل را بر طرف نمیکند، «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ» روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظورش امت است، همچنین گفته شده منظورش گسستن از همه و پیوستن به خداوند متعال است زیرا استغفار عبادتی است که سزاوار پاداش است، «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مُتَقَلَّبَکُمْ وَ مَثْواکُمْ» یعنی رفتار شما را در دنیا و سرنوشت شما را در آخرت که یا رو به بهشت دارد و یا رو به دوزخ، نیز گفتهاند یعنی حرکت شما در صُلب پدران به سوی رحِم مادران، «وَ مَثْواکُمْ» یعنی جایگاهتان در زمین، و گفته شده «مُتَقَلَّبَکُمْ» از پشتی درون شکمی «وَ مَثْواکُمْ» درون قبور، همچنین گفتهاند یعنی رفتارتان را در روز و آرامیدنتان را در شب(1).

درباره کلام حق تعالی «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ» بیضاوی میگوید: یعنی او را از ناتوانی در کارها و توصیفی که موجب تشبیه است منزّه بدار و او را به خاطر نعمتهایی که به تو بخشیده همچون پیروزی به حق و غیره بستای، «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ» یعنی صبح و عصر «وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ» یعنی در قسمتی از شب او را تسبیح گوی، «وَ أَدْبارَ السُّجُودِ» و در پی نماز، گفته شده منظور از تسبیح نماز است: نماز پیش از طلوع صبح و پیش از غروب در ظهر و عصر و دو نماز در شب و شبزندهداری، «وَ أَدْبارَ السُّجُودِ» یعنی مستحبات پس از واجبات، نیز گفتهاند یعنی نماز وِتر پس از عشاء(2).

طبرسی میگوید: درباره «وَ أَدْبارَ السُّجُودِ» اقوالی هست: یکی یعنی دو رکعت پس از مغرب «وَ إِدْبارَ النُّجُومِ» دو رکعت پیش از صبح که این قول از حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام روایت شده است.

1- . مجمع البیان 9: 102 - 103
2- . انوار التنزیل 2: 460

دوم یعنی تسبیح گفتن پس از هر نماز. سوم یعنی مستحبات پس از واجبات. چهارم یعنی نماز وتر در پایان شب که این از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(1).

درباره کلام حق تعالی «وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» بیضاوی میگوید: یعنی چنین نیست که با زور آنان را وادار به ایمان کنی یا هر کاری بخواهی با آنان بکنی، بلکه تو فقط دعوتگر هستی(2).

کلام حق تعالی «وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» درباره مهلت دادن به آنان و باقی ماندن تو در آزار آنان «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا» زیر حمایت ما هستی بهگونهای که تو را میبینیم و از تو مواظبت میکنیم، «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ» از هر جایی برمیخیزی و یا از بسترت و یا به سوی نماز، «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» زیرا عبادت در آن هنگام بر نفس دشوارتر و از ریا دورتر است، «وَ إِدْبارَ النُّجُومِ» هنگامی که ستارگان در آخر شب فرو میشوند(3).

طبرسی میگوید: یعنی دو رکعت پیش از نماز صبح که این از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(4).

درباره کلام حق تعالی «ن» بیضاوی میگوید: از اسامی حروف است، گفتهاند نام ماهی است و مراد جنس ماهی است یا همان ماهیِ یهموت که زمین بر کمرش قرار دارد، و یا دوات زیرا از بعضی ماهیان چیزی سیاه خارج میشود که با آن مینویسند(5).

طبرسی میگوید: در حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: «نون» نهری در بهشت است که خداوند به او فرمود: دوات شو، آنگاه آن نهر که سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل بود جامد شد، سپس به قلم فرمود: بنویس، آنگاه قلم هر آنچه را بود و هر آنچه را که تا روز قیامت هست

1- . مجمع البیان 9: 150
2- . انوار التنزیل 2: 461
3- . انوار التنزیل 2: 471
4- . مجمع البیان 9: 170

5- . انوار التنزيل 2: 537

میشود نوشت؛ این از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است(1).
درباره «وَ الْقَلَمِ» بیضاوی میگوید: همان قلمی است که لوح را نگاشته یا همان که آن را مینگارد، به خاطر فواید بسیارش به آن قسم خورده، «وَ ما یَسْطُرُونَ» و آنچه مینویسند، ضمیر به معنای نخست برای بزرگداشت به قلم برمیگردد یا به معنای دوم برای اراده جنس و اسناد فعل به آلت و تلقّی آن به جای صاحب علم از روی جانشینی یا همراهی، «ما» مصدری یا موصول است. «ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ» جواب قسم است یعنی تو دیوانه نیستی چون نبوت و نیکاندیشی به تو نعمت داده شده، «وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً» به خاطر تحمل مصائب یا تبلیغ «غَیْرَ مَمْنُونٍ» پایاننا‌پذیر و یا بهگونهای که از سوی مردم هیچ منتی بر تو نباشد زیرا حق تعالی بدون هیچ واسطهای به تو عطا میکند، «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» زیرا از سوی قوم خود مصائبی را تحمل میکنی که امثال تو تحملش را ندارند، «فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ» کدام یک از شما به دیوانگی مبتلا شده، «باء» زائده است، یا به کدام یک از شما دیوانگی درافتاده بر این اساس که «مفتون» را مصدر بگیریم، یا به کدام گروه از شما دیوانگی درافتاده به گروه مومنان یا به گروه کافران، یعنی در کدام یک از این دو گروه کسانی هستند که سزاوار این نام میباشند؟ «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ» که همان مهلت دادن به آنهاست و تأخیر انداختن در پیروز گرداندن تو بر آنان، «وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ» یعنی یونس علیه السلام «إِذْ نادی»در شکم ماهی «وَ هُوَ مَکْظُومٌ» لبالب از خشم و آزرده بود به این بلا آزموده شد(2).

طبرسی میگوید: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» یعنی بر دینی بزرگ، نیز گفتهاند یعنی آراسته به اخلاق اسلام و خُلُق و خوی والا هستی، همچنین گفته شده از آن رو چنین نامیده شده که همه ویژگیهای نیک اخلاقی در او جمع بوده است.

از خود پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من از آن رو برانگیخته شدم که ویژگیهای نیک اخلاقی را به کمال برسانم. و نیز فرمود: پروردگارم مرا ادب آموخت و بسا به نیکی مرا ادب آموخت.

1- . مجمع البیان 10: 332
2- . انوار التنزیل 2: 537، 538 ، 541

از ضحاک بن مزاحم روایت شده که وی گفت: وقتی قریشیان دیدند حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را مقدّم داشت و او را ارج نهاد آنان از حضرت علی علیه السلام به تنگ آمدند و گفتند: محمد دیوانه این مرد شده است. آنگاه خداوند متعال نازل فرمود: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ» قسم است از سوی خداوند متعال «ما أَنْتَ» ای محمد! «بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» یعنی قرآن، تا آنجا که میفرماید: «بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ» یعنی همان چند تنی که آن سخن را گفتند، «وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام (1).

بیضاوی میگوید: کلام حق تعالی «مُلْتَحَداً» یعنی گریزگاه و مأوا «إِلَّا بَلاغاً مِنَ اللَّهِ» استثناء است از آنجا که فرمود: «لا أَمْلِکُ»، تبلیغ همان راهنمایی و بهرهرسانی است، «رِسالاتِهِ» معطوف است به «بَلاغاً مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» در امر توحید چون سخن در این باره است: «حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ» یعنی در دنیا همچون جنگ بدر یا در آخرت، «قُلْ إِنْ أَدْرِی» یعنی نمیدانم «أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً» یعنی غایتی که رو به درازا میگذارد؛ گویا مشرکان وقتی شنیدند «حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ» از روی انکار گفتند کِی میشود؟! آنگاه گفته شد به آنان بگو ناگزیر رُخ خواهد داد اما من زمانش را نمیدانم، «فَلا یُظْهِرُ» آگاه نمیکند «عَلی غَیْبِهِ أَحَداً» یعنی بر غیبی که مختص به علم اوست «إِلَّا مَنِ ارْتَضی» گوشهای از آن را به وی میآموزد تا معجزهای برای او باشد «مِنْ رَسُولٍ» «مِن» برای بیان و توضیح «مَن» است.

«فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ» پیش روی همان رسولی که از او خشنود است، «وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» نگاهبانانی از میان فرشتگان که او را از تجاوز شیاطین و درافتادن با آنها پاس میدارند، «لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا» یعنی تا پیامبری که به او وحی شده بداند جبرئیل و فرشتگان وحی پیغام را رسانیدهاند، و یا تا خداوند بداند که پیامبران پیغام را رساندهاند بدین معنا که علم خداوند به این موضوع تعلق می گیرد،

1- . مجمع البیان 10: 333 ، 334

«رِسالاتِ رَبِّهِمْ» همچنانکه آن نیز تحت مراقبت است و دگرگون نمیشود، «وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ» آنچه نزد رسولان است، «وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَداً» حتی قطرههای باران و دانههای شن را(1).

کلام حق تعالی «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ» یعنی برای نماز شب برخیز یا بر آن پایدار باش، «إِلَّا قَلِیلاً نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً أَوْ زِدْ عَلَیْهِ» «قلیلا» استثناء از «لیل» است و «نصفه» بدل از «قلیلا»، از حُکم صادر شده نسبت به کل کاسته و بین نیم یا بیشر از نیم مثلا دو سوم یا کمتر از نیم مثلا یکسوم مخیّر کرده است. و یا «نصفه» بدل از «لیل» و استثناء از آن است و ضمیر در «منه» و «علیه» یا مربوط به «کمتر از نیم» مثلا یکسوم است که بر این اساس در انتخاب میان آن و کمتر از آن مثلا یکچهارم و بیشتر از آن مثلا نیم ،اختیار داده شده است، و یا مربوط به نیم است که بر این اساس در انتخاب میان کمتر از آن بهطور کلی و یا یکی از دو حالت یعنی کمتر و بیشتر اختیار داده شده است، و یا منظور از استثناء کاستن از تعداد شبهاست که در این صورت معنای عام دارد و در انتخاب میان نیم یا کمتر از آن یا بیشتر از آن اختیار داده شده است. «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» یعنی قرآن را با ادا و تبیین حروف بخوان به گونهای که شنونده بتواند آنها را جداگانه بشنود. «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً» یعنی قرآن ، که با تکالیف سختش بر مکلّفان ثقیل خواهد بود، یا بهخاطر وقار لفظ و متانت و استواری معنا، یا بر کسی که در آن میاندیشد ثقیل است زیرا وی همواره به تفکر بیشتر برای روشنسازی اسرار و دریافت مفاهیم نیاز دارد، یا بر میزان ثقیل است، یا بر کافران و بدکاران ثقیل است، یا دریافت وحی آن ثقیل است زیرا عایشه گفته: باری دیدم در روزی بسیار سرد وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل میشد، چون وحی از حضرت قطع شد از پیشانی ایشان عرق میچکید. «إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ» یعنی کسی که از بستر خود برای عبادت برمیخیزد که این معنا از «نشأ من مکانه» یعنی «از جایش برخاست» گرفته شده، یا نماز شب چراکه برخاستن برای این کار است، یا عبادتی که در شب انجام میشود، یا ساعاتی

1- . انوار التنزیل 2: 556 و 557

از شب که در پی هم هستند و یا ساعات اول شب که این معنا از «نشأ» یعنی «آغاز شد» گرفته شده است. «هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً» یعنی در دشواری و یا در پایداری، «وَ أَقْوَمُ قِیلاً» یعنی بهخاطر حضور قلب و خاموشی صداها گفتاری استوارتر یا قرائتی اثربخشتر دارد. «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً» رفت و آمد در راستای مأموریتهایت و اشتغال به وظایفت، پس باید شب را بیدار بمانی چراکه مناجات با حق تعالی خلوت میطلبد. «وَ اذکُرِ اسْمَ رَبِّکَ» و شبانهروز بر یاد کردن از او پایدار باش، «وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً» و با عبادت از همه چیز بگسل و به او بپیوند و جان خود را از غیر او تهی کن، «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ» خبرش محذوف است و یا مبتدااست و خبرش این است: «لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً» بخش دوم نتیجه گفتن تهلیل است زیرا یگانگی او در خدایی اقتضا میکند امور را به او واگذاری. «وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ» خرافات «وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً» از آنان دوری کن و با آنان مدارا کن و از آنان انتقام مجو و کارشان را به خداوند واگذار همچنانکه خود میفرماید: «وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ» من را با آنان بگذار و کارشان را به من بسپار، «أُولِی النَّعْمَهِ» برخورداران از نعمت یعنی بزرگان قریش «وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً» از نظر زمان یا از نظر مهلت، «إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ» «أدنی» (نزدیکتر) استعاره است از «أقلّ» (کمتر) زیرا نزدیکترین شیء به یک چیز شیئی است که کمترین فاصله را از آن چیز داشته باشد، «نصفه» و «ثلثه» به «أدنی» عطف شده است. «وَ طائِفَهٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ» گروهی از یارانت که در آن هنگام برمیخیزند، «وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ» اندازه آن دو را تنها خدا میداند، «عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ» یعنی هرگز نمیتوانید اندازه اوقات را حساب کنید و نمیتوانید ساعات را ضبط کنید، «فَتابَ عَلَیْکُمْ» با اختیار دادن برای ترک قیام مقدور و برداشتن تکلیف، «فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» پس هر چه از نماز شب میسر میشود بخوانید، با قرائت از نماز تعبیر کرده همچنانکه از نماز با ارکان دیگرش نیز تعبیر کرده است؛ در این باره گفته شده نظر به نوع اختیاری که در آیات قبلی داده شده شبزندهداری واجب بوده، چون انجام این امر بر آنان دشوار آمده آن حکم را نسخ کرده و سپس این را نیز با نمازهای پنجگانه نسخ کرده است، و یا بدین معناست که قرآن را هرطور

برایتان میسر است بخوانید، «عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضی» جمله را از سر میگیرد تا حمکت دیگری را بیان کند که مقتضی تجویز و تخفیف است و از این رو حکم را بیان کرد و مترتب بر آن فرمود: «وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» «ضرب فی الأرض» در پیِ اندوختن یا مسافرَت برای تجارت یا تحصیل علم(1).

«یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» یعنی ای «متدثّر» یعنی کسی که «دثار» یا همان ردا پوشیده است، در این باره سخن به میان خواهد آمد. «قُمْ» از بسترت برخیز و یا با عزم و جدّیت برخیز، «فَأَنْذِر» یا مطلق است تا تعمیم داشته باشد و یا مفعولش مقدّر است که این آیه بر آن دلالت دارد: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(2) {و خویشان نزدیکت را هشدار ده} «وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ» و تکبیر را مختصّ پروردگارت بدان که تکبیر همان وصف عملی و قولی پروردگار به بزرگی است، «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ» از نجاسات، چراکه تطهیر برای نماز واجب و برای کارهای دیگر خوب است، یعنی لباست را بشوی یا آن را از نجاست حفظ کن مثلا آن را کوتاه کن تا مبادا دامانش به نجاسات کشیده شود، این نخستین فرمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ردّ عادات نکوهیده گرفت، و یا نفست را از خُلق و خو و کردار ناپسند پاک کن، یا ردای نبوت را از هر آنچه آلودهاش میکند پاک کن مثلا از کینه و کجخُلقی و ناشکیبایی «وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ» با پایداری در دوری کردن از هر آنچه به عذاب میانجامد همچون شرک و دیگر زشتیها از عذاب دوری کن. «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ» با فزونی طلبی چیزی عطا نکن، از زیاده خواهی نهی کرده یعنی از اینکه چیزی را ببخشد با این طمع که در ازایش چیز بیشتری بگیرد، که البته پیامبر صلی الله علیه و آله را از روی مبرّا کردن و یا بهطور ویژه نهی کرده است، یا در حالیکه عبادتت را زیاد میپنداری بر خدا منت مگذار، یا با تبلیغت بر مردم منت مگذار در حالی که پاداش افزون از

1- . أنوار التنزیل 2: 557 - 600
2- . شعراء / 214

آنان میخواهی یا کار خود را زیاد میپنداری، «وَ لِرَبِّکَ» برای وجه پروردگارت یا امر او «فَاصْبِرْ» صبر پیشه کن، و یا بر دشواری وظایف و آزار مشرکان صبر کن(1).

کلام حق تعالی «وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» یعنی هر که گناه مرتکب شده و تو را نیز به انجام آن فرامیخواند و یا کفر پیشه کرده و تو را نیز به سوی آن فرامیخواند، «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» یعنی بر یاد کردن از خدا مداومت کن و یا بر نماز صبح و ظهر و عصر پایدار باش، «أصیل» هر دو وقت از نماز [ظهر و عصر]را در بر میگیرد، «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» و در بخشی از شب برای او نماز بخوان، چه بسا نماز مغرب و عشاء را منظور دارد، «وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا» بخشی دراز از شب را از برای او تهجد و عبادت کن(2).

روایات:

1. الخصال و الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و برای ایشان که جامهاش پوسیده شده بود دوازده درهم آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این درهمها را بگیر و برای من جامهای بخر تا بپوشم. حضرت علی علیه السلام میفرماید: من به بازار رفتم و برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنی به دوازده درهم خریدم و آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. ایشان نگاهی به آن کرد و فرمود: ای علی! چیزی جز این را بیشتر میپسندم، به نظرت صاحبش آن را از ما پس میگیرد؟ عرض کردم: نمیدانم. فرمود: ببین چه میشود. من نزد صاحب پیراهن رفتم و به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله این را دوست نداشت و جامه دیگری میخواهد، آن را از ما پس بگیر. او درهمها را به من پس داد و من آنها را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آوردم. ایشان با من سوی بازار به راه افتاد تا پیراهنی بخرد. در آن دم چشم حضرت به کنیزی افتاد که در راه نشسته بود و میگریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه شده؟ عرض کرد: ای رسول خدا! اهل خانهام

1- . أنوار التنزیل 2: 560 و 561
2- . انوار التنزیل 2: 573

چهار درهم به من دادند تا با آن چیزی را که میخواستند برایشان بخرم، اما آن چهار درهم گم شد و من دیگر جرأت ندارم نزدشان برگردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار درهم به او بخشید و فرمود: نزد اهلت برو. رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خرید و آن را پوشید و خدا را شکر کرد و به راه افتاد. در راه دید مردی عریان میگوید: چه کسی جامهای بر تن من میکند تا خداوند از جامههای بهشت بر تنش کند؟ در آن دم رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که خریده بود از تن خود درآورد و به آن نیازمند پوشانید. سپس به بازار برگشت و با چهار درهمی که باقی مانده بود پیراهن دیگری خرید و پوشید و خدا را شکر کرد و سوی خانه برگشت. ناگاه دید آن کنیز هنوز در راه نشسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه شده؟ چرا نزد اهلت نرفتهای؟ عرض کرد: ای رسول خدا! من دیر کردهام و میترسم مرا بزنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جلوی من به راه بیافت و اهلت را من نشان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی شد تا اینکه به در خانه آنان رسید. فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه! آنان پاسخ حضرت را ندادند. باز سلام کرد و پاسخی ندادند. باز سلام کرد و آنگاه گفتند: سلام و رحمت و برکت خدا بر شما ای رسول خدا! حضرت فرمود: چرا بار اول و دوم سلام مرا پاسخ ندادید؟ گفتند: ای رسول خدا! صدای شما را شنیدیم اما دوست داشتیم بیشتر سلام بفرستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این کنیز در کار شما دیر کرده، او را بازخواست نکنید. گفتند: ای رسول خدا! او به خاطر مقدم شما آزاد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستایش از آن خداست، هرگز دوازده درهم به این بابرکتی ندیده بودم؛ خداوند دو عریان را با آن پوشانید و یک نفر را نیز با آن آزاد گرداند(1).

الأمالی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز را تا هنگام مرگ ترک نمیکنم: غذا خوردن روی زمین پست همراه

1- . الخصال 2: 86 و 87، الأمالی: 144

با بردگان و سوار شدن بر الاغ با پالان و دوشیدن شیر بز با دست خود و پوشیدن جامه پشمی و سلام کردن بر کودکان تا پس از من سنت باشد(1).

3. عیون أخبار الرضا علیه السلام و علل الشرائع نیز در روایتی از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران ارجمند خود از امام علی علیه السلام مانند این حدیث را آوردهاند(2).

الخصال نیز در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدران ارجمند خود مانند این حدیث را آورده است(3).

توضیح: «الأکل علی الحضیض» یعنی غذا خوردن روی زمین بدون اینکه سفره پهن باشد. «حضیض» زمین صاف میان بریدگی کوه است. در حدیث آمده:

او هدیهای به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کرد اما چیزی نیافت تا هدیهاش را روی آن بگذارد. حضرت به فرمود: «ضعه بالحضیض» آن را روی زمین پست بگذار، من بندهای هستم که مانند بنده غذا میخورم.

یعنی روی زمین .

فیروزآبادی میگوید: «إکاف الحمار» بر وزن «کتاب» و «غراب» است، «وکاف الحمار» یعنی پالان الاغ، «أکّاف» یعنی سازنده پالان، «آکف الحمار إیکافاً» و «أکّفه تأکیفاً» یعنی بر روی الاغ پالان کشید.

میگویم: شرح این خبر إن شاء الله بهطور کامل در کتاب الآداب و السنن خواهد آمد.

4. الأمالی: از عیص بن قاسم روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: از پدر بزرگوارتان علیه السلام حدیثی روایت میکنند که ایشان فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچگاه از نان گندم سیر نخورد؛ آیا

1- . الأمالی: 44

2- . عيون أخبار الرضا ع: 235، علل الشرائع: 54
3- . الخصال 1: 130

این درست است؟ فرمود: خیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نان گندم نخورد و هیچگاه از نان جو سیر نخورد(1).

5. الأمالی: از امام کاظم علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: مردی یهودی چند دینار از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب داشت. آمد و آن را خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای یهودی! چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: ای محمد! من از تو جدا نمیشوم تا اینکه طلب مرا بدهی. حضرت فرمود: بنابراین کنارت مینشینم. ایشان آنقدر کنار وی نشست که در همان جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را خواند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تهدید میکردند و میترساندند. ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان نگریست و فرمود: این چه کاری است با او میکنید؟ گفتند: ای رسول خدا! یک یهودی شما را اسیر کرده؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم عزّوجل مرا برنیانگیخته تا به کسی که معاهد یا غیر معاهد ستم کنم. چون ظهر برآمد مرد یهودی گفت: گواهی میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و نیمی از مالم را در راه خدا بخشیدم، اما به خدا سوگند من این کار را تنها به این خاطر با شما کردم که به وصفی که در تورات از شما آمده بنگرم، من در تورات وصف شما را خواندهام: محمد بن عبدالله که زادگاهش در مکه است و به طَیبه هجرت میکند و تندخو و بداخلاق و بددهن و آلوده به دشنام و ناسزا نیست، من گواهی میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدا هستی، این دارایی من است بر اساس آنچه خداوند نازل کرده بر آن حُکم کن. آن مرد یهودی مال بسیار داشت. حضرت علی علیه السلام سپس فرمود: بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش ایشان پوستی بود که با لیف خرما پُر شده بود. شبی بستر حضرت را دولا کردند، چون

1- . الأمالی: 192

صبح شد ایشان فرمود: دیشب بسترم مرا از نماز بازداشت. و امر فرمود تا آن را یک لا بیاندازند(1).

توضیح: جزری در ابن باره میگوید: هر کس معاهدی را بکشد خداوند هیچ واجب و مستحبی را از او نمیپذیرد. «معاهد» میتواند به عنوان فاعل یا مفعول به کسر هاء یا به فتح هاء باشد اما در حدیث با فتح مشهورتر است و بیشتر آمده است. «معاهد» کسی است که با او عهدی بستهای اما در حدیث بیشتر بر اهل ذمه اطلاق میشود، گاهی نیز بر کافرانی اطلاق میشود که برای ترک جنگ تا مدتی مشخص با آنان صلح شده است. «شطر» یعنی نصف.

جوهری میگوید: «طیبه» بر وزن «شیبه» نام مدینه الرسول صلی الله علیه و آله است. «صخب» با صاد و سین به معنای همهمه و سر و صدا به هنگام ستیزه است. «و لا مترین» در برخی نسخهها با زاء نقطه دار آمده یعنی او دشنام را زیور و زینت خود برنگرفته آن چنانکه لئیمان برمیگیرند، در برخی نسخهها نیز با راء آمده یعنی خود را به دشنام آلوده نمیکند. «خناء» نیز ناسزاگویی در کلام است و «مرفقه» به کسر یعنی بالش.

6. تفسیر قمی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود. شبهنگام سلمه دید پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر نیست. فکری در خاطرش گذشت که در خاطر زنان میگذرد. برخاست و همه جای خانه را در پی حضرت گشت تا اینکه به ایشان رسید. دید پیامبر صلی الله علیه و آله در گوشهای از خانه ایستاده و دستانش را بلند کرده و میگرید و میفرماید: خداوندا نعمتهای نیکی را که به من بخشیدهای هیچگاه از من مگیر، خداوندا نکوهش دشمنان و حسودان را هرگز بر من روا مدار، خداوندا هیچگاه مرا به دردسری که از آن نجاتم دادهای برنگردان، خداوندا هرگز مرا اندازه چشم بر هم زدنی به خود وامگذار. در آن دم ام سلمه با چشم گریان بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از گریه ام سلمه برگشت و به او فرمود: چرا گریه میکنی ای ام

1- . الأمالی: 279

سلمه؟! عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! چطور گریه نکنم حال آنکه شما نزد خداوند چنان منزلتی داری که او «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(1)

{از گناه گذشته و آینده تو} درگذشته است اما باز از او میخواهی نکوهش دشمنان را بر شما روا ندارد و هیچگاه شما را به دردسری که از آن نجاتت داده برنگرداند و هرگز اندازه چشم بر هم زدنی شما را به خود وانگذارد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! چه چیز مرا در امان نگاه میدارد؟! خداوند به اندازه یک چشم بر هم زدن یونس بن متی را به خودش واگذاشت و آن ماجرا بر او گذشت(2).

7. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: نیازمندی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و چیزی از ایشان طلبید. رسول خدا فرمود: آیا کسی هست که بتواند به من قرض بدهد؟ مردی از انصار از قبیله بنی جلبی برخاست و عرض کرد: من میتوانم ای رسول خدا! فرمود: به این نیازمند چهار طبق خرما بده. مرد انصاری آن بار را به آن مرد داد و سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و آن را از ایشان طلب کرد. پیامبر فرمود: إن شاء الله میدهم. بار دیگر نزد حضرت آمد و ایشان فرمود: إن شاء الله میدهم. بار سوم نزد حضرت آمد و ایشان فرمود: إن شاء الله میدهم. عرض کرد: ای رسول خدا! بسیار فرمودی إن شاء الله میدهم! رسول خدا لبخندی زد و فرمود: آیا کسی هست که بتواند به من قرضی بدهد؟ مردی برخاست و عرض کرد: من میتوانم ای رسول خدا! فرمود: چقدر میتوانی؟ عرض کرد: هر چه بخواهی. فرمود: به این مرد هشت طبق خرما بده. مرد انصاری عرض کرد: ای رسول خدا! من فقط چهار طبق دادم. ایشان فرمود: چهار طبق دیگر بده(3).

8. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ دینار و درهم و برده و کنیزک و گوسفند و شتری به ارث نگذاشت. حضرت در حالی جان سپرد که زرهاش

1- . فتح / 2

2- . تفسير قمى: 432
3- . قرب الإسناد: 44

نزد یکی از یهودیان مدینه گرو بود که ایشان در ازایش از او بیست پیمانه جو برای نفقه اهل خود قرض کرده بود(1).

9. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مسکینان شب را در مسجد میگذراندند. شبی رسول خدا پای منبر با مسکینانی که در مسجد بودند در دیگی سنگی افطار کرد. آن شب سی مرد از آن دیگ خوردند و سپس بقیهاش را برای همسران پیامبر بردند(2).

10. قرب الإسناد: از ابن بُکَیر روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره نماز خواندن در حالت نشسته یا با تکیه بر عصا یا دیوار پرسیدم. ایشان فرمود: خیر، پدر تو را با این حالت چه کار؟! پدر تو هنوز به این شرایط نرسیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه سالمند و سنگین شده بود نماز را ایستاده میخواند و یکی از پاهای خود را بالا میگرفت تا اینکه خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: «طه ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی» و حضرت پای خود را بر زمین گذاشت(3).

توضیح: چه بسا این سختیها به هنگام عبادت در شریعت بوده و سپس نسخ شده است.

11. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز را تا هنگام مرگ ترک نمیکنم: پوشیدن جامه پشمی سوار شدن بر الاغ با پالان و غذا خوردن با بردگان و پینه زدن بر نعلین با دست خود و سلام کردن به کودکان تا پس از من سنت باشد.

12. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمود: فرشتهای نزدم آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام میرساند و میفرماید: اگر میخواهی

1- . قرب الإسناد: 44
2- . قرب الإسناد: 69
3- . قرب الإسناد: 79 ، 80

دشت مکه را برایت طلا کنم. امام علیه السلام میفرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن دم سر سوی آسمان فراز کرد و فرمود: پروردگارا یک روز سیر میشوم و تو را میستایم و یک روز گرسنه میشوم و از تو میخواهم(1).

صحیفه الرضا علیه السلام (2)

و المجالس(3)

نیز همانند این حدیث را آوردهاند.

13. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیهم السلام از امام علی علیه السلام نقل فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در عید قربان دو قوچ سفید و سیاه شاخدار قربانی میکرد(4).

14. عیون أخبار الرضا علیه السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری در دست راستش میکرد(5).

15. عیون أخبار الرضا علیه السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله تا هنگام وفاتش سه روز متوالی از نان گندم سیر نخورد(6).

16. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از سهل بن قاسم نوشجانی روایت شده که وی گفت: مردی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! از عُروه بن زبیر روایت میکنند که گفته: پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال تقیّه از دنیا رفت. حضرت علیه السلام فرمود: پس از آنکه خداوند عزّوجل فرمود: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(7)

{ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد}، پیامبر صلی الله علیه و آله با ضمانت خداوند عزّوجل هر نوع تقیّهای را کنار گذاشت و

1- . عیون أخبار الرضا: 199
2- . صحیفه الرضا ع: 22
3- . أمالی المفید: 72 و 73
4- . عیون أخبار الرضا: 223
5- . عیون أخبار الرضا: 223
6- . عیون أخبار الرضا: 224
7- . مائده / 67

فرمان خداوند را آشکار ساخت، اما قریشیان پس از ایشان هر کاری خواستند کردند؛ اما پیش از نزول این آیه چه بسا حضرت تقیّه کرده باشد(1).

17. الأمالی: از عایشه روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه ابر نوظهوری را میدید هر کاری را وامینهاد و حتی اگر در نماز بود میفرمود: خداوندا از شرّ آنچه در این ابر است به تو پناه میبرم. اگر آن ابر میرفت حضرت خدا را میستود و اگر میبارید میفرمود: خداوندا این ابر را سودبخش گردان. «ناشئ» و «مخیّله» هر دو ابر هستند(2).

توضیح: توضیحی که در آخر خبر آمده یا کلام شیخ است یا سخن یکی از راویان. جزری در این باره میگوید: «ناشئ» یعنی ابری که هنوز کامل نشده و شکل نگرفته است.

18. الأمالی: از عایشه روایت شده که وی گفت: آل محمد صلی الله علیه و آله تا هنگامی که حضرت جان به خداوند عزّوجل سپرد سه روز متوالی سیر نخوردند(3).

19. الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین مینشست و روی زمین غذا میخورد و میش را خود میدوشید و دعوت بردگان را به نان جو میپذیرفت(4).

20. الأمالی: از بکر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: عمر بن خطاب خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و دید ایشان سخت بیمار است – و یا دید ایشان تب کرده- است. عرض کرد: ای رسول خدا چه سخت بیمار شدهاید! – و یا چه تبی کردهاید!- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با این وجود دیشب سی سوره از قرآن را قرائت کردم که هفت سوره بلند نیز از آن جمله بود. عمر عرض کرد: ای

1- . عیون أخبار الرضا ع: 271 و 272
2- . أمالی ابن الشیخ: 80
3- . مجالس ابن الشیخ: 196
4- . مجالس ابن الشیخ: 250

رسول خدا! خداوند «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(1) {از گناه گذشته و آینده تو} درگذشته است، با این حال هنوز شما اینچنین در عبادت میکوشی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر! آیا نباید بندهای شاکر باشم؟(2)

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «موقوذ» یعنی بسیار بیمار [مشرف به موت]، «وقذه» مثل «أوقذه» یعنی او را بر زمین زد و بر جایش نشاند و بر او چیره شد و در بیماری بر جایش

گذاشت. «وعک» یعنی درد و ناخوشی بدن ناشی از تب یا درد ناشی از شدت خستگی.

21. علل الشرائع: امام کاظم علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جدّ ارجمند خود علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسپاسی دید و شکرِ نیکیهایش به جا آورده نشد حال آنکه نیکی حضرت بر قریشی و عرب و عجم مسلّم بود و نیکیِ چه کسی والاتر از نیکیهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این خلق میتواند باشد؟ ما اهل بیت علیه السلام نیز ناسپاسی میبینیم و شکرِ نیکیهایمان به جا آورده نمیشود، نیکانِ مومنان اینگونهاند ناسپاسی میبینند و شکرِ نیکیهایشان به جا آورده نمیشود(3).

22. علل الشرائع: امام رضا علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام میرساند و میگوید زنان باکره همچون میوههای درختاند، وقتی میوه میرسد چارهای برایش نیست جز آنکه چیده شود وگرنه خورشید فاسدش میکند و باد دگرگونش میسازد، زنان باکره نیز وقتی برایشان آنچه برای زنان روی میدهد رُخ دهد هیچ دوایی جز شوهر برای آنا نیست ، وگرنه از فتنه در امان نخواهند بود. این شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و مردم را گرد آورد و آنان را از فرمانی که خداوند متعال به او داده بود آگاه کرد. عرض کردند: به چه کسی شوهر کنند ای

1- . فتح / 2

2- . مجالس ابن الشيخ: 257
3- . علل الشرائع: 187

رسول خدا! فرمود: با همترازان خود. عرض کردند: همترازان کیستند؟ فرمود: مومنان همتراز یکدیگرند. پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین نیامد تا اینکه صُباعه را به همسری مقداد بن اسود درآورد. سپس فرمود: ای مردم! من دختر عمویم را به همسری مقداد درآوردم تا نکاح به آسانی انجام گیرد(1).

23. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله همراه یکی از یاران خود در جایی بود. خواست قضای حاجت کند. برخاست و سوی دو نخل کوچک رفت و به آن دو فرمود تا جمع شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله پشت آن دو پنهان شد. حضرت قضای حاجت کرد و برخاست. آن مرد آمد اما اثری ندید(2).

توضیح: جوهری میگوید: «أشاء» به فتح و مدّ یعنی نخل کوچک.

24. قصص الأنبیاء علیه السلام : از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در قریه «مرّ ظَهران» بودیم و گوسفند میچراندیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نوع سیاه بچرانید که بهترین نوع آن است. عرض کردند: شما هم گوسفند میچرانی؟! فرمود: مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانیده باشد؟!(3)

25. قصص الأنبیاء علیه السلام : از عمار روایت شده که وی گفت: داشتم گوسفندان خانوادهام را میچراندم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز داشت گوسفند میچراند. عرض کردم: ای محمد! آیا میآیی به «فخ» برویم من آنجا را چمنزاری سرسبز دیدم. حضرت فرمود: بله. فردا من به «فخ» رفتم و دیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله زودتر از من آنجا رسیده و ایستاده و گوسفندانش را از چمنزار دور میکند. ایشان فرمود: چون با تو وعده کرده بودم دوست نداشتم قبل از آمدنت گوسفندانم را بچرانم(4).

1- . علل الشرائع: 193
2- . بصائر الدرجات: 18
3- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
4- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی

توضیح: فیروزآبادی میگوید: البَرَق به تحریک همان حمل است و معرب بره است و گفت: الأبرق یعنی سنگ و ریگ و گل مختلط در آن کلفت شد و البُرقه یعنی کلفت شد. الأبرق و برق: سرزمینهای عرب حدود صد سرزمین؛ از آن است: برقه الأثمار و برقه الأوجال و برقه الأجداد و شمرد تا این که گفت: و النجد و یثرب و الیمامه. اینها سرزمینهای عرب هستند.

26. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عقل را آفرید و به او فرمود: بچرخ! عقل پرخید. سپس به او فرمود: رو کن! عقل رو کرد. آنگاه خداوند فرمود: چیزی نیافریدهام که نزدم محبوبتر از تو باشد. خداوند نود و نه جزء از آن را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و یک جزء را میان بندگانش تقسیم کرد(1).

27. صحیفه الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از انجام نماز و آمیزش ناتوان شده بودم که از آسمان دیگی بر من فرود آمد. من از آن خوردم و نیروی چهل مرد برای طاقت و آمیزش به توانم افزوده شد(2).

28. صحیفه الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: حضرت علی علیه السلام فرمود: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله داشتیم خندق را حفر میکردیم که ناگاه فاطمه سلام الله علیها آمد و تکهای نان آورد و به پیامبر داد. پیامبر فرمود: این تکه نان چیست؟ فاطمه سلام الله علیها عرض کرد: قرصی نان برای حسن و حسین علیهما السلام پختم و این تکه را نیز برای شما آوردم. پیامبر فرمود: ای فاطمه! بدان که این نخستین طعامی است که پس از سه روز وارد شکم پدرت شده است(3).

عیون أخبار الرضا نیز با سه سند همانند این حدیث را آورده است(4).

1- . المحاسن: 192
2- . صحیفه الرضا ع: 11
3- . صحیفه الرضا ع: 15

4- . عيون أخبار الرضا ع: 205 و 206

29. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند بندگان غذا میخورد و همانند بندگان مینشست و باور داشت که بنده است(1).

توضیح: همچنانکه گذشت غذا خوردن همانند بندگان یعنی غذا خوردن روی زمین و نشستن همانند بندگان یعنی نشستن روی زانوان.

30. محاسن: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند بندگان غذا میخورد و همانند بندگان مینشست و روی زمین پست غذا میخورد و روی زمین پست میخوابید.

31. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زنی بادیهنشین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر میکرد حال آنکه حضرت روی زمین پست نشسته بود و غذا میخورد. آن زن عرض کرد: ای محمد! به خدا سوگند تو همانند بندگان غذا میخوری و همانند آنان مینشینی. رسول خدا به او فرمود: وای بر تو! کدام بندهای از من بندهتر است؟ زن عرض کرد: پس لقمهای از غذایت را به من بده. حضرت لقمهای به او داد. عرض کرد: نه! به خدا سوگند فقط لقمهای را میخواهم که در دهان داری! رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه را از دهان خود درآورد و به آن زن داد و او آن را خورد. امام جعفر علیه السلام فرمود: آن زن تا زمانیکه از دنیا رفت هیچگاه به دردی دچار نشد(2).

مکارم الأخلاق(3)

و الکافی(4)

نیز همانند این حدیث را آوردهاند.

32. الخرائج و الجرائح: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی «جعرانه» رهسپار شد و در آنجا غنایم را تقسیم کرد. مردم شروع کردند از حضرت سهم بخواهند و ایشان سهم آنان را میداد و در این حال چنان کردند که پیامبر را به سوی درختی عقب بردند و ردای ایشان

1- . المحاسن: 456
2- . المحاسن: 457
3- . مكارو الأخلاق: 15
4- .الكافى 2: 157

افتاد و کمرش زخم شد و باز از آن درخت نیز عقبترش بردند و همچنان از حضرت طلب میکردند. در آن دم فرمود: ای مردم! ردای مرا بدهید! به خدا سوگند اگر به تعداد درختان تهامه غنیمت نزد من باشد بیشک همه را میانتان تقسیم میکنم، شما دیدهاید که من ترسو یا خسیس نیستم. پس از آن رسول خدا در ذی القعده از جعرانه خارج شد. راوی میگوید: آن درخت را چنان سرسبز دیدم که گویی بر آن آب میپاشیدند.

33. در روایت دیگر آمده: چنان کردند که درخت ردای پیامبر صلی الله علیه و آله را از تن ایشان درآورد و کمر ایشان را زخم کرد(1).

توضیح: جوهری میگوید: «جلوا عن أوطانهم» و «جلوتهم أنا»: هم متعدی میشود و هم نمیشود.

34. مناقب: آداب پیامبر صلی الله علیه و آله را برخی از علما گرد آوردهاند و آنها را از میان اخبار برچیدهاند. پیامبر صلی الله علیه و آله داورترین و بردبارترین و دلیرترین و دادگرترین و مهربانترین مردم بود و هیچگاه دستش به دست زن نامحرم نخورد، سخاوتمندترین مردم بود و هیچ دینار و درهمی نزدش بر جا نمیماند، اگر مالی زیاد میآورد و کسی را نمییافت تا آن را به او ببخشد اگر شب میشد به منزل بازنمیگشت تا آن را به نیازمندش ببخشد و از آن مبرّا شود، از آنچه خداوند نصیبش میشاخت فقط رزق یک سال را برمیداشت، آن هم از سادهترین چیزی که مییافت همچون خرما و جو، مابقی را در راه خدا میداد، هر چه از او خواسته میشد میبخشید باز سراغ رزق سالش برمیگشت و از آن نیز میبخشید آنچنان که چه بسا پیش از پایان سال اگر چیزی به دست نمیآورد خود نیازمند میشد، روی زمین مینشست و روی زمین میخوابید و روی زمین غذا میخورد، پایافزار خود را پینه میزد و جامهاش را وصله میکرد و در خانه را میگشود و میش میدوشید و شتر را میبست و شیرش را میدوشید، وقتی خدمتکار خسته میشد با او آرد میساخت، ظرف طهارت خود را در شب به دست میگرفت، بیش از

1- . این خبر را در الجرائح نیافتیم؛ پیشتر بارها اشاره کردهایم که نسخه مؤلف از الجرائح با نسخه چاپی آن تفاوت دارد.

همه سر به زیر بود و هنگام نشستن تکیه نمیداد، در کارهای خانه کمک میکرد، گوشت را تکه میکرد و چون بر سفره مینشست حقیرانه مینشست، انگشتان خود را پاک میکرد و هرگز بادگلو نمیزد، دعوت آزاد و برده را دور یا نزدیک میپذیرفت، هدیه را هرچند جرعهای شیر بود میپذیرفت و میخورد اما صدقه را نه، چشم در روی کسی خیره نمیکرد، به خاطر پروردگارش خشمگین میشد اما به خاطر خودش نه، از فرط گرسنگی سنگ به شکم خود میبست، هر چه فراهم بود را میخورد و آنچه را به او میرسید رد نمیکرد، دو جامه بر تن نمیکرد، یک ردای حبره یمانی و یک جبه پشمی و زمخت از پنبه و کتان میپوشید، بیشتر جامههایش سفید بود و عمامه بر سر میگذاشت، پیراهن را از طرف راست میپوشید و جامه مخصوصی برای جمعه داشت، وقتی جامه نویی میپوشید جامه کهنه خود را به تهیدستی میداد، عبایی داشت که به هر کجا سفر میکرد میگشود و دولا پهن میکرد، انگشتری نقره در انگشت کوچک دست راست خود میکرد، هندوانه دوست میداشت و از بادِ زبون بدش میآمد، هنگام وضو مسواک میزد، بنده خود یا دیگران را پشت چهارپای خود سوار میکرد، هر اسب یا استر یا الاغی را که فراهم بود سوار میشد، بر الاغ زین نمیگذاشت و بر آن دهنه میبست، پیاده و پا برهنه بدون هیچ ردا و عمامه و کلاه قدم میزد و مردگان را تشییع میکرد، در دورترین جاهای شهر به دیدار بیماران میرفت، با فقیران همنشین و با تهیدستان همغذا میشد و با دست خود به آنان غذا میداد، اهل فضیلت را در اخلاقی که داشتند ارج مینهاد و با شرافتمندان به نیکی انس میگرفت، صله رحم میکرد اما خویشان خود را بر دیگران ترجیح نمیداد مگر به سبب فرمان خداوند، به کسی جفا نمیکرد و عذر معتذر را میپذیرفت، بیش از همه مردم لبخند بر لب داشت مگر آنکه قرآن نازل میشد یا اندرز میگفت، گاه نیز بدون اینکه قهقهه بزند میخندید، در خوراک و پوشاک بر بندگان و کنیزان خود برتری نمیورزید، هرگز کسی را شماتت نکرد و هیچ زن و هیچ خادمی را لعنت نگفت و هیچکسی را ملامت نکرد و فقط در این شرایط میفرمود: او را واگذارید، هر آزاد یا بنده یا کنیزی نزدش میآمد برای کمک به او به راه میافتاد، تندخو و بداخلاق نبود و در بازارها فریاد نمیکرد، جواب بدی

را با بدی نمیداد بلکه درمیگذشت و چشم میچوشید، هر کس را میدید در سلام پیشتاز بود، هر کس برای کاری نزد ایشان میآمد آنقدر شکیبایی میکرد تا خودش برود، با هر که دست میداد دست خود را بیرون نمیکشید تا او دستش را بکشد، هرگاه مسلمانی را میدید خود نخست با او دست میداد، بدون یاد خدا نه مینشست و نه برمیخاست، هرگاه در نماز بود و کسی میآمد و نزدش مینشست نماز خود را کوتاه میکرد و به او رو میکرد و میفرمود: چه کاری داری؟ بیشتر اوقات در نشستن ساقهای خود را جمع میکرد، همانجایی مینشست که آخر مجلس بود و بیشتر اوقات رو به قبله مینشست، چون کسی به محضرش میرسید به او احترام میگذاشت و چه بسا جامهاش را نیز درمیآورد، بالشی را که زیر پایش بود به مهمان اختصاص میداد، در خشم و خشنودی حق را میگفت، خیار را با نمک و رطب میخورد، در میان میوههای آبدار هندوانه و انگور را بسیار دوست داشت و بیشترین غذایی که میخورد آب و خرما بود، شیر را با خرما میآمیخت و به آن میگفت «أطیَبَین»، از غذاها گوشت را بسیار دوست میداشت و ترید را با گوشت میخورد، کدو تنبل دوست داشت، گوشت شکار را میخورد اما خود شکار نمیکرد، نان و روغن میخورد، از گوشتِ گوسفند بالای پاچه و کتف را دوست میداشت و از خوراکها کدو را و از خورشها سرکه و روغن را و از خرماها خرمای مغزپُر را و از سبزیجات کاسنی را و باذروج و خُرفه را(1).

توضیح: «لا یتقدمه مطرق» یعنی از روی حیا بیش از همه مردم سر به زیر بود، یعنی ساکت بود و سخن نمیگفت و چشم به زمین میدوخت. «مهنه» به فتح و کسر یعنی کمک و خدمت. «لطع الأصابع» یعنی پس از غذا انگشتانش را با زبان پاک کرد. «کراع» بر وزن «غراب» ساق باریک گوسفند و گاو است. فیروزآبادی میگوید: «مجیع» خرمای آمیخته به شیر است و «تمجع» خوردن شیر و خرما خشک با هم و یا خوردن خرما و نوشیدن شیر پس از آن است.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 100 و 101

35. مکارم الأخلاق: در باب فروتنی و حیای پیامبر صلی الله علیه و آله : از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت بیمار میرفت، مرده را تشییع میکرد، دعوت بردگان را میپذیرفت، سوار الاغ میشد، ایشان در جنگهای خیبر و قریظه و نضیر بر الاغی سوار بود که لگام و پالانی از لیف داشت.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: نزد آنان هیچ کس دوستداشتنیتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود اما وقتی حضرت را میدیدند به سوی ایشان برنمیخاستند زیرا میدانستند حضرت از این کار کراهت دارد.

از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین مینشست و روی زمین غذا میخورد و میش را برای دوشیدن میبست و دعوت بردگان را میپذیرفت.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که شتابان میرفت بر دو کودک گذر کرد و به آنها سلام کرد.

از اسماء بن یزید روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر چند زن گذر کرد و به آنان سلام کرد.

از ابن مسعود روایت شده که وی گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با ترس با ایشان سخن گفت. حضرت به وی فرمود: آرام باش! من پادشاه نیستم، من تنها فرزند زنی هستم که در قحطی گوشت خشکشده میخورد(1).

از ابوذر روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود چنان مینشت که وقتی غریبهای از راه میرسید نمیفهمید حضرت کدامیک از آنهاست و جویای ایشان میشد. ما از ایشان خواستیم در جایگاهی بنشیند که وقتی غریبهای آمد ایشان را بشناسد. اینچنین ما برای حضرت سکویی گِلی ساختیم و ایشان روی آن مینشست و ما کنار ایشان مینشستیم.

1- . مكارم الأخلاق: 14

از عایشه پرسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله در تنهایی خود چه میکرد؟ گفت: جامهاش را میدوخت و پایافزارش را پینه میزد و کارهای مردان در قبال خانوادهشان را انجام میداد.

از عایشه روایت شده که وی گفت: دوستداشتنیترین کار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دوختن جامه بود.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: من نُه سال به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت کردم. هرگز نشنیدم ایشان به من بگوید چرا فلان کار و فلان کارا نکردی و هرگز به خاطر چیزی بر من خُرده نگرفت.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: من ده سال در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در همه این مدت بوی عطر استشمام میکردم، هرگز رایحهای خوشتر از رایحه حضرت نبوییدم، وقتی یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را میدید حضرت در کنار او میایستاد و نمیرفت تا آن مرد برود، وقتی یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را میدید با او دست میداد و دست خود را نمیکشید تا آن مرد دستش را بکشد، هیچگاه در حضور کسی پاهای خود را دراز نمیکرد، هرگاه کسی کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله مینشست تا او برنمیخاست حضرت بلند نمیشد(1).

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: مردی اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ردای ایشان را گرفت و چنان محکم کشید که دیدم لبه ردای حضرت بر پوست گردن ایشان جا انداخت. سپس عرض کرد: ای محمد! دستور بده از مال خدا که نزد توست به من چیزی بدهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رو کرد و خندید و دستور داد تا به او چیزی بدهند.

از ابی سعید خدری روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان باحیا بود که هر کس چیزی از ایشان میخواست به او عطا میکرد.

1- . مکارم الأخلاق: 15

و از وی روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختران پردهنشین باحیاتر بود و وقتی چیزی را خوش نمیداشت ما از چهره ایشان میفهمیدیم.

از ابن مسعود روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ یک از شما نباید درباره اصحاب من نزد من خبرچینی کند، دوست دارم با سینهای سلیم به سویتان راهی شوم(1).

در باب بخشندگی پیامبر صلی الله علیه و آله :

از امیرمومنان حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گشادهدستترین و خوشبرخوردترین مردم بود، هر که با ایشان همسخن میشد دوستش میداشت.

کتاب النبوّه: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از خداوند ادب آموختهام و علی علیه السلام از من ادب آموخته است، پروردگارم مرا به سخاوتمندی و نیکوکاری فرمان داد و از بُخل و جفا نهی فرمود، هیچ چیز نزد خداوند عزّوجل ناپسندتر از بُخل و خُلق بد نیست چراکه این نقص همچون گِل که عسل را خراب میکند، عمل آدمی را تباه میکند.

در روایت دیگری از امیرمومنان علیه السلام آمده: حضرت علی علیه السلام همیشه در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

گشادهدستترین و شجاعدلترین و راستگوترین و خوشقولترین و نرمخوترین و خوشبرخوردترین مردم بود، هر که حضرت را به یک باره میدید ابهت ایشان او را میگرفت و هر که حضرت را میشناخت و با ایشان همسخن میشد دوستش میداشت؛ همانندش را نه پیش از او دیدهام و نه پس از او خواهم دید.

از ابن عمر روایت شده که وی گفت: هیچ کس را بخشندهتر و دادرستر و دلیرتر و تمیزتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم(2).

1- . مکارم الأخلاق: 16
2- . مکارم الأخلاق: 16

از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: هرگز نشد که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی بطلبد و ایشان بگوید نه.

از ابن عباس روایت شده که وی گفت: مسلمانان به ابوسفیان نه نگاه میکردند و نه با او همنشین میشدند. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! سه چیز به من عطا کن. فرمود: بسیار خوب. عرض کرد: خوبترین و زیباترین زن عرب، اُمّ حبیبه، نزد من است او را به همسری شما درمیآورم(1). فرمود: بسیار خوب. عرض کرد: معاویه را کاتب محضر خود کنید. فرمود: بسیار خوب. عرض کرد: به من دستور بده تا همانگونه که با مسلمانان جنگیدم با کفار نیز بجنگم. فرمود: بسیار خوب. ابن زمیل میگوید: اگر ابوسفیان اینها را از پیامبر صلی الله علیه و آله نطلبیده بود ایشان آنها را به او عطا نمیکرد، زیرا هرگز نشد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی بطلبند و ایشان بگوید نه.

از عُمر روایت شده که وی گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون چیزی نداریم، اما برو و به حساب من خرید کن، وقتی چیزی به دست ما رسید میپردازیم. من عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند شما را بر کاری که توانش را ندارید مکلّف نکرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله بدش آمد. آنگاه آن مرد گفت: ببخش و نترس که خداوند صاحب عرش از تو بکاهد. در آن دم پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و شادی در چهره ایشان نمایان شد(2).

در دلیری پیامبر صلی الله علیه و آله :

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: در جنگ بدر ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه میبردیم و ایشان بیش از مه به دشمن نزدیک بود، حضرت در آن روز از بیباکترین مردم بود.

1- . این خبر درست نیست، زیرا پیامبر ص در سال هفتم هجری با اُمّ حبیه ازدواج کرد و پس از ازدواج پیامبر ص با او ابوسفیان در «عام الفتح» یعنی سال هشتم هجری اسلام آورد.
2- . مکارم الأخلاق: 17

نیز از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی کارزار سخت میشد و دو قوم رو در رو میشدند ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه میبردیم، هیچ کس به دشمن نزدیکتر از ایشان نبود.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: در مدینه هراسی افتاده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بر اسب ابی طلحه سوار شد و فرمود: چیزی نیافتیم [خبری نبود و سرابی بیش نبود] اگر چه فکر می کردیم دریاست .

در روایت دیگری از انس آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیرترین و نیکترین و بخشندهترین مردم بود. شبی اهل مدینه از صدایی هراسان شدندو سوی صدا به راه افتادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیشتر از آنان رسیده بود آنان را دید و فرمود: نترسید. حضرت بر اسب ابی طلحه سوار شده بود و شمشیری به گردن داشت. ایشان به مردم فرمود : نترسید، سرابی بیش نیست .(1)

در باب نشانههای خشنودی و خشم پیامبر صلی الله علیه و آله :

از ابن عمر روایت شده که وی گفت: خشنودی و خشم پیامبر صلی الله علیه و آله از چهره ایشان فهمیده میشد. وقتی حضرت خشنود میشد انگار چهرهاش نور خورشید را بازمیتاباند و چون خشمگین میشد رنگ رخسار ایشان میپرید و تیره میشد.

از کعب بن مالک روایت شده که وی گفت: وقتی امری رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشحال میکرد چهره ایشان همچون هاله ماه میدرخشید.

از امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که دوست داشت میدید میفرمود: ستایش از آن خداوندی است که کارهای نیک با نعمت او کامل میشوند.

از عبدالله بن مسعود روایت شده که وی گفت: از مقداد صحنهای دیدم که اگر من صاحب آن صحنه باشم برایم از هر چیز دیگر در زمین دوستداشتنیتر است. گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین میشد چهره ایشان سرخ میشد.

1- . مكارم الأخلاق: 17

از ابن عمر روایت شده که وی گفت: خشنودی و خشم پیامبر صلی الله علیه و آله از چهره ایشان فهمیده میشد، وقتی حضرت خشنود میشد انگار چهره ایشان نور خورشید را بازمیتاباند و چون خشمگین میشد رنگ رخسار ایشان میپرید و تیره میشد.

توضیح: ابو البدر میگوید: از ابو الحکم لیثی شنیدم که میگفت: «تلاحک الجدر» اشاره به آینهای دارد که روبروی خورشید گذاشته میشود و با آن نور خورشید بر دیوار دیده میشود.

در باب مهرورزی پیامبر صلی الله علیه و آله با امت خود:

از انس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی یکی از برادران خود را سه روز نمیدید جویای او میشد، اگر حضور نداشت برایش دعا میفرمود و اگر حضور داشت به دیدارش میرفت و اگر بیمار بود عیادتش میکرد.

از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خود به بیست و یک غزوه رفت که من از آن تعداد شاهد نوزده غزوه بودم و در دو غزوه حضور نداشتم. در یکی از غزوههایی که همراه حضرت بودم شبی شترم به زیر پایم خسته شد و زانو زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت ما در دستههای پایانی مردم بود و درماندگان را پیش میراند و در پیِشان میآمد و دعایشان میکرد. وقتی حضرت به من رسید من ندای واحسرتا بر آورده بودم و همچنان در آن وضع بودم. فرمود: این کیست؟ عرض کردم: جابر هستم پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! فرمود: چه میکنی؟ عرض کردم: شترم خسته شده. فرمود: آیا با خود عصایی داری؟ عرض کردم: بله. پیامبر صلی الله علیه و آله به شترم ضربهای زد و آن را برخیزاند، سپس آن را به زانو درآورد و بر زانویش گام گذاشت و فرمود: سوار شو. من سوار شدم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتادم و شترم از ایشان جلو زد. آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و پنج بار برای من طلب مغفرت کرد. به من فرمود: عبدالله – یعنی پدرم- چند فرزند به جا گذاشت؟ عرض کردم: هفت زن. فرمود: آیا پدرت بدهکار بود؟ عرض کردم: بله. فرمود: وقتی وارد مدینه شدی با آنان قراری بگذار، همینکه نخلهایتان بار داد مرا خبر کن. سپس

فرمود: آیا ازدواج کردهای؟ عرض کردم: بله. فرمود: با چه کسی؟ عرض کردم: با فلانی دختر فلان کس که در مدینه بیوه شده بود. فرمود: چرا دوشیزهای نگرفتی تا به هم سرگرم شوید؟ عرض کردم: ای رسول خدا! هفت زن بیتجربه کنارم بودند – یعنی خواهران وی- نمیخواستم یک زن بیتجربه دیگر نزدشان بیاورم، با خود گفتم این زن برای من مناسبتر است. فرمود: کار درست و خوبی کردی. سپس فرمود: شترت را چند خریدهای؟ عرض کردم: پنج کیسه زر. فرمود: آن را از تو خریدیم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد من آن شتر را نزد ایشان بردم. فرمود: ای بلال پنج کیسه زر به او بده تا با آن بدهی عبدالله را سامان دهد، سه کیسه دیگر نیز به او بده و شترش را نیز به او پس بده. سپس فرمود: آیا با طلبکاران عبدالله قرار گذاشتی؟ عرض کردم: نه. فرمود: آیا ارث پدرت بدهیاش را کفاف میکند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: نگران نباش، وقتی نخلهایتان بار داد مرا خبر کن. وقتی نخلهایمان بار داد من پیامبر صلی الله علیه و آله را خبر کردم. ایشان آمد و برایمان دعا کرد. ما بار نخلها را چیدیم و حضرت به هر طلبکاری هر چقدر خرما طلب داشت طلبش را پرداخت و برای ما نیز بیش از آنچه پیشتر میچیدیم باقی ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینها را برچینید و وزن نکنید. ما آنها را برچیدیم و تا مدتی از آنها میخوردیم(1).

از ابن عباس روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه سخنی میفرمود یا درباره امری از ایشان سوالی میشد سه مرتبه آن را تکرار میکرد تا هم سخن آن شخص روشن شود و هم دیگران بفهمند.

از ابن عمر روایت شده که وی گفت: مردی عرض کرد: ای رسول خدا! حضرت فرمود: «لبّیک» .

از زید بن ثابت روایت شده که وی گفت: چون با پیامبر صلی الله علیه و آله همنشین میشدیم اگر درباره آخرت سخن میگفتیم ایشان با ما همسخن میشد، اگر درباره دنیا سخن میگفتیم ایشان با ما همسخن میشد و اگر درباره خوردنی و

1- . مکارم الأخلاق: 18 و 19

آشامیدنی سخن میگفتیم باز ایشان با ما همسخن میشد، پس هر آنچه در این باره برایتان می گویم از رسول الله صلی الله علیه و آله است .

از ابی حُمَیساء روایت شده که وی گفت: من با پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مبعوث شود بیعت کردم. روزی در جایی با ایشان قرار گذاشتم اما آن روز و فردایش قرارم را فراموش کردم و روز سوم رفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جوانمرد! مرا به سختی در انداختی، سه روز است من این جا هستم.

از جریر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از خانههای خود رفت و خانه از اصحاب پُر شد. جریر از راه رسید و بیرون خانه نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید جامه خود را برداشت و آن را پیچید و به جریر رساند و فرمود: روی این بنشین. جریر جامه را گرفت و روی صورتش گذاشت و بوسیدش.

از سلمان فارسی روایت شده که وی گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم ایشان بر بالشی تکیه داده. حضرت آن بالش را به من داد و سپس فرمود: ای سلمان! اگر مسلمانی به خانه برادر مسلمانش برود و صاحب خانه برای بزرگداشت وی بالش خود را به او بدهد بیشک خداوند او را میآمرزد(1).

در باب گریستن پیامبر صلی الله علیه و آله :

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: میدیدم که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت جان میداد. در آن دم اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شد و فرمود: دیده میگرید و دل به اندوه مینشیند اما جز سخنی که مایه خشنودی پروردگارمان باشد به زبان نمیآورم؛ ما در اندوه تو به سر میبریم ای ابراهیم !(2)

از خالد بن سلمه مخزومی روایت شده که وی گفت: وقتی زید بن حارثه کشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی خانه وی راهی شد. چون دختر زید حضرت را دید به گریه افتاد و رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت گریست. یکی

1- . مكارم الأخلاق: 19 ، 20. در منبع دنبالهای دارد که در باب بعد خواهد آمد.
2- . مكارم الأخلاق: 20

از اصحاب عرض کرد: این چه حالی است ای رسول خدا؟! فرمود: این اشتیاق دوست به دوست است.

در باب راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله :

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه رفتن گامهایش برابر بود و گویی از سراشیبی روان می شد ؛ همانند حضرت را نه پیش از او دیدهام و نه پس از او خواهم دید.

از جابر روایت شده که وی گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خارج میشد اصحاب در جلوی ایشان راه میرفتند و پشت حضرت را برای فرشتگان خالی می گذاشتند.

از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه رفتن به گونهای گام برمیداشت که مشخص بود این راه رفتن انسانی ناتوان یا تنبل نیست.

از انس بن مالک روایت شده که وی گفت: وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله میرسیدیم همچون یک حلقه مینشستیم.

نیز روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سواره بود نمیگذاشت کسی کنار ایشان پیاده بیاید و حتما او را سوار میکرد، اگر آن فرد نمیپذیرفت میفرمود: پس جلوی من راه برو و مرا آنجا که میخواهی بروی ببین. باری قومی از اهالی مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله را به طعامی دعوت کردند که برای حضرت و پنج تن از اصحاب ایشان آماده کرده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله دعوتشان را پذیرفت و در راه نفر ششمی نیز به آنان پیوست و همراه شد. وقتی نزدیک خانه آن قوم رسیدند حضرت به آن نفر ششم فرمود: این قوم تو را دعوت نکردهاند، بنشین تا آنان را از جایت باخبر کنم و برای ورودت اجازه بگیرم(1).

در باب گوشهای از احوال و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله :

1- . مکارم الأخلاق: 21 و 22

کتاب النبوّه: از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه با کسی دست میداد دست خود را از دست آن کس نمیکشید تا وی دستش را بکشد، و هرگاه کسی درباره درخواستی یا سخنی با حضرت به گفتگو میپرداخت ایشان از نزد او نمیرفت تا وی برود، و هرگاه کسی با حضرت در سخن منازعه میکرد ایشان سکوت میکرد تا او خود سکوت کند، هیچگاه دیده نشد حضرت پای خود را پیش همنشینش دراز کند، هرگاه دو کار پیش روی حضرت قرار میکرد ایشان دشوارتر را برمیگزید، هرگز در ستمی که رُخ میداد در پی انتقام برنمیآمد مگر آنکه از محارم خدا پرده دریده میشد که در این هنگام خشمش از برای خداوند تبارک و تعالی بود، تا آنگاه که از دنیا رفت هیچگاه هنگام غذا خوردن تکیه نزد، هرگز نشد چیزی از ایشان خواسته شود و بگوید نه، هر که از حضرت درخواستی میکرد ایشان وی را یا با خواستهای که داشت و یا با گفتاری کوتاه و پسندیده رد میکرد، در عین حال که نماز را کامل به جا میآورد نمازش سبکتر و خطبهاش کوتاهتر از همه بود و در خطبهاش کلام بیثمر نداشت، چون میآمد از بوی خوشش شناخته میشد و وقتی با قومی همغذا میشد نخستین کسی بود که آغاز میکرد و آخرین کسی بود که دست میکشید، هنگام خوردن غذا از جلوی خود میخورد و وقتی غذا رطب و خرما بود دست خود را دراز میکرد، آشامیدنی را با سه نفس مینوشید و آب را کمکم مینوشید و یک جا سر نمیکشید، دست راست حضرت برای خوردن و آشامیدن و گرفتن و دادن بود و این کارها را فقط با دست راست انجام میداد، و دست چپ حضرت برای کارهای دیگر بود، دوست میداشت که همه کارهای خود، از جامه پوشیدن و کفش به پا کردن تا شانه زدن، همه را با دست راست انجام دهد ، وقتی کسی را صدا میکرد سه مرتبه صدا میزد و چون سخن میگفت شمرده سخن میگفت و وقتی اجازه میگرفت سه مرتبه اجازه میگرفت، کلام حضرت فصل خطاب بود و هر کس میشنید درمییافت، وقتی سخن میگفت نوری از میان دندانهایش میتابید، اگر حضرت را میدیدی میگفتی داندانهایش گشوده است حال آنکه چنین نبود، نگاهش کوتاه بود و با کسی درباره آنچه وی دوست نداشت سخن نمیگفت، چون راه میرفت انگار از سراشیب روان

بود، میفرمود: بهترین شما خوشاخلاقترین شماست، نه طعمی را مینکوهید و نه میستود، اصحاب حضرت در محضر ایشان در سخن منازعه نمیکردند، کسی که درباره ایشان سخن میراند میگفت: به چشم خود همانندش را نه پیش از او دیدهام و نه پس از او خواهم دید.

: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در شب تاریک دیده میشد چنان نوری از ایشان میتابید که گویی تکهای از ماه است.

باز از حضرت علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: خداوند والامرتبه سلام میرساند و میفرماید: این دشت مکه است، میخواهی سنگریزههایش طلا شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان نگریست و فرمود: پروردگارا نه! یک روز سیر میشوم و تو را میستایم و یک روز گرسنه میشوم و از تو میخواهم.

نیز از ایشان علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بز خانواده خود را میدوشید.

نیز از ایشان علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شدن بر الاغ با پالان و غذا خوردن با بندهها روی زمین و عطای به نیازمند با دست خود را دوست میداشت.

از جابر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خصلتهایی داشت؛ در هر جادهای میرفت اگر کسی پشت سر ایشان میآمد از بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله درمییافت که ایشان از آن راه گذر کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر سنگ و کلوخی میگذشت بر حضرت سجده میکردند.

از ثابت بن انس بن مالک روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تابناک بود و رنگ رخسارش چون مروارید بود، در راه رفتن گامهایش برابر بود، هیچ مشک و عنبری را نبوییدم که خوشبوتر از ایشان باشد و هیچ دیبا و

حریری را لمس نکردم که از کف دست ایشان نرمتر باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین حال که نماز را کامل به جا میآورد نمازش سبکتر از همه بود.

از جریر بن عبدالله روایت شده که وی گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد خدمت ایشان رسیدم تا با ایشان بیعت کنم، به من فرمود: ای جریر! برای چه آمدهای؟ عرض کردم: آمدهام تا به دست شما اسلام آورم ای رسول خدا! حضرت ردای خود را برایم پهن کرد و سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: هرگاه کریم و بزرگ قومی نزدتان آمد او را بزرگ دارید و تکریم کنید.

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردی کنار صخرهای قرار گذاشت و به او فرمود: من برایت اینجا میمانم تا بیایی. نور خورشید بر حضرت سخت میتابید. اصحاب به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! کاش به زیر سایه جا به جا میشدید. فرمود: من با او اینجا قرار گذاشتهام، اگر نیاید او غیبت کرده است.

و از عایشه روایت شده که وی گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! هرگاه شما به مستراح میروی و بیرون میآیی و من پس از شما میروم نمیبینم چیزی از شما خارج شده باشد جز بوی مشکی که به مشامم میرسد. فرمود: ای عایشه! ما جماعت پیامبران تنهایمان بر روحهای بهشتی نسج میگیرد، پس هر چه را از ما بیرون آید زمین میبلعد.

از ابن عباس روایت شده که : عمر بن خطاب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که ایشان بر روی حصیری نشسته بودد که بر پهلوی ایشان نیز آثارش نمایان بود ،

عمر به ایشان گفت : ای نبی خدا چرا فرشی برای خود بر نمی گیری ؟ پیامبر فرمود : مرا با دنیا چه کار ؟ مثال من و دنیا مانند سوار سواره ای است که در دل یک روز گرم و سوزان ساعتی در سایه درختی می نشیند و سپس آن را ترک می کند .

باز از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که زره ایشان نزد مردی یهودی گرو بود که ایشان در ازایش از او سی پیمانه جو برای رزق عیال خود قرض کرده بود.

و از ابی رافع روایت شده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: اگر کسی را محمد نامیدید او را ناپسند برنشمرید و چیزی را از او دریغ نکنید و او را نزنید، مبارک باد خانهای که در آن محمد باشد و مجلسی که در آن محمد باشد و گروهی که در آن محمد باشد(1).

در باب نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله و دستورات ایشان به اصحاب خود درباره آداب نشستن:

کودکان بسیاری را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله میآوردند تا ایشان برایشان دعای برکت کند یا بر آنها نامی بگذارد و حضرت به احترام خانواده کودک را در دامان خود میگذاشت. چه بسا آن کودک بر ایشان بول میکرد و کسی این را میدید و بر سر کودک فریاد برمیآورد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: ادرار کودک را قطع نکنید. اینچنین حضرت کودک را وامیگذاشت تا ادرارش تمام شود، سپس برایش دعا میکرد یا بر او نامی میگذاشت. خانواده کودک که میدیدند حضرت از ادرار کودکشان ناراحت نشده بسیار از ایشان شادمان میشدند. وقتی آنها میرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله جامه خود را میشست. روزی مردی وارد مسجد شد و دید پیامبر صلی الله علیه و آله تنها نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله برای او جمع نشست. آن مرد عرض کرد: اینجا که جا هست ای رسول خدا! فرمود: حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید وی میخواهد کنارش بنشیند برایش جا باز کند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر که دوست داشته باشد مردم در حضور او به پا ایستند ، جایگاه خود در آتش جهنم را فراهم سازد .

نیز حضرت فرمود: آنچنان که عجمها برای یکدیگر برمیخیزند برای هم برنخیزید.

1- . مکارم الأخلاق: 22 - 25

و از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب المحاسن روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وارد خانهای میشد در همان پایین مجلس که وارد شده بود مینشست.

نیز از حضرت روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر به سوی قبله مینشست.

نیز از حضرت روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه یکی از شما وارد مجلسی شد همانجایی بنشیند که مجلس تمام شده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که وی گفت: هرگاه یکی از شما خواست از مجلسی که در آن حضور دارد برخیزد و برود باید سلام کند؛ سلام اولی از سلام دومی سزاوارتر نیست.

و از امام علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه یکی از شما از مجلسی که در آن حضور دارد برخاست و رفت و سپس بازگشت او نسبت به جای خود اولویت دارد.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمود: حق مجالس را ادا کنید. عرض شد: حق مجالس چیست؟ فرمود: دیده فرو گیرید و جواب سلام را بدهید و نابینا را راهنمایی کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید.

: از ابی اُمامه روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نشستن با حالت چمپاتمه مینشست.

از کتاب محاسن: پیامبر صلی الله علیه و آله سه گونه مینشست: یکی با حالت چمپاتمه مینشست یعنی ساقهایش را عمود میگذاشت و دور آنها را با دستانش میگرفت و دستانش را بالای مچ پاهایش میبست. دیگر اینکه روی زانوانش مینشست، دیگر اینکه یک پایش را خم میکرد و پای دیگر را روی آن

میانداخت، هیچگاه دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله چهارزانو بنشیند، ایشان روی زانوانش مینشست و تکیه نمیداد(1).

در باب اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در غذا خوردن:

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه نوع غذایی میخورد و هر آنچه را خداوند حلال کرده بود همراه با خانواده و خادمان خود میخورد و نیز با مسلمانانی که ایشان را دعوت میکردند، روی زمین یا روی هر چه که بقیه نشسته بودند، میل میفرمود، مگر آنکه مهمانی میرسید و آنگاه حضرت با مهمان خود غذا میخورد. بهترین غذا در نظر پیامبر غذایی بود که با جمعیت بسیار خورده میشد. روزی ایشان نزد اصحاب خود نشسته بود و فرمود: خداوندا من از فضل و رحمتت که کسی جز تو آن دو را ندارد میخواهم که ... در همان دم ناگاه گوسفندی کباب شده به پیامبر تقدیم کردند. ایشان فرمود: بگیرید که این از فضل خداست، ما در انتظار رحمت او بودیم. هرگاه جلوی حضرت سفره پهن میشد میفرمود: به نام خدا، خداوندا برای ما این سفره را نعمتی مشکور و پیوسته به نعمت بهشت قرار ده. بیشتر اوقات از غذای جلوی دست خود میخورد و زانوان و پاهایش را مانند نمازگزار جمع میکرد با این تفاوت که یک زانو را بالای زانوی دیگر و یک پا را روی پای دیگر میگذاشت، حضرت میفرمود: من بندهای هستم که همچون بندهها غذا میخورم و همچون بندهها مینشینم.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمانی که به بعثت رسید تا زمانی که جان به خداوند سپرد از روی تواضع در پیشگاه خداوند عزّوجل هیچگاه هنگام غذا خوردن تکیه نزد، حضرت هرگاه دست به غذا میبُرد میفرمود: به نام خدا، خدایا به آنچه روزیِ ما کردهای برکت بده و ادامه آن با توست.

امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدران ارجمند خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی افطار میکرد میفرمود: خداوندا برای تو روزه گرفتیم

1- . مکارم الأخلاق: 25 و 26

و با رزق تو افطار کردیم، پس آن را از ما بپذیر، تشنگی به سر آمد و عرقها ریخته شد و پاداش بر جا ماند.

و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نزد قومی غذا میخورد میفرمود: روزهداران نزدتان افطار کردند و نیکوکاران طعامتان را خوردند.

و فرمود: دعای روزهدار به هنگام افطار مستجاب میشود.

و در روایت آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله با خرما افطار میکرد و اگر شکر مییافت با آن افطار میکرد(1).

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با شیرینی افطار میکرد و اگر نمییافت با آب ولرم افطار میکرد و میفرمود: این کبد و معده را تمیز میکند و دهان را خوشبو میگرداند و دندانها را قوی میکند و چشم را تیز میگرداند و گناهان را می شوید و رگهای هیجان زده و صفرای تحریک شده و حرارت معده را ارمش می بخشد و سردرد را از بین میبرد. پیامبر صلی الله علیه و آله غذای داغ را نمیخورد تا سرد شود و میفرمود: خداوند آتش را طعام ما نگردانده، غذای داغ بیبرکت است بگذارید سرد شود.

حضرت هنگام غذا خوردن بسم الله میگفت و با سه انگشت از آنچه برای ایشان میآوردند میل میکرد، از غذای جلوی دیگران نمیخورد و وقتی غذا را میآوردند پیش از همه شروع میکرد و سپس بقیه شروع میکردند. حضرت با سه انگشت شست و اشاره و میانی غذا میخورد و گاه از انگشت چهارم نیز کمک میگرفت و گاه با همه کف دست غذا میخورد اما با دو انگشت نمیخورد و میفرمود: غذا خوردن با دو انگشت شیوه شیطان است. روزی یکی از اصحاب برای ایشان فالوده آورد، حضرت از آن خورد و فرمود: این از چه درست شده ای ابا عبدالله؟! عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت روغن و عسل را در دیگی سنگی میریزیم و آن را روی آتش میگذاریم و میجوشانیم، سپس مغز گندم را درمیآوریم و آن را آرد میکنیم به روغن و عسل میافزاییم، سپس آنها را هم میزنیم تا مخلوط شود آن

1- . مکارم الأخلاق: 26، 27

گاه چنان میشود که میبینید. حضرت فرمود: این غذای خوبی است. ایشان جو را اگر غربال نشده بود در نان یا کاچی میخورد و در همه این حالات آن را میل میفرمود.

روضه الواعظین: عیص بن قاسم میگوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: از پدر ارجمندتان علیه السلام حدیثی روایت میکنند که میفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از نان گندم سیر نخورد؛ این درست است یا نه؟ امام علیه السلام فرمود: نه، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نان گندم نخورد و هیچگاه از نان جو سیر نخورد(1).

عایشه گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روزی که جان سپرد از نان جو دو روز سیر نخورد. نیز روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روزی که درگذشت هیچگاه بر سفره رنگین غذا نخورد و هیچگاه نان تُنُک نخورد. عایشه گفته: تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت دنیا بر ما تیره و تار بود، وقتی ایشان درگذشت دنیا به یکباره سوی ما سرازیر شد.

النبوّه: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنگاه که جان سپرد همواره غذایش جو بود.

از انس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت بردهها را میپذیرفت و آنها را پشت خود بر چهارپا سوار میکرد، غذای خود را بر زمین میگذاشت و خیار را با رطب یا نمک میخورد، میوه تازه میل میفرمود و بیش از هر میوهای هندوانه و انگور را دوست داشت، ایشان هندوانه را با نان و گاه با شکر میخورد، گاه آن را با رطب نیز میل میکرد و در خوردنش از هر دو دست خود کمک میگرفت. روزی نشسته بود و رطب میخورد، با دست راست رطب میخورد و با دست چپ هستهاش را درمیآورد و آن را روی زمین نمیانداخت، ناگاه گوسفندی از نزدیکی حضرت گذشت، ایشان با هستهای که در کف دست داشت به آن اشاره کرد، گوسفند نزدیک آمد و شروع کرد از دست چپ حضرت

1- . مکارم الأخلاق: 28

بخورد، حضرت نیز با دست راست خود میخورد و هستهها را به آن میداد تا اینکه تمام شد و گوسفند رفت. حضرت وقتی روزه میگرفت در زمان رطب با آن افطار میکرد، گاه انگور را حبه حبه میخورد و گاه با خوشه، چنانکه گاه آب انگور بر محاسن ایشان دیده میشد که همچون مروارید فرو میچکید. «رُوال» آبی است که از زیر پوست میوه بیرون میآید(1).

پیامبر صلی الله علیه و آله «حَیس» میخورد و خرما میخورد و رویش آب مینوشید، بیشتر اوقات غذای ایشان خرما و آب بود، شیر و خرما را میآمیخت و آن را «أطیَبَین» مینامید، از جوی پوستکنده کاچی میخورد، خیلی وقتها حلیم میخورد و برای سحری نیز حلیم میخورد، جبرئیل حلیم رااز بهشت برای حضرت آورده بود و ایشان از آن سحری می خوردند، در خانه خود از غذایی که مردم میخوردند میخورد، گوشت پخته یا کباب شده را با نان میخورد، گوشت خُرد شده را خالی و گاهی اوقات با نان میخورد، از غذاها گوشت را بسیار دوست میداشت و میفرمود گوشت بر شنوایی و بینایی میافزاید و میفرمود گوشت سرآمد غذاهای دنیا و آخرت است اگر از پروردگارم میخواستم طعام هر روزم را گوشت قرار دهد قطعا چنین میکرد، ترید را با کدو و گوشت میخورد، کدو دوست داشت و میفرمود درخت کدو درخت برادرم یونس است، کدوی خشک را بسیار دوست داشت و آن را از روی بشقاب برمیچید، گوشت مرغ و حیوانات و پرندهای که شکار شده بود را نیز میخورد اما نه گوشت شکار شده را نه می خرید و نه خود به شکار میرفت، دوست داشت برایش شکار شود و آماده آورده شود آنگاه از آن میخورد و یا آماده نشده برایش بیاورند تا سپس آماده شود و بخورد، وقتی گوشت میخورد سرش را به سمت گوشت خم نمیکرد بلکه آن را به سمت دهانش بالا میآورد و به دندان میگرفت، نان و روغن میخورد، از گوشتِ گوسفند بالای پاچه و کتف را دوست میداشت و از خورشها سرکه و از سبزیجات کاسنی را و باذروج و کلم را و یا چغندر را، حضرت نه سیر میخورد و نه پیاز و نه خوار و بار و نه عسلی که در

1- . مکارم الأخلاق: 29 ، 30

آن موم ریخته باشند، موم باقیمانده گیاه در شکم زنبور است که آن را در عسل میریزد و بویی در دهان بر جا میماند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز طعامی را نکوهید اگر دوست داشت میخورد و اگر دوست نمیداشت دست میکشید، اگر چیزی را خوش میداشت بر دیگران حرامش نمیکرد و کسی را از آن بازنمیداشت، ته بشقاب را با زبان پاک میکرد و میفرمود: ته بشقاب بابرکتترین قسمت غذاست، وقتی غذا تمام میشد سه انگشتی را که با آنها غذا خورده بود با دهان پاک میکرد و اگر چیزی بر آنها باقی میماند دوباره با دهان پاک میکرد تا تمیز شوند، دستش را با دستمال پاک نمیکرد تا انگشتانش را یکی یکی با دهان پاک کند و میفرمود: معلوم نیست برکت در کدام انگشت باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله تگرگ میخورد و اصحاب تگرگ میجستند و برای حضرت برمیچیدند و ایشان میخورد و میفرمود: تگرگ پوسیدگی دندان را از بین میبرد، دستان خود را پس از غذا میشست تا کاملا پاک شوند و بوی غذا ندهند، بهویژه وقتی نان و گوشت میخورد دستانش را خوب میشست و سپس با بقیه آبی که در دستانش بود دست بر صورت خود میکشید، تا جایی که امکان داشت تنها غذا نمیخورد و فرمود آیا میخواهید شما را از بدترین فرد آگاه کنم؟ عرض کردند: بله. فرمود: آن کس که تنها غذا میخورد و بنده خود را میزند و مهمانداری نمی کند (1).

در باب اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در آشامیدن:

پیامبر صلی الله علیه و آله آشامیدن را با بسم الله آغاز میکرد و یک مرتبه و دو مرتبه میآشامید، سپس صبر میکرد و حمد خدا میگفت و باز بسم الله میگفت و برای بار سوم مینوشید، سپس بازمیایستاد و حمد خدا میگفت، در آشامیدن سه بار بسم الله میگفت و سه بار خدا را حمد میگفت، آب را با مکیدن می نوشید و آن را نمی بلعید و میفرمود درد جگر بهخاطر بلعیدن نوشیدنی است، وقتی مینوشید در ظرف نفس نمیکشید و اگر میخواست نفس بکشد ظرف را از دهان خود دور میکرد تا نفس بکشد، گاه با یک نفس مینوشید تا آب تمام شود، حضرت در ظرف

1- . مکارم الأخلاق: 30 - 32

های شیشهای که از شام میآوردند مینوشید و نیز در کاسههای چوبی یا پوستی یا سفالی، با کف دستان خود نیز آب را برمیگرفت و مینوشید و میفرمود: ظرفی نیکوتر از دست وجود ندارد، از لب مشک و تُنگ مینوشید ولی دهانه آنها را برنمیگرداند و می فرمود: این کار آب را بدبو می کند. ایستاده و گاه سواره آب مینوشید و گاه میشد که برمیخاست و از مشک یا پوست یا تُنگ یا در هر ظرفی که مییافت یا در دستان خود آب مینوشید، آبی را که شیر رویش دوشیده میشد مینوشید و سویق میآشامید، از نوشیدنیها شربت را بسیار دوست میداشت و در روایت دیگری آمده بهترین نوشیدنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شربت سرد بود. حضرت روی عسل آب مینوشید و همچنین روی آن برای حضرت نان میریختند و ایشان از آن مینوشید و میفرمود: سرآمد نوشیدنیها در دنیا و آخرت آب است.

انس بن مالک میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک نوشیدنی برای افطار و یک نوشیدنی برای سحری داشت که گاه این دو یکی میشد، گاه از شیر بود و گاه از آب و نان. شبی من نوشیدنی حضرت را آماده کردم اما ایشان دیر کرد. گمان کردم به دعوت اصحاب رفته باشد و خودم آن نوشیدنی را نوشیدم. ساعتی پس از افطار ناگاه پیامبر سر رسید. از یکی از همراهان ایشان پرسیدم آیا پیامبر جایی افطار کرده یا کسی ایشان را دعوت کرده بوده؟ گفت: نه! فقط خدا میداند آن شب را با چه اندوهی به سر بردم که مبادا پیامبر آن نوشیدنی را از من بخواهد و آن را نیابد و گرسنه بخوابد. صبحهنگام پیامبر با زبان روزه برخاست و هیچ سراغ آن شربت را از من نگرفت و هرگز از آن یاد نکرد. باری ظرفی شیر برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند حال آنکه ابن عباس سمت راست حضرت و خالد بن ولید سمت چپ ایشان نشسته بودند. پیامبر از آن نوشید و سپس به عبدالله بن عباس فرمود: بقیهاش برای توست اما اجازه میدهی خالد بن ولید بنوشد؟ -به خاطر سنّ او- ابن عباس گفت: نه! به خدا سوگند در نوشیدن باقیمانده کاسه رسول خدا هیچ کس را بر خود ترجیح نمیدهم. ابن عباس ظرف را گرفت و نوشید. بار دیگر ابن خولی ظرفی از عسل و شیر برای حضرت آورد تا ایشان بنوشد. پیامبر فرمود: دو

نوشیدنی در یک نوشیدنی و دو ظرف در یک ظرف؟! و ننوشید. سپس فرمود: این را حرام نمیکنم اما دوست ندارم فخر بفروشم و فردا برای زیادهروی در دنیا حساب پس بدهم، فروتنی را دوست دارم چون هر کس برای خدا فروتنی کند خداوند به او رفعت میبخشد(1).

در باب اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در عطر زدن و روغن زدن و جامه پوشیدن و شستن سر:

پیامبر صلی الله علیه و آله سر و محاسن خود را با سدر میشست(2).

حضرت موی روغن زده را دوست داشت و از موی ژولیده بیزار بود، میفرمود: روغن زدن به مو پریشانی را از بین میبرد. گونههایی از روغن را به سر میزد و با سر خود آغاز میکرد و سپس به محاسنش روغن میزد و میفرمود: پیش از محاسن به سر روغن بزنید. روغن بنفشه میزد میفرمود این روغن بهترین نوع روغن است. در آغاز ابروانش را و سپس شاربش را روغن میزد و روغن را به داخل بینیاش میبرد و آن را میبویید و سپس سرش را روغن میزد. در برابر سردرد ابروانش را روغن میزد و به شارب خود روغنی متفاوت از روغن محاسنش میزد(3).

در باب شانه زدن پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را با مِدرا (نوعی شانه) شانه میکرد و زنان حضرت نیز موهای ایشان را شانه میزدند و منتظر بودند تا وقتی حضرت سر و محاسن خود را شانه میزند بیایند و موهای مانده به شانه را بردارند، میگویند موهایی که از حضرت در دست مردم است از لای آن شانهها بوده و موهایی را که حضرت در عمره یا حج میتراشیده جبرئیل فرود میآمده و آنها را بر میداشته و با خود به آسمان میبرده است. حضرت گاه در روز دو بار شانه میزد و وقتی موهایش را شانه میکرد شانه را زیر بالش خود میگذاشت و میفرمود: شانه زدن

1- . مکارم الأخلاق: 32 و 33
2- . مکارم الأخلاق: 34
3- . مکارم الأخلاق: 34

مو وبا را از بین میبرد. حضرت محاسن خود را چهل مرتبه از زیر و هفت مرتبه از بالا شانه میکرد و میفرمود: این کار ذهن را نیرو میبخشد و بلغم را از بین میبرد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: هر کس هفت مرتبه بر سر و محاسن و سینهاش شانه بزند هیچگاه هیچ دردی به او نزدیک نمیشود(1).

در باب عطر زدن پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله با مشک خود را معطر میکرد آنچنان که درخشش مشک بر فرق سر ایشان دیده میشد، از عطرهای مردانه استفاده میکرد که همان مشک و عنبر بود، گاه نیز عطر غالیه استفاده میکرد که زنان حضرت با دستان خود آن را به ایشان میزدند، حضرت عود هندی بخور میداد و در شب تاریک پیش از آن که دیده شود از بوی عطرش شناخته میشد و میگفتند پیامبر صلی الله علیه و آله میآید.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از غذا عطر انفاق میکرد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه خصلت داشت که در کسی جز ایشان نبود: حضرت سایه نداشت، از هر جادهای میگذشت اگر کسی دو یا سه روز بعد از آن راه میگذشت از عطر تن پیامبر صلی الله علیه و آله درمییافت که ایشان از آنجا گذشته است، بر هر سنگ و درختی گذر میکرد سوی ایشان سجده میکردند. هرگاه به پیامبر صلی الله علیه و آله عطری تعارف میشد ایشان از آن به خود میزد و میفرمود: بویش خوش و حملش آسان است؛ و اگر از آن عطر به خود نمیزد سر انگشتش را در آن میزد و بر لب میکشید. پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: لذت من در زنان و عطر نهاده شده و روشنی چشمانم در نماز و روزه(2).

در باب سرمه کشیدن حضرت :

1- . مکارم الأخلاق: 34 و 35
2- . مکارم الأخلاق: 34 و 35

پیامبر صلی الله علیه و آله در چشم راست خود سه بار و در چشم چپ خود دو بار سرمه میکشید. ایشان فرمود: هر که میخواهد سه بار و هر که میخواهد هر دم سرمه بکشد، اگر کسی کمتر یا بیشتر هم انجام داد ایرادی ندارد. حضرت گاه روزه بود و سرمه میکشید. ایشان سرمهدانی داشت که شبها از آن سرمه میکشید. سرمه پیامبر صلی الله علیه و آله اثمد بود(1).

در باب نگریستن پیامبر صلی الله علیه و آله در آینه:

پیامبر صلی الله علیه و آله در آینه نگاه میکرد و موی خود را شانه میزد، گاهی نیز در آب مینگریست و موی خود را در آن مرتب میکرد. حضرت افزون بر اینکه خود را برای خانوادهاش میآراست خود را برای اصحابش نیز میآراست. عایشه دید پیامبر صلی الله علیه و آله در ظرف آبی که در اتاق عایشه بود مینگرد و موی خود را مرتب میکند و میخواهد نزد اصحاب برود. به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت خود را در ظرف آب میآرایی و مویت را مرتب میکنی حال آنکه پیامبر خدا و برترین آفریدگان او هستی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال دوست میدارد بندهاش وقتی نزد برادران خود میرود خود را برای دیدار آنان آماده و آراسته کند(2).

در باب نوره کشیدن حضرت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله نوره میکشید، گاه کسی برای ایشان نوره میکشید و وقتی به لُنگ ایشان میرسید خود حضرت انجام میداد، در سفرها شیشه روغن و سرمه و قیچی و آینه و مسواک و شانه از پیامبر صلی الله علیه و آله دور نمیشد.

و در روایت دیگری آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله نخ و سوزن و درفش و دوال داشت و جامه خود را میدوخت و پایافزارش را پینه میزد و در عرض دندانها مسواک میزد(3).

1- . مکارم الأخلاق: 36
2- . مکارم الأخلاق: 36
3- . مکارم الأخلاق: 36

در باب پوشش حضرت :

رسول خدا صلی الله علیه و آله شَملهای[نوعی لباس] داشت که به پا میکرد، نَمرهای [لباسی با خطوط سفید و سیاه] نیز به پا میکرد که چون سیاه بود بر سفیدیِ ساقها و پاهای ایشان که پیدا بود زیبا بود، گفتهاند وقتی حضرت درگذشت نمرهای بر تن داشت که در قبیله بنی عبد الأشهل دوخته بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله بپوشد، گاه پیشاپیش مردم در حالی که شَمله پوشیده بود نماز میخواند.

انس میگوید: گاه میدیدم پیامبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش ما نماز ظهر را در حالی به جا میآورد که شَملهای بر تن داشت و دو طرف آن را میان کتفهایش بسته بود(1).

در باب عمامه و سرپوش پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله به زیر عمامه یا بدون عمامه سرپوش بر سر میگذاشت و یا بدون سرپوش عمامه بر سر میگذاشت، کلاهی سایهدار بر سر میکرد، سرپوشهای تیهیِ یمنی و بیض مصری بر سر میگذاشت، در جنگ سرپوشهای گوشدار بر سر میکرد که یکی از جنس طیلسان سبز بود. گاه سرپوش خود را برمیداشت و آن را بهعنوان حریم نماز روبروی خود میگذاشت و به سمتش نماز میخواند. بسیاری اوقات در سفر یا جاهای دیگر عمامههای خز سیاه بر سر میگذاشت و عمامهاش را میپیچید، گاه که عمامه در دسترس نداشت دستاری بر سر یا روی پیشانی میپیچاند که بسیار میشد میدیدند ایشان چنین کرده است، عمامهای به نام سحاب داشت که بر سر میگذاشت و آن را بر سر حضرت علی علیه السلام گذاشت. بعضی وقتها حضرت علی علیه السلام با آن عمامه میآمد و پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود علی علیه السلام در سحاب نزدتان آمده است. یعنی همان عمامهای که حضرت به امام علیه السلام بخشیده بود.

عایشه میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله جبّهای پشمین میپوشید و عمامهای پشمین بر سر میگذاشت و سپس بیرون میرفت و بر منبر برای مردم

1- . مکارم الأخلاق: 37

خطبه میخواند؛ از میان آنچه خداوند متعال آفریده چیزی زیباتر از ایشان در آن جامه ندیدهام(1).

در باب چگونگی جامه پوشیدن حضرت :

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی جامه جدیدی میپوشید میفرمود ستایش از آن خداوندی است که به من جامهای پوشاند تا عورت مرا بپوشاند و در میان مردم آراسته باشم، وقتی آن را از تن درمیآورد از سمت چپ خود درمیآورد. منش حضرت چنین بود که چون جامه جدیدی میپوشید خدا را حمد میگفت و سپس مسکینی را فرامیخواند و جامه قبلی خود را به او میداد و میفرمود: هر مسلمانی جامههای کهنه خود را فقط به خاطر خدا به مسلمان دیگری بپوشاند هر آنچه از جاندار و بیجان در اندوخته دارد در پناه و امان و ضمان خدا خواهد بود. حضرت وقتی جامه بر تن میکرد در همان حال که ایستاده بود میفرمود خداوندا خود را با[کمک] تو پوشاندم و رو سوی تو دارم و از تو پناه میجویم و بر تو توکل کردم، خداوندا اعتماد و امید من تویی، خدایا هر آنچه را که به من مربوط است و هر آنچه من در نظرش نمیآورم و هر آنچه تو از من به آن آگاهتری مرا کفایت کن که پناه تو پاینده است و ثنای تو دور از دست است و هیچ خدایی جز تو نیست، خداوندا مرا از پرهیزگاری پُربار کن و از گناه من درگذر و به هر کجا رو میآورم مرا سوی نیکی رهنمون شو. آنگاه حضرت در پیِ کار خود به راه میافتاد. ایشان به غیر از جامههای دیگرش دو جامه ویژه روز جمعه و یک خرقه داشت، دستمالی داشت که پس از وضو آن را بر صورت خود میکشید و گاه که آن دستمال را به همراه نداشت گوشه ردایی را که بر تن داشت بر صورت خود میکشید(2).

در باب انگشتری پیامبر صلی الله علیه و آله:

پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری از نقره بر دست میکرد که نگینی حبشی داشت، نگینش را چنان میگذاشت که بر کف دستش مینشست، انگشتری آهنی نیز داشت که به دورش لایهای از نقره بود، این را معاذ بن جَبَل به ایشان هدیه کرده بود

1- . مکارم الأخلاق: 37 و 38
2- . مکارم الأخلاق: 38

و بر آن نقش شده بود محمد رسول الله، رسول خدا انگشترياش را در دست راست ميكرد و بعدها آن را به دست چپ منتقل كرد، انگشترىِ ديگر حضرت كه به هنگام وفات در دست داشت انگشترى از نقره بود كه نگينى نقرهاى داشت، اين نگين همچون نگين انگشترهايى كه مردم به دست ميكنند آشكار بود و بر آن نقش شده بود محمد رسول الله، رسول خدا با دست چپ خود در حالى كه اين انگشترى در آن بود طهارت ميكرد(1).

نيز روايت شده كه پيامبر صلى الله عليه و آله تا به هنگام وفات انگشترياش را همواره در دست راست ميكرد، گاه آن را در انگشت ميانى و در بند دوم آن ميكرد و گاه به همين شكل آن را در انگشت اشاره ميكرد، گاه وقتى حضرت نزد اصحاب ميرفت به انگشترياش نخى بسته بود تا چيزى را به ياد آورد، پيامبر صلى الله عليه و آله نوشتههاى خود را با انگشترهايش مُهر ميكرد و ميفرمود مُهر كردنِ نوشته تهمت را دفع ميكند(2).

در باب پايافزار پيامبر صلى الله عليه و آله :

پيامبر صلى الله عليه و آله پايافزارى با دو دوال در جلو بر پا ميكرد كه باريک و پاشنهبرآمده بود و گودى پا را به خوبى ميپوشاند و در جلوى پاشنه صاف ميشد، زبانه نداشت اما كمى كناره داشت، بسيارى اوقات پايافزارى از چرم دباغى شده بدون پشم به پا ميكرد، پوشيدن را با پاى راست آغاز ميكرد و در آوردن را با پاى چپ، امر ميكرد كه هر دو جفت پايافزار با هم پوشيده شود و با هم در آورده شود و از اين كه يک تايش پوشيده شود بدش ميآمد، حضرت همه نوع چكمه ميپوشيد(3).

در باب بستر پيامبر صلى الله عليه و آله :

1- . اين خبر آشكارا غرابت دارد و چه بسا از طرق عامه روايت شده باشد، در هر حال از امامان اهل بيت ع احاديثى هست كه بر خلاف اين خبر دلالت دارند؛ بنگريد به كتاب وسائل الشيعه.
2- . مكارم الأخلاق: 38 و 39
3- . مكارم الأخلاق: 39

بستری که پیامبر بر آن جان سپرد لحافی از وادی القری بود که میانش از پشم شتر پُر شده بود، گفتهاند طولش دو ذراع یا همین حدود بوده و عرضش یک ذراع و یک وجب.

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش ایشان پوستی بود که با لیف خرما پُر شده بود. شبی بستر حضرت را دولا کردند، چون صبح شد ایشان فرمود: دیشب بسترم مرا از نماز بازداشت. و امر فرمود تا آن را یک لا بیاندازند. حضرت بستری از پوست نیز داشت که آن هم با لیف خرما پُر شده بود. پیامبر عبایی داشت که وقتی جا به جا میشد آن را برایش می گستراندند و دولایش میکردند. بسیاری اوقات برای حضرت بالشتکی از پوست میانداختند که آن هم با لیف خرما پُر شده بود و حضرت بر آن مینشست، یک رواندار فدکی داشت که روی خود میکشید و خود را با آن میپوشاند و نیز یک رواندار مصری با کُلک کوتاه و یک زیرانداز پشمی داشت که بر آن مینشست و گاه رویش نماز میخواند(1).

در باب خوابیدن پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله بر حصیر میخوابید و غیر از آن چیزی زیر ایشان نبود، وقتی میخواست بخوابد و به بستر برود مسواک میزد، وقتی به بستر میرفت بر نیمه راست خود دراز میکشید و دست راستش را زیر گونه راستش میگذاشت و سپس میفرمود: خداوندا در آن روز که بندگانت را برمیانگیزی مرا از عذابت محفوظ دار(2).

در باب دعا کردن حضرت در بستر:

پیامبر صلی الله علیه و آله چندین گونه دعا داشت که وقتی به بستر میرفت میخواند، از آن جمله میفرمود: خداوندا از مجازات تو به عفو تو پناه میبرم و از خشم تو به خشنودی تو پناه میبرم و از تو به خودت پناه میبرم، خداوندا مرا توان آن نیست که تا پایان ثنای تو پیش بروم گرچه آزمندانه در این کار بکوشم، تو آن

1- . مکارم الأخلاق: 39 و 40
2- . مکارم الأخلاق: 40

چنانی که خود ثنای خویش گفتهای. حضرت همچنین هنگام خواب میفرمود: با نام خدا میمیرم و زنده میشوم، سرانجام همه چیز به سوی خداست، خداوندا هراس مرا ایمنی بخش و زشتی هایم مرا بپوشان و امانت مرا از جانب من به انجام برسان. از دعاهای دیگری که حضرت هنگام خواب میخواند قرائت آیه الکرسی بود؛ ایشان میفرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! عفریتهای از جنّیان هنگام خواب علیه تو نیرنگ میکند، پس بر تو باد قرائت آیه الکرسی.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه از خواب بیدار میشد برای خداوند متعال به سجده میافتاد.

نیز روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه میخوابید مسواکش بالای سرش بود، همینکه برمیخاست با مسواک آغاز میکرد و میفرمود: آنچنان درباره مسواک کردن به من دستور داده شده که بیمِ آن دارم این کار بر من واجب شود. از جمله آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بیدار شدن میگفت این بود که میفرمود ستایش از آنِ خداوندی است که پس از آنکه مرده بودم مرا زنده کرد، به راستی که پروردگارم بسیار آمرزنده و قدرشناس است. و میفرمود: خداوندا از تو نیکی این روز و روشنایی و هدایت و برکت و پاکیزگی و تندرستی آن را میخواهم، خداوندا از تو نیکیِ امروز را و نیکی هر آنچه را در خود دارد میخواهم و از بدیِ امروز و بدیهای پس از آن به تو پناه میآورم(1).

در باب مسواک کردن پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله هر شب سه مرتبه مسواک میزد: یک مرتبه پیش از خواب، یک مرتبه وقتی از خواب برمیخاست تا هنگام دعا و یک مرتبه پیش از خروج برای نماز صبح؛ حضرت به امر جبرئیل علیه السلام با چوب اراک مسواک میزد.

1- . مکارم الأخلاق: 40 و 41

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: من خوش نمیدارم کسی در حالی بمیرد که یکی از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده باشد و وی بر اساس آن رفتار نکرده باشد(1).

توضیح: «مُغذ» یعنی شتابان که از «أغذّ إغذاذاً» به معنای «در رفتن شتاب کرد» گرفته شده. «القد» به فتح یعنی پوست نوزاد بُز و به کسر یعنی دوالی که از پوست دباغی نشده تراشیده میشود و «القدید» گوشت تکه شده است؛ در النهایه آمده آنان «قدّ» میخوردهاند یعنی در قحطی پوست نوزاد بز را میخوردهاند. «جبذ» یعنی کشیدن. «نجده» یعنی شجاعت. جزری میگوید: «الموت الأحمر» (مرگ سرخ) یعنی کشتار چراکه با سرخیِ خون و یا با سختی همراه است، میگویند «موت أحمر» یعنی مرگ سخت، از همین باب است سخن امام علی علیه السلام که فرموده: «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص» (چون کارزار سخت میشد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه میبردیم.) یعنی وقتی جنگ سخت میشد و شدّت مییافت ما به پشتوانه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمن رویارو میشدیم و ایشان را پناه خود قرار میدادیم؛ نیز گفتهاند منظور امام علیه السلام وقتی است که آتش جنگ شعلهور میشده و زبانه میکشیده همچنان که وقتی میان قوم درگیری رخ میدهد میگویند «اضطرمت نارهم» (میانشان آتش به پا شد) که این از باب تشبیه به سرخیِ آتش است، عرب در موارد بسیاری سرخی را دالّ بر شدّت و سختی میگیرد. در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله «إِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْراً» «بحر» یعنی تیزپا؛ اسب به خاطر جریان تندش «بحر» نامیده شده. «لن تراعوا» از «روع» به معنای هراس گرفته شده. جزری درباره این وصف حضرت که «إذا سر فكأن وجهه المرآه و كأن الجدر تلاحک وجهه» گفته: «ملاحکه» یعنی وابستگی و شدت همراهی، یعنی فرد دیوار را در چهره حضرت میدید. جوهری میگوید: «داره» یعنی هاله پیرامون ماه. «یزجی الضعیف» یعنی فرد درمانده را پیش میراند تا به همراهانش برساند. «ناضح» شتری است که با آب میبرند. «جالت یده» یعنی از

1- . مکارم الأخلاق: 40 و 41

همه سو برداشت. «لا تزرموا بالصبی» از باب إفعال یعنی ادرار کودک را قطع نکنید. «مثل ارجل مُثولاً» یعنی بر پا ایستاد. جزری درباره «لم یشبع من خبز و لحم إلا علی ضفف» میگوید: «ضفف» یعنی تنگنا و سختی، یعنی از آن غذا سیر نخورد جز با سختی، نیز گفتهاند «ضفف» یعنی اجتماع مردم، میگویند «ضفّ القوم علی الماء یضفّون و ضففا» (قوم بر سر آب اجتماع کردند) یعنی گوشت و نان را تنها نمیخورده بلکه همراه با مردم میخورده، همچنین گفتهاند «ضفف» یعنی اینکه تعداد خورندگان بیشتر از مقدار غذا باشد و «خفف» یعنی اینکه تعداد خورندگان به اندازه مقدار غذا باشد. «حیس» غذایی است از خرما و کشک و روغن که گاه به جای کشک در آن آرد یا نان خُرد میریزند. «إهاله» یعنی هر چیزی که آمیخته شود، نیز گفتهاند یعنی گوشت و چربی آب شده. «نهس» یعنی خوردن گوشت با سر دندانها و «نهش» یعنی خوردن گوشت با همه دندانها. فیروزآبادی میگوید: «بقله الأنصار» یعنی «کرنب» و «کرنب» به ضم یعنی چغندر یا گونه شیرینی از چغندر. «کباد» به ضم یعنی درد کبد. جزری میگوید: «اختناث الأسقیه خنثت السقاء» یعنی لبش را به سمت بیرون تا کردم و از آن نوشیدم. «مدری» چیزی است که از آهن یا چوب به شکل دندانههای شانه ساخته میشود که از شانه بلندتر است، با آن موی انبوه را شانه میکنند و کسی که شانه در دسترس ندارد نیز از آن استفاده میکند.

«مشاطه» به ضم یعنی مویی که هنگام شانه زدن از سر و محاسن روی شانه میریزد. «وباء» به قصر و مدّ یعنی طاعون و بیماری فراگیر. «وبیص» یعنی درخشش. جزری درباره این سخن عایشه که «أَنَّهُ کَانَ یَتَطَیَّبُ بِذِکَارَهِ الطِّیبِ» میگوید: «ذکاره» به کسر یعنی عطری که برای مردان مناسب باشد مثل مشک و عنبر و عود، جمع «ذکر» است و همانند «ذکوره»؛ در این سخن نیز آمده: «کانوا یکرهون المؤنث من الطیب و لا یرون بذکورته بأسا» (از عطر زنانه کراهت داشتند و در عطر مردانه ایرادی نمیدیدند.) منظور از «ذکوره» عطری است که رنگ ندارد مثل عود و کافور و عنبر، اما منظور از «مؤنث» عطر زنانه است مانند خلوق و زعفران. «إثمد» به کسر یعنی سنگ سرمه. جزری میگوید: «لا یتمرأ أحدکم فی الدنیا» یعنی به دنیا نمینگرد، این فعل «یتفعّل» از «رؤیه» با میم زائد است. در القاموس آمده «شمله»

به فتح پوششی به غیر از روانداز است که آن را نیز شامل میشود و «نمره» بر وزن «فرحه» نوعی شمله است که خطهای سفید و سیاه دارد و یا ردایی پشمی است که اعراب میپوشند.

«برطله» سرپوشی دراز است. «ساج» طیلسان سبز است که جمعش «سیجان» است. «اعتجار العمامه» یعنی پیچاندن عمامه بر سر و برگرداندن دو سر آن به سمت صورت بدون اینکه زیر چانه پیچانده شود. «سمل» به تحریک یعنی لباس فرسوده. جزری درباره سخن مربوط به انگشتری

پیامبر صلی الله علیه و آله میگوید: احتمالا منظور از «فصّ حبشی» نگینی از جزع یا عقیق است زیرا معدن این دو در یمن و حبشه بوده و یا نوع دیگری از نگین که منسوب به آنجا بوده است. آنجا که میگوید «و هو فیها» این سخن بر باب تقیه حمل شده و یا بر این باب که از موضوعات عامّه است، شاید هم برای بیان جواز باشد مانند استذکار [بستن نخ برای یادآوری] که یا از موضوعات است و یا بر این باب حمل میشود که حضرت این کار را فقط برای تعلیم انجام داده است . «قبال» به کسر یعنی بند جلوی کفش که همان دوالی است که میان انگشتان قرار میگیرد. «مخصّره» یعنی میانباریک. «معقّبه» یعنی در عقب یک برآمدگی به سمت بالا داشته، این احتمال ضعیف هم هست که از زیر بوده باشد. «ملسّنه» بر وزن «معظّمه» چیزی است کشیده و نرم مانند شکل زبان.

زمخشری در الفائق میگوید: پایافزار پیامبر صلی الله علیه و آله «معقّبه» و «مخصّره» و «ملسّنه» بود؛ یعنی دارای پاشنه بوده و میانش باریک بوده و جلویش مخروطی بوده و به شکل زبان، تراشیده شده بوده است. آنجا که میگوید «و کان منها» احتمالا به این معناست که بعضی از آنها «ملسّنه» (زبانهدار) بوده اما کم. جوهری میگوید: «سبت» به کسر یعنی پوست گاو که با برگ درخت سَلَم دباغی شده و از آن کفشهای پوستین ساخته میشود.

36. المجالس: امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدر ارجمند خود علیه السلام از جد ارجمند خود علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام خطبه خواندن خداوند را حمد میگفت و او را میستود و سپس میفرمود: اما

بعد؛ همانا راستترین گفتار کتاب خداست و برترین هدایت هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین چیزها نتایج بدعتاند و هر بدعتی گمراهه است. حضرت با صدای بلند و گونههای سرخ خطبه می خواند و پیوسته از قیامت و فرا رسیدن آن یاد میکرد و چنان از قیامت یاد میکرد که انگار لشگری را انذار میداد و میفرمود: قیامت صبح و شب به شما نزدیک تر می شود . سپس میفرمود: فاصله برانگیخته شدن من و قیامت مانند این دو است-و انگشتان سبابه خود را کنار هم میگذاشت- هر که مال و منال بر جا گذاشته از برای خانوادهاش باشد و هر که قرض بر جا گذاشته بر عهده من و متوجه من باشد(1).

37. مکارم الأخلاق: محمد بن ابراهیم طالقانی میگوید: خبر دارم که پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان خود در مشربهای کناره گرفته بود. مشربه همان اتاق است. عمر خدمت حضرت رسید و دید تکه پوستی دباغی نشده با ابزار دباغی در اتاق گذاشته شده و پیامبر بر حصیری خوابیده که بر پهلوی ایشان جا انداخته است. چون بوی بو پوست ناپیراسته به مشام عمر خورد عرض کرد: این بوی چیست ای رسول خدا! فرمود: ای عمر! این متاع زنده است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست جای حصیر بر پهلوی ایشان پیدا بود. عمر عرض کرد: شهادت میدهم که شما رسول خدا هستی و بیگمان نزد خدا از قیصر و کسرا ارجمندتری، اما آنان در ناز و نعمتِ آنچنانی دنیا به سر میبرند و شما بر این حصیر نشستهای که بر پهلویت جا انداخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از این خشنود نمیشوی که دنیا برای آنان باشد و آخرت برای ما؟(2)

توضیح: «علّیّه» به ضم عین و تشدید لام مکسور و یاء مفتوح یعنی اتاق. جوهری میگوید: «أهبّ» به ضم یا فتح همزه و هاء جمع «إهاب» است و آن یعنی پوست حیوان، نیز گفتهاند به پوستی که دباغی نشده «إهاب» میگویند و پوست بعد از دیاغی دیگر «إهاب» نیست. «عطنه» پوست بدبوی پیش از دباغی. «قرظ» به تحریک یعنی برگ درخت سَلَم که با آن پوست را دباغی میکنند.

1- . مجالس المفید: 123
2- . مکارم الأخلاق: 150 ، 151

38. تفسیر فرات: از محمد بن کعب قُرَظی روایت شده که وی گفت: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان محافظت میکردند. خداوند متعال بر حضرت نازل فرمود: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ»(1)

{ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن } تا به آخر آیه. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله محافظان را واگذاشت زیرا خداوند متعال به حضرت خبر داد که وی را از گزند مردم نگاه میدارد و فرمود: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(2)

{ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد }(3).

39. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز به تعداد رگهای بدن، سیصد و شصت مرتبه خدا را حمد میگفت و می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ کثیرا علی کلّ حال» { ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است ستایش بسیار و در همه حال }(4).

40. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه از مجلسی برمیخاست، حتی اگر توقفش کوتاه میبود، بیست و پنج مرتبه به درگاه خداوند عزّوجل استغفار میکرد(5).

41. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خداوند عزّوجل استغفار میکرد و هفتاد مرتبه توبه میکرد(6).

42. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شگفتم که چرا وقتی قرآن میخوانم پیر نمیشوم(7).

1- . مائده / 67
2- . مائده / 67
3- . تفسیر فرات: 37
4- . اصول الکافی 2: 503

5- . اصول الکافی 2: 504
6- . اصول الکافی 2: 504 و 505
7- . اصول الکافی 2: 632

43. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردی یهودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد حال آنکه عایشه نزد ایشان بود. یهودی گفت: «السّامُ علیکم» (مرگ بر شما). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علیکم» (بر شما). سپس یهودی دیگری وارد شد و همان کلام را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله همان پاسخ را به او داد. سپس یهودی دیگری وارد شد و باز همان را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز باز همان پاسخ را داد. ناگاه عایشه برآشفت و گفت: مرگ و خشم و نفرت بر شما ای جماعت یهود و ای برادران بوزینهها و خوکها! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عایشه! اگر دشنام پیکری داشت بیگمان زشترو بود، ملایمت بر هر چیز افزوده شود آن را زیبا میسازد و از هر چیز کاسته شود آن را ننگآور میکند. عایشه عرض کرد: ای رسول خدا! مگر نشنیدی که گفتند: «السّامُ علیکم»؟! فرمود: آری، ولی مگر تو نشنیدی که من چه پاسخی به آنان دادم؟ گفتم: «علیکم»! هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد بگویید «السلامُ علیکم» (سلام بر شما) و هرگاه کافری به شما سلام کرد بگویید «علیکم»(1).

44. الکافی: از عبدالله بن علوی روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله سه گونه مینشست: یکی با حالت چمپاتمه مینشست یعنی ساقهایش را عمود میگذاشت و دور آنها را با دستانش میگرفت و دستانش را بالای مچ پاهایش میبست. دیگر اینکه روی زانوانش مینشست، دیگر اینکه یک پایش را خم میکرد و پای دیگر را روی آن میانداخت، هیچگاه دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله چهارزانو بنشیند(2).

45. الکافی: از معمّر بن خلّاد روایت شده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! حضور انسان در جمعی که سخن در میان آن جمع به مزاح و خنده میگذرد چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: ایرادی ندارد تا وقتی چیزی نباشد. گمان کردم منظور امام علیه السلام ناسزاست. ایشان فرمود: مردی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله میآمد و هدیهای برای ایشان میآورد و

1- . اصول الکافی 2: 648
2- . اصول الکافی 2: 661

سپس عرض میکرد: بهای هدیه ما را بده. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله میخندید. حضرت وقتی غمگین میشد میفرمود: آن اعرابی چه میکند؟ کاش نزدمان میآمد!(1)

46. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی را دید و از او خوشش آمد. در آن دم نزد اُم سلمه رفت و با او که آن روز نوبتش بود درآمیخت. سپس سوی مردم راهی شد و در حالی که قطرات آب غسل از سر ایشان میچکید فرمود: ای مردم! نگاه (حرام) از سوی شیطان است، هر که این نگاه برایش روی داد باید نزد همسرش برود(2).

توضیح: چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را کرده و به آن اظهار نموده تا به دیگران بیاموزد(3).

47. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظات خود را میان اصحاب تقسیم میکرد و به این و آن بهطور مساوی نظر میکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز در حضور اصحاب پاهای خود را دراز نمیکرد و اگر کسی با ایشان دست میداد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست وی را رها نمیکرد تا او خودش دستش را رها کند، چون آنان این را میدانستند هرگاه کسی با ایشان دست میداد خودش دستش را رها میکرد(4).

48. الکافی: امام محمد باقر فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل پیوسته مرا به مسواک زدن توصیه میکرد، آنچنان که دیگر میترسیدم دندانهایم از جا درآیند(5).

1- . اصول الکافی 2: 663
2- . اصول الکافی 2: 664
3- . با این وجود این در جایی است که نمیتوان صبر کرد و بیم آن میرود که انسان به حرام درافتد؛ وگرنه چه بسا حضرت ص اکراه داشته در این حال نزد همسرش برود؛ روایات دالّ بر این نکته در جای خود خواهد آمد.
4- . اصول الکافی 2: 671
5- . فروع الکافی 1: 8

توضیح: جزری میگوید: «لزمت السواک حتی کدت أخفی فمی» (چنان به مسواک زدن پایبند شدم که دیگر برای دندانهای دهانم میترسیدم.) یعنی آنقدر به دندانهایم رسیدگی کردم که ترسیدم با مسواک زدن آنها را از بین ببرم. و نیز «لزمت السواک حتی خشیت أن یدردنی» (چنان به مسواک زدن پایبند شدم که ترسیدم آنها را از جا در بیاورد.) یعنی دندانهایم را از بین ببرد. «درد» افتادن دندان است.

49. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بر هر مومنی از خودش اولی هستم و پس از من علی علیه السلام چنین است. به امام علیه السلام عرض کردند: معنای این سخن چیست؟ فرمود: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی هر که قرض یا بازماندهای بر جا بگذارد بر عهده من است و هر که مال و منالی بر جا بگذارد برای وارثان اوست، پس مرد مادامی که مال و منالی ندارد بر خویش ولایت ندارد و مادامی که به عیال خود نفقه ندهد حق امر و نهی بر او ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام و فرزندان ایشان نسبت به مومنان چنین هستند، از این رو بر آنان از خودشان اولی هستند، اینکه توده یهودیان اسلام آوردند تنها به سبب همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آنان برای خود و خانوادهشان احساس امنیت کردند(1).

توضیح: جزری میگوید: «ضیاع» یعنی عیال که در اصل از «ضاع یضیع ضیاعا» گرفته شده و مصدرش به معنای عیال شده است، حال اگر ضاد کسره بگیرد جمع «ضائع» میشود مثل «جائع» و «جیاع».

اینکه میفرماید «لیست له علی نفسه ولایه» (بر خویش ولایت ندارد) یا به این معناست که او جیرهخوار کس دیگری میشود و اینگونه دیگری بر او ولایت دارد، یا از روی وجوب به مکاسب دیگری رو میآورد و اینگونه پرداختن به اضافه طاعات و مستحبات برای او مقدور نیست، یا بر نفس خود ولایت ندارد تا آن را از خواهش و درخواست باز دارد، و یا به این معناست که چون امام در آن شرایط برای

1- . اصول الکافی: 406

وی نفقه میدهد و انفاق میکند پس بر او ولایت دارد و اینگونه در حقیقت او بر خود ولایت ندارد، یا از آن رو که وی مال و منالی ندارد تا از آن بضاعتی برای کسب داشته باشد پس ولایتی بر خود ندارد تا خود را مکلّف به کسب کند؛ و اما درباره اینکه بر عیال خود حق امر و نهی ندارد: این از آن روست که وی نمیتواند آنان را از خروج از خانه منع کند و نمیتواند آنان را به انجام خدمتی امر کند زیرا آنان میبایست برای به دست آوردن روزی خارج شوند.

50. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر کس از بنی هاشم که درمیگذشت بهطور ویژه کاری نیک میکرد که برای هیچ یک از مسلمانان نمیکرد: وقتی بر پیکر یک هاشمی نماز میخواند و بر مزارش آب میپاشید رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر روی مزار آن فرد میگذاشت و چنان میکرد که انگشتهایش در گِل دیده میشد، اینگونه وقتی غریبه یا مسافری از اهل مدینه سر میرسید و میدید روی این قبر جدید اثر دست رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده میگفت کسی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله درگذشته است(1).

51. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از هنگامی که به بعثت رسید تا زمانی که درگذشت هیچگاه در حال غذا خوردن تکیه نداد و مانند یک بنده غذا میخورد و مانند یک بنده مینشست. عرض شد: چرا؟ امام علیه السلام فرمود: از روی تواضع در پیشگاه خداوند عزّوجل(2).

52. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند یک بنده غذا میخورد و مانند یک بنده مینشست و باور داشت که بنده است(3).

53. الکافی: از ابی خدیجه روایت شده که وی گفت: بشیر دَهّان در حضور من به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- . فروع الکافی 1: 55

2- . فروع الكافى 2: 157
3- . فروع الكافى 2: 157

با تکیه دادن به سمت راست خود غذا میخورد یا با تکیه دادن به سمت چپ خود؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام غذا خوردن نه به سمت راست خود تکیه میداد و نه به سمت چپ خود، بلکه مانند یک بنده مینشست. عرض کردم: چرا؟ فرمود: از روی تواضع در پیشگاه خداوند عزّوجل(1).

54. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هنگامی که خداوند عزّوجل ایشان را مبعوث کرد هیچگاه در حال غذا خوردن تکیه نزد، ایشان اکراه داشت به پادشاهان شبیه شود؛(2)

ما نمیتوانیم چنین کنیم.

55. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند یک بنده غذا میخورد و مانند یک بنده مینشست و روی زمین پست غذا میخورد و روی زمین پست میخوابید(3).

56. الکافی: عبدالله بن محمد جعفری از پدرش روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از غزوههای خود بود. ایشان به نماز ایستاده بود که ناگاه کاروانی بر ایشان گذر کرد. آنان نزد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند و از آنان سراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفتند و حضرت را دعا کردند و ستودند و گفتند: اگر عجله نداشتیم منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله میماندیم، سلام ما را به او برسانید. این را گفتند و رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نماز با خشم روی چرخاند و به آنان فرمود: کاروانی نزد شما میایستد و سراغ مرا از شما میگیرد و به من سلام میرساند اما شما غذایی برای آنان نمیآورید؟! اگر دوست من جعفر در میان قومی بود برایش گران مینمود که آنان از نزدش گذر کنند و نزدش غذا نخورند(4).

57. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز میخواند عنزه (عصای) خود را روبرویش میگذاشت.

1- . فروع الکافی 2: 157

2- . فروع الكافى 2: 157 و 158
3- . فروع الكافى 2: 157
4- . فروع الكافى 2: 158

توضیح: «عنزه» به تحریک از عصا بلندتر و از نیزه کوتاهتر است که پیکانی همچون پیکان نیزه دارد.

58. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: درازای پشته پالان رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ذراع بود و حضرت وقتی نماز میخواند آن را روبروی خود میگذاشت تا در برابر کسانی که از پیش روی ایشان میگذشتند پشت آن پنهان شود(1).

59. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که نوبت عایشه بود نزد او بود. عایشه عرض کرد: ای رسول خدا! چرا خود را رنجور میداری حال آنکه خداوند «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(2) {از گناه گذشته و آینده تو} درگذشته است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! آیا نباید بندهای شاکر باشم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بر سر انگشتان خود میایستاد، آنگاه خداوند سبحان نازل فرمود: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(3) {طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی}(4).

60. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری سوار بر ناقه خود ره میسپرد که ناگاه پیاده شد و پنج مرتبه سجده کرد. وقتی باز سوار شد یاران عرض کردند: ای رسول خدا! کاری از شما دیدیم که پیشتر نکرده بودید؟! فرمود: بله، جبرئیل نزد من آمد و از جانب خداوند عزّوجل مژدههایی برایم آورد، از این رو من به درگاه خداوند برای هر مژدهای سجدهای کردم(5).

61. الکافی: از بَحر سقّاء روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای بحر! خوشخُلقی مایه آسایش است. سپس فرمود: آیا می

1- . فروع الکافی 1: 82
2- . فتح / 2
3- . طه / 1 - 3
4- . اصول الکافی 2: 95
5- . اصول الکافی 2: 98

خواهی ماجرایی را که همه اهل مدینه میدانند برایت بگویم؟ عرض کردم: بله. فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که ناگاه کنیز یکی از انصار آمد و خود او هم ایستاده بود. آن کنیز سر جامه پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله از کار او برخاست اما آن کنیز چیزی به ایشان نگفت و حضرت نیز حرفی نزد و نشست. آن کنیز سه بار چنین کرد. بار چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله باز برخاست. آن کنیز که پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود نخی از جامه پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و برگشت. مردم به او گفتند: خدا چنین و چنانت کند سه بار رسول خدا صلی الله علیه و آله را بلند کردی و هیچ به ایشان نگفتی و ایشان هم هیچ به تو نگفت؟ از ایشان چه میخواستی؟ ! کنیز گفت: ما یک بیمار داریم و خانوادهام مرا فرستادند تا نخی از جامه پیامبر صلی الله علیه و آله را بردارم

تا بیمارمان به برکت آن شفا یابد. وقتی خواستم آن نخ را بگیرم پیامبر صلی الله علیه و آله مرا دید و برخاست، من شرم کردم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا میبیند آن نخ را بردارم و راحت نبودم برای گرفتن آن نخ با ایشان صحبت کنم، این گذشت تا اینکه آن نخ را برداشتم(1).

توضیح: «هدبه الثوب» ریشه سر جامه است.

62. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن زن یهودی که گوشت گوسفند را برای غذای ایشان مسموم کرده بود روبرو شد و به او فرمود: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ عرض کرد: گفتم اگر پیامبر باشد آسیبی نمیبیند و اگر شاه باشد مردم را از او راحت کردهام. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از او درگذشت(2).

63. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه وارد شد و ناگاه تکه نانی را دید که نزدیک بود بر آن پا بگذارد. حضرت تکه نان را برداشت و آن را خورد و فرمود: ای حمیرا! فراهم بودن نعمت

1- . اصول الکافی 2: 102

2- . اصول الكافى 2: 108

خدا را گرامی بدار چراکه اگر نعمت خدا از قومی روی در کشد به زودی نزدشان بازنمیگردد(1).

64. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله شامگاه پنجشنبهای را در مسجد قبا افطار کرد. فرمود: نوشیدنی هست؟ اوس بن خولی انصاری قدحی شیر و عسل برای ایشان آورد. حضرت همینکه آن را بر لب گذاشت برداشت و فرمود: این دو نوشیدنی است که با وجود یکی به دیگری نیازی نیست، من نه این را مینوشم و نه حرامش میدارم بلکه به درگاه خداوند فروتنی پیشه میکنم، چون هر کس برای خدا فروتنی کند خداوند به او رفعت میبخشد و هر کس بزرگی کند خداوند از مقام او میکاهد، هر که در رزق خود میانهروی کند خداوند روزیاش را میرساند و هر کس اصراف کند خداوند محرومش میکند و هر کس بسیار از مرگ یاد کند خداوند دوستش میدارد(2).

در کتاب حسین بن سعید نیز همانند این خبر آمده است(3).

65. الکافی: از محمد بن مسلم روایت شده که وی گفت: شنیدم که امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: فرشتهای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی تو را مخیّر کرده که یا بنده و رسول و فروتن باشی یا پادشاه و رسول. حضرت به جبرئیل نگاه کرد و او با اشاره به ایشان گفت که فروتنی کن. حضرت فرمود: بنده و فروتن و رسول. آن پیک گفت: با این انتخابت چیزی از آنچه نزد پروردگارت داری کم نمیشود. امام علیه السلام فرمود: آن فرشته کلیدهای گنجینههای زمین را به همراه داشت(4).

66. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر آنچه از متاع دنیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشایند بود ایشان در برابر آن گرسنه و ترسان بود(5).

1- . فروع الکافی 2: 165
2- . اصول الکافی 2: 122
3- . در باب زهد و یا در باب مومن: نسخه خطی، این دو نسخه را در دست ندارم.

4- . اصول الکافی 2: 122
5- . اصول الکافی 2: 129

67. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که غمگین بود از خانه خارج شد. ناگاه فرشتهای با کلیدهای گنجینههای زمین نزد حضرت رسید و عرض کرد: ای محمد! این کلیدهای گنجینههای دنیاست، پروردگارت بگوید آنها را بگشا و هر چه میخواهی برگیر بدون آنکه نزد من چیزی از مقامت کاسته شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرای دنیا از برای کسی است که سرایی ندارد و کسی برای دنیا میاندوزد که عقل ندارد. آن فرشته عرض کرد: به خدایی که تو را بر حق برانگیخت وقتی کلیدها را به من میدادند این سخن را در آسمان چهارم از فرشتهای شنیدم(1).

68. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از پدر ارجمند خود علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبهایی را که تحت مراقبت بودند از «حصباء» تا مسجد بنی زریق دوانید و آنها را از سه درخت نخل عبور داد. آنگاه به اسب اول یک خوشه خرما، به اسب دوم یک خوشه خرما و به اسب سوم یک خوشه خرما داد(2).

الکافی: از امام جعفر صادق علیه السلام همانند این حدیث روایت شده است(3).

69. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: دوستداشتنیترین خورشها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکه و روغن بود(4).

70. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اُم سلمه وارد شد و او تکهای نان برای ایشان آورد. حضرت فرمود: آیا خورش هم داری؟ عرض کرد: خیر ای رسول خدا! فقط سرکه دارم. فرمود: سرکه بهترین خورش است، خانهای که در آن سرکه هست به فقر درنیفتد(5).

1- . اصول الکافی 2: 129
2- . فروع الکافی 1: 341
3- . فروع الکافی 1: 341
4- . فروع الکافی 2: 172
5- . فروع الکافی 2: 172

توضیح: در بعضی نسخههای قدیمی «ما افتقر» به تقدّم قاف بر فاء آمده و در بعضی دیگر بر عکس که البته اولی رساتر است. جزری میگوید: «ما أقفر بیت فیه خلّ» یعنی خانهای که سرکه در آن هست از خورش خالی نباشد و اهالیاش از آن بیبهره نباشند؛ «قفار» طعام بدون خورش است، «أقفر الرجل» یعنی آن مرد فقط نان خالی خورد، از «قفر» و «قفار» آمده به معنای زمین بایر بدون آب.

71. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله غذایی بسیار داغ آوردند. فرمود: خداوند آتش را غذای ما نگردانَد، آن را بگذارید تا سرد و قابل خوردن شود چراکه در این غذا برکتی نیست و شیطان را در آن نصیبی هست(1).

72. الکافی: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از نگریستن به ترنج سبز و سیب سرخ خشنود میشد(2).

73. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رطب را با خربزه میخورد(3).

74. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هندوانه را با خرما میخورد(4).

75. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله رطب و خربزه را دوست داشت(5).

76. الکافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هندوانه را با شکر خورد و نیز هندوانه را با رطب خورد(6).

77. الکافی: امیرمومنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از سبزیجات خرفه را دوست داشت(7).

1- . فروع الکافی 2: 170 ، 171
2- . فروع الکافی 2: 181
3- . فروع الکافی 2: 181
4- . فروع الکافی 2: 181

5- . فروع الكافى 2: 181
6- . فروع الكافى 2: 181
7- . فروع الكافى 2: 182

توضیح: فیروزآبادی میگوید: «حوک» باذروج است و کاسنی .

78. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آب مینوشید میفرمود: ستایش از آنِ خداوندی است که به ما آبی زلال و گوارا و نه آبی شور و ناگوار نوشانید و ما را به خاطر گناهانمان بازخواست نکرد(1).

79. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در قدحهای شامی که از شام میآوردند و به ایشان هدیه میکردند آب مینوشید(2).

80. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست میداشت از قدح شامی بنوشد و میفرمود این پاکیزهترین ظرف شماست(3).

81. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چیزی به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ایشان آن را تقسیم کرد اما به همه اهل صُفّه نرسید و حضرت آن را به بعضی از آنان داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ترسید چیزی در دل دیگران بمانَد و سوی آنان رفت و فرمود: ای اهل صفّه ! از خدا و شما معذرت میخواهم، چیزی به دست ما رسید و خواستیم آن را میان شما قسمت کنیم اما به همه شما نرسید، من آن را به برخی از شما دادم که از بیتابی و بیقراریشان میترسیدیم(4).

82. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با هر کس دست میداد هرگز دست خود را بیرون نمیکشید تا آن کس خود دستش را بکشد(5).

1- . فروع الکافی 2: 186
2- . فروع الکافی 2: 187
3- . فروع الکافی 2: 187
4- . فروع الکافی 1: 155
5- . الأصول 2: 172

83. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با حُذَیفه روبرو شد. حضرت دست خود را دراز کرد اما حذیفه دستش را جلو نیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حذیفه! من دستم را به سویت دراز میکنم و تو دستت را از من بازمیداری؟! عرض کرد: ای رسول خدا! مشتاق دست شما هستم اما جُنُب بودم و دوست نداشتم در این حالت دستم دست شما را لمس کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمیدانی وقتی مسلمانان با هم روبرو میشوند و دست میدهند گناهانشان همچون ریزش برگ درخت میریزند؟!(1)

84. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچگاه نیازمندی را رد نکرد، اگر داشت به او میداد و اگر نداشت میفرمود خداوند خواستهات را برآورد(2).

85. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز بعثتش آنقدر روزه میگرفت تا جایی که گفته میشد افطار نمیکند و آنقدر افطار میکرد تا جایی که میگفتند روزه نمیگیرد. سپس این کار را وانهاد و یک روز روزه گرفت و یک روز افطار کرد که این شیوه روزه حضرت داوود علیه السلام بوده است. سپس این کار را نیز وانهاد و سه روزِ میان ماه را روزه گرفت. سپس این کار را نیز وانهاد و این سه روز را در هر ده روز در دو پنجشنبه و میانشان در یک چهارشنبه پراکنده کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به همین شیوه عمل میکرد جان سپرد(3).

توضیح: «الأیّام الغرّ»: روزهای سفید در میان ماه است.

86. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر روزه میگرفت که میگفتند افطار نمیکند. سپس یک روز روزه گرفت و یک روز افطار کرد. سپس دوشنبه و پنجشنبه را روزه گرفت. سپس از این شیوه برگشت و سه روز در ماه را روزه گرفت: پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه میان ماه و

1- . الأصول 2: 183
2- . فروع الکافی 1: 166

3- . فروع الكافى 1: 187

پنجشنبه آخر ماه را. امام علیه السلام فرمود: این روزه گرفتن روزه یک روزگار است. پدرم علیه السلام میفرمود: هیچکس نزد من مبغوضتر از کسی نیست که به او بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان میکرده و او بگوید: خداوند مرا به خاطر کوشش در نماز عذاب نمیکند؛ انگار میپندارد رسول خدا از روی ناتوانی برخی فضایل را وانهاده است(1).

87. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی روزهای به عهدهشان بود آن را به شعبان عقب میانداختند تا مبادا از رسول خدا دریغ کنند. آنان وقتی شعبان میرسید روزه میگرفتند و رسول خدا میفرمود: شعبان ماه من است(2).

88. الکافی: از عَنبَسه عابد روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که هم شعبان را روزه میگرفت و هم رمضان را و هم سه روز از هر ماه را: پنجشنبه اولی و چهارشنبه وسطی و پنجشنبه آخری(3).

89. الکافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ»(4) {و لباس خویشتن را پاک کن} حال آنکه لباس پیامبر صلی الله علیه و آله پاک بود، خداوند برای آماده شدن این فرمان را به حضرت داد(5).

90. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرکس چیزی از مال دنیا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست میکرد حضرت آن را به او میداد. باری زنی پسرش را سوی پیامبر صلی الله علیه و آله راهی کرد و به او گفت: نزد حضرت برو و از او چیزی بخواه، اگر گفت چیزی نداریم بگو پیراهنت را به من بده. پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنش را درآورد و آن را به آن پسر داد.

1- . فروع الکافی 1: 187 و 188
2- . فروع الکافی 1: 188
3- . فروع الکافی 1: 188
4- . مدثر / 1 - 7
5- . فروع الکافی 2: 207

و در نسخه دیگری آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او داد و خداوند عزّوجل حضرت را ادب کرد و فرمود: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً»(1) {و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت زده بر جای مانی}(2).

91. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به بستر خواب میرفت با سنگ سرمه بر هر چشم یکبار سرمه میکشید(3).

92. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل پیوسته مرا به مسواک زدن توصیه میکرد، آنچنان که دیگر میترسیدم دندانهایم از جا درآیند(4).

93. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آنکه بخوابد چهار مرتبه در چشم راستش سرمه میکشید و سه مرتبه در چشم چپش(5).

توضیح: شاید معنای این خبر چنین باشد که حضرت گاه چنین میکرده، تا اینگونه این خبر با خبر قبلی منافات نداشته باشد؛ این احتمال هم هست که منظور خبر قبلی از «وتر» یکی بودن هر دو باشد و تکرار برای تاکید یا شبها باشد که البته بعید است، نیز ممکن است خبر قبلی را از باب تقیه باشد تا با اخبار مخالفان سازگارتر باشد زیرا بیشتر آنان روایت کردهاند که حضرت در هر چشم سه بار سرمه میزده است.

94. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از کوچههای مدینه میگذشت. زن سیاهی داشت سرگین جمع میکرد. به

1- . اسراء / 29
2- . فروع الکافی 1: 178
3- . فروع الکافی 2: 217
4- . فروع الکافی 2: 218

5- . فروع الكافى 2: 218

او گفتند: از سر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار برو. گفت راه باز است. یکی از میان آن قوم خواست او را دور کند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنید او متکبر است(1).

95. در کتاب حسین بن سعید و نوادر نیز همانند این خبر از امام جعفر صادق روایت شده است.

96. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی میخواست در تابستان از خانه بیرون بیاید روز پنج شنبه بیرون میآمد و وقتی میخواست از سرمای زمستان وارد خانه شود روز جمعه وارد میشد. نیز روایت شده که ورود و خروج ایشان هر دو در شب جمعه بوده است(2).

97. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بز خانوادهاش را خود میدوشید(3).

98. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی میخواست افطار کند با شیرینی آغاز میکرد، اگر شیرینی نمییافت با شکر یا چند خرما و اگر هیچ کدام از اینها نبود با آب ولرم(4).

99. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در فصل خرما با خرما و در فصل رطب با رطب افطار میکرد(5).

100. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نخستین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن افطار میکرد در فصل رطب رطب بود و در فصل خرما خرما(6).

1- . اصول الکافی 2: 309
2- . فروع الکافی 2: 228
3- . فروع الکافی 1: 352
4- . فروع الکافی 1: 205
5- . فروع الکافی 1: 205

6- . فروع الكافى 1: 205

101. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به ده شب آخر ماه[رمضان] میرسید کمربند خود را سفت میکرد و از زنان دوری میکرد و شب را بیدار میماند و برای عبادت خلوت میکرد(1).

102. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی ده شب آخر ماه[رمضان] میرسید در مسجد معتکف میشد و قبّهای پشمی برای ایشان میزدند و ایشان کمربندش را محکم میکرد و بستر خود را جمع میکرد. کسی عرض کرد: از زنان نیز دوری میکرد. امام جعفر علیه السلام فرمود: دوری جستن از زنان را نه(2).

توضیح: «جمع کردن بستر» کنایه از دوری از زن و یا خواب است که اولی رساتر است؛ نفی دوری کردن در این خبر در واقع نفی دوری کردن کلّی است.

103. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جنگ بدر در ماه رمضان درگرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتکاف نکرد. سال بعد حضرت بیست روز اعتکاف کرد: ده روز برای همان سال و ده روز برای قضای سال گذشته(3).

104. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه رمضان در دهه اول اعتکاف کرد، در رمضان بعدی در دهه میانی اعتکاف کرد و در رمضان سوم در دهه آخر اعتکاف کرد، از آن پس همواره در دهه آخر اعتکاف کرد(4).

105. الکافی: از ابی فرج روایت شده که وی گفت: أبان از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله طوافی داشته که به آن مشهور باشد؟ امام علیه السلام فرمود: حضرت شبانه روز ده مرتبه و در هر مرتبه هفت دور

1- . فروع الکافی 1: 205
2- . فروع الکافی 1: 212
3- . فروع الکافی 1: 212

4- . فروع الكافى 1: 212

طواف میکرد: سه مرتبه اول شب، سه مرتبه آخر شب، دو مرتبه صبحگاه، دو مرتبه بعد از ظهر؛ میان اینها را استراحت میکرد(1).

106. الکافی: از عبدالله بن سنان روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان دو قوچ قربانی میکرد: یکی از جانب خود و یکی از جانب هر کس از میان امتش که توانش را نداشت(2).

107. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ایرادی ندارد کسی از کنار میوهای گذر کند و از آن بخورد بدون اینکه آن را تباه سازد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه از اینکه بهخاطر گذر رهگذران بر باغها دیوار کشیده شود نهی میفرمود(3).

108. الکافی: عبدالله بن قاسم جعفری از پدرش روایت کرده: وقتی میوهها میرسید پیامبر صلی الله علیه و آله دستور میداد و دیوار باغها خراب میشد(4).

109. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله کدوی خشک را دوست داشت و آن را از روی بشقاب برمیچید(5).

110. التمحیص: از ابی سعید خدری روایت شده که وی گفت: وی دستش را بر بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله که تب داشت گذاشت و از روی لحاف متوجه تب حضرت شد. عرض کرد: ای رسول خدا! چه تب شدیدی دارید! فرمود: ما اینگونه هستیم، بلا بر ما شدت مییابد و پاداش برایمان افزون میگردد(6).

111. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی جان سپرد که مقروض بود(7).

1- . فروع الکافی 1: 283
2- . فروع الکافی 1: 301
3- . فروع الکافی 1: 161
4- . فروع الکافی 1: 161
5- . فروع الکافی 2: 183

6- . التمحیص: نسخه خطی، این نسخه را در دست ندارم.
7- . فروع الکافی 1: 253

112. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از هدیه میخورد اما از صدقه نمیخورد(1).

113. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به من پایچهای از گوسفند و گاو هدیه شود آن را میپذیرم(2).

114. الکافی: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از راهی میرفت از راه دیگری برمیگشت(3).

115. تهذیب الأحکام: از معاویه بن وهب روایت شده که وی گفت: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام از نماز پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و فرمود: پیامبر آب وضو میآورد و بالای سرش می گذاشت و می پوشانید. مسواکش را زیر بسترش میگذاشت و و هر آنچه خدا میخواست میخوابید. وقتی بیدار میشد مینشست و چشمانش را سوی آسمان میچرخاند و آیاتی از سوره آل عمران را تلاوت میکرد: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»(4)

{همانا در آفرینش آسمانها و زمین} و ادامه آیه. سپس مسواک میزد و طهارت میکرد

و سوی مسجد راهی میشد. چهار رکعت نماز به جا میآورد که رکوعش به اندازه قرائتش و سجودش به اندازه رکوعش بود. چنان به رکوع میرفت که میگفتند پس کِی سر بر میدارد؟! و چنان سجده میکرد که میگفتند پس کِی سر بر میدارد؟! سپس به بسترش بازمیگشت و هر آنچه خدا میخواست میخوابید. سپس بیدار میشد و مینشست و آیاتی از سوره آل عمران را تلاوت میکرد و چشم به سوی آسمان میچرخاند. سپس مسواک میزد و طهارت میکرد و سوی مسجد راهی میشد و چهار رکعت نماز همانند نماز قبلی به جا میآورد. سپس به بسترش بازمیگشت و هر آنچه خدا میخواست میخوابید. سپس بیدار میشد و مینشست و آیاتی از سوره آل عمران را میخواند و چشم به سوی آسمان میچرخاند. سپس مسواک میزد و طهارت

1- . فروع الكافى 1: 369
2- . فروع الكافى 1: 369
3- . فروع الكافى 1: 420
4- . آل عمران / 190

میکرد و سوی مسجد راهی میشد و نماز وتر میخواند و دو رکعت میخواند و سپس نماز میگذارد(1).

توضیح: «إستنان» یعنی مسواک زدن.

116. الکافی: از محمد بن مسلم روایت شده که وی گفت: روزی خدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم. ایشان در حالی که تکیه زده بود داشت غذا میخورد(2)؛

حال آنکه شنیده بودیم امام علیه السلام از این کار کراهت دارد. من به حضرت نگریستم و ایشان مرا به غذا دعوت کرد. وقتی غذا را خورد فرمود: ای محمد! شاید گمان کنی از زمان بعثت تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی ایشان را دیده که در حال غذا خوردن تکیه زده بوده است. امام علیه السلام خود پاسخ خود را داد و فرمود: نه، به خدا سوگند از زمان بعثت تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس ندیده ایشان در حال غذا خوردن تکیه زده باشد. سپس فرمود: ای محمد! شاید گمان کنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از زمان بعثت تا وفات، سه روز متوالی از نان گندم سیر خورده باشد. امام علیه السلام خود پاسخ خود را داد و فرمود: نه، به خدا سوگند حضرت ، از زمان بعثت تا وفات، سه روز متوالی از نان گندم سیر نخورد. اما من نمیگویم حضرت نداشته، ایشان فقط به یک مرد صد شتر جایزه میداده، پس اگر میخواست بخورد بیشک میخورد؛ جبرئیل سه مرتبه کلیدهای گنجینههای زمین خدمت حضرت آورد و ایشان را در انتخاب مخیّر کرد بدون آنکه خداوند تبارک و تعالی چیزی از آنچه در روز قیامت برای ایشان آماده کرده بکاهد، و حضرت فروتنی به درگاه پروردگارش عزّوجل را برگزید. هرگز نشد کسی از پیامبر چیزی بخواهد و ایشان بگوید نه، اگر داشت میداد و اگر نداشت میفرمود بعدا؛ هرگاه هرچه را از جانب خداوند عطا میکرد خداوند آن چیز را به حضرت وامیگذارد، حتی اگر بهشت را به کسی عطا میکرد خداوند آن را به ایشان وامیگذارد. سپس دست مرا گرفت و فرمود: مولای شما(3)

1- . تهذیب الأحکام 1: 231
2- . چه بسا امام ع برای بیان جواز این عمل چنین کرده یا در ضعف و بیماری به سر میبرده.

3- . يعنى حضرت على ع .

مانند یک بنده مینشست و مانند یک بنده غذا میخورد و به مردم نان گندم و گوشت میخوراند و خود نزد خانوادهاش بازمیگشت و نان و روغن میخورد. وقتی دو پیراهنِ فراخ میخرید غلام خود را مخیّر میکرد تا بهترینش را برگزیند و آن یکی را خود میپوشید، اگر از انگشتانش جلوتر میزد کوتاهش میکرد و اگر از پاشنهایش پایینتر میزد میبُریدش. هرگاه دو کار از برای رضای خدا پیش رویش نهاده میشد آن را برمیگزید که بر بدنش دشوارتر بود. پنج سال بر مردم ولایت یافت اما برای خود آجری بر آجری و خشتی روی خشتی نگذاشت و پاره زمینی به کسی نبخشید و هیچ درهم و دیناری به ارث نگذاشت، جز هفتصد درهم که از آنچه داده بود زیاد آمد و خواست با آن برای خانوادهاش خدمتکاری بخرد که هیچ کس این را برنتافت. علی بن حسین علیه السلام در نوشتهای از نوشتههای علی علیه السلام مینگریست و آن را بر زمین گذاشت و میگفت: چه کسی این را برمیتابد؟ (1)

در الأمالی نیز از علی بن عقبه همانند این خبر روایت شده است.

117. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت را در انتخاب مختار کرد و به ایشان اشاره کرد فروتنی را برگزیند، جبرئیل خیرخواه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی فروتنی به درگاه خداوند تبارک و تعالی مانند یک بنده غذا میخورد و مانند یک بنده مینشست. جبرئیل هنگام وفات حضرت کلیدهای گنجینههای زمین را نزد ایشان آورد و گفت این کلیدهای گنجینههای زمین است، پروردگارت اینها را برای تو فرستاده تا هر آنچه که زمین در بر دارد از برای تو باشد بدون آنکه چیزی از مقامت بکاهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد رفیق أعلی(2).

توضیح: جزری درباره «الرفیق الأعلی» میگوید: «رفیق» یعنی جماعت پیامبران که در أعلی عِلّیّین سکنی گزیدهاند و بر این اساس اسم است که بر وزن «فَعیل» ساخته شده و معنای جماعت دارد، مانند «صدیق» و «خلیط» که هم بر

1- . روضه الکافی: 129 - 131
2- . روضه الکافی: 135

واحدٍ و هم بر جمع اطلاق میشود، مثل کلام حق تعالی: «وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»(1)

{و آنان چه نیکو همدمانند}؛ نیز گفتهاند یعنی مرا به رفیق أعلی ملحق ساز، یعنی به خداوند متعال، میگویند «الله رفیق بعبادِه»که این از «رفق» (مهرورزی) و «رأفه» (مهربانی) آمده؛ از عایشه روایت شده که گفته: «شنیدم حضرت هنگام وفات میفرمود: بلکه رفیق أعلی.» و این نشانگر آن بود که حضرت میان ماندن در دنیا و آنچه نزد خداوند است مختار شده و ایشان آنچه نزد خداوند است را برگزیده.

118. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشت مکه آکنده از طلا پیش روی من نهاده شد و من گفتم: پروردگارا نه، من روزی سیر میشوم و روزی گرسنه، وقتی سیر میشوم تو را حمد و سپاس میگویم و وقتی گرسنه میشوم به درگاه تو دعا میکنم و از تو یاد میکنم(2).

در الأمالی نیز از ابن فصال همانند این خبر روایت شده است(3).

119. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی دوستداشتنیتر از این نبود که ترسان و گرسنه به درگاه خداوند عزّوجل پناه ببرد(4).

120. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مبادا جانت را به کسی که[از نظر مالی] بالاتر از توست آزمند کنی، در این باره آنچه که خداوند عزّوجل به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمود بس است: «فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ»(5) {اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد.} خداوند عزّوجل همچنین به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا»(6) { و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست دیدگان خود مدوز }. پس اگر در

1- . نساء / 69
2- . روضه الکافی: 131

3- . أمالى الطوسى: 73 و 74
4- . روضه الكافى: 129
5- . توبه / 55
6- . طه / 131

این راه از چیزی ترسیدی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور که قوتش جو بود و شیرینیاش خرما و هیزمش شاخه خشک درخت خرما آن هم اگر میيافت(1).

همانند این خبر همچنین در الکافی از شحام(2)

و نیز در کتاب حسین بن سعید و النوادر(3)

از ابی مغراء روایت شده.

121. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظات خود را میان اصحاب تقسیم میکرد؛ حضرت به طور مساوی به این و آن مینگریست(4).

122. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با ژرفای عقل خود با بندگان خدا سخن نمیگفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما جماعت پیامبران دستور داریم تا با مردم به اندازه عقل آنان سخن بگوییم(5).

123. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود. در همان حال مردی اجازه ورود خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین برادر عشیره! عایشه برخاست و به اندرونی رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد اجازه ورود داد و او داخل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به او کرد و چون سخنش تمام شد رفت. عایشه عرض کرد: ای رسول خدا! از او چنان یاد کردی اما ناگهان با روی باز به او رو کردی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر بدزبانیاش از همنشینی با او اکراه شود(6).

1- . روضه الکافی: 168
2- . الأصول 2: 137
3- .حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی
4- . روضه الکافی: 268

5- . روضه الکافی: 268
6- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی

124. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت غذا میخورد که زنی درشتگو بر ایشان گذر کرد. عرض کرد: ای محمد! تو مانند یک بنده غذا میخوری و مانند یک بنده مینشینی. حضرت به او فرمود: وای بر تو! کدام بنده از من بندهتر است؟ عرض کرد: اگر نه پس لقمهای از غذایت را به من بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمهای از غذایش را به او داد. عرض کرد: نه، به خدا سوگند فقط آنی را میخواهم که در دهان داری! حضرت لقمه را از دهان خود درآورد و آن را به او داد. آن زن آن لقمه را خورد و تا زمانیکه از دنیا رفت به هیچ دردی مبتلا نشد(1).

125. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: قوت رسول خدا صلی الله علیه و آله جو بود بدون هیچ خورش(2).

126. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زنی که خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نزد ایشان آمد. حضرت از دیدن او خوشحال شد و ردای خود را برایش پهن کرد و او را بر آن نشاند و سپس با رویی خندان شروع به سخن گفتن با او کرد. آن زن رفت و سپس برادر آن زن آمد، اما حضرت برخوردی را که با آن زن کرد با او نکرد. عرض شد: ای رسول خدا! با خواهر این مرد برخوردی کردی که با خودش که یک مرد بود نکردی! فرمود: زیرا آن زن نسبت به پدرش از او مهربانتر بود(3).

127. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله شد بر مردی از قبیله بنی فهد گذر کرد. آن مرد داشت بندهاش را میزد و بندهاش میگفت به خدا پناه میبرم؛ اما آن مرد از او دست نمیکشید. همینکه چشم آن بنده به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد گفت: به محمد صلی الله علیه و آله پناه میبرم. ناگاه آن مرد دست از او کشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او به خدا پناه میبَرد و امانش نمیدهی وقتی به محمد

1- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی
2- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی
3- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی

پناه میبرد امانش میدهی حال آنکه خداوند سزاوارتر از محمد است تا با پناهندهاش مدارا شود. مرد عرض کرد: او بهخاطر خدا آزاد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدایی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت اگر چنین نمیکردی بیشک چهرهات با گرمای دوزخ مواجه میشد(1).

128. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جابر نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بازاری گذر کرد و در پیِ سرنیزهای راهی بازار شد و مردم ایشان را در میان گرفتند. ناگاه به لاشه بزغالهای برخورد که گوشش بریده شده بود و جسدش کنار زبالهدان رها شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله گوش آن را گرفت و فرمود: کدام یک از شما این را در ازای یک درهم میخواهد؟ عرض کردند: ما به هیچ قیمتی آن را نمیخواهیم، با آن چه کنیم؟! فرمود: پس نمیخواهید این مال شما باشد؟ عرض کردند: نه. حضرت سه مرتبه پرسید و آنان گفتند: اگر زنده بود معیوب بود چه رسد به اینکه مرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا نزد خداوند بیمایهتر از این نزد شماست(2).

توضیح: جزری میگوید: «جدی أسک» یعنی بزغالهای که گوشهایش از بیخ بریده شده باشد. سخن مردم «کان عیبا» یعنی «معیبا» که در نسخه ما و نیز در کتاب ریاض الصالحین(3)

از نووی به روایت جابر به همین گونه آمده، چه بسا تصحیف شده باشد.

129. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله حصیری به زیر خود داشت که بر بدن حضرت جا انداخته بود و نیز بالشی از لیف خرما که بر گونه ایشان جا انداخته بود. آن مرد شروع کرد بر گونه حضرت دست بکشد و عرض کرد: کسرا و قیصر به این چیزها راضی نیستند، آنان بر حریر و دیبا میخوابند

1- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی
2- .حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی

3- . رياض الصالحين: 222

و شما بر روی این حصیر؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا من از آن دو بهترم و به خدا من از آن دو ارجمندترم، مرا با دنیا چه کار؟ مَثَل دنیا مثل رهگذری است که بر درختی که سایهای دارد گذر میکند و به زیر سایهاش مینشیند و وقتی سایه میپَرَد مرد میرود و آن را وامیگذارد(1).

130. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتهای نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام میرساند و میفرماید: اگر میخواهی سنگریزههای دشت مکه را برایت طلا کنم. امام علیه السلام میفرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله سر سوی آسمان فراز کرد و فرمود: پروردگارا روزی سیر میشوم و تو را حمد میگویم و روزی گرسنه میشوم و از تو میخواهم(2).

131. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! با این ناقهات با من مسابقه بده. حضرت با او مسابقه داد و اعرابی از ایشان جلو زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما آن را ارج نهادید اما خدا خواست آن را فرو گذارد. کوهها برای کشتی نوح گردن کشیدند اما کوه جودی بسیار فروتن بود، اینگونه خداوند برای فرود آن کشتی کوه جودی را پسندید(3).

132. کتاب حسین بن سعید و النوادر: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خداوند توبه میکرد و بدون هیچ گناهی میفرمود: به درگاه خداوند توبه میکنم(4).

133. التمحیص: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی از انصار پیمانهای رطب به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنیزی که آن ظرف را در دست داشت فرمود: برو داخل و ببین در خانه کاسه

1- . المومن: نسخه خطی
2- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی

3- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی
4- . حسین بن سعید و النوادر: نسخه خطی

یا طَبَقی میبابی تا آنها را برایم در آن بگذاری؟ کنیز داخل شد و سپس برگشت و عرض کرد: نه کاسهای یافتم و نه طَبَقی. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با جامه خود گوشهای از زمین را جارو کرد و به او فرمود: آنها اینجا روی زمین بگذار. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست اگر دنیا نزد خداوند به اندازه مثقالی از پَر پشه میارزید به هیچ کافر و هیچ منافقی چیزی از آن نمیداد(1).

134. نهج البلاغه: تا این که خداوند سبحان برای وفای به وعده خود و کامل گردانیدن دوران نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، پیامبری که درباره او از همه پیامبران پیمان گرفته بود، نشانه هایش مشهور بود و تولّدش خجسته. (2)

135. نهج البلاغه: تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواهی دهنده و بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت. پیامبری که بهترین آفریدگان در خردسالی بود و در پیری نجیبترین و بزرگوارترین مردم بود، اخلاقش از همه پاکان پاکتر و باران کرمش از هر چیزی بادوامتر بود. (3)

توضیح: «الشیمه» به کسر یعنی خُلق و خو و طبیعت. «استمطار» یعنی طلب باران و مجازا طلب عطای بسیار. «دیمه» به کسر یعنی باران پیوسته که میتوان آن را بنا بر مفعول خواند یعنی هر کس از حضرت چیزی طلب میکرد ایشان به وی عطای بسیار میکرد، یا بنا بر فاعل با اشاره به دعای حضرت در طلب باران. این احتمال نیز هست که «أجود» از «جود» به معنای باران بسیار گرفته شده باشد؛ خدا میداند.

136. نهج البلاغه: برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام (ص) را در پیش گیری تا در شناخت بدیها و عیبهای دنیا و افزونیِ رسواییها و زشتیهایش برایت راهنما باشد، چه اینکه دنیا از هر سو بر پیامبر (ص) باز داشته شد و برای غیر او گسترانده شد، از پستان دنیا شیر نخورد، و از زر و زیورش فاصله گرفت. تا آنجا که میفرماید: پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن، که راه و رسم

1- . التمحیص: نسخه خطی
2- . نهج البلاغه 1: 27

3- . نهج البلاغه 1: 216

او الگویی است برای الگوطلبان، و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد، محبوبترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبر او صلی الله علیه و آله پیروی کند، و گام بر جای پای او نهد، از دنیا به کمترینها قناعت کرد و گوشه چشمی به دنیا نکرد، دو پهلویش بیش از هر کسی فرو رفته بود و شکمش از همه خالیتر بود. دنیا پیش رویش نهاده شد اما نپذیرفت، دانست خدا از چیزی بیزار است و از آن بیزار شد و دانست چیزی را خوار شمرده و آن را خوار شمرد و دانست چیزی را کوچک شمرده و آن را کوچک شمرد. اگر در ما تنها حبّ آنچه خدا خوش نداشته و یا بزرگداشت آنچه خدا کوچک شمرده باشد همین برای ستیزندگی ما با خدا و سرپیچی از فرمان او کافی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین غذا می خورد و مانند بندهها می نشست و کفشش را با دست خود وصله می زد و جامهاش را با دست خود می دوخت، بر الاغِ برهنه سوار میشد و دیگری را پشت خود سوار می کرد، بر در خانهاش پردهای آویخته شده بود که نقش و نگاری داشت، به یکی از همسرانش فرمود: ای فلانی! این پرده را از جلوی چشم من دور کن که هر چه نگاهم به آن میافتد به یاد دنیا و زر و زیورش میافتم، پیامبر با دل خویش از دنیا روی گرداند و یاد دنیا را در جان خود میراند، دوست میداشت زیور دنیا از دیدگانش پنهان مانَد تا مبادا از آن جامهای زیبا برگیرد و آن را سرای همیشگی خود پندارد و به ماندن در آن امیدوار شود، پس دنیا را از جان خویش بیرون کرد و دل از آن برکند و دیده از دنیا برگرفت؛ چون کسی از چیزی بیزار باشد اینچنین است، خوش ندارد به آن بنگرد و نزدش نامی از آن بُرده شود. در رسول خدا نشانههایی هست که زشتیها و کاستیهای دنیا را به تو مینمایاند، چراکه او با نزدیکان خود گرسنه به سر بُرد و با آن مقام والایی که داشت، زر و زیور دنیا از دیدهاش دور ماند. بیننده بایست با خِرد خود بنگرد که آیا خداوند اینگونه محمد صلی الله علیه و آله را ارج نهاده یا خوار کرده؟! اگر بگوید خوار کرده، دروغ گفته و بهتانی بزرگ زده است، و اگر بگوید ارج نهاده، باید بداند خداوند جز حضرتش را خوار شمرده است، چراکه دنیا را برای او گسترانده و آن را از مردمانِ مقرّب خود دور نگهداشته است. پس آن که الگو میجوید بایست از پیامبر الگو

گیرد و در پیِ او گام نهد و بر جای پای او قدم بگذارد، وگرنه از هلاک شدن ایمن نخواهد بود، چه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و نویدبخش بهشت و بیمدهنده از کیفر قرار داده است، او با شکم گرسنه از دنیا رفت و به سلامت به آخرت درآمد، سنگی بر سنگی نگذاشت تا جان سپرد و ندای پروردگارش را پاسخ گفت. وه که خداوند چه منت بزرگی بر ما نهاد که او را به ما عطا فرمود، پیشتازی که از او پیروی میکنیم و رهبری که در پیاش گام بر میداریم(1).

توضیح: «مخازی» یعنی ناپسندیها. «وطئتُ» به تشدید یعنی آماده ساختم، و به تخفیف از این سخن آمده که «وطئتُ لک المجلس» یعنی جایگاه را برایت نرم و راحت گرداندم. «زوی» یعنی گرفته شد. «قضم الدنیا» در اکثر نسخهها با ضاد نقطه دار آمده و یعنی خوردن غذای خشک با سر دندان، یعنی خوردن از آن به اندازه نیاز و رفع ضرورت. در «قضماً» تنوین برای تقلیل است اما در برخی نسخهها با صاد بدون نقطه آمده که یعنی شکستن. «لم یعرها طرفاً» از «إعاره» (عاریه دادن) میآید یعنی به آن چیز حتی نگاهی عاریهای نیز نکرد چه رسد به اینکه به آن چشم بدوزد. وقتی کسی گرسنه باشد و غذایش اندک باشد به او «أهضم» (کسی که پهلوهایش تو رفته) میگویند. «کشح» یعنتی تهیگاه. ابن حدید درباره «جلسه العبد» میگوید: یعنی کسی استخوان ساقهایش را روی زمین بگذارد و با رانهایش بر ساقهایش بنشیند(2).

در زبان فارسی به این حالت «دو زانو» میگویند. «ریاش» یا جمع «ریش» و یا مترادف آن است که یعنی «جامه فاخر» که بر مال و منال و معاش اطلاق میشود. «خمیص» یعنی گرسنه.

137. علل الشرائع: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی گوسفند را بیشتر از دیگر اعضایش دوست میداشت؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا حضرت آدم علیه السلام از جانب فرزندان خود که پیامبر بودند، گوسفندی قربانی کرد و هر عضوی از آن را از برای پیامبری نامید و

1- . نهج البلاغه 1: 311 - 315
2- . شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید 2: 472

بازو را از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نامید. از این رو حضرت بازو را دوست داشت و به آن میل داشت و ترجیحش میداد(1).

138. و در حدیثی دیگر: رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت بازو را به خاطر نزدیکی به چراگاه و دوری از مَبال دوست داشت(2).

139. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گوشت گوسفند بازو و کتف را دوست داشت و از بالای ران به خاطر نزدیکیاش به مَبال اکراه داشت(3).

140. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت بازوی گوسفند را دوست میداشت(4).

141. الأمالی: امام حسین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند دستانش را به مانند مسکینی که غذا میخواهد بالا میبُرد(5).

142. الأمالی: امام موسی کاظم علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: من با ویژگیهای والای اخلاقی و نیکیهای اخلاقی برانگیخته شدم(6).

143. الأمالی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند از گناه گذشته و آینده جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشته بود، اما حضرت که پدر و مادرم به فدایش باد، تلاش در طاعت و عبادت او را رها نکرده بود آنچنانکه ساق پایش باد کرده بود و پاهایش ورم کرده بود. به ایشان

1- . علل الشرائع: 56
2- . علل الشرائع: 56
3- . بصائر الدرجات: 148
4- . فروع الکافی 2: 169
5- . أمالی الشیخ: 22

6- . أمالى الشيخ: 27

عرض کردند: چنین میکنی حال آنکه خداوند «ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(1)

{از گناه گذشته و آینده تو} درگذشته است؟! فرمود: آیا نباید بندهای شاکر باشم؟(2)

144. الأمالی: از اهل علم روایت شده که وی گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: چگونه صبح کردی؟ بهتر از مردی که روزه دار نبوده و از مریضی عیادت نکرده و در تشییع جنازهای حاضر نشده است.(3)

145. الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: چگونه صبح کردی؟ بهتر از مردمی که در تشییع جنازهای حاضر نشدند و از مریضی عیادت نکردند.(4)

توضیح: ظاهرا «مِن» در خبر قبلی در «مِن رجلٍ» بیانیه و تمیز برای ضمیر در «أصبحت» است، مانند آنجا که میگویند: «للّه درّک من فارس» و «عزّ من قائل» و یا «لک من لیل»، اما در خبر دوم محتمل است «أصبحت» در معنای «أصبحنا» و «مِن» تبعیضیه باشد یا حال برای ضمیر باشد، یعنی در حالی که من از قومی هستم که آنان چنانند.

146. الأمالی: از ابی اُسامه روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: به ما چنین رسده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچگاه سه روز از نان گندم سیر نخورد. امام علیه السلام فرمود: ایشان هرگز نان گندم نخورد. عرض کردم: پس ایشان چه میخورد؟ فرمود: غذای رسول خدا صلی الله علیه و آله جو بود آن هم اگر میبافت، شیرینیاش خرما بود و هیزمش شاخه خشک درخت خرما(5).

147. الأمالی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیِ حاجتی از خانه خارج شد. ناگاه به فضل بن عباس برخورد. گفت: این

1- . فتح / 2
2- . أمالی الشیخ: 47 و 48

3- . أمالى الشيخ: 49
4- . أمالى الشيخ: 49
5- . أمالى الشيخ: 60

غلام را در پی من بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر او دست بر گردن غلام انداخت و سپس فرمود: ای غلام! از خدا بترس تا او را پیش روی خود بیابی، ای غلام! از خدا بترس تا تو را از غیر بینیاز سازد(1). این خبر ادامهای دارد که در باب اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

148. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ»(2) {و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن} فرمودند: وقتی کسی سوگندی خورد و فراموش کرد بگوید إن شاء الله ، باید هرگاه به یاد آورد بگوید(3).

149. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»(4) {و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.} فرمود: وقتی خداوند عزّوجل به آدم علیه السلام فرمود وارد بهشت شو، به او فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو، و آن درخت را به او نشان داد. آدم به پروردگارش گفت: چگونه به آن نزدیک شوم حال آنکه تو من و همسرم را از آن نهی کردهای؟! خداوند به آن دو فرمود به آن نزدیک نشوید، یعنی از آن نخورید. آدم و همسرش گفتند: بسیار خوب ای پروردگار ما! به آن نزدیک نمیشویم و از آن نمیخوریم. اما در سخن خود نگفتند إن شاء الله. اینگونه خداوند آن دو را در این کار به خودشان و حافظه خودشان واگذاشت. خداوند عزّوجل در قرآن به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: «وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ »(5) {و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آنکه خدا بخواهد} یعنی مگر آنکه خدا بخواهد انجامش ندهم، اینچنین مشیّت خداوند بر این رقم می

1- . أمالی الشیخ: 65
2- . کهف / 22 - 24
3- . فروع الکافی 2: 370
4- . طه / 115
5- . کهف / 22 - 24

خورد که من آن کار را انجام ندهم و بنابراین من نمیتوانم آن را انجام دهم. از این رو خداوند عزّوجل فرمود: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» {و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن} یعنی مشیّت خداوند را در کار خود استثنا کن(1).

150. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را با مشک معطر میساخت آنچنان که درخشش مشک بر فرق موی حضرت دیده میشد(2).

توضیح: « وبیص» یعنی درخشش.

151. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکدانی داشت که چون وضو میگرفت آن را در دست خود که مرطوب بود میگرفت. اینچنین وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون میآمد از بوی خوش حضرت میفهمیدند که ایشان آمده(3).

152. الکافی: ابوالحسن علیه السلام فرمود: درخشش مشک بر فرق سر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده میشد(4).

153. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سردرد میگرفت در بینی خود روغن جُلحلان میمالید که همان روغن کنجد باشد(5).

154. الکافی: از قیس باهلی روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست میداشت در بینی خود روغن کنجد بمالد(6).

155. الکافی: عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش از جدّش روایت کرده: از سوگندهای رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود: نه و از خدا آمرزش میخواهم(7).

1- . فروع الکافی 2: 370
2- . فروع الکافی 2: 223
3- . فروع الکافی 2: 223
4- . فروع الکافی 2: 223

5- . فروع الكافى 2: 226
6- . فروع الكافى 2: 226
7- . فروع الكافى 2: 375

156. الکافی: از محمد بن مسلم روایت شده که وی گفت: عقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله را گزید. حضرت فرمود: خدا لعنتت کند که مومن را آزار دهی یا کافر را برایت فرقی نمیکند. سپس نمک خواست و روی نیش نمک مالید و نیش آرام گرفت. سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم میدانستند در نمک چه خواصی هست با وجود آن دیگر تریاکی نمیطلبیدند(1).

157. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: عقربی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گزید. حضرت آن را از خود پرت کرد و فرمود: خدا لعنتت کند که نه مومن از تو در امان است و نه کافر. سپس نمک خواست و نمک را بر جای نیش گذاشت. سپس آن را با انگشت شصت خود فشار داد تا ورمش فرو نشست. سپس فرمود: اگر مردم میدانستند در نمک چه خواصی هست با وجود آن به تریاک دیگری نیاز نداشتند(2).

158. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زمینی تافته گام گذاشت و پای ایشان سوخت. حضرت پای خود را در رِجله که نوعی کاسنی است گذاشت و حرارت سوختگی از آن فرو نشست. ایشان آن گیاه را دعا کرد و آن را دوست داشت و میفرمود کاسنی بسیار بابرکت است(3).

159. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را سوی سنگی دراز کرد و ناگاه عقربی ایشان را گزید. فرمود: خدا لعنتت کند که نه نیکوکار را رها میکنی و نه بدکار را.

160. تفسیر قمی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و جبرئیل نزد ایشان بود. ناگاه نگاه جبرئیل به آسمان افتاد و چنان رنگ از رخسارش پرید که رُخش همچون زعفران شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایی که جبرئیل نگاه کرده

1- . فروع الکافی 2: 172
2- . فروع الکافی 2: 172
3- . فروع الکافی 2: 182

بود نگریست. ناگاه دید فرشتهای کران تا کران آسمان را پُر کرد و آنقدر پیش آمد که به نزدیکی زمین رسید و گفت: ای محمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده تا مخیّرت کنم و بپرسم دوست میداری پادشاهی رسول باشی یا بندهای رسول؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل نگاه کرد. او که رنگ به رخسارش برگشته بود عرض کرد: بندهای رسول باش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بندهای رسول هستم. ناگاه آن فرشته پای راستش را در میان آسمان دنیا گذاشت و پای دیگرش را برداشت و در آسمان دوم گذاشت و پای چپش را بلند کرد و در آسمان سوم گذاشت و به همین ترتیب رفت تا به آسمان هفتم رسید. او هر آسمانی را یک گام کرد و هر چه بالاتر میرفت کوچکتر میشد تا سرانجام همچون قناری کوچک شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: دیدم به هراس افتادی و رنگ رخسارت چنان دگرگون شد که حالی هراسناکتر از آن ندیده بودم! عرض کرد: ای پیغمبر خدا! سرزنشم مکن، آیا میدانی این چه کسی بود؟ فرمود: نه. عرض کرد: او اسرافیل پردهدار پروردگارم بود، از زمانی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده او از جایگاه خود پایین نیامده بود. وقتی دیدم فرود آمده گمان کردم آمده تا قیامت را به پا کند. اگر دیدی رنگ رخسارم دگرگون شد به این خاطر بود، اما وقتی مقامی را دیدم که خداوند برایت برگزیده رنگ به رخسارم بازگشت و جان گرفتم. مگر ندیدی هر چه بالاتر میرفت کوچکتر میشد؟ هیچ چیزی نیست که به پروردگار نزدیک شود جز آنکه در برابر عظمت او کوچک شود. او پردهدار پروردگار و نزدیکترین آفریده به او بود. لوح از یاقوت سرخ و میان چشمانش است، وقتی پروردگار تبارک و تعالی با وحی سخن میگوید آن لوح را به پیشانیاش میزند و او در آن مینگرد و سپس وحی را به ما میرساند و ما با آن سوی آسمانها و زمین میشتابیم. او نزدیکترین آفریده به خداوند رحمان است. میان او و خداوند نود حجاب از نور هست که دیدهها در ورای آنها چنان ناتواناند که وصف نشود. من نزدیکترین آفریده به او هستم و میان من و او هزار سال راه هست(1).

1- . تفسیر قمی: 389 و 390

توضیح: در صیغه مجهول میگویند «اُنتقع لونه» یعنی رنگش از ترس یا درد دگرگون شد. «کُرکم» به ضم یعنی زعفران. این که در بیان فاصله میگوید «من الربّ» (از پروردگار) یعنی از موضع ظهور عظمت و جلال پروردگار و محل صدور امر و نهی و وحی او.

160. نوادر الرّاوندی: امام موسی کاظم علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل فرمود: حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت وضو میگرفت که ناگاه گربهای که در خانه بود به ایشان پناه آورد. حضرت دریافت که او تشنه است و ظرف آب را سوی او بُرد و او از آن نوشید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با مابقی آن آب وضو گرفت(1).

161. نوادر الرّاوندی به همان اسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نزد قومی غذا میخورد میفرمود: روزهداران نزدتان افطار کردند و نیکوکاران غدایتان را خوردند و بهترین فرشتگان بر شما درود فرستادند(2).

162. أسرار الصّلاه: از ابوذر روایت شده که وی گفت: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و این کلام حق تعالی را زمزمه میکرد: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ (3)

فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(4)

{اگر عذابشان کنی آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.} رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمود برایم قرائت کن. وی میگوید: من سوره نساء را باز کردم و وقتی رسیدم به «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً»(5) {پس چگونه است [حالشان] آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟} دیدم چشمان حضرت پُر از اشک شد و فرمود: همینقدر تو را کافی است(6).

1- . نوادر الرّاوندی: 39
2- . نوادر الرّاوندی: 35

3- (9) المائده: 118
4- . مائده / 118
5- . نساء / 41
6- . الرسائل المنسوب إلى الشهيد: 139

باب دهم : نوادری در باب مزاح و خنده پیامبر صلی الله علیه و آله که از باب نخست است

روایات:

1. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله مزاح میکرد اما چیزی جز حق نمیگفت.

انس میگوید: ابو عُمَیر، پسر امّ سلیم، پرندهای داشت به نام نُغَیر که مُرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او میفرمود: ای ابا عُمَیر چه میکند نُغَیر؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفری با برخی از همسران خود میرفت. کسی که برای شتران آواز میخواند خادم ایشان به نام انجشه بود. در راه حضرت فرمود: ای انجشه! مواظب بلورها باش! و یا در روایتی دیگر: بلورها را نشکنی!

حضرت در سفری غلامی سیاه داشت، هر که در راه خسته میشد تکهای از بار خود را بر دوش او مینهاد و چنان شد که چیزهای زیادی بر دوش او افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گذر کرد و فرمود: تو یک کشتی هستی! و آنگاه او را آزاد کرد.

مردی به حضرت عرض کرد: به من مرکبی بده ای رسول خدا! فرمود: ما تو را بر بچه ناقهای سوار میکنیم. عرض کرد: بچه ناقه میخواهم چه کار؟ فرمود: مگر شتر چیزی غیر از ناقه می زاید ؟

حضرت از پشت مردی رفت و بازوی او را گرفت و فرمود: چه کسی این بنده را میخرد؟! یعنی او بنده خداست.

حضرت به کسی فرمود: یادت نرود ای صاحب دو گوش!

زنی نزد حضرت از شوهرش یاد کرد. حضرت فرمود: همانی را میگویی که در چشمش سفیدی دارد؟ عرض کرد: نه، در چشمش سفیدی ندارد! آن زن ماجرا را برای شوهرش بازگفت و مرد به او گفت: مگر نمیبینی سفیدیِ چشم من بیشتر از سیاهی آن است؟!

حضرت شتری را دید که بار گندم داشت. فرمود: حلیم دارد میرود!

حضرت دید بلال شکمش بیرون زده. فرمود: ای اُمّ حُبَین! اُمّ حُبَین گونهای سوسمار است و یا به قولی آفتاب پرست.

حضرت به حسین علیه السلام میفرمود: کوچولو! کوچولو ! بالا بیا از چشم کوچک .

ابن عباس میگوید: حضرت جامهای بلند به یکی از همسرانش پوشاند و به او فرمود: این را بپوش و خدا را سپاس گو، آن لباس دنبالهای همچون دنباله لباس عروس داشت.

پیرزنی از انصار به حضرت عرض کرد: دعا کن من به بهشت بروم. حضرت به او فرمود: پیرزن به بهشت نمیرود! آن زن به گریه افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: مگر نشنیدهای که خداوند متعال فرموده: «إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً * فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً»(1)

{ما آنان را پدید آورده ایم پدید آوردنی، و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم.}

حضرت به پیرزنی اشجعی فرمود: ای اشجعی! پیرزن به بهشت نمیرود! بلال دید آن پیرزن گریه میکند و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: سیاه هم همینطور! هر دو به گریه نشستند. عباس آن دو را دید و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت. حضرت فرمود: پیرمرد هم همینطور! سپس هر سه آنان را فراخواند و دلشان را به دست آورد و فرمود که خداوند آنان را بهتر از آنچه بودهاند میگردانَد و گفت آنها در هیئتی جوان و تابناک وارد بهشت می

1- . واقعه / 35، 36

شوند و فرمود اهل بهشت موهایشان کوتاه و محاسنشان کوتاه و چشمانشان سرمه کشیده شده است.

مردی به حضرت عرض کرد: تو حقیقتا پیامبر خدایی و ما میدانیم، و دینت اسلام است و آن را بزرگ میداریم، اما همراه با اسلام چیزی برای زیر دندان میخواهیم و در این باره زمزمه میکنیم. حضرت فرمود: ای علی! نیازش را برآور. آنگاه حضرت علی علیه السلام او را سیر کرد و یک ناقه و یک بار خرما به او بخشید.

مردی اعرابی نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! شنیدهایم وقتی همه مردم از گرسنگی رو به مرگاند مسیح (منظورش دجال بوده) میآید و برای آنان ترید میآورد، پدر و مادرم به فدایت! صلاح میبینی من از روی عفاف و زهد دست به ترید او نزنم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: البته خداوند تو را همچون مومنان بینیاز میسازد.

جدّ خالد قسری زنی را بوسید. آن زن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. حضرت کسی را در پی او فرستاد. او اعتراف کرد و گفت: اگر میخواهد قصاص کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب خندیدند و سپس حضرت به او فرمود: دیگر تکرار نمیشود؟! عرض کرد: نه به خدا ای رسول خدا! و رسول خدا صلی الله علیه و آله از او درگذشت.

حضرت دید صهیب خرما میخورد. به او فرمود: نشستهای خرما میخوری حال آنکه چشمت درد میکند؟! عرض کرد: ای رسول خدا! من خرما را با این طرف میجوم و چشمم از این طرف درد میکند!

حضرت ابو هُرَیره را از شوخی کردن با مردم نهی کرد. او کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را دزدید و آن را گرو گذاشت و خرما گرفت! سپس آمد و روبروی حضرت نشست و شروع به خوردن کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه میخوری ای ابو هریره؟! عرض کرد: کفش رسول خدا را!

سُوَیبِط مهاجری به نُعَیمان بدری گفت: به من غذایی بده. او که توشهدار سفر بود به وی پاسخ داد: صبر کن تا یاران بیایند. در آن دم قومی از آنجا میگذشتند.

سُویبط به آنان گفت: من بندهای دارم، آیا او را از من میخرید؟ گفتند: آری. گفت: او بندهای زباندراز است و به شما میگوید آزاد است، اگر میخواهید به حرفش گوش کنید بندهام را برای خودم بگذارید! آنان او را در ازای ده ماده شترِ جوان خریدند. سپس رفتند و طنابی بر گردن نُعیمان انداختند. نُعیمان گفت: این مرد شما را مسخره کرده، من آزاد هستم! گفتند: ماجرایت را میدانیم! و او را بُردند تا اینکه قومِ وی رسیدند و او را نجات دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله تا مدتی از اینِ ماجرا میخندید.

این نُعیمان نیز خودش بسیار شوخی میکرد. یک بار شنید مُحرمه بن نوفل که بینایی‌اش را از دست داده بود میگوید: آیا کسی نیست مرا ببرد ادرار کنم؟! نُعیمان دست او را گرفت و کنار مسجد آورد و به او گفت: همینجا ادرار کن! او چنین کرد و ناگاه مردم بر سرش فریاد کشیدند. گفت: چه کسی مرا اینجا آورد؟ گفتند: نُعیمان. گفت: به خدا با این عصا بر سرش میزنم. نُعیمان باخبر شد و نزد او رفت و گفت: میخواهی نُعیمان را به تو نشان دهم؟ گفت: آری. گفت: برخیز. نُعیمان او را با خود کنار عثمان که در نماز بود برد و گفت: آن مرد روبرویت است. محرمه عصایش را بالا برد و با قدرت عثمان را زد! مردم گفتند: این خلیفه بود! گفت: چه کسی مرا اینجا آورد؟ گفتند: نُعیمان! گفت: دیگر با او کاری نخواهم داشت! روز دیگر نُعیمان دید مردی اعرابی یک خیک عسل دارد. آن را از او خرید و او را بر در خانه عایشه برد. آن روز روزی بود که پیامبر نزد عایشه میرفت. نُعیمان به عایشه گفت: این را بگیر. پیامبر صلی الله علیه و آله فکر کرد آن را به او هدیه کرده است. آنگاه نُعیمان رفت و مرد اعرابی بر در خانه نشست. وقتی انتظارش به درازا کشید گفت: ای اهل خانه! اگر بهایش را نمیدهید آن را پس بدهید! رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماجرا باخبر شد و بهایش را پرداخت. سپس به نُعیمان فرمود: چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله عسل دوست دارد و آن

مرد اعرابی خیک عسل دارد! پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و اظهار ناپسندی نکرد(1).

توضیح: جزری میگوید: در این سخن که حضرت به ابا عُمَیر برادر اَنس فرمود: «یا با عمیر ما فعل نُغیر» «نُغیر» مصغّر «نغر» است و آن پرندای شبیه گنجشک با منقاری سرخ است.

وی درباره ماجرای انجشه به روایت براء بن ملک «رویدک رفقا بالقواریر» میگوید: منظورش تشبیه زنان به بلور به دلیل شکنندگی است. انجشه برای شتران آواز میخواند و شعر میسرود. حضرت که حذر داشت صدای وی به زنان برسد و در دلشان اثر کند به او فرمود تا از کارش دست بکشد. در مثل «غناء آستانه زناست.» نیز گفتهاند چون شتران با شنیدن آواز او تند میروند و کسی را که بر آنها سوار است آزار میدهند و خسته میکنند، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله وی را بازداشته است، زیرا زنان از تُندروی خسته میشدهاند. «اُمّ حُبَین» جانوری کوچک مانند آفتای پرست است که شکمی بزرگ دارد و وقتی راه میرود سرش زیاد تکان میخورد. آنجا که حضرت بلال را دیده که شکمش بیرون زده بوده و فرموده «اُمّ حُبَین» از این جهت وی را از روی مزاح به این جانور تشبیه کرده است.

حضرت با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بازی میکرده و میفرموده: «حُزُقّهُ حُزُقّهُ تَرَقّ عینَ بَقّهَ» آنگاه ایشان از حضرت بالا میرفتهاند و پا روی سینه حضرت میگذاشتهاند. «حزقه» یعنی انسان ضعیف که گامهایش را نزدیک به هم برمیدارد، نیز گفتهاند یعنی قدکوتاه با شکمی بزرگ. حضرت از روی شوخی و بازی این سخن را به حضرت علیه السلام میگفته. «ترق» یعنی بالا برو. «عین بقه» کنایه از داشتن چشم کوچک است. «حزقه» خبر مرفوع است برای مبتدای محذوف به تقدر «أنت حزقه»، «حزقه» دومی یا مثل اولی و یا خبر مکرّر است. آنجا که «حزقّه» تنوین نگیرد یعنی حرف ندا حذف شده که از شذوذ است همچون: «أطرق کریّ» زیرا حرف ندا از علم مضموم و مضاف حذف میشود.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 101 و 102

«عُجُز» با دو ضمه پشت سر هم جمع «عجوزه» است و «جُرُد» جمع «أجرد» است به معنای کسی که مو ندارد و «مُرُد» جمع «أمرد» است و «قَضم» یعنی خوردن با لبه دانداان.

جزری میگوید: حضرت از مردی پرسید در نمازت در طلب چه چیزی دعا میکنی؟ عرض کرد: از پروردگارم بهشت را میطلبم و از دوزخ به او پناه میبرم. و ما دندنه تو و دندنه معاذ را بلد نیستیم . حضرت فرمود: ما پیرامون این دو دندنه میکنیم. «دندنه» این است که انسان به گونهای سخن بگوید که نوایش به گوش برسد اما کلامش مفهوم نباشد. ضمیر در «حولهما» برای بهشت و دوزخ است، یعنی درباره این دو زمزمه میکنیم.

2. مکارم الأخلاق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من مزاح میکنم اما چیزی جز حق نمیگویم.

روایت شده که مردی از ابن عباس پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله مزاح میکرد؟ وی گفت: بله، مزاح میکرد.

امام حسن علیه السلام فرمود: از داییام هند درباره صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، وی گفت: وقتی خشمگین میشد چشم بر میگرفت و رو میگرداند و وقتی شاد میشد دیده فرو میهشت و خندهاش از لبخند نمیگذشت و آنگاه دندانهایش چون دانههای تگرگ هویدا میشد.

از أنس بن مالک روایت شده که وی گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بهگونهای خندید که دندانهای آسیایش هویدا شد.

از ابی درداء روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سخن میگفت لبخندی بر لب داشت.

از یونس شَیبانی روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: چگونه با یکدیگر شوخی میکنید؟ عرض کردم: کم. فرمود: با هم شوخی

کنید چراکه شوخی نشانه خوشخُلقی است و سبب میشود برادرت را شاد کنی، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی میخواست کسی را شاد کند با او شوخی میکرد(1).

3. نوادر الرّاوندی: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرزنی بیدندان را دید. به او فرمود: هیچ پیرزن بیدندانی وارد بهشت نمیشود. ناگاه پیرزن به گریه افتاد. حضرت به او فرمود: چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! من دندان ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: با «این حالت» وارد بهشت نمیشوی(2).

4. نوادر الرّاوندی: به همان اسناد: حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنی که چشمانش قی کرده بود نگریست و فرمود: بدان زنی که چشمانش قی دارد وارد بهشت نمیشود. عرض کرد: ای رسول خدا! یعنی من ناگزیر به دوزخ میروم؟! فرمود: نه، بلکه با «چنین صورتی» وارد بهشت نمیشوی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همین معنی فرمود: هیچ نابینا و ناشنوایی وارد بهشت نمیشود(3).

میگویم: تعداد حجها و عمرههای پیامبر صلی الله علیه و آله در باب حجّه الوداع خواهد آمد.

1- . مکارم الأخلاق: 20 ، 21
2- . نوادر الرّاوندی: 10
3- . نوادر الرّاوندی: 10

صلی الله علیه و آله و منتهایی که خداوند با وجود حضرت بر بندگان خود نهاد

آیات:

- «إِنَّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِیمِ»(1)

{ما تو را بحق فرستادیم تا بشارتگر و بیم دهنده باشی و [لی] درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد.}

- «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»(2)

{در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است.}

- «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ»(3)

{پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس نخوانده ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید.}

1- . بقره / 119
2- . آل عمران / 68
3- . اعراف / 158

- «قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»(1)

{بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعا خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم.}

- «وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ»(2)

{و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید می ترسیدید مردم شما را بربایند پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد باشد که سپاسگزاری کنید.}

- «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ»(3)

{و[لی] تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود.}

- «وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ»(4) تا آنجا که میفرماید: «وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کانُوا مُؤْمِنِینَ * أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها ذلِکَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ»(5)

{و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت.} {در صورتی که اگر مؤمن باشند [بدانند] سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند، آیا ندانسته اند که هر کس با خدا و پیامبر او درافتد برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه خواهد بود این همان رسوایی بزرگ است.}

1- . اعراف / 188

2- . انفال / 26
3- . انفال / 33
4- . توبه / 61
5- . توبه / 62 و 63

«لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»(1)

{قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است، پس اگر روی برتافتند بگو خدا مرا بس است هیچ معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است. }

- «أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ»(2)

{آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است [دروغ می بافد] آنان [که در جستجوی حقیقت اند] به آن می گروند و هر کس از گروه های [مخالف] به آن کفر ورزد آتش وعده گاه اوست پس در آن تردید مکن که آن حق است [و] از جانب پروردگارت [آمده است] ولی بیشتر مردم باور نمی کنند. }

- «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»(3)

{به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند. }

- «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» تا آنجا که میفرماید: «وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلَّا تَخْوِيفاً»(4)

{و [چیزی] ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند. } {و ما معجزه ها را جز برای بیم دادن [مردم] نمی فرستیم. }

1- . توبه / 128 و 129
2- . هود / 17
3- . حجر / 72

4- . اسراء / 59

- «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً * وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً * وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً»(1)

{و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند، و بگو پروردگارا مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده، و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.}

«وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً»(2)

{و تو را جز بشارت دهنده و بیم رسان نفرستادیم.}

- «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ»(3)

{و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.}

- «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»(4)

{پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند.}

- «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِيماً»(5)

{محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.}

1- . اسراء / 79 - 81
2- . اسراء / 105
3- . انبياء / 107

4- . احزاب / 6
5- . احزاب / 40

- «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً»(1)

{ ای پیامبر ما تو را [به سمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک . }

- «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»(2)

{و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند. }

- «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً * مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(3)

{اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند، محمد [ص] پیامبر خداست . }

- «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی * ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی * وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی * عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوی»(4)

{سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن نمی گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست، آن را [فرشته] شدیدالقوی به او فرا آموخت، [سروش] نیرومندی که [مسلط] درایستاد. }

- «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»(5)

1- . احزاب / 45 و 46
2- . سبأ / 28
3- . فتح / 28 و 29
4- . نجم / 1 - 6

5- . حشر / 7

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.}

- «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ * وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»(1)

- {اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند، و [نیز بر جماعتهایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند و اوست ارجمند سنجیده کار، این فضل خداست آن را به هر که بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بسیار است.}

- «(2) قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً * رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ»(3)

{راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون برد.}

- «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ * إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»(4)

{ما تو را [چشمه] کوثر دادیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن، دشمنت خود بی تبار خواهد بود.}

1- . جمعه / 2 - 4
2- ابتدای آیه: «أعد اللّه لهم عذابا شدیدا فاتقوا اللّه یا أولی الالباب الذین آمنوا» {خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید... }.
3- . طلاق / 10 و 11
4- . کوثر / 1 - 3

تفسیر:

«وَ لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِيمِ» آرامشِ خاطری است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و میگوید بر عهده او نیست که آنان را وادار به قبول کردن بنماید، او فقط عهدهدار ابلاغ است و به خاطر گناهان آنان بازخواست نمیشود. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ» یعنی ویژهترین و نزدیکترینِ آنان به وی و یا سزاوارترینِ آنان برای یاری کردن به وی با برهان و یا حمایت و معاونت، «لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» از میان امت او، «وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» چون با وی در بیشتر احکامی که به درستی برای آنان وضع کرده موافقت کردهاند، و یا به این خاطر که چون بر حق بوده با برهان او را یاری کردهاند و این یاری را به عهده گرفتهاند، «وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» آنان را یاری میکند و چون ایمان آوردهاند پاداش نیک به آنان میدهد. «وَ كَلِماتِهِ» یعنی کتب و وحیای خداوند بر او و دیگر فرستادگان نازل کرد؛ در اخبار خواهد آمد که امامان علیه السلام کلمات خداوند هستند. «قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَرًّا» که بخواهم سودی به دست آورم یا زیانی را از خود دفع کنم؛ این اظهار عبودیت است و تبرّی جستن از ادعای داشتن علم غیب از جانب خود، «إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ» از علم خود و آن را به من الهام کند و در راستایش توفیقم بخشد، «وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ» یعنی اگر غیب میدانستم اوضاعم گونهای دگر بود و چنان منافع میاندوختم و دفع زیان میکردم که هیچ آسیبی به من نمیرسید، نیز محتمل است بدین معنا باشد که اگر از جانب خودم و جدای از وحی خداوند غیب میدانستم آن را در جلب منافع و دفع زیانها به کار میبستم اما چون آنچه که میدانم از جانب وحی است ناگزیر به قضای الهی راضیام و نمیکوشم تا مصائبی را که میدانم بنا به قضای الهی بر من روی میدهد دفع کنم؛ این معنا با اخباری که در ادامه میآید منافاتی ندارد، اخباری که میگویند معصومین علیه السلام آنچه را که گذشته بوده و تا روز قیامت خواهد گذشت میدانستهاند، معنای آیه چنین به نظر میرسد و حقیقت حال را خدا میداند. «وَ اذْكُرُوا» خطاب به مهاجرین یا قوم عرب، «إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ» مهاجرین در سرزمین مکه که قریشیان آنان را به ناتوانی کشیده بودند و یا قوم عرب که با ذلت در دستان روم بودند، «تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ»

«تخطّف» یعنی ربودن و منظور از «ناس» قریشیان کافر یا دشمنان آنان است که همگی با آنان دشمن و مخالف بودند، «فَآواکُمْ» به سوی مدینه، و یا برایتان پناهگاهی ساخت تا با آن در برابر دشمنانتان در امان باشید، «وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ» علیه کافران، و یا با پشتیبانی انصار، یا با امداد فرشتگان در جنگ بدر، «وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» یعنی غنایمی که برای شما حلال کرد حال آنکه برای کسی پیش از شما حلال نکرده بود، و یا بطور عامّ همه غذاهای لذیذی که به آنان عطا کرد، «لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» این نعمتها را، «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ» یعنی خداوند در حالی که تو در میان اهل مکه بودی به خاطر فضیلت تو آنان را با عذاب نابود نمیکرد، نیز محتمل است معنایی عامّ داشته باشد همچنانکه در اخبار خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام امان اهل زمین در برابر عذاب نابودگر هستند، «وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» مراد از استغفار آنان یا آمرزشخواهیِ مومنانی است که در میان آنان باقی مانده بودهاند و مهاجرت نکرده بودهاند که وقتی آنان نیز خارج شدند خداوند اجازه فتح مکه را داد، و یا معنایی عامّ نسبت به همه افراد در هر مکان و هر زمان دارد. «مَنْ یُحادِدِ اللَّهَ» «مُحادَّه» یعنی سرسختی و مخالفت.

دربارهِ «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ» طبرسی میگوید: قرائت مشهور «مِنْ أَنْفُسِکُمْ» به ضمّ فاء است، اما ابن عباس و ابن علیه و ابن حصین و زهری آن را به فتح فاء «مِن أنفَسِکم» خواندهاند، گفته شده حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز به فتح فاء خوانده است یعنی از میان ارجمندان و نیکان شما؛ اما به قرائت مشهور یعنی از جنس خودتان؛ گویند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله زاده شده در میان عرب هیچ قبیلهای نبوده که حضرت با آن نسبتی نداشته باشد، از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کردهاند یعنی از نکاحی که از شیوه ولادتهای جاهلی به دور بوده، «عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ» یعنی بر او دشوار است که به خاطر ترک ایمان ، شما در رنج باشید و زیان کنید، «حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ» یعنی حریص است تا کسانی که ایمان نیاوردهاند ایمان بیاورند، «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» «رأفت» نهایت مهربانی است؛ طبرسی میگوید: رؤوف در حق فرمانبران و رحیم در حق گناهکاران، و یا رؤوف در حق

نزدیکان خود و رحیم در حق دوستان خود، یا رؤوف در حق کسانی که ایشان را دیدهاند و رحیم در حق کسانی که ایشان را ندیدهاند، بعضی از پیشینیان گفتهاند خداوند برای هیچ یک از پیامبران خود دو نام از نامهای خود را جمع نیاورده جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله که درباره ایشان فرموده: «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» و درباره خود فرموده: «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ»(1) {خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.} «فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر از تو روی برتافتند و از قبول سخنت و اقرار به نبوّتت سرپیچیدند «فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ» یعنی خدا بسنده است(2).

کلام حق تعالی «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ» پیامبر صلی الله علیه و آله را منظور دارد و «بیّنه» قرآن است یا اعمّ از قرآن و معجزات و برهانها، و یا مومنان را منظور دارد و «بیّنه» حجّت است، «وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» یعنی کسی که بر درستی آن گواه است از او پیروی میکند، نیز گفتهاند یعنی جبرئیل که قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تلاوت میکند، اخبار بسیاری خواهد آمد که میگویند امیرمومنان علیه السلام را منظور دارد که مفسران بسیاری از خاصّ و عامّ بر همین باورند، همچنین گفتهاند یعنی فرشتهای که از او مراقبت و محافظت میکند، و در آخرین احتمال گفتهاند یعنی قرآن. «وَ مِنْ قَبْلِهِ» یعنی پیش از قرآن یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله «کِتابُ مُوسی» برای او شهادت داده، «إِماماً» که در امور دین به او اقتدا میشود، «وَ رَحْمَهً» یعنی نعمتی از جانب خداوند بر بندگان خود، «أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» یعنی پیامبر و آن شاهد، و یا «شاهد» به اعتبار جنس که امامان علیه السلام را شامل میشود، و یا مومنان که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا قرآن ایمان میآورند. «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ» یعنی از مشرکان عرب و دستههای کفار «فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ» یعنی سرانجام و جایگاهش، «فَلا تَکُ فِی مِرْیَهٍ» یعنی در شک «مِنْهُ» یعنی درباره قرآن یا موعد کفار، روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظورش همه امت یا مخاطب عامّ است.

1- . بقره / 143 و حجّ / 65
2- . مجمع البیان 5: 85 و 86

درباره کلام حق تعالی «لَعَمْرُکَ» طبرسی میگوید: یعنی به جان تو ای محمد و به مدت زندگیات سوگند. ابن عباس میگوید: خداوند عزّوجل هیچ کسی را نیافریده و نساخته و نپرداخته که نزدش از حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارجمندتر باشد، نشینیدهام خداوند به جان کسی جز جان حضرت قسم بخورد(1).

کلام حق تعالی «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ» به درخواستهای قریشیان اشاره دارد همچون تبدیل کوه صفا به طلا و زنده کردن مردگان و کارهایی اینگونه، «إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» امتهای پیشین آن را به دروغ گرفتند و به عذابی نابودگر درفتادند، زیرا سنت خداوند متعال در رابطه با امتها چنین است که اگر معجزهای درخواست کردند و خداوند آن را برایشان برآورده ساخت اگر ایمان نیاوردند خداوند بیدرنگ عذابی نابودگر بر آنان میفرستد، حال آنکه خداوند به برکت وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله این سنت را از آن امت بازداشت، «وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلَّا تَخْوِيفاً» یعنی ما معجزههای درخواستی را فقط برای بیم دادن از عذاب عاجل میفرستیم تا همچون مقدمه و پیشدرآمدی بر آن باشد، پس اگر بیمناک نشوند آن عذاب بر آنان روی میدهد، نیز محتمل است منظور آیه، قرآن و دیگر معجزات روی داده باشد یعنی اینها برای بیم دادن و هشدار درباره عذاب آخرت است. درباره «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» طبرسی میگوید: خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است یعنی با قرائت قرآن نماز بگذار، مجاهد و بیشتر مفسران گفتهاند: «تهجّد» فقط بعد از خواب میباشد، و برخی مفسران گفتهاند: آنچه که هر شب جای خواب را بگیرد «تهجّد» است و «مُتَهَجِّد» کسی است که «هجود» می کند یعنی خواب را وامیگذارد همچنانکه میگویند «مُتَحَرِّج» و «مُتَأَثِّم». «نافِلَةً لَکَ» یعنی برایت زیادتی باشد بر انجام واجبات، زیرا نماز شب بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده و برای غیر ایشان یک فضیلت، نیز گفتهاند نماز شب بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده و با نزول این آیه وجوبش نسخ شده، و گفتهاند بدین معناست که برای تو فضیلت و برای جز تو کفاره باشد، و گفتهاند یعنی هم برای تو و

1- . مجمع البیان 6: 342

هم برای جز تو نافله باشد و از آن رو خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص یافته که دیگران را ضمنا به اقتدای به ایشان فراخوانده. «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً» عبارت «امید که» از جانب خداوند وقوعی حتمی دارد، و «مقام» به معنای «بعث» (برانگیختن) مصدری از جنس متفاوت است، یعنی تو را در روز قیامت برمیانگیزد برانگیختنی که تو در آن ستوده هستی، نیز میتوان «بعث» را به معنای «إقامه» (مُقیم ساختن) گرفت، یعنی پروردگارت تو را مقیم میسازد در مقامی که پیشینیان و پسینیان همه تو را در آن میستایند، این مقام همان مقام شفاعت است که حضرت در آن بر همه آفریدگان اِشراف دارد، هر چه بخواهد به او عطا میشود و هر شفاعتی بکند شفاعتش پذیرفته میشود، همه مفسران در این اجماع دارند که مقام محمود همان مقام شفاعت است، همان مقامی که حضرت در آن برای مردم شفاعت میکند، و همان مقامی که در آن لوای حمد به حضرت عطا میشودو ایشان آن را در دست میگیرد و به زیرش همه پیامبران و فرشتگان جمع میشوند، اینچنین حضرت نخستین کسی است که شفاعت میکند و نخستین کسی است که شفاعتش پذیرفته میشود. «وَ قُلْ» ای محمد «رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ» «مدخل» و «مخرج» مصدر «إدخال» و «إخراج» است بدین تقدیر که مرا در دخولی درست داخل ساز و از خروجی درست خارج ساز که در معنای این سخن اقوالی هست:

یکی اینکه در راستای همه چیزهایی که مرا با آنها فرستادهای مرا به طرز درست وارد ساز و با سلامتی به طرز درست خارج ساز. دوم اینکه مرا به مدینه داخل ساز و از مدینه به سوی مکه برای فتح آنجا خارج ساز. سوم اینکه این سخن دعایی است برای دخول در هر امری و خروج از هر امری، یعنی مرا در هر امری به طرز درست داخل ساز. چهارم اینکه مرا به طرز درست به قبر داخل ساز و هنگام رستاخیز به طرز درست از آنجا خارج ساز. دخول به طرز درست یعنی شیوهای که سرانجامش در کار دنیا و دین ستوده است. «وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» یعنی به من توانی بده تا هر کس که میکوشد در راه برپاداری فرایض تو جلوی مرا بگیرد با آن توان در برابر او پایدار باشم، و به من نیرویی بده تا هر

کس درباره تو با من دشمنی کرد با آن نیرو مرا در برابر او یاری دهی، نیز گفتهاند یعنی برای من مُلکی استوار قرار ده تا با آن بر سرکشان چیره شوم چراکه خداوند در دل دشمنان حضرت بیم افکند و آنان از ایشان ترسیدند و حضرت به اندازه پیشروی در یک ماه یاری شد، نیز گفتهاند یعنی حجّتی آشکار برایم قرار ده تا به پشتوانه آن بر سایر ادیان قدرتمند شوم، صفت «نصیر» (یاری بخش) از آن رو آمده که حضرت با آن «سُلطان» در برابر دشمنان یاری میشود، این صفت همانند «مُعین» است. «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُ» یعنی بگو حق که همان اسلام و دین است آشکار شد «وَ زَهَقَ» یعنی باطل شد «الْباطِلُ» که همان شرک است. بخاری در الصحیح آورده: از عبدالله بن مسعود روایت شده که وی گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد دور تا دور کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت، حضرت طعنهزنان فرمود: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً». کلبی میگوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند ناگاه بتها سرنگون شدند، در آن دم اهل مکه میگفتند: مردی ساحرتر از محمد ندیدهایم. «إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» یعنی ناپدید شدنی و رفتنی و نابود شدنی و نااستوار(1).

کلام حق تعالی «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ» یعنی نعمتی بر آنان، ابن عباس میگوید: رحمتی بر نیکوکار و بدکار و مومن و کافر، حضرت در دنیا و آخرت برای مومن رحمت است، و برای کافر نیز رحمت است چون حضرت کافران را از خفّت و هلاکتی در امان داشت که امتهای دیگر را در ربوده بود. روایت شده وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت به تو نیز چیزی رسیده؟ عرض کرد: بله، من از سرانجام کارم هراس داشتم، وقتی خداوند مرا با این سخن ستود: «ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ»(2)

{[فرشتهای] نیرومند [که] پیش خداوند عرش بلندپایگاه است} من به برکت وجود تو امان یافتم. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: من رحمتی رهیافته هستم. درباره اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نعمتی بر کافر است چنین گفتهاند که حضرت ایمان و

1- . مجمع البیان 6: 434 و 435
2- . تکویر / 20

پاداش همیشگی را به کافر عرضه داشت و او را هدایت کرد اگرچه او خود هدایت نشد، همچون کسی که غذا را پیش روی گرسنه میگذارد اما او از آن نمیخورد، این نعمت به او داده شده گرچه خودش نپذیرفته است(1).

درباره کلام حق تعالی «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» اقوالی هست: یکی اینکه حضرت در تدبیر امور آنان سزاوارتر از خودشان است و حُکم وی بر آنان نافذتر از حُکم خودشان است چراکه اطاعت از وی بر آنان واجب است. دوم اینکه حضرت در فرا خواندن آنان سزاوارتر از خودشان است یعنی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به چیزی فرا خواند و نفس آنان آنان را به چیز دیگری فرا خواند اطاعت از وی بر اطاعت از نفسشان اولویت دارد. سوم اینکه حُکم حضرت بر آنان از حُکم خودشان بر یکدیگر نافذتر است؛ روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای غزوه تبوک عزم کرد و به مردم فرمان خروج داد گروهی گفتند باید از پدران و مادرانمان اجازه بگیریم، آنگاه این آیه نازل شد. نیز روایت شده از پدرم و ابن مسعود و ابن عباس که چنین قرائت میکردهاند: «النبیّ أولی بالمؤمنینَ مِن أنفسِهِم و أزواجُهُ أمّهاتُهُم و هوَ أبٌ لَهُم» (پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران ایشانند و او پدر آنان است.) که در مصحف پدرم نیز به همینگونه آمده، این از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. مجاهد میگوید: هر پیامبری پدر امت خود است، از این رو مومنان برادر شدهاند(2).

کلام حق تعالی «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ» یعنی کسانی که از حضرت زاده نشدهاند. در این سخن آمده حضرت پدر زید نیست که همسرش بر او حرام شود، از این رو به آنان اشاره کرده و فرموده: «مِنْ رِجالِکُمْ»؛ حال آنکه حضرت فرزندان ذکوری داشته: ابراهیم و قاسم و طیب و مطهر، پس پدر آنان بوده است؛ نیز صحیح است که حضرت درباره امام حسن علیه السلام فرموده: این پسرم سید و سرور است، و همچنین درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه

1- . مجمع البیان 7: 67
2- . مجمع البیان 8: 338

السلام فرموده: این دو پسرم امام هستند چه چه قیام کنند و چه بنشینند [ازقیام]؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسرانِ هر دختری به پدرشان منسوب میشوند به جز فرزندان فاطمه سلام اللّه علیها که من پدرشان هستم.

نیز گفتهاند منظور از «رِجالِکُمْ» مردان بالغ در آن هنگام بوده است که در آن هنگام هیچ یک از پسران حضرت مرد بالغ نبودهاند. «وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ» یعنی اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را خداوند متعال مباح کرده بود [ازدواج با زن پسرخوانده] به خاطر سخن جاهلان وانمیگذاشت. درباره وجه پیوست این عبارت به ماقبل خود گفته شده منظور خداوند سبحان این است که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت ایشان به خاطر ارتباط نسبی حضرت با آنها و جایگاه ابوّت و پدری واجب نشده بلکه این به خاطر جایگاه نبوّت و پیامبری بر شما واجب شده است، «وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ» یعنی و آخرین پیامبر که پیامبری با او به پایان رسیده و اینچنین شریعت وی تا به روز قیامت برجاست(1).

کلام حق تعالی «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً» یعنی گواه بر امتت در رفتاری که در طاعت و معصیت و ایمان و کفر میکنند تا در روز قیامت برای آنان یا علیه آنان گواهی دهی، «وَ مُبَشِّراً» بشارت بهشت را به هر کس از من و از تو اطاعت کند، «وَ نَذِیراً» هشدار دوزخ را به هر کس از من و از تو نافرمانی کند، «وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ» و به اقرار به یگانگی او و سر سپردن به امر و نهی او «بِإِذْنِهِ» یعنی به علم او و فرمان او، «وَ سِراجاً مُنِیراً» تا با وجود تو راه دین را بجویند همچنانکه با چراغ راه میجویند، «مُنیر» (تابناک) چیزی است که از آن نور ساطع میشود حال یا از جانب خودش باشد و یا سبب تابش آن باشد، بر این معنا هم ماه مُنیر است و هم چراغ، و خداوند مُنیر آسمانها و زمین است، همچنین گفتهاند منظور از «سراج مُنیر» (چراغ تابناک) قرآن است به این تقدیر: «ذا السراج» (این چراغ) (2).

کلام حق تعالی «إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ» یعنی برای عموم مردم از عرب و عجم و امتهای دیگر، در تأیید این معنا حدیثی روایت شده که وی گفت:

1- . مجمع البیان 8: 361 و 362
2- . مجمع البیان 8: 363

از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من پنج چیز عطا شده که میگویم اما فخر نمیفروشم: من به سوی سرخ و سیاه مبعوث شدم، زمین برای من پاککننده و سجدهگاه قرار داده شد، غنیمت برای من حلال شد حال آنکه پیش از من برای هیچ کس حلال نشده بوده، من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم که به اندازه مسیر یک ماه جلوتر از من میرفت، و به من مقام شفاعت داده شد که آن را برای امتم در روز قیامت اندوختهام.

نیز گفتهاند یعنی جمعآورنده هشدار و دعوت برای مردم، همچنین گفتهاند یعنی «کافّاً للنّاس» که هاء در آن برای مبالغه است و یعنی بازدارنده آنان از راه کفر و معصیت با نوید و هشدار(1).

کلام حق تعالی «بِالْهُدی» یعنی با دلیل آشکار یا با قرآن، «وَ دِینِ الْحَقِ» یعنی اسلام، «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» یعنی تا دین اسلام را با دلیل و برهان بر همه ادیان پیروز گردانَد، نیز گفته شده با غلبه و قدرت و انتشار در همه سرزمینها، همچنین گفتهاند اتمام این سخن به هنگام خروج حضرت مهدی علیه السلام رُخ میدهد که آنگاه بر زمین دینی به جز دین اسلام باقی نمیماند(2).

درباره کلام حق تعالی «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی» اقوالی هست: یکی اینکه خداوند به قرآن قسم خورده که همچون ستارههایی پراکنده در بیست و سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و بر این اساس قرآن را بهخاطر پراکندگی در نزول «نجم» نامیده است، دوم اینکه منظور آیه ثریا میباشد که خداوند به آن قسم خورده در آن هنگام که با طلوع فجر پایین میآید و ناپدید میشود؛ چراکه عرب نام «نجم» را بهطور ویژه بر ثریا اطلاق میکند. سوم اینکه منظور آیه همه ستارگان است در آن هنگام که فرود میآیند یعنی سقوط میکنند و ناپدید میشوند و از معرض حواس پنهان میشوند که بر این اساس از «نجم» جنس را اراده کرده، چهارم اینکه منظورش ستارگانِ سنگسار است یعنی شهابهایی که با آنها شیاطین هنگام استراق سمع رانده میشوند؛

1- . مجمع البیان 8: 391
2- . مجمع البیان 9: 127

عامه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج از آسمان هفتم فرود آمد. وقتی این سوره نازل شد و به گوش عُتبه بن ابی لهب رسید او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد دخترش را طلاق داد و آب بر روی پیامبر انداخت و گفت: کفر بر نجم و پروردگار نجم. در آن دم پیامبر صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد و فرمود: خداوندا یکی از درندگان خود را بر او مسلط گردان. عتبه سوی شام رهسپار شد و در راهی فرود آمد. خداوند در دلش هراس افکند و او به یارانش گفت مرا در میان خود بخوابانید. آنان چنین کردند اما ناگاه شیری سر رسید و در میان مردم او را درید.

«ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی» منظورش پیامبر صلی الله علیه و آله است، یعنی او از راه حق منحرف نشده و از هدایت جدا نگشته و در راستای آنچه برای شما انجام میدهد گمراه نشده، «غوی» یعنی همان «ضلّ» (گمراه شد) که برای تاکید تکرار شده، نیز گفتهاند یعنی از به ثمر نشستن هدایت ناامید نشده، همچنین گفته شده یعنی تلاشش بیثمر نشده بلکه به پاداش و کرامت خداوند رسیده، «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» یعنی از روی هوا و هوس و خواسته نفس سخن نمیگوید، «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی» یعنی قرآن و احکامی که او بر زبان میراند چیزی جز وحی نیست که از سوی خداوند به او میرسد، یعنی آن را جبرئیل برای وی میآورد، این همان سخن حق تعالی است که «عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی» منظورش جبرئیل است، یعنی فرشتهای که در نفس و خلقت قوی و قدرتمند است، «ذُو مِرَّهٍ» یعنی قدرتمند و توانمند در خلقت؛ کلبی میگوید: از قدرت او این بود که روستاهای قوم لوط را از آب سیاه بر کَند و به آسمان برد و واژگونشان کرد، و از توانش این بود که چنان فریادی بر سر قوم ثمود کشید که همه هلاک شدند. نیز گفتهاند یعنی تندرست و با خلقتی زیبا، همچنین گفته شده «شَدِیدُ الْقُوی» در ذات خداوند و «ذُو مِرَّهٍ» یعنی تندرست و به دور از هر عیب و ایراد، نیز گفتهاند «ذُو مِرَّهٍ» یعنی توانمند در مرور در آسمان یعنی

در رفتن و آمدن و فرود آمدن و فراز رفتن؛ جبرئیل در همان هیئتی که بر آن خلق شده بود پس از نزولش بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله باقی ماند(1).

کلام حق تعالی «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» یعنی هر آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله از فیء به شما داد بگیرید و به آن راضی باشید و هر فرمانی به شما داد انجام دهید و از هر چه شما را نهی کرد دست بکشید، زیرا امر و نهی او فقط بر اساس فرمان خداست.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند هر چه را به هر پیامبری عطا کرد به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا کرد؛ سلیمان علیه السلام فرمود: «فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(2) {بی شمار ببخش یا نگاه دار.} و به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

کلام حق تعالی «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ» یعنی در میان عرب که امتی اُمّی بودند و خواندن و نوشتن نمیدانستند و پیامبری به سویشان برانگیخته نشده بود، نیز گفتهاند یعنی اهل مکه زیرا مکه را اُمّ القری مینامند. «رَسُولًا مِنْهُمْ» یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله که نَسَبش نسب آنان است و از جنس خودشان است، وجه نعمت در این است که خداوند موافق با بشارتی که در کتب پیامبران پیشین آمده بود، نبوت را در انسانی اُمّی قرار داد تا از این توهم دور باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در حکمتی که آورده از حکمتها و کتابهایی کمک گرفته که پیشتر خوانده و به این حقیقت نزدیک باشد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ، همخوان با آنچه در کتب پیشینیان آمده، مردم را از اخبار امتهای پیشین و قرون گذشته آگاه میکند، این منبعیٍّ جز وحی ندارد. «یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ» یعنی قرآن را بر آنان بخواند، «وَ یُزَکِّیهِمْ» یعنی و آنان را از کفر و گناه پاک کند و به راهی دعوت کند که در آن پاک میشوند، «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ» کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی شرایع، نیز گفتهاند حکمت اعمّ از کتاب و سنّت و اراده خداوند متعال است، پس حکمت

1- . مجمع البیان 9: 172 و 173
2- . ص / 39

همان علمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمل یا پرهیز در راستای امور دین و دنیا بر اساس آن حرکت میکند. «وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِينٍ» یعنی آنها تا پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به سویشان برانگیخته شود، همواره بهطور آشکار و هویدا از راه حق به دور و از راه دین بیرون بودهاند، «وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ» یعنی مومنان بعدی را «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی همه مومنانِ پس از صحابه تا روز قیامت، زیرا خداوند سبحان پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی همه آنان برانگیخته و شریعت وی بر همه آنان لازم است گرچه به دوره صحابه نپیوستهاند، نیز بنا به روایتی از امام محمد باقر علیه السلام گفتهاند یعنی عجمیان و کسانی که به زبان عرب سخن نمیگویند.

نیز روایت شده که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد، به ایشان عرض شد: اینان کیستند؟ حضرت دست بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: اگر دین در ثریا باشد بیگمان مردانی از اینان به آن دست مییابند.

بر این اساس از آن رو گفته «مِنْهُمْ» که آنان نیز وقتی اسلام آوردند از خود اینان میشوند، همچنین گفتهاند «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی در فضیلت و پیشینه، زیرا تابعین شأن و مقام صحابه پیشینهدار و نیکانِ مومنان را درنمییابند. «وَ هُوَ الْعَزِيزُ» که مغلوب نمیشود، «الْحَكِيمُ» در همه کارهایش. «ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ» یعنی نبوتی که خداوند به رسولش اختصاص داد، «يُؤْتِيهِ» یعنی آن را عطا میکند، «مَنْ يَشاءُ» بر مبنای صلاحی که خود در کار بعثت و حمل بار رسالت میبیند. «وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» خداوند با بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر خلق خود منّت بسیار دارد(1).

کلام حق تعالی «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً» یعنی قرآن را، نیز بنا به روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام گفتهاند یعنی رسول خود را، «رَسُولاً» یا بدل است از «ذِكْراً» که در این صورت منظور از رسول یا جبرئیل است یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، و یا مفعول است برای فعل محذوف یعنی «أرسلَ رسولاً» (رسولی

1- . مجمع البیان 10: 284

فرستاده) که در این صورت منظور از رسول حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و یا مفعول است برای «ذِکْراً» یعنی ذکر رسول را سوی شما فرو فرستاده است که در این صورت هر دو وجه برای رسول محتمل است، جواز برداشت بر اساس وجه اول این است که منظور از ذکر شرافت باشد یعنی فرستادهای شرافتمند را به سوی شما فرو فرستاده است. «الظُّلُماتِ» کفر و جهل است و «النُّورِ» ایمان و علم(1).

درباره کلام حق تعالی «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» در تفسیر کوثر اختلاف نظر هست: گفتهاند رودی است در بهشت،

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رودی است در بهشت که خداوند آن را در عوض پسر پیامبرش صلی الله علیه و آله به وی داده است.

گفتهاند حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است که در روز قیامت انبوه مردم کنار آن جمع میآیند، گفتهاند کوثر یعنی خیر بسیار، گفتهاند یعنی نبوت و کتاب، گفتهاند یعنی قرآن، گفتهاند یعنی انبوه یاران و پیروان، گفتهاند یعنی نسل و ذریّه فراوان، و بنا بر روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام گفتهاند یعنی شفاعت؛ کوثر در لفظ محتمل همه این معانی میباشد و لذا باید بر اساس همه اقوالی که گفته شد برداشت شود چراکه خداوند سبحان به پیامبر صلی الله علیه و آله خیر بسیار در دنیا عطا کرده و به ایشان از خیر بسیار در آخرت وعده داده. «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ» خداوند سبحان به پیامبر صلی الله علیه و آله امر میکند شکر این نعمت بزرگ را به جا آورد و میفرماید: پس نماز عید را به جا آور و قربانی خود را تقدیم کن، نیز گفتهاند یعنی نماز واجب ظهر را در «جَمع»(2)

به جا آور و قربانی خود را در «منا» تقدیم کن، همچنین گفتهاند نماز واجب را به جای آور و با نَحر (بالای سینه) خود سوی قبله رو کن؛ عرب میگوید «منازلنا تتناحر» یعنی خانههای ما سینه به سینه هم است، یعنی روبروی هم است.

1- . مجمع البیان 10: 310

2- . «جمع» به فتح اول و سکون دوم یعنی «مزدلفه» و «مشعر» که به سبب اجتماع حاجیان در آنجا «جمع» نامیده شده است.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: یعنی در نمازت دستانت را تا نَحر (بالای سینه) بالا بیاور.

عمر بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان درباره این آیه فرمود: یعنی دستانت را تا روبروی صورتت بالا بیاور.

عبدالله بن سنان نیز همانند این حدیث را از امام علیه السلام روایت کرده ااست.

و از جمیل روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ» پرسیدم، امام علیه السلام با دستانش فرمود اینگونه، یعنی در آغاز نماز دستانش را تا روبروی صورتش به سوی قبله بالا آورد.

از حمّاد بن عثمان روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره «نَحر» پرسیدم، ایشان دستانش را تا سینه بالا آورد و فرمود اینگونه، سپس دستانش را بالاتر برد و فرمود اینگونه، یعنی در آغاز نماز با دستانش سوی قبله رو کرد.

«إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» یعنی کینهتوز تو خودش از خیر گسسته است یعنی عاص بن وائل، و گفتهاند یعنی او با گسستنش از همه نیکیها خوارترین و ذلیلترین است، نیز گفتهاند یعنی در حقیقت او فرزندی ندارد و کسی که به عنوان فرزند به او نسبت داده میشود فرزند او نیست. مجاهد میگوید: «الْأَبْتَرُ» کسی است که دنبالهای ندارد و این پاسخ به سخن قریشیان است که گفتند محمد دنبالهای ندارد و وقتی بمیرد از او راحت میشویم و یادش به فراموشی میرود زیرا کسی جانشینش نمیشود تا مردم را به یاد و نام او دعوت کند و اینگونه کارش پایان میگیرد، در این سوره بر صدق پیامبرمان صلی الله علیه و آله و صحّت نبوت ایشان دلالتهایی هست: یکی اینکه از آنچه در جان دشمنان حضرت میگذشته و از آنچه بر زبانهایشان جاری بوده خبر داده حال آنکه این به گوش حضرت نرسیده بوده، پس همانگونه بوده که سوره به حضرت خبر داده.

دوم اینکه فرموده: «أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» پس بنگر چگونه دین حضرت گسترش یافت و کار ایشان بالا گرفت و ذریّهاش چنان فزونی یافت که نَسَب

حضرت بیشتر از هر نسبی شد حال آنکه در آن هنگام هیچ یک از اینها وجود نداشت.

سوم اینکه همه زبانآوران عرب و عجم از آوردن کلامی همچون این سوره ناتوان شدند، این سوره با همه ایجازی که در لفظ داشت آنان را در این کار به نبرد طلبید و آنان با همه حرص و ولعی که برای ابطال امر حضرت از زمان بعثت ایشان تا آن هنگام داشتند به ناتوانی رسیدند؛ این غایت اعجاز است.

چهارم اینکه خداوند سبحان به حضرت وعده پیروزی بر دشمنان داد و از سقوط کار آنان و گسستن دین و دنبالهشان خبر داد و خبری که داده شد به تحقق پیوست، این سوره کوتاه از همگونیِ مقاطع در فواصل و از سهولت مخارج حروف با حُسن تألیف و از تقابل همه معانی به شایستهترین نحو برخوردار است و این همه بر هر کس که مجاری کلام عرب را بشناسد پوشیده نیست(1).

روایات:

1. الأمالی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من پنج چیز عطا شده که پیش از من به هیچ کس داده نشده، زمین برای من سجدهگاه و پاککننده قرار داده شد، غنیمت برای من حلال شد، من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم، به من جوامع کلام داده شد و به من شفاعت عطا شد(2).

توضیح: در کلام حضرت «مسجداً» (سجدهگاه) یا به معنای مصلّی (محل نماز گزاردن) است، بر این معنا سجدهگاه برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله متفاوت از امتهای پیشین بوده زیرا آنان مجاز نبودهاند در هر جایی نماز بگزارند مگر در دیرها و کنیسههایشان، و یا یعنی آنچه که سجده بر آن صحیح است، که البته معنای نخست مشهورتر است. «طهوراً» (پاککننده) اشاره دارد به آنچه که احداث را با تیمم پاک میکند و یا ناپاکیهای بعضی جاها همچون کف پا و کف دست را پاک

1- . مجمع البیان 10: 549 و 550

2- . أمالى الصدوق: 130

میکند و یا مخرج مدفوع را با سنگ و کلوخ پاک میکند. «مغنم» به فتح (غنیمت) یعنی آنچه که از اموال مشرکین در جنگ به دست میآید، مشهور است که حلال بودن غنیمت از ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله و امت ایشان بوده و امتهای پیش از آنان یا جهاد با کفار برایشان مجاز نبوده و یا جهاد برایشان مجاز بوده اما غنیمت برایشان مجاز نبوده و لذا غنایمی که به دست میآمده در آتش انداخته و سوزانده میشده است، اما خداوند آن را برای این امت مجاز کرد. در «نصرتُ بالرّعب» (با بیم یاری شدم) بیم از مواردی است که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص بوده، این بیم در دل دشمنان میافتاده و آنان را میترسانده حال آنکه آنان با حضرت به اندازه مسیر یک ماه فاصله داشتهاند. درباره «جوامع الکلام» گفتهاند یعنی قرآن چراکه خداوند در قرآن معانی بسیاری را در الفاظ معدودی جمع آورده است، نیز گفتهاند یعنی بقیه سخنان موجز پیامبر صلی الله علیه و آله مشتمل بر حکمتهای عالی و معانی بسیار.

2. الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جدّ ارجمند خود علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل کرده: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند وقتی آدم علیه السلام در بهشت بود شما کجا بودی؟ حضرت فرمود: من در صُلب او بودم و با او در صُلبش بر زمین فرود آمدم، در صُلب پدرم نوح علیه السلام بر کشتی سوار شدم و در صُلب پدرم ابراهیم علیه السلام در آتش انداخته شدم، هیچ یک از والدین من هرگز بر زنا جمع نیامدند، خداوند عزّوجل همواره مرا رهیافته و رهنمون از صُلبهای پاک به رحِمهای پاکیزه منتقل کرد تا اینکه با من برای نبوت عهد بست و برای اسلام از من پیمان گرفت و همه چیز را درباره وصف من بیان فرمود و در تورات و انجیل ذکر مرا ثبت کرد و مرا به آسمانش فراز بُرد و نامی از نامهای خود برایم برگرفت، امت من حمّاد (بسیار ستاینده) هستند و خداوند صاحب عرش محمود (ستایش شده) است و من محمد (ستوده) هستم(1).

1- . أمالی الصدوق: 371

3. در معانی الأخبار نیز همانند این خبر از جابر انصاری روایت شده است(1).

شیخ صدوق در ادامه گفته: این حدیث از طرق بسیاری روایت شده است.

4. الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزّوجل آفریدگان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در بهترین آن دو قرار داد، این همان کلام خداوند عزّوجل درباره اصحاب یمین (یاران راست) و اصحاب شِمال (یاران چپ) است، من از یاران راست هستم و بهترین یاران راست هستم، سپس آن دو گروه را در سه دسته قرار داد و مرا در بهترین آن سه نهاد، این همان کلام خداوند عزّوجل است: «فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(2) { یاران دست راست کدامند یاران دست راست، و یاران چپ کدامند یاران چپ، و سبقت گیرندگان مقدمند.} من از سبقتگیرندگان هستم و بهترینِ سبقتگیرندگان هستم، سپس آن سه دسته را در قبیلههایی قرار داد و مرا در بهترین آن قبایل نهاد، این همان کلام خداوند عزّوجل است: «وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ»(3) {و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.} من پرهیزگارترینِ فرزندانِ آدم و گرامیترین آنان نزد خداوند هستم و فخر نمیفروشم، سپس قبایل را در خانههایی قرار داد و مرا در بهترین خانه نهاد، این همان کلام خداوند عزّوجل است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(4)

{خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.} (5)

1- . معانی الأخبار: 21
2- . واقعه / 8 - 10
3- . حجرات / 13
4- . احزاب / 33
5- . أمالی الصدوق: 374

5. در تفسیر قمی نیز همانند این حدیث با افزودههایی از حُذَیفه بن یمان روایت شده است.

توضیح: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله «لا فخر» یعنی این را از روی برشمردن نعمت میگویم نه از روی فخر فروشی و بزرگی جویی.

6. الأمالی: امام محمد باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل فرمود: ابوذر و سلمان به راه افتادند و جویای رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. به آنها گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله سوی ناحیه قُباء رفته است. آنها در پی حضرت رفتند و ایشان را به زیر درختی در سجده یافتند. نشستند و آنقدر منتظر ماندند که گمان کردند پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفته است. برخاستند تا ایشان را بیدار کنند که ناگاه حضرت سر به سوی آنها بر آورد و سپس فرمود: دیدم که نشستید و حرفهایتان را شنیدم، من خواب نبودم، خداوند پیش از من هر پیامبری را سوی امت خودش و به زبان قوم خودش مبعوث کرد اما مرا به زبان عربی سوی سیاه و سرخ برانگیخت و در باب امتم پنج ویژگی به من عطا فرمود که پیش از من به هیچ پیامبری عطا نکرده بود: مرا با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری کرد چنانکه هر قومی، با اینکه میان من وآنها به اندازه یک ماه فاصله هست، صدای مرا میشنوند و اینچنین به من ایمان میآورند. غنیمت برای من حلال شد. زمین برای من سجدهگاه و پاککننده قرار داده شد چنانکه هر کجای آن باشم از تربتش تیمم میکنم و بر آن نماز میگزارم. برای هر پیامبری درخواستی نهاد که آنها آن را از او میخواستند و او آن را در دنیا به آنان عطا میفرمود، چون به من درخواستی عطا فرمود من درخواست خود را برای شفاعت مومنان امتم در روز قیامت اندوختم و او پذیرفت. و به من جوامع علم و کلیدهای کلام را عطا فرمود. خداوند آنچه را به من عطا فرمود پیش از من به هیچ پیامبری عطا نکرد. پس درخواست من تا روز قیامت ادامه مییابد تا به کسانی برسد که خداوند را در حالی

ملاقات میکنند که هیچ چیزی را شریک او نگرفتهاند و به من مومن هستند و ولایت وصیّ مرا در دل دارند و اهل بیتم را دوست میدارند(1).

در بشاره المصطفی نیز همانند این حدیث روایت شده است(2).

توضیح: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله «بِلسان قومه» چه بسا به این معنا باشد که همه پیامبران، چه اولوالعزم و چه جز آنان، در ابتدا سوی قومی به زبان خودشان برانگیخته میشدهاند و در ادامه اگر اولوالعزم میبودهاند دینشان پس از آن قوم به واسطه پیامبران غیر اولوالعزم و اوصیاء نزد اهل دیگر زبانها عمومیت مییافته، و یا اینکه در زمان خود آن پیامبر اولوالعزم پیامبر دیگری سوی قوم دیگری به زبان خودشان برانگیخته میشده و دین آن پیامبر اولوالعزم را به آنان میرسانده، اما پیامبر ما صلی الله علیه و آله به زبان خود سوی همه اقوام برانگیخته شد و خودش دین خود را در زمان خود به آنان رسانید، پیامبر صلی الله علیه و آله سوی کسرا و قیصر و گروههای دیگر پیغام فرستاد و رسالت خود را به آنان رسانید. این سخن که «مسألتی بالغه» یعنی دعا و شفاعت من بهطور کامل تا روز قیامت برای آنان ادامه دارد و در دنیا برایشان دعا میکنم و در آخرت برایشان شفاعت میکنم.

7. الأمالی: از عبدالله بن عباس روایت شده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود: به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود، مرا نبیّ و او را وصیّ گرداند، به من کوثر را و به او سلسبیل را عطا فرمود، به من وحی را و به او الهام را عطا فرمود، مرا شبانه نزد خود فراز بُرد و برای او درهای آسمان و پردهها را گشود چنانکه او مرا میدید و من او را میدیدم. ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به گریه افتاد. عرض کردم: چرا به گریه افتادی پدر و مادرم به فدایت! فرمود: ای ابن عباس! نخستین سخنی که پروردگارم با من گفت این بود که فرمود: ای محمد! به زیر خود بنگر! من دیدم پردهها شکافته شده و درهای آسمان گشوده شده، ناگاه علی علیه السلام را دیدم که سر به سوی من بلند

1- . مجالس ابن الشیخ: 35 و 36

2- . بشاره المصطفى: 103

کرده، او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم عزّوجل با من سخن گفت. عرض کردم: ای رسول خدا! پروردگارت چه فرمود؟ حضرت فرمود: به من فرمود: ای محمد! من علی علیه السلام را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار دادهام، پس او را آگاه کن، این اوست که صدایت را میشنود. من او را باخبر کردم حال آنکه روبروی پروردگارم عزّوجل بودم. او به من گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آنگاه خداوند به فرشتگان فرمود به علی علیه السلام سلام کنید. آنان سلام کردند و او سلامشان را پاسخ داد. من میدیدم که فرشتگان مژده او را به یکدیگر میدهند و بر هر یک از فرشتگان آسمان که گذر میکردم به من شادباش میگفتند و میگفتند: ای محمد! به خدایی که تو را بر حق برانگیخت وقتی خداوند عزّوجل پسر عمویت را جانشین تو گرداند شادی همه فرشتگان را فرا گرفت. و میدیدم که حاملان عرش سرهایشان را سوی زمین خَم کردهاند. گفتم: ای جبرئیل! چرا حاملان عرش سرهایشان را خَم کردهاند؟ گفت: ای محمد! یکایک فرشتگان برای مژده جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام به رخسار او نگریستند به جز حاملان عرش، در این لحظه آنان از خداوند عزّوجل اجازه گرفتند و او به آنان نیز اجازه داد تا علی بن ابی طالب علیه السلام را ببینند و آنان وی را دیدند. وقتی از آسمان فرود آمدم من این خبر را به او دادم و او نیز همین خبر را برای من بازگفت. اینچنین دانستم در هر قدمگاهی گام گذاشتهام آن را پیش چشم علی علیه السلام گشودهاند و او آن را دیده. ابن عباس میگوید: عرض کردم: ای رسول خدا! به من توصیهای فرما. فرمود: بر تو باد دوستی علی بن ابی طالب، به خدایی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت خداوند از هیچ بندهای هیچ کار نیکی را نمیپذیرد تا اینکه درباره دوستی علی بن ابی طالب از او بپرسد، حال آنکه حق تعالی خود بهتر میداند، اگر با ولایت علی نزد خدا آمده باشد خداوند عملش را بر بنیانی که داشته میپذیرد، اما اگر با ولایت علی نیامده باشد از هیچ چیز دیگری از او نمیپرسد و فرمان میدهد تا او را به دوزخ اندازند، ای ابن عباس! به خدایی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت دوزخ بر کینهتوزان علی علیه السلام بسیار خشمگینتر است تا از کسانی که میپنداشتهاند خداوند فرزندی دارد، ای ابن عباس! اگر فرشتگان مقرّب و انبیاء مُرسَل

همه بر کینه علی علیه السلام جمع آیند، که البته هرگز چنین نکنند، بیگمان خداوند آنان را با آتش دوزخ عذاب میکند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کسی هست که کینه او را داشته باشد؟ فرمود: ای ابن عباس! آری، گروهی کینه او را دارند که میگویند از امت من هستند، اما خداوند هیچ بهرهای از اسلام برای آنان نگذاشته، ای ابن عباس! از نشانههای کینه آنان از علی این است که کسی را که مقامش به زیر اوست بر او ترجیح میدهند، به خدایی که مرا بر حق برانگیخت خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده که نزدش از من ارجمندتر باشد و هیچ وصیّ را برنگزیده که نزدش از وصیّ من علی ارجمندتر باشد. ابن عباس میگوید: من همواره نسبت به او همانگونهام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد و مرا به دوستی او توصیه کرد و این نزد من بزرگترین عمل است. ابن عباس میگوید: بعد از آن مدت زمانی گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آستانه وفات رسید. من نزد ایشان رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! اجل شما فرا رسیده، به من چه دستوری میدهید؟ فرمود: ای ابن عباس! مخالف کسی باش که با علی مخالفت میکند و هرگز پشتیبان و دوستش مباش. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا به مردم دستور نمیدهی مخالفت با او را کنار بگذارند؟ ناگاه حضرت چنان به گریه افتاد که از هوش رفت. سپس فرمود: ای ابن عباس! علم پروردگارم بر کار آنان رقم خورده است، به خدایی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت هیچ یک از کسانی که با او مخالفت کردهاند و حقّش را منکر شدهاند از دنیا نمیروند تا اینکه خداوند متعال نعمتی را که در اختیار داشتهاند دگرگون سازد، ای ابن عباس! اگر میخواهی خداوند را در حالی ملاقات کنی که از تو خشنود است راه علی بن ابی طالب را پیش گیر و هر جا او تغییر جهت داد با او تغییر جهت ده و از امامت او راضی باش و با دشمنانش دشمن باش و با دوستانش دوست، ای ابن عباس! مبادا درباره او شک به تو راه یابد چراکه شک به علی علیه السلام کفر به خداوند متعال است(1).

1- . مجالس ابن الشیخ: 64 و 65

: در الروضه و در الفضائل نیز همانند این خبر روایت شده است(1).

توضیح: سخن حضرت «و لن یفعلوا» یعنی حال آنکه آنان هرگز چنین نمیکنند. «إنّه لأکبر عملی» یعنی ولایت او را بزرگترین عمل خود برمیشمارم.

8. قرب الأسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی مردم را در دو نیم قرار داد و من در نیم بهتر قرار گرفتم، سپس این نیم را سه بخش کرد و من در ثلث بهتر قرار گرفتم، هرگز هیچ رگی در من از زنا شکل نگرفته و همه رگهای من تا به آدم علیه السلام از نکاحی همچون نکاح اسلام شکل گرفته است(2).

توضیح: در سخن حضرت «ثم قسّم النصف الأخیر ثلاثه» مراد از «النصف الأخیر» همان «أصحاب الیمین» (یاران راست) است، شاید هم یعنی آن را به دو نیم کرد تا با «أصحاب الشِّمال» (یاران چپ) سه دسته شوند همچنانکه گذشت، و یا به اعتبار نامیده شدن به «سابقین» و «مقربین» سه دسته شدهاند، و یا به اعتبار تقسیم به پیامبران و دیگران، و یا تقسیم به پیامبران اولوالعزم ودیگران. فیروزآبادی میگوید: «عرقَ فی الأرض» یعنی رفت در زمین و «أعرق الشّجر» یعنی ریشههای درخت در زمین استوار شد.

9. الخصال: از ابی اُمامه روایت شده که وی گفت: عرض کردم: ای رسول خدا سرآغاز امر شما چه بود؟ ایشان فرمود: دعای پدرم ابراهیم علیه السلام و مژده عیسی بن مریم علیه السلام و اینکه مادرم دید چیزی از او بیرون میآید که کاخهای شام از آن نور میگیرند(3).

توضیح: سخن وی «سرآغاز امر شما چه بود؟» یعنی آغاز ظهور حضرت . دعای ابراهیم علیه السلام این بود: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ»(4) {پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر

1- . الروضه: 156 و الفضائل: 5 - 7

2- . قرب الأسناد: 53
3- . الخصال 1: 83
4- . بقره / 129

آنان بخواند.} و مژده عیسی علیه السلام این بود: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(1)

{و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم.}

10. الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی اهل زمین را در دو گروه قرار داد و مرا در بهترینِ آن دو نهاد، سپس این نیم را سه بخش کرد و من در این سه گروه بهترین شدم، او از میان مردم قوم عرب را برگزید و از میان قوم عرب قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم پسران عبدالمطلب را برگزید و از میان پسران عبدالمطلب مرا برگزید(2).

11. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با چهار چیز به من برتری داده شد: زمین برای امت من سجدهگاه و پاککننده گشت و اینچنین هر کس از امت من بخواهد نماز بخواند اما آبی نیابد و زمین را بیابد زمین برایش سجدهگاه و پاککننده قرار داده شده، من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم که به اندازه مسیر یک ماه جلوتر از من میرفت، غنایم برای امت من حلال شد، و من به سوی تمامی مردم فرستاده شدم(3).

توضیح: ظاهر کلام بر این است که بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سوی تمام مردم از ویژگیهای ایشان بوده حال اینکه این معنا مخالف باور مشهور است که برخی از پیامبران اولوالعزم نیز اینچنین بودهاند، میتوان منظور این سخن را چنین گرفت که فرستادن حضرت به سوی همه کسان چه در روزگار ایشان و چه پس از ایشان بوده است بدون اینکه شریعت ایشان نسخ شود، افزون بر اینکه برتری یافتن حضرت به این امور با شرکت پیامبران دیگر در آنها منافاتی ندارد؛ خدا میداند.

1- . صف / 6
2- . الخصال 1: 19 و 20
3- . الخصال 1: 94

12. الأمالی: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود: به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود، مرا نبیّ و علی علیه السلام را وصیّ گرداند، به من کوثر را و به علی علیه السلام سلسبیل را عطا فرمود، به من وحی را و به علی علیه السلام الهام را عطا فرمود، مرا شبانه نزد خود فراز بُرد و برای او درهای آسمان و را گشود چنانکه او هر آنچه را من میدیدم میدید و به هر آنچه من مینگریستم مینگریست. سپس فرمود: ای ابن عباس! مخالف کسی باش که با علی علیه السلام مخالفت میکند و هرگز نه پشتیبان چنین کسی باش و نه با او دوست باش، به خدایی که مرا بر حق برانگیخت هر که با او مخالفت کند خداوند نعمتی را که در اختیار داشته دگرگون میسازد و پیش از آنکه او را به دوزخ بیاندازد سیمایش را زشت میگرداند، ای ابن عباس! درباره علی علیه السلام شک نکن که شک درباره او کفری است که انسان را از ایمان خارج میکند و ماندگاری در دوزخ را بر او واجب میسازد(1).

در الخصال نیز از عبدالرحمن عَرزَمی این حدیث تا آنجا که میفرماید «و به هر آنچه من مینگریستم مینگریست» روایت شده که سپس میگوید: این حدیث سخنی طولانی است(2).

13. الخصال: امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار پیامبر را از برای شمشیر برگزید: ابراهیم علیه السلام و داوود علیه السلام و موسی علیه السلام و من(3).

14. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من پنج چیز عطا شده که پیش از من به هیچ کس داده نشده، زمین برای من سجدهگاه و پاککننده قرار

1- . أمالی ابن الشیخ: 113
2- . الخصال 1: 141
3- . الخصال 1: 107

داده شد، من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم، غنیمت برای من حلال شد، به من جوامع کلام داده شد و به من شفاعت عطا شد(1).

15. الأمالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از فرزندان ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را برگزید و از پسران اسماعیل علیه السلام کِنانه را برگزید و از پسران کنانه قریش را برگزید و از قریش هاشم را برگزید و از هاشم مرا برگزید(2).

16. الأمالی: عطاء بن ثابت از امام محمد باقر علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از جدّ ارجمند خود علیه السلام از امام علی علیه السلام روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من پنج چیز عطا شده که پیش از من به هیچ کس داده نشده، من به سوی سفید و سیاه و سرخ فرستاده شدم، زمین برای من سجدهگاه قرار داده شد، من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم، غنایم برای من حلال شد حال آنکه برای کسی حلال نشده بود –و یا: پیش از من برای هیچ پیامبری حلال نشده بود،- و به من جوامع کلام عطا شد. عطاء میگوید: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: جوامع کلام چیست؟ فرمود: قرآن(3). ابو المفضل می گوید: این حدیث حران است و در این طریق کسی جز موسی بن جعفر حرانی آن را روایت نکرده است.

میگویم: همه این ابواب از اخبار مربوط به فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله آکنده است، در این باره پیشتر در باب نامهای پیامبر صلی الله علیه و آله خبر جابر آمد.

17. الأمالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت من بر در بهشت میآیم و در میزنم. دربان بهشت میگوید: کیستی؟ من میگویم: محمد هستم، و او میگوید: درباره تو دستور داشتم که پیش از تو در را برای هیچ کس باز نکنم(4).

1- . الخصال 1: 140 و 141
2- . أمالی ابن الشیخ: 154
3- . أمالی ابن الشیخ: 309

4- . أمالى ابن الشيخ: 252

18. تفسیر عیاشی: امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: من به تو وحی کردم همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردم؛ پس تمامیِ وحی برای حضرت جمع آمده است.

توضیح: در قرآن مجید آمده: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ» {ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [نیز] وحی کردیم.} شاید آنچه در خبر آمده در قرائت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین بوده، یا اینکه آیه را به مضمون نقل کردهاند؛ در هر حال غرض این است که منظور از این تشبیه با «کَما» تشبیه کامل است، یعنی همه آنچه به آنان وحی شده به حضرت نیز وحی شده است.

19. المجالس: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از فرزندان ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را برگزید و از اسماعیل علیه السلام کِنانه را برگزید و از کنانه قریش را برگزید و از قریش پسران هاشم را برگزید و از پسران هاشم مرا برگزید(1).

20. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آخرین پیامبر و علی علیه السلام آخرین وصیّ است(2).

21. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور فرزندان آدم علیه السلام هستم، این را از روی فخرفروشی نمیگویم(3).

22. الأمالی: حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور فرزندان آدم علیه السلام تا به روز قیامت هستم و این را از روی فخرفروشی نمیگویم، من نخستین کسی هستم که زمین به روی او شکافته میشود و

1- . مجالس المفید: 126
2- . عیون أخبار الرضا: 23

3- . عيون أخبار الرضا: 202

این را از روی فخرفروشی نمیگویم، من نخستین کسی هستم که شفاعت میکند و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته میشود(1).

23. تفسیر عیاشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته میفرمود: «إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ»(2)

{اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.} تا اینکه سوره فتح نازل شد و حضرت دیگر این سخن را تکرار نکرد(3).

توضیح: پیامبر صلی الله علیه و آله بهخاطر این آیه دیگر آن سخن را تکرار نکرد: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(4) {تا

خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.}

24. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی اسلام را به دست من آشکار گرداند و فرقان را بر من نازل فرمود و کعبه را به دست من فتح کرد و مرا بر همه آفریدگانش برتری بخشید و مرا در دنیا سرور فرزندان آدم علیه السلام و در آخرت زیور قیامت گرداند، او ورود به بهشت را بر همه پیامبران حرام گرداند تا آنگاه که مرا وارد بهشت کند و بهشت را بر امتهای آنان حرام گرداند تا آنگاه که امت مرا وارد بهشت کند، او خلافت را از پس از من تا هنگامی که در صور دمیده میشود در میان اهل بیت من نهاد، هر کس به سخن من کفر ورزد به خداوند والا کفر ورزیده است(5).

25. الإحتجاج: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: چهل تن از یهودیان از مدینه به راه افتادند و گفتند ما را نزد این کاهن دروغگو ببرید تا رو در رویش او را بکوبیم و به او بگوییم که به دروغ میگوید من فرستاده پروردگار جهانیان هستم؛ چگونه او فرستاده خداست حال آنکه آدم علیه السلام از او برتر است و نوح علیه

1- . أمالی ابن الشیخ: 170
2- . انعام / 15

3- . علامه بحرانی نیز این حدیث را در تفسیر البرهان آورده: 4: 195، وی حدیث زراره و حمران را نیز آورده: 1: 427.
4- . فتح / 2
5- . الخصال 2: 42

السلام از او برتر است و ... ؟! و اینچنین از پیامبران نام بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن سلام فرمود: تورات میان ما حَکَم باشد، و یهودیان به حُکم تورات رضایت دادند. یهودیان عرض کردند: آدم علیه السلام از تو برتر است زیرا خداوند متعال او را با دست خود آفرید «وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ»(1)

{و از روح خویش در او دمید.} پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آدمِ پیامبر علیه السلام پدر من است اما من از عطایی برتر از عطای آدم برخوردار شدهام. یهودیان گفتند: چه عطایی؟ فرمود: منادی هر روز پنج مرتبه ندا سر میدهد: گواهی میدهم هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداست، اما نمیگوید آدم فرستاده خداست، و لوای حمد در روز قیامت در دست من است نه در دست آدم. یهودیان عرض کردند: راست گفتی ای محمد! این در تورات نگاشته شده. فرمود: این اولی. یهودیان عرض کردند: موسی علیه السلام از تو برتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا؟ گفتند: چون خداوند عزّوجل با چهار هزار کلام با او سخن گفت اما با تو سخنی نگفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از عطایی برتر از آن برخوردار شدهام. عرض کردند: چه عطایی؟ فرمود: خداوند عزّوجل فرمود: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ»(2)

{منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد.} من بر بال جبرئیل علیه السلام سوار شدم،تا اینکه به آسمان هفتم رسید، آنگاه من سدره المنتهی را «عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی»(3)

{در همان جا که جنه الماوی است} پشت سر گذاشتم تا اینکه به ساق عرش رسیدم، ناگاه از ساق عرش ندا رسید: من همان خدایی هستم که هیچ خدایی جز من نیست، خداوند سلام و مؤمن و مُهَیمن و عزیز و جبّار و متکبّر و رؤوف و رحیم. و من خداوند را با قلبم و نه با چشمم دیدم. این از آن برتر است. یهودیان عرض کردند: راست گفتی ای محمد! این در تورات نگاشته شده. رسول خدا صلی الله علیه

1- . سجده / 9

2- . اسراء / 1
3- . نجم / 15

و آله فرمود: این دومی. عرض کردند: نوح علیه السلام از تو برتر است. فرمود: برای چه؟ عرض کردند: زیرا او سوار کشتی شد و کشتی او بر کوه جودی گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من چیزی برتر از آن عطا شده است. عرض کردند: چه چیزی؟ فرمود: خداوند عزّوجل رودی در آسمان به من عطا کرده که از زیر عرش میگذرد و هزار هزار کاخ، یک آجر از طلا و یک آجر از نقره، بر روی آن است و گیاهش زعفران است و سنگریزههایش درّ و یاقوت است و زمینش از مشک سفید است و آن دهشی نیک برای من و امّت من است و این همان کلام خداوند متعال است: «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ»(1)

{ما تو را [چشمه] کوثر دادیم.} عرض کردند: راست گفتی ای محمّد! این در تورات نگاشته شده و این بهتر از آن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این سومی. عرض کردند: ابراهیم علیه السلام از تو برتر است. فرمود: برای چه؟ عرض کردند: زیرا خداوند او را خلیل خود قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر ابراهیم علیه السلام خلیل اوست من محمد، حبیب او هستم. عرض کردند: چرا محمد نامیده شدی؟ فرمود: خداوند مرا محمد نامید و نام مرا از نام خود برگرفت، او محمود است و من محمد هستم و امت من حامد هستند. یهودیان عرض کردند: راست گفتی ای محمد! این بهتر از آن است. فرمود: این چهارمی. یهودیان عرض کردند: عیسی علیه السلام از تو برتر است. حضرت فرمود: برای چه؟ عرض کردند: زیرا روزی عیسی بن مریم علیه السلام پشت بیت المقدس بود که ناگاه شیاطین آمدند او را ببرند و خداوند عزّوجل به جبرئیل دستور داد که با بال راست خود بر صورت شیاطین بزن و آنان را به دوزخ بیانداز، و جبرئیل با بال خود بر صورت آنان زد و آنان را به دوزخ انداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من چیزی برتر از آن عطا شده است. عرض کردند: چه چیزی؟ فرمود: پس از جنگ بدر از نبرد با مشرکین برمیگشتم و بسیار گرسنه بودم، همینکه وارد مدینه شدم زنی یهودی به پیشوازم آمد، او یک کاسه بزرگ بر سر داشت که در آن بزغاله بریان بود و در آستینش نیز قدری شکر داشت. گفت: سپاس خدایی را که به

1- . کوثر / 1 - 3

تو سلامتی بخشید و تو را بر دشمنانت پیروز و کامیاب گرداند، من از برای خدا نذر کرده بودم که اگر از جنگ بدر سالم و با غنیمت بازگشتی این بزغاله را قربانی کنم و آن را بریان کنم و برای تو بیاورم تا بخوری. پیامبر صلی الله علیه و آله میفرماید: من از شهباء، قاطر خود پیاده شدم و دست بر آن بزغاله بردم تا آن را بخورم که ناگاه خداوند زبان بزغاله را به سخن گشود و او بر چهار پایش ایستاد و گفت: ای محمد! مرا نخور به من سم زدهاند. یهودیان عرض کردند: راست گفتی محمد! این بهتر از آن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این پنجمی. عرض کردند: یکی دیگر باقی مانده، بعد از آن از پیشت میرویم. فرمود: بگویید. عرض کردند: سلیمان علیه السلام از تو برتر است. فرمود: برای چه؟ عرض کردند: زیرا خداوند عزّوجل شیطانها و انسانها و جنها و بادها و درندهها را به فرمان او در آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند برای من بُراق را مسخّر کرده که از دنیا و همه آنچه در دنیاست بهتر است، بُراق یکی از چهارپایان بهشت است که چهرهاش همچون چهره انسان است و سمهایش همچون سمهای اسب و دُمش همچون دُم گاو، از الاغ بزرگ تر است و از قاطر کوچک تر، زینش از یاقوت سرخ است و رکابش از مروارید سفید، با هفتاد هزار لگام از طلا افسار شده و دو بال آراسته به مروارید و یاقوت و زبرجد دارد و میان چشمانش نوشته شده: «هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، هیچ همتایی ندارد و محمد فرستاده خداست». یهودیان عرض کردند: راست گفتی ای محمد! این در تورات نگاشته شده و از آن بهتر است؛ ای محمد! گواهی میدهیم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده خدا هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: نوح در میان قوم خود به پا خاست و آنان را «أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عاماً»(1)

{نهصد و پنجاه سال} دعوت کرد. خداوند آنان را وصف کرده و از آنان کاسته و فرموده: «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِیلٌ»(2)

{و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند.} حال آنکه من در سن و سالی کم آنقدر پیرو یافتم که نوح در درازای عمر دراز خود نیافت، در بهشت صد و بیست هزار صف هست که امت من

1- . عنکبوت / 14
2- . هود / 40

هشتاد صف از آن را تشکیل میدهند، خداوند عزّوجل کتاب مرا بر کتابهای آنان چیره گرداند و با آن آنها را نسخ کرد، من آمدم و آنچه را آنان حرام کرده بودند حلال کردم و چندی از آنچه را حلال کرده بودند حرام کردم، از آن جمله موسی آمد و صید ماهی را در روز شنبه حرام کرد آنچنان که خداوند به کسانی که در میان آنها سرپیچی کردند فرمود: «کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ»(1)

{بوزینگانی طردشده باشید.} و آنان اینچنین شدند. اما من آمدم و صید آن را حلال کردم و خداوند عزّوجل فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُمْ»(2)

{صید دریا و ماکولات آن برای شما حلال شده است.} نیز من آمدم و همه گوشتها را حلال کردم حال آنکه شما آنها را نمیخوردید؛ سپس خداوند عزّوجل در کتابش بر من درود فرستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»(3)

{خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.} سپس خداوند متعال مرا به دلسوزی و مهربانی وصف کرد و در کتاب خود فرمود: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(4)

{قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.} خداوند عزّوجل فرمود با من سخن نگویند تا آنگاه که صدقهای بدهند و این برای هیچ پیامبری نبوده، خداوند عزّوجل فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً»(5) {ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه می کنید پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید.} و پس از آنکه این را بر آنان واجب شمرده بود با رحمتش این حُکم را از گردنشان برداشت(6).

1- . بقره / 65
2- . مائده / 96

3- . احزاب / 56
4- . توبه / 128 و 129
5- . مجادله / 12
6- . الإحتجاج / 28 و 29

26. محاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی شرائع نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود: توحید را، اِخلاص را، براندازی شرک را و نیز سرشت حنیفی را، و این مجموعه را با آسودگی، و نه با رهبانیت و گوشه نشینی، همراه کرد و در آن چیزهای پاک را حلال گرداند و چیزهای پلید را حرام گرداند و از دوش مردم «إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ»(1)

{قید و بندهایی را که بر ایشان بود} برداشت و اینچنین برتری پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان فهماند، سپس در آن نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و ارث و حدّ و فرائض و جهاد در راه خدا را بر او واجب گرداند و به او وضو را افزود و با فاتحه الکتاب و خواتیم سوره بقره و بخش مفصّل قرآن او را برتری بخشید و زمین را برایش سجدهگاه و پاک گردانید و او را به سوی همه سفید و سیاه و جنیان و انسیان فرستاد و به او جزیه را و اسارت و فدیه مشرکان را عطا کرد، سپس او را بر کاری مکلّف کرد که هیچ یک از پیامبران را به آن مکلّف نکرده بود: از آسمان شمشیری بدون نیام بر او فرو فرستاد و فرمود: «فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»(2)

{پس در راه خدا پیکار کن، تو جز عهده دار شخص خود نیستی.}(3)

: در الکافی نیز همانند این حدیث روایت شده است(4).

توضیح: منظور از «شرائع» اصول دین است که با توحید و اخلاص و براندازیِ شرک تعریف شده است. «الفطره الحنیفیّه» معطوف به «شرائع» است و امام علیه السلام با وجود اشتراک پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از عبادات با آن پیامبران علیه السلام از آن رو بهطور ویژه از این سه یاد کرده که در بقیه موارد میان ایشان در کیفیّات گونهای تفاوت بوده اما در این سه نه؛ نیز محتمل است منظور از

1- . اعراف / 157
2- . نساء / 84
3- . المحاسن: 287 و 288

4- . الأصول 2: 17

آن همان اصول و اصول فروع مشترک باشد گرچه در خصوصیات و کیفیات متفاوت باشد، در این صورت همه این عبارات تا آنجا که میفرماید: «و زادَهُ» بیان «شرائع» است، سپس «رهبانیه» و «سیاحه» را مطرح میکند زیرا مشهور است عدم این دو از ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما از دیگر سو میگویند منظور در اینجا عدم وجوب است و این هم مشترک است، همچنین میگویند این دو در شریعت عیسی علیه السلام نیز نبوده و قوم عیسی علیه السلام آنها را بدعت گذاشتهاند، همچنانکه کلام حق تعالی اشاره دارد: «وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ»(1)

{و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم.} نیز میگویند این موضوع به عنوان ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان کلام برای بیان تفاوت آمده است. و اما جهاد؛ ممکن است بر عیسی علیه السلام نیز واجب بوده باشد به این شرط که متحقق نشده و بنابراین او جهاد نکرده؛ اما برداشت نخست آشکارتر است هرچند این سخن که «زادَه و فضّله» با معنای دوم خواناتر باشد. «إصر» به کسر یعنی گناه و سنگینی، منظور از «الإصر و الأغلال» تکالیف دشواری است که بر عهده امتهای پیشین بوده. «خواتیم سوره بقره» از کلام حق تعالی «آمَنَ الرَّسُولُ»(2)

{رسول خدا ایمان آورده است} تا پایان سوره است و «مفصّل» از سوره محمد تا پایان قرآن است.

27. مناقب: پیامبر ما صلی الله علیه و آله با صد و پنجاه ویژگی از جمع پیامبران متمایز گشت، از آن جمله در باب نبوت: حق تعالی فرمود: «وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ»(3)

{خاتم پیامبران است.} و خود حضرت فرمود: «به من جوامع کلام عطا شد.» و نیز فرمود: «من به سوی تمام آفریدگان فرستاده شدم.» و استواریِ دولت حضرت «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(4)

{تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.} و

1- . حدید / 27

2- . نساء / 84
3- . احزاب / 40
4- . توبه / 33، فتح / 28، صف / 9

ناتوانی همه از ارائه همانند کتاب حضرت «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُ»(1)

{بگو اگر انس و جن گرد آیند... } و منع حضرت از سرودن و روایت شعر «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ»(2)

{و [ما] به او شعر نیاموختیم. } و آسانسازی شریعت حضرت «ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(3)

{و در دین بر شما سختی قرار نداده است. } و عطای پاداش چند برابر به طاعت «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(4) {هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت. } و برداشتن عذاب « وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ »(5) {و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند. } و واجب ساختن محبت اهل بیت حضرت «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً»(6) {بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم. } و در باب امت حضرت صلی الله علیه و آله : «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ»(7)

{بهترین امتی هستید ... } «هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ»(8) {او شما را مسلمان نامید. } «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ»(9) {آنان هستند که حقا مؤمنند... } «الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»(10) {آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم... } «هُوَ اجْتَباکُمْ»(11) {اوست که شما را [برای خود] برگزیده... } «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا»(12)

{خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. } «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ»(13)

{اوست کسی که بر شما درود می فرستد. } «وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا»(14)

{و برای

1- . اسراء / 88
2- . یس / 69
3- . حج / 78

4- . انعام / 160
5- . انفال / 33
6- . شوری / 23
7- . آل عمران / 110
8- . حج / 78
9- . انفال / 2، نور / 62
10- . فاطر / 32
11- . حج / 78
12- . بقره / 255
13- . احزاب / 43
14- . غافر / 7

کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند.} یعنی فرشتگان؛ و آشکارسازیِ سلام «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا»(1) {و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند...} و در باب طهارت: کمالِ وضو و تیمم و طهارت کردن با سنگ، چراکه آب نجاسات را از بین میبرد و نجاست در آبِ بسیار اثر نمیکند، و سخن حضرت که فرمود: «زمین برای من سجدهگاه و خاکش پاککننده قرار داده شد.» و اینکه حضرت می خوابید و پس از آن [بدون وضوی جدید] نماز می خواند و میفرمود: «چشمان من میخوابد اما قلبم نمیخوابد.» و اینکه میگویند «مسواک زدن بر حضرت واجب بود و ایشان این کار را برای ما سنّت کرد.» و در باب نماز: اذان و اقامه و نماز جمعه و نماز جماعت و رکوع و دو سجده و تشهّد و سلام و نماز شب و نماز وتر و نماز کسوف و خسوف و نماز طلب باران و نماز عشا. و در باب زکات: زکات و صدقه و هدیه کافر بر حضرت حرام بود و خُمس و انفال و غنیمت بر ایشان حلال بود، و برای حضرت زکاتِ مال یکچهارم از یک پنجم قرار داده شد نه یک چهارم از مال. و در باب روزه: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ»(2) {ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است.} و شب قدر و دو عید و حلال کردن خوردنی و آشامیدنی و لمس[آمیزش] در شبهای روزه تا اذان صبح، و حرام شدن وصل در روزه که البته گفتهاند این برای حضرت مباح بوده است، و قربانی کردن بر حضرت واجب بوده و ایشان آن را برای ما سنّت کرد، و همینطور فطره بر وجهی . و در باب حج: میگویند برای حضرت حلال بوده که بدون اِحرام به مکه وارد شود و در حالی که مُحرِم است عقد نکاح کند. و در باب جهاد: «یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ»(3) {پروردگارتان شما را یاری خواهد کرد.} و اینکه حضرت فرمود: «من با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاد) یاری شدم و غنایم برای من حلال شد.» و اگر زره خود را میپوشید تا نبرد نمیکرد آن را از تن درنمیآورد و اگر برای نبرد راهی میشد بازنمیگشت و اگر با دشمن روبرو میشد، هرچند تعدادشان نسبت به

1- . انعام / 54
2- . بقره / 185
3- . آل عمران / 125

حضرت زیاد میبود، شکست نمیخورد، حضرت بهترین سوارکار در میان جهانیان بود و چراگاه مخصوص داشت. و در باب نکاح: نکاح با کنیزان و زنان اهل ذمّه بر حضرت حرام بود و همچنین به چنگ آوردن زنی که به نکاح با حضرت راضی نبود، و همسران حضرت بر همه خَلق حرام بودند، و برداشتن مَهر و عقد به لفظ هبه و داشتن همسر به تعداد دلخواه پس از تخییر و کناره گیری از هر کدام خواست، به حضرت اختصاص داشته است. طلاق حضرت افزون بر طلاق امتش بوده و اگر یکی از زنانش خطایی میکرده عذابی چندین برابر داشته. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کلام حق تعالی «لا یَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِنْ بَعْدُ»(1)

{زنان دیگری بر تو حلال نیست. } یعنی «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ»(2)

{[نکاح با] مادرانتان بر شما حرام شده است.} و در باب احکام: امر بر امت حضرت سبُک گشت، پذیرفته شدن قربانی بدون رسوایی و مفتضح شدن ، و آسانسازی توبه به جز در قتل، و پوشیده ماندن معصیت گناهکار، و برداشتن سزای گناه از روی خطا یا فرموشی و یا از روی اجبار، مخیّر بودن میان قصاص و دیه و عفو، فرق میان خطا و عمد، و توبه از گناه بدون قطع عضو، و حلال کردن همنشینی با حائض و بهره بردن از او به مقدار ممکن ، و حلال کردن ازدواج با زنان اهل کتاب برای امت حضرت . و در باب آداب: حضرت مجاز نبوده نگاههای خائنانه یعنی اشاره مخفیانه با چشم و دست داشته باشد، همچنین خوردن سیر بنا بر وجه حرمت [چون حضرت این کار را نمی کرده و در وجه آن اختلاف شده]. و در باب آخرت: حضرت نخستین کسی است که زمین به رویش گشوده میشود، و نخستین کسی است که وارد بهشت میشود، و برای همه پیامبران به ادای نبوت گواهی میدهد، شفاعت و لوای حمد و حوض و کوثر از برای اوست، و در روز قیامت برای دیگران درخواست میکند حال آنکه همه مردم برای خودشان درخواست میکنند، و والامرتبهترین پیامبر است و امّتش از امت همه آنان افزونتر است(3).

1- . احزاب / 52
2- . نساء / 22
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 98 و 99

28. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و دو ویژگی داشت: نیکوترین آفریدگان بود: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ»(1)

{همان کس که تو را آفرید و [اندام] تو را درست کرد.} و زیباترینشان: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»(2) {براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.} و پاکترینشان: «طه * ما أَنْزَلْنا»(3) {طه، نازل نکردیم...} و برترینشان: «وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً»(4) {و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.} و باعزت ترینشان: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ»(5) {برای شما رسولی آمده...} و شریفترینشان: «إِنَّا أَرْسَلْناکَ»(6) {ما تو را فرستادهایم...} با آشکارترین معجزه در میانشان: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُ»(7)

{بگو اگر انس و جن گرد آیند...} و با ابهّتترینشان: «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ»(8)

{به زودی خواهیم افکند در دلهای کسانی که ...} و سعادتمندترینشان: «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ»(9)

{امید که پروردگارت تو را برانگیزد...} و ارجمندترینشان: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری»(10)

{منزه است آن [خدایی] که شبانه سیر داد...} و دارنده مقرّبترین مقام: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی»(11)

{سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد.} و برخوردار از قویترین یاری: «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً»(12)

{و تو را یاری نماید...} و برخوردار از صادقترین رویا: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ

1- . انفطار / 7
2- . تین / 4
3- . طه / 1 - 3
4- . نساء / 113
5- . توبه / 128

6- . بقره / 119، احزاب / 45
7- . اسراء / 88
8- . آل عمران / 151
9- . اسراء / 79
10- . اسراء / 1
11- . نجم / 8
12- . فتح / 3

رَسُولَهُ الرُّؤْيا»(1)

{خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید.} و دارنده کاملترین رسالت: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»(2)

{ خدا زیباترین سخن را نازل کرده است.}

و با بهترین دعوت: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ»(3)

{پس بشارت ده به آن بندگان من که...} و معصومترینشان «وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ»(4)

{و خدا تو را نگاه میدارد.} و نامدارترینشان «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(5) {و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.} و خوشخُلقترینشان «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ»(6) {و راستی که تو را خویی والاست} و دارنده پایدارترین ولایت «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(7) {تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند} و برخوردار از والاترین خاصیت «لَعَمْرُکَ»(8)

{به جان تو سوگند...} و بزرگترین جانشین «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»(9) {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند.} و با پاکترین خاندان «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»(10)

{خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید.} و خداوند متعال سه چیز را به خواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار داد، نماز: «وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ»(11) {برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز.} و شفاعت «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ»(12) {و پروردگارت تو را عطا خواهد داد.} و قبله «فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً»(13)

{پس [باش تا] تو را

1- . فتح / 27
2- . زمر / 23
3- .[3] زمر / 17 و 18

4- . [4] مائده / 67
5- . [5] شرح / 4
6- . [6] قلم / 4
7- . [7] توبه / 33، فتح / 28، صف / 9
8- . [8] حجر / 72
9- . [9] مائده / 55
10- . [10] احزاب / 33
11- . [11] طه / 170
12- . [12] ضحی / 5
13- . [13] بقره / 144

به قبله ای برگردانیم ... } مانند آنجا که مردم میگویند فلان کس چنان فلان کس را دوست دارد که اگر وی به او بگوید قبله را جا به جا کن بیشک چنین میکند. خداوند به موسی علیه السلام تورات را و به عیسی علیه السلام انجیل را و به داوود علیه السلام زبور را عطا فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من سبع طوال به جای تورات و مِئین به جای انجیل و مَثانی به جای زبور داده شد و پروردگارم با مُفَصَّل مرا برتری بخشید. دیگر اینکه خداوند حضرت را در ده مورد با خود قرین گرداند: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ»(1) {عزت از آن خدا و از آن پیامبر اوست.} «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»(2) {خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید.} «وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(3) {و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند...} «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(4) {کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند...} «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ»(5) {خدا و رسولش را اجابت کنید.} «وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(6) {و خدا و رسولش را یاری میکنند.} «إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ»(7) {در صورتی که برای خدا و رسولش خیرخواهی نمایند...} «فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»(8) {به جنگ با خدا و رسولش برخاستهاید.} «فَآمِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ»(9) {پس به خدا و رسول او ایمان آورید.} «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(10) {هر کس خدا و رسول او را ولیّ خود بداند...} و از بلندمرتبگی حضرت این بود که خداوند با شریعت او شریعتهای دیگر را نسخ کرد اما شریعت او را نسخ نکرد، و مردم را از این نهی کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله را به اسم صدا بزنند: «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ

1- . منافقون / 8
2- . نساء / 59، مائده / 92، نور / 54، محمد / 33، تغابن / 12
3- . نساء / 14 احزاب / 36 جن / 23
4- . احزاب / 57
5- . انفال / 24
6- . حشر / 8
7- . توبه / 91
8- . بقره / 279
9- . اعراف / 158، تغابن / 8
10- . مائده / 56

بَعْضِكُمْ بَعْضاً»(1) {خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید.} بلکه فقط سزاوار دانست که حضرت را با «ای رسول» و «ای پیامبر» صدا بزنند و اجازه نداد صدایشان را نزد حضرت بلند کنند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید.} خداوند متعال بقیه پیامبران را فقط به سوی یک گروه فرستاد و فرمود «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ»(3) {و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم.} و نیز: «إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ»(4) {ما نوح را به سوی قومش فرستادیم.} «وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً»(5) {و به سوی [قوم]عاد برادرشان هود را [فرستادیم].} «وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً»(6) {و به سوی [قوم] ثمود صالح برادرشان را [فرستادیم].} یعنی به سوی یک قریه که تعداد خانههایش به چهل نمیرسید. «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً»(7) {و به سوی [مردم] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم].} که آن نیز تعداد خانههایش به چهل نمیرسید. «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ»(8) {سپس موسی و برادرش هارون را فرستادیم.} فقط به سوی مردم مصر، و ابراهیم علیه السلام را به سوی کوثا که قریهای در حاشیه شهر بود، و پس از آن اسحاق علیه السلام و یعقوب علیه السلام را در سرزمین کنعان، و یوسف علیه السلام را در سرزمین مصر، و یوشع علیه السلام را به سوی بنی اسرائیل در بِرّیّه، و الیاس علیه السلام را در جِبال؛ اما پیامبر ما صلی الله علیه و آله را به سوی تمام مردم فرستاد: «نَذِیراً لِلْبَشَرِ»(9) {بشر را هشدار دهنده

1- . نور / 63
2- . حجرات / 2
3- . ابراهیم / 4
4- . نوح / 1
5- . اعراف / 65، هود / 50
6- . اعراف / 73، هود/ 61
7- . اعراف / 85، هود / 84، عنکبوت / 36
8- . مومنون / 45
9- . مدثّر / 36

است.} و همچنین به سوی جنیان: «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ»(1) {و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم ...} و همچنین به سوی شیاطین: حضرت فرمود: «خداوند مرا بر شیطانی یاری کرد تا اینکه او به دست من اسلام آورد.» و خداوند متعال فرمود: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً»(2) {و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم.} و حضرت فرمود: «من به سوی سرخ و سیاه و سفید برانگیخته شدم.» و فرمود: «من به سوی ثَقَلین برانگیخته شدم.» و نیز خداوند متعال پنج چیز را به پیروی از حضرت وابسته کرد: محبت خود را: «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ»(3) {از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید.} و رستگاری را: از او پیروی کنید امید که رستگار شوید،(4) و هدایت را: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی»(5) {هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.} و رحمت را: «فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ»(6) {پس به زودی آن را مقرّر میدارم برای کسانی که...} خداوند از اعضاء بدن حضرت به نیکی یاد کرد: نفس حضرت را: «لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»(7) {جز عهده دار شخص خود نیستی.} سر ایشان را: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(8) {ای کشیده ردای شب بر سر!} موی ایشان را: «وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی»(9) {سوگند به شب چون آرام گیرد.} چشم ایشان را: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ»(10)

1- . احقاف / 29
2- . سبا / 28
3- . آل عمران / 31
4- . هم در این اثر و هم در منبع «فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» آمده، اما صحیح آن است که در مصحف شریف آمده: «وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» {و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید.} ر. ک: اعراف / 158
5- . طه / 123
6- . اعراف / 156
7- . نساء / 84
8- . مدّثّر / 1
9- . ضحی / 2
10- . طه / 131

{چشمان خود مدوز.} دیده ایشان را: «ما زاغَ الْبَصَرُ»(1) {دیده[اش] منحرف نگشت.} گوش ایشان را: «وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ اذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ»(2) {و می گویند او زودباور است بگو گوش خوبی برای شماست.} زبان ایشان را: «فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ»(3) {در حقیقت [قرآن] را بر زبان تو آسان گردانیدیم.} سخن ایشان را: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی»(4) {و از سر هوس سخن نمی گوید.} چهره ایشان را: «قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ»(5) {ما چرخانیدن رویت را میبینیم.} گونه ایشان را: «وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ»(6) {گونهات را در هم مکش.} دل ایشان را: «ما کَذَبَ الْفُؤادُ»(7) {آنچه را دل دید انکار[ش] نکرد.} قلب ایشان را: «عَلی قَلْبِکَ»(8) {بر قلبت...} سینه ایشان را: «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ»(9) {آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم.} پشت (کمر) ایشان را «الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ»(10) {[باری] که [گویی] پشت تو را شکست.} دست ایشان را: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ»(11) {دستت را قرار مده...} برخاستن ایشان را: «حِینَ تَقُومُ»(12) {وقتی برمیخیزی...} صدای ایشان را: «فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ»(13) {بلندتر از صدای پیامبر...} پای ایشان را: «طه»(14) {طه} یعنی «طَأِ الأرضَ بقدمیک» (پاهایت را بر زمین بگذار.) جان ایشان را: «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ»(15) {به جان تو

1- . نجم / 17
2- . توبه / 61
3- . مریم / 97، دخان / 58
4- . نجم / 3
5- . بقره / 144
6- . لقمان / 18، این سخن لقمان به پسرش است.
7- . نجم / 11
8- . بقره / 97، شعراء / 194
9- . شرح / 1
10- . شرح / 3
11- . اسراء / 29
12- . شعراء / 218
13- . حجرات / 2
14- . طه / 1 و 2

15- . حجر / 72

سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند.} خُلق و خوی ایشان را: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(1) {و راستی که تو را خویی والاست.} لباس ایشان را: «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ»(2) {و لباس خویشتن را پاک کن.} دانش ایشان را: «وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ»(3) {آنچه را نمی دانستی به تو آموخت.} نماز ایشان را: «فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ»(4) {و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد.} روزه ایشان را: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ»(5) {برای توست در روز...} کتاب ایشان را: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»(6) {و به راستی که آن کتابی ارجمند است.} دین ایشان را: «دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ»(7) {آن دینی را که برایشان پسندیده است.} امت ایشان را: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ»(8) {شما بهترین امتی هستید...} قبله ایشان را: «فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً»(9) {پس [باش تا] تو را به قبله ای برگردانیم ...} شهر ایشان را: «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»(10) {سوگند به این شهر.} فرمانهای ایشان را: «إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»(11) {چون خدا و فرستادهاش به کاری فرمان دهند...} لشکر ایشان را: «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً»(12) {سوگند به مادیانهائی که با همهمه تازانند.} عزت ایشان را: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ»(13) {عزت از آن خدا و از آن پیامبر اوست.} عصمت ایشان را: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(14) {و خداوند

1- . قلم / 4
2- . مدّثّر / 4
3- . نساء / 113
4- . اسراء / 79
5- . مزّمّل / 7
6- . فصّلت / 41
7- . نور / 55
8- . آل عمران / 110
9- . بقره / 144
10- . بلد / 1
11- . احزاب / 36
12- . عادیات / 1
13- . منافقون / 8
14- . مائده / 67

تو را از مردم نگاه میدارد.} شفاعت ایشان را: «لَعَلَّکَ تَرْضی»(1) {باشد که خشنود گردی.} صلابت ایشان را: «بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»(2) {[این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهد] است از طرف خدا و پیامبرش.} وصیّ ایشان را: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»(3) {ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و ...} اهل بیت ایشان را: «لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ»(4) {آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید...}(5).

29. تفسیر عیاشی: از سلیمان بن خالد روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام درباره سخن مردم به امام علی علیه السلام عرض کردم: اگر امام علیه السلام حقّی داشت چه چیز مانع از آن شد که ایشان برای آن قیام کند؟ حضرت علیه السلام فرمود: خداوند این کار را فقط بر عهده یک انسان گذاشت و فرمود: «فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ»(6) {پس در راه خدا پیکار کن، تو جز عهده دار شخص خود نیستی و[لی] مؤمنان را [به مبارزه] برانگیز.} که این فقط برای رسول صلی الله علیه و آله بود، اما برای دیگران فرمود: «إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ»(7) {مگر آنکه [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همرزمانش] باشد.} که در آن هنگام هیچ جمعی وجود نداشت تا در راستای امر امام علیه السلام به او یاری رسانند(8).

30. تفسیر عیاشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگز نشد کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی بخواهد و ایشان بگوید نه، اگر داشت میداد و اگر نداشت میفرمود إن شاء الله بعدا، هرگز بدی را تلافی نکرد و از زمانی که بر ایشان

1- . طه / 130
2- . توبه / 1
3- . مائده / 55
4- . احزاب / 33
5- . مناقب آل ابی طب 1: 159 و 160
6- . نساء / 84
7- . انفال / 16
8- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی، نیز علامه بحرانی در البرهان 1: 398.

نازل شد: «فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»(1) {پس در راه خدا پیکار کن، تو جز عهده دار شخص خود نیستی.} دیگر با هیچ لشکری رو در رو نشد جز اینکه خودش کار را در دست گرفت(2).

31. تفسیر عیاشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد «لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»، دلیرترین مردم کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه میبُرد(3).

توضیح: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ در چنان موقعیتی قرار میگرفت که دلیرترین مردم کسی بود که به حضرت میپیوست و در جنگ به سوی ایشان پناه میجست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از همه به دشمنان نزدیکتر و بر آنان جسورتر بود، همچنانکه از امیرمومنان علیه السلام نیز روایت شده که ایشان فرمود: «چون کارزار سخت میشد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه میبردیم و هیچ کس به دشمن نزدیکتر از ایشان نبود.»

32. تفسیر عیاشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری نهاده شد که بر عهده هیچ کس نهاده نشده بود و آن اینکه حضرت در راه خدا تنها بجنگد، خداوند فرمود: «حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ»(4) {مومنان را برانگیز} به مبارزه. آنچه بر عهده شما نهاده شده بسیار آسان است اینکه خدا را به یاد داشته باشید(5).

33. إرشاد القلوب: امام موسی کاظم علیه السلام از امام جفر صادق علیه السلام از پدر ارجمند خود علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب در مسجد حضرت نشسته بودند و از فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله یاد

1- . نساء / 84
2- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی، نیز علامه بحرانی در البرهان 1: 398.
3- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی، نیز علامه بحرانی در البرهان 1: 398.
4- . نساء / 84
5- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی، نیز علامه بحرانی در البرهان 1: 398.

میکردند. ناگاه یکی از علمای یهود از اهالی شام بر ما وارد شد. او تورات و انجیل و زبور و صُحُف ابراهیم و پیامبران را خواند بود و نشانههای آنان را میشناخت. بر ما سلام کرد و نشست. کمی درنگ کرد و سپس گفت: ای امت محمد! شما هیچ مقامی از هیچ پیامبری را و هیچ فضیلتی از هیچ رسولی را وانگذاشتهاید و همه را به پیامبر خود نسبت دادهاید، اگر من از شما سوال کنم پاسخی دارید؟ امیرمومنان علیه السلام به او فرمود: ای برادر یهودی! هر چه دوست داری بپرس، من به یاری و منّت خداوند متعال از هر چیزی بپرسی پاسخت را میدهم، به خدا سوگند خداوند عزّوجل هر مقام و فضیلتی به هر پیامبر و رسولی عطا کرد همه را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع آورد و چندین برابر پیامبران و رسولان بر محمد صلی الله علیه و آله افزود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای خود از فضیلتی یاد میکرد میفرمود: از روی فخرفروشی نمیگویم، امروز من بدون آنکه از مقام هیچ یک از پیامبران بکاهم، درباره حضرت برایت از فضایلی سخن میگویم که خداوند با آنها چشم مومنان را روشن میکند، تا این سخنان شُکری باشد به درگاه خداوند به خاطر همه آنچه که به محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود، ای برادر یهودی! اکنون بدان فضیلت و شرافت محمد صلی الله علیه و آله نزد پروردگارش تبارک و تعالی چنان بود که هر که صدایش را در حضور حضرت پایین میآورد مستوجب آمرزش و بخشش میشد، خداوند والامقام در کتاب خود فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ»(1) {کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.} سپس اطاعت از حضرت را با اطاعت از خود قرین کرد و فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(2) { هر کس از پیامبر فرمان بَرَد در حقیقت خدا را فرمان برده.} سپس حضرت را به دلهای مومنان نزدیک کرد و ایشان را نزد آنان محبوب گرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: حُبّ من با خون امتم درآمیخته و آنان

1- . حجرات / 3
2- . نساء / 80

مرا بر پدران و مادران و خودشان ترجیح میدهند. حضرت برای مردم مهربانترین و دلسوزترین بود، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»(1)

{قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.} و نیز فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ»(2)

{پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند.} خداوند فضیلت حضرت در دنیا و آخرت را به جایی رسانده که صفات از بیانش ناتوانند اما من تو را از چیزهایی آگاه میسازم که قلبت تابش را داشته باشد و عقلت از آن سر باز نزند و دانشی که داری آن را انکار نکند. فضیلت حضرت به جایی رسیده که دوزخیان فریادزنان و نعرهکشان در حسرتاند که چرا در دنیا او را اجابت نکردهاند، خداوند عزّوجل فرمود: «يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا»(3) {روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند می گویند ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم.} خداوند تبارک و تعالی از حضرت با دیگر رسولان یاد کرد و با اینکه او آخرینِ ایشان بود به خاطر ارجمندیاش ابتدا نام او را آورد، والامرتبه فرمود: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ»(4)

{و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح ...} و فرمود: «إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»(5)

{ما به تو وحی کردیم همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم.} با اینکه این پیامبران قبل از محمد صلی الله علیه و آله بودهاند اما خداوند با حضرت آغاز کرده که آخرینِ آنها بوده است، خداوند او را بر همه پیامبران برتری بخشیده و امتش را نیز بر همه امت

1- . توبه / 128 و 129
2- . احزاب / 6
3- . احزاب / 66

4- . احزاب / 7
5- . نساء / 163

ها برتری داده است، خداوند عزّوجل فرمود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»(1)

{شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید.} مرد یهودی عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی فرشتگان خود را برای آدم علیه السلام به سجده درآورد، آیا برای محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین فضیلتی نهاده؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور بوده، اما اگر خداوند فرشتگانش را برای آدم علیه السلام به سجده درآورده این به خاطر نورها و شرافتی بوده که خداوند عزّوجل در صُلب او به امانت نهاده بوده، چراکه او ظرف بوده، سجده آنان به سوی او از روی پرستش نبوده بلکه به خاطر اطاعت از فرمان خداوند عزّوجل بوده تا اینگونه به او ارج نهند و درود گویند، مثل سلامی که یک انسان به انسان دیگر میکند، و برای اقرار به فضیلت آدم علیه السلام بوده، اما خداوند به محمد صلی الله علیه و آله چیزی برتر از آن عطا فرمود و آن اینکه خداوند به فرشتگانش فرمان داد تا بر او درود فرستند و فرمانپذیری همه آفریدگانش را در درود فرستادن بر او تا به روز قیامت نهاد، والامرتبه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»(2)

{خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.} اینچنین چه در زمان حیات و چه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله هر که بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرستاده باشد خداوند بر او به این خاطر ده مرتبه درود فرستاده و به ازای هر درودی که بر حضرت فرستاده ده پاداش نیک به او عطا کرده است، همچنین هر که پس از درگذشت حضرت بر ایشان درود بفرستد خداوند به آن آگاه است و به کسی که درود فرستاده و فرمان برده همین پاداش را عطا میکند. افزون بر آن خداوند عزّوجل اجابت دعایی را که امت محمد صلی الله علیه و آله به درگاه پروردگار والامرتبهشان میکنند وابسته به آن کرده که در ضمن دعای خود بر حضرت درود فرستند، پس این بزرگتر و والاتر از چیزی است که خداوند به

1- . آل عمران / 110

2- . احزاب / 56

آدم علیه السلام عطا فرمود، خداوند عزّوجل زبان صخرههای سخت و درختان را به عرض سلام و تحیّت بر محمد صلی الله علیه و آله گشود، ما همراه او قدم میزدیم و از هر دره و درختی میگذشتیم میگفتند سلام بر تو ای رسول خدا، تا به او تحیّت گفته باشند و به نبوّتش اقرار کرده باشند، خداوند عزّوجل بر ارجمندی محمد صلی الله علیه و آله افزود و پیش از بقیه پیامبران از او پیمان گرفت و از بقیه پیامبران برای او پیمانِ فرمانبرداری و رضایتمندی و تأیید گرفت، والامرتبه فرمود: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ»(1) {و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم...} و فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِکُمْ إِصْرِي قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»(2) {و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید آنگاه فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.} و فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»(3)

و فرمود: «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(4)

{و نامت را برایت بلند گردانیدیم.} اینچنین هر کس به کلامِ اخلاص ندا برآورَد و گواهی دهد که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، به همراهش ندا بر میآورَد که محمد فرستاده خداست، چه در اذان و اقامه و نماز و چه در اعیاد و نمازهای جمعه و مراسم حج و نیز در همه خطبهها حتی در خطبههای نکاح و در دعاها. در ادامه مرد یهودی از مناقب پیامبران یاد میکند و امیرمومنان علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله فضایلی والاتر از آنها به اثبات میرساند که ما به خاطر میل به اختصار از آنها میگذریم تا برسد به جایی که مرد

1- . احزاب / 7
2- . آل عمران / 81
3- . احزاب / 6

4- . شرح / 4

یهودی عرض کرد: خداوند عزّوجل در طور سینا با موسی با سیصد و سیزده کلام نجوا کرد که در هر یک به او میفرمود: «یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللَّهُ»(1)

{ای موسی منم من خداوند.} آیا با محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین کاری کرده؟ علی علیه السلام فرمود: البته که چنین کرده، خداوند والامرتبه بر فراز هفت آسمان با محمد صلی الله علیه و آله نجوا کرد، او را بر هفت آسمان فراز داشت و در دو جا با او نجوا کرد، یکی «عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی»(2) {نزدیک سدر المنتهی} که در آنجا جایگاهی ستوده داشت، سپس او را بالاتر بُرد تا اینکه به ساق عرش رسید، خداوند عزّوجل فرموده: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی»(3) {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد.} آنگاه فرشی سبزرنگ برایش گسترده شد و نوری شگفت او را فرو پوشاند آنچنانکه در نزدیکی به حق تعالی همچون دو سرِ یک کمان یا کمتر شده بود یعنی اندازه میان یک ابرو تا ابروی دیگر، در آنجا خداوند با او نجوا کرد و همچنانکه در کتاب خود آورده به او فرمود: « لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ»(4) {آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست. و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.} از زمان آدم علیه السلام تا هنگام بعثت محمد صلی الله علیه و آله این آیه به همه امتها عرضه شد و از بار سنگینی که داشت، همه از پذیرشش سر باز زدند اما محمد صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت، وقتی خداوند عزّوجل این پذیرش را از محمد صلی الله علیه و آله و امتش دید، از سنگینی بارش بر آنان کاست، خداوند عزّوجل فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ»(5) {رسول [خدا] بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان

1- . قصص / 30
2- . نجم / 13
3- . نجم / 8
4- . بقره / 284
5- . بقره / 285

آورد.} پس از آن خداوند عزّوجل به خاطر بار سنگین آیهای که محمد صلی الله علیه و آله و امتش پذیرفته بودند بر محمد صلی الله علیه و آله مهر آورد و بر امت او دل سوزاند، خداوند از جانب او و امتش فرمود: «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»(1)

{و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند:] «میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم.»} اینچنین خداوند عزّوجل فرمود اگر چنین کنند آمرزش و بهشت از آن آنهاست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَيْکَ الْمَصِيرُ»(2) {شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.} یعنی بازگشت در آخرت؛ و خداوند به او پاسخ داد: خواستهات را برای توبهکنندگان امتت برآورده ساختم و آمرزش را برایشان بایسته ساختم. سپس خداوند متعال فرمود: چون تو و امتت آن را پذیرفتید، با اینکه پیش از این بر بقیه پیامبران و امتهایشان نیز عرضه شد اما آنان نپذیرفتند، پس بر عهده من است تا آن را از دوش امت تو بردارم، آنگاه فرمود: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ» {خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه به دست آورده به سود او} یعنی آنچه از خوبی به دست آورده «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» {و آنچه به دست آورده به زیان اوست.} یعنی آنچه از بدی به دست آورده؛ سپس خداوند متعال به پیامبرش الهام کرد و او فرمود: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»(3)

{پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.} و خداوند سبحان فرمود: به خاطر ارجمندیات خواستهات را به تو عطا کردم، ای محمد! امتهای پیشین اگر چیزی را که به آنان تذکر داده شده بود فراموش میکردند درهای عذابم را به رویشان میگشودم، اما این را از امت تو برداشتم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى

1- . بقره / 285
2- . بقره / 285
3- . بقره / 285

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا»(1) {پروردگارا، هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار؛ همچنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی.} یعنی بارهای گران و سختی که بر امتهای پیش از محمد صلی الله علیه و آله بوده است. خداوند عزّوجل فرمود: بارهای گرانی را که بر دوش امتهای پیشین بود از دوش امت تو برداشتم، من بر آن امتها مقرّر کرده بودم که هیچ عملی را از آنان نمیپذیرم مگر اعمالی را که در نقاط مشخصی از زمین که برایشان برگزیده بودم انجام دهند هرچند آن نقاط دور از آنان باشد، اما برای تو و امتت همه زمین را پاککننده و سجدهگاه قرار دادم، این یکی از بارهایی بود که از دوش امت تو برداشتم. امتهای پیشین قربانیهایشان را بر دوش خویش به بیت المقدس میبردند، از هر که این را میپذیرفتم آتشی بر قربانیاش میفرستادم تا آن را بسوزاند و از هر که نمیپذیرفتم او با حسرت قربانیاش را با خود بازمیگرداند، اما جای قربانیهای امت تو را در شکم فقیران و مستمندانش گذاشتم، از هر که این را بپذیرم چندین برابرش به او پاداش میدهم و از هر که نپذیرم به جایش مجازاتهای دنیا را از دوشش برمیدارم، پس این را نیز که باری گران بر دوش امتهای پیشین بود، از دوش امت تو برداشتم. بر امتهای پیشین واجب بود که نمازشان را در دل شب و نیمههای روز به جا آورند و این از بارهای گران بر دوش آنان بود، حال آنکه آن را از دوش امت تو برداشتم و نماز آنان را در اوایل شب و روز بر آنان واجب ساختم که این در زمانهای شادابی ایشان بود. بر امتهای پیشین واجب بود پنجاه نماز در پنجاه وقت به جا آورند و این از بارهای گران بر دوش آنان بود، اما آن را از دوش امت تو برداشتم. امتهای پیشین کار نیکشان یک پاداش داشت و کار بدشان یک سزا، اما برای امت تو در ازای هر کار نیک ده برابرش پاداش گذاشتم و به ازای هر کار بد باز یک سزا. در امتهای پیشین اگر کسی قصد کار نیک میکرد پاداشی برایش نوشته نمیشد اما اگر قصد کار بد میکرد آن را علیه او مینوشتم گرچه انجامش نمیداد، حال آنکه این را از دوش امت تو برداشتم و چنان شد که اگر یکی از ایشان قصد کار بد کند و انجامش ندهد

1- . بقره / 285

برایش نوشته نمیشود اما اگر قصد کار نیک کند و حتی انجامش ندهد باز یک پاداش برایش نوشته میشود. برای امتهای پیشین چنین بود که چون گناه میکردند گناهشان بر در خانهشان نوشته میشد و توبه آنان از گناه را چنین نهاده بودم که پس از توبه دوستداشتنیترین غذایشان را بر آنان حرام میکردم، در امتهای پیشین چون کسی از یک گناه صد یا دویست سال هم توبه میکرد باز تا در دنیا عقوبتی از او نمیکشیدم توبهاش را نمیپذیرفتم، اما این را از دوش امت تو برداشتم و چنین شد که اگر کسی از میان امت تو صد سال گناه کند و سپس توبه آورَد و به اندازه چشم بر هم زدنی پشیمان شود همه آن را بر او میآمرزم و توبهاش را میپذیرم. برای امتهای پیشین چنین بود که اگر پلیدیِ نجاستی به جامهشان میرسید آن بخش را از تن خود میبُریدند، اما برای امت تو آب را در برابر همه نجاستها و در برخی اوقات حتی خاک را مایه پاکیزگی قرار دادم، اینها بارهای گران بر دوش آنان بود که همه را از دوش امت تو برداشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا، حال که برای من چنین کردی باز هم بر منِ بیافزا. آنگاه خداوند سبحان به او الهام کرد و او فرمود: «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»(1) {پروردگارا، و آنچه تاب آن را نداریم بر ما تحمیل مکن.} و خداوند عزّوجل فرمود: این را نیز برای امتت انجام دادم و بلایای بزرگ امتهای دیگر را از سر امتت باز کردم، این حُکم من درباره همه امتهاست که به هیچ کس بیش از توانش تکلیف نکنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا» {و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی.} و خداوند متعال فرمود: این را نیز برای امتت انجام دادم. حضرت سپس فرمود: «فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»(2) {پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.} و خداوند عزّوجل فرمود: این را نیز انجام دادم، ای محمد! امت تو را همچون خالی سپید بر تن گاوی سیاه قرار دادم، آنان توانمند و چیرهاند، و به پاس ارجمندیِ تو خدمت میگیرند و به خدمت گرفته نمیشوند، بر عهده من است که دین تو را بر همه ادیان پیروز گردانم آنچنان که در

1- . بقره / 285
2- . بقره / 285

شرق و غرب زمین دینی جز دین تو برجا نمانَد و آنان به خواری به اهل دین تو جزیه بپردازند: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری * عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی * عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی * إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی * ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی * لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری»(1)

{و قطعا بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرالمنتهی،در همان جا که جنه الماوی است،آنگاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود پوشیده بود، دیده [اش] منحرف نگشت و [از حد] در نگذشت، به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.} ای برادر یهودی! این از نجوای خداوند با موسی در طور سینا والاتر است، خداوند باز هم بر محمد صلی الله علیه و آله افزود، او پیامبران را پدیدار کرد و محمد صلی الله علیه و آله پیشاپیش آنان نماز گزارد و آنان پشت سر وی ایستادند و به او اقتدا کردند، آن شب محمد صلی الله علیه و آله بهشت و دوزخ را مشاهده کرد و آسمان به آسمان فراز بُرده شد و فرشتگان بر او سلام دادند؛ پس این بیشتر از آن است. مرد یهودی عرض کرد: خداوند عزّوجل از جانب خود محبّتی بر موسی افکند. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: همین طور بوده، اما بر محمد صلی الله علیه و آله نیز از جانب خود محبتی افکند و اینچنین او را حبیب نامید، از این قرار که خداوند متعال تصویر محمد صلی الله علیه و آله و امت او را به ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا من در میان امتهای پیامبران امتی نورانیتر و تابندهتر از اینان ندیده بودم، این کیست؟ ندا رسید: این حبیب من محمد است که در میان آفریدگانم حبیبی جز او ندارم، پیش از آنکه آسمان و زمینم را بیافرینم یاد او را بر قرار داشتم و نام پیامبر بر او نهادم، در آن روز پدرت آدم از گِل بود و هنوز روحش را در وجودش روان نساخته بودم، هنگامی که ذریّه آدم علیه السلام را از صُلبش بیرون آوردم ، تو را هم با او [محمد صلی الله علیه و آله] همراه ساختم. خداوند در کتاب خود به جان حضرت سوگند خورد و فرمود: «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ»(2)

{به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند.} یعنی به جان تو ای محمد؛ این در بیان رفعت و

1- . نجم / 13 - 18
2- . حجر / 72

شرافت و مرتبت حضرت از جانب خداوند کافی است. مرد یهودی عرض کرد: اکنون مرا آگاه ساز که خداوند امت او را با چه چیز بر امتهای دیگر برتری بخشید؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند امت حضرت را با چیزهای بسیاری بر امتهای دیگر برتری بخشید که من درباره آنها اندکی از بسیار را برایت میگویم: از آن جمله این کلام خداوند عزّوجل است: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»(1)

{شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید.} و نیز اینکه وقتی روز قیامت فرا رسد و خداوند آفریدگان را در یک سطح جمع آورد، خداوند عزّوجل از پیامبران میپرسد: آیا پیام را رساندید؟ آنان میگویند: آری. سپس خداوند از امتها میپرسد و آنها میگویند: «ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ»(2) {برای ما بشارتگر و هشداردهنده ای نیامد.} خداوند عزّوجل، که خود از آن آگاهتر است، به پیامبران میفرماید: امروز گواهان شما کیستند؟ میگویند: محمد صلی الله علیه و آله و امت او. در آن هنگام امت محمد صلی الله علیه و آله گواهی میدهند که آنان پیام را رسانیدهاند و گواهی محمد صلی الله علیه و آله گواهی آنان را تأیید میکند و آنان ایمان میآورند، این همان کلام حق تعالی است: «لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً»(3)

{و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.} میفرماید محمد بر شما گواه میشود که پیام رسالت را رساندهاید. دیگر اینکه آنان در میان مردم نخستین کسانی هستند که حسابرسی میشوند و زودتر از همه مردم پیش از همه امتها وارد بهشت میشوند. دیگر اینکه خداوند عزّوجل پنج نماز در پنج وقت بر آنان واجب گرداند: دو نماز در شب و سه نماز در روز، سپس این پنج نماز را با پنجاه نماز همسنگ برشمرد و آن را کفاره گناهان ایشان قرار داد، خداوند عزّوجل فرموده: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»(4) {خوبیها بدیها را از میان می برد.} میفرماید نمازهای پنجگانه کفاره

1- . آل عمران / 110
2- . مائده / 19
3- . بقره / 143
4- . هود / 114

گناهان میشود اگر از گناهان بزرگ پرهیز شود. دیگر اینکه خداوند متعال برای آنان مقرر داشت کار نیکی که بنده قصد انجامش را میکند اما انجامش نمیدهد یک پاداش دارد که برای وی نوشته میشود، حال اگر انجامش دهد ده پاداش و مانند آن تا هفتصد برابر یا بیشتر برایش نوشته میشود. دیگر اینکه خداوند عزّوجل هفتاد هزار تن از این امت را بدون حسابرسی وارد به بهشت میبَرد، چهرههای جلودارانشان همچون ماه شب چهارده میدرخشد و کسانی که از پیِ آنان میروند از کوکب دُرّی در افق آسمان زیباترند و آنانی که از پیِ ایشان میروند از تابندهترین ستاره آسمان تابندهترند و نه اختلافی میانشان هست و نه کینهای. دیگر اینکه چون یکی از آنها به عمد مرتکب قتل شود اگر اولیای مقتول بخواهند میتوانند او را ببخشند و اگر بخواهند میتوانند دیه بگیرند، اما در میان اهل تورات که همان اهل دین تو باشند قاتل باید کشته شود و بخشیدن او یا گرفتن دیه جایز نیست، خداوند متعال فرموده: «ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌ»(1) {این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست.} دیگر اینکه خداوند عزّوجل نیمی از فاتحه الکتاب را از برای خود و نیمی از آن را از برای بندهاش قرار داد، خداوند متعال فرمود: این سوره را میان خود و بندهام تقسیم کردم، چون یکی از آنان بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» {ستایش خدایی را} مرا ستوده و چون بگوید: « رَبِّ الْعالَمِینَ» {پروردگار جهانیان} مرا شناخته و چون بگوید: «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» {رحمتگر مهربان} مرا مدح گفته و چون بگوید: «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» {خداوند روز جزا} مرا ثنا گفته و چون بگوید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ»(2) {تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.} بندهام در پرستش من با درخواستش راستی ورزیده و بقیه سوره برای اوست. دیگر اینکه خداوند متعال جبرئیل را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که امتت را به آراستگی و روشنی و والایی و ارجمندی و پیروزی مژده بده. دیگر اینکه خداوند سبحان روا شمرد که صدقههای خود را بخورند و آن را در شکم فقیران خود قرار دهند و از آن بخورند و بخورانند، حال آنکه امتهای مومن پیش از آنان صدقههای

1- . بقره / 178
2- . حمد / 1 - 5

خود را به جایی دور میبردهاند و به آتش میسوزاندهاند. دیگر اینکه خداوند عزّوجل شفاعت را ویژه آنان جدای از امتهای دیگر قرار داد، اینچنین خداوند متعال به خاطر شفاعت پیامبر آنان صلی الله علیه و آله از گناهان بزرگشان درمیگذرد. دیگر اینکه در روز قیامت میگویند: ستایشگران جلو بیایند. آنگاه امت محمد صلی الله علیه و آله پیش از دیگر امتها جلو میآیند و آنجا نوشته امت محمد صلی الله علیه و آله ستایشگران هستند، آنان خداوند عزّوجل را بر هر فراز و هر نشیبی میستایند، ندای آنان در دل آسمان پژواکی چون آوای زنبور عسل دارد. دیگر آنکه خداوند ایشان را از گرسنگی نمیمیراند و جمع آنان را در گمراهی نمیگذارد و دشمن غیر خودی بر آنان مسلط نمیگرداند و برجاماندگانشان را از بین نمیبرد و مرگ با طاعون را برایشان همچون شهادت قرار داده است. دیگر اینکه خداوند برای هر که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود بفرستد ده پاداش مینویسد و ده گناه از کردهاش پاک میکند و همانند درودی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بر او درود میفرستد. دیگر اینکه خداوند آنان را در سه دسته قرار داد: «فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ»(1) {پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند.} کسی که در کارهای نیک پیشگام است بدون حسابرسی وارد بهشت میشود و کسی که میانهرو است «يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً»(2) {بزودی اش حسابی بس آسان کنند.} و کسی که به خود ستم کرده إن شاء الله آمرزیده میشود. دیگر اینکه خداوند عزّوجل توبه آنان را پشیمانی و طلب آمرزش و ترک اصرار بر انجام گناه قرار داد، حال آنکه توبه بنی اسرائیل خودکشی بود. دیگر اینکه خداوند عزّوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: این امت تو مورد مهر واقع شدهاند و عذابشان در دنیا زلزله و فقر است. دیگر اینکه خداوند عزّوجل برای کارهای نیک بیمار و کهنسال بر اساس کردار آنان در روزگار تندرستی و جوانیشان پاداش مینویسد، در این هنگام خداوند سبحان به فرشتگان میفرماید: تا زمانیکه بندهام در

1- . فاطر / 32
2- . انشقاق / 8

بند من است برایش همچون پیش از این پاداش بنویسید. دیگر اینکه خداوند عزّوجل امت محمد صلی الله علیه و آله را به کلمه پرهیزگاری ملزم ساخت و آغاز شفاعت در آخرت را از برای ایشان قرار داد. دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در شبی که سوی آسمان فراز بُرده شد در آنجا فرشتگانی را دید که از هنگامیکه آفریده شده بودند همواره میایستادند و به رکوع میرفتند. فرمود: ای جبرئیل! این عبادت است؟ جبرئیل عرض کرد: درست گفتی ای محمد! از پروردگارت بخواه به امت تو برای نمازشان قنوت و رکوع و سجود عطا کند، و خداوند متعال این را به محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود. پس امت محمد صلی الله علیه و آله به فرشتگان آسمان اقتدا میکنند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرموده: یهودیان در نماز و رکوع و سجدهتان به شما رشک میورزند(1).

توضیح: «إزراء» یعنی تحقیر و خوارشمردن و عیبجویی. «نبیون من قبله» یعنی پیامبرانی نیز پیش از نوح بودهاند اما پس از آوردن نام نوح دیگر از آنان یاد نکرده بلکه از کسانی یاد کرده که پس از نوح بودهاند، با این حال پیش از نام کسانی که بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله مقدّم بودهاند خداوند با پیامبر ما آغاز کرده است. نیز محتمل است ضمیر در «قبله» به پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد. یعنی پیامبرانی که خداوند میگوید پس از نوح بودهاند همگی پیش از حضرت بودهاند، با این حال خداوند پیش از نوح و پیش از آن پیامبران با حضرت آغاز کرده است که چه بسا این معنا رساتر باشد، نبود کلمه «مِن» در برخی نسخهها نیز این معنا را تأیید میکند. «شامه» یعنی خال. «ألقیت أنت معه» بر صیغه مجهول است و «فی الذروه الأولی» چه بسا برگرفته از «ذرو الریح» و «ذرو الحبّ» به معنای پراکندن باشد، یعنی هنگامی که ذریه آدم را از صُلبش بیرون آوردم و آنان را پراکندم و از آنان میثاق گرفتم تو را با او افکندم؛ بعید نیست که در اصل «إلتقیت معه فی الذروه الأولی» باشد یعنی تو در عالم پیشین ذرّ هنگامیکه درباره او از تو و از بقیه پیامبران میثاق گرفتم او را دیدی. «علی کلّ نجد» یعنی بر هر مکان مرتفعی.

1- . إرشاد القلوب 2: 217 - 226

34. تفسیر فرات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: به پیامبر صلی الله علیه و آله علم همه پیامبران و علم همه اوصیاء و علم همه موجودات تا به روز قیامت داده شد. سپس حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله میفرماید: «هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلِی»(1) {این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده. }(2)

35. الإختصاص: از صفوان جمّال روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای صفوان! آیا میدانی خداوند چند پیامبر برانگیخت؟ عرض کردم: نمیدانم. فرمود: خداوند صد و چهل و چهار هزار پیامبر(3) برانگیخت و نیز همپای آنان اوصیائی با راستی در گفتار و ادای امانت و زهد در دنیا؛ خداوند نه پیامبری بهتر از محمد صلی الله علیه و آله برانگیخته و نه وصیّای بهتر از وصیّ او(4).

36. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: برخی از قریشیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چگونه تو از دیگر پیامبران پیشی گرفتهای حال آنکه تو پس از آنان و در پایانشان برانگیخته شدهای؟ حضرت فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ دادم آنگاه که خداوند از پیامبران میثاق گرفت و «أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»(5) {ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ } من نخستین پیامبری بودم که گفت: بله. اینچنین با اقرار به خداوند عزّوجل از آنان پیشی گرفتم(6).

37. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: چگونه از فرزندان آدم علیه السلام پیشی گرفتی؟ حضرت

1- . انبیاء / 24
2- . تفسیر فرات / 96
3- . پیشتر در باب معنای نبوت روایاتی آمد که در آنها تعداد پیامبران هم صد و بیست و چهار هزار تن و هم غیر از این عدد برشمرده شده است.
4- . الإختصاص: نسخه خطی
5- . اعراف / 172

6- . اصول الكافى 2: 10

فرمود: من نخستین کسی هستم که به پروردگارم اقرار کردم؛ خداوند از پیامبران میثاق گرفت و «أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(1) {ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا } من نخستین کسی بودم که پاسخ دادم(2).

38. الکافی: از سماعه روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» {پس همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن.} پرسیدم. ایشان فرمود: نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله . عرض کردم: چگونه ایشان اولوالعزم شدند؟ فرمود: اینگونه که نوح علیه السلام با کتاب و شریعت مبعوث شد و هر پیامبری پس از نوح علیه السلام آمد کتاب و شریعت و روش نوح علیه السلام را گرفت، تا اینکه ابراهیم علیه السلام با صُحُف آمد و عزم کرد بدون اینکه به کتاب نوح علیه السلام کفر بورزد آن را کنار بگذارد، اینچنین هر پیامبری پس از ابراهیم علیه السلام آمد شریعت و روش و صُحُف ابراهیم علیه السلام را گرفت، تا اینکه موسی علیه السلام با تورات و شریعت و روش خود آمد و عزم کرد صُحُف را کنار بگذارد. اینچنین هر پیامبری پس از موسی علیه السلام آمد تورات و شریعت و روش وی را گرفت، تا اینکه عیسی علیه السلام با انجیل آمد و عزم کرد شریعت و روش موسی علیه السلام را کنار بگذارد، اینچنین هر پیامبری پس از عیسی علیه السلام آمد شریعت(3)

و روش وی را گرفت، تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله آمد و قرآن و شریعت و روش خود را آورد، پس حلال محمد صلی الله علیه و آله تا به روز قیامت حلال است و حرامش تا به روز قیامت حرام(4).

1- . اعراف / 172
2- . اصول الکافی 2: 12
3- . شاید منظور ، برخی از شریعت موسی علیه السلام باشد که در شریعت عیسی علیه السلام نسخ شد ، چرا که عیسی علیه السلام در فروع تابع شریعت موسی علیه السلام بود .
4- . اصول الکافی 2: 17

39. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی علیه السلام از پروردگارش عزّوجل درخواست کرد و گفت: پروردگارا مرا از امت محمد صلی الله علیه و آله قرار ده. آنگاه خداوند متعال به او وحی فمود: ای موسی! تو به آن نمیرسی(1).

در صحیفه الرضا علیه السلام نیز همانند این حدیث روایت شده است(2).

40. الخصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام آمده: ای علی! خداوند عزّوجل بر دنیا اِشراف یافت و از آن میان مرا بر مردان دو جهان برگزید، سپس بار دوم چشم انداخت و پس از من تو را بر مردان دو جهان برگزید، سپس بار سوم چشم انداخت و پس از تو امامان علیه السلام از فرزندان تو را بر مردان دو جهان برگزید، سپس بار چهارم چشم انداخت و فاطمه سلام الله علیها را بر زنان دو جهان برگزید(3).

41. تفسیر فرات: سلیمان دیلمی روایت کرده: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ»(4) {آنان در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند.} فرمود: در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیامبران است و ما نیز در اینجا از راستان و شهیدان هستیم و شما شایستگان هستید(5).

42. التوحید و معانی الأخبار: از فُضَیل بن یَسار روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» {خدا نور آسمانها و زمین است.} ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ همین گونه است. عرض

1- . عیون أخبار الرضا ع: 200
2- . صحیفه الرضا: 29
3- . الخصال 1: 96 و 97
4- . نساء / 69

5- . تفسير فرات: 36

کردم: «مَثَلَ نُورِهِ» {مَثَل نور او} فرمود: محمد صلی الله علیه و آله است. عرض کردم: «کَمِشْکَاةٍ» {چون چراغدانی است} فرمود: سینه محمد صلی الله علیه و آله است. عرض کردم: «فِیهَا مِصْبَاحٌ» {که در آن چراغی هست} فرمود: در آن نور علم است، یعنی همان نبوت. عرض کردم: «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» {و آن چراغ در شیشهای است} فرمود: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به سوی علی علیه السلام جاری گشت. عرض کردم: «کَأَنَّهَا» {آن شیشه گویی} فرمود: چرا «کَأَنَّهَا» می خوانی؟ عرض کردم: جانم فدایت پس چگونه بخوانم؟ فرمود: «کأنه کوکب درّیّ» (آن شیشه گویی اختری درخشان است.) عرض کردم: «یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَکَةٍ زَیْتُونِةٍ لَّا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ» {که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود} فرمود: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است که نه یهودی است و نه نصرانی. عرض کردم: «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» {نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد} فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالِم آل محمد صلی الله علیه و آله خارج شود قبل از آنکه درباره آن زبان بگشاید. عرض کردم: «نُّورٌ عَلَی نُورٍ»(1) {روشنی بر روی روشنی} فرمود: امامی در پی امام دیگر(2).

43. تفسیر القمی: از عبدالله بن جندب روایت شده که امام رضا علیه السلام به او نوشته است: مَثَل ما در کتاب خدا همچون چراغدان است که آن چراغدان در قندیل قرار گرفته است، پس ما همان چراغدانیم که «فِیها مِصْباحٌ» {که در آن چراغی هست} چراغ، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» {آن چراغ در شیشه ای است} منظور، گوهر پاک آن حضرت است. تا آنجا که میفرماید: «لَّا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ» {نه شرقی است و نه غربی} یعنی نه بی اصل و نسب و نه ناشناس است. «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» {نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد.} مراد، قرآن است. «نُّورٌ عَلَی نُورٍ» {روشنی بر روی روشنی} یعنی امامی در پی امامی دیگر. «یَهْدِی اللَّهُ

1- . نور / 35
2- . معانی الأخبار: 9 و التوحید: 148

لِنُورِهِ مَن یَشَاء»(1) {هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند.} نور همان علی علیه السلام است، خداوند هر که را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می کند، بر عهده خداوند است که دوستدار ما را با چهرهای تابناک و برهانی آشکار و حجّتی ظاهر در نزد خداوند برانگیزد(2).

44. الإختصاص و بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» {خدا نور آسمانها و زمین است، مَثَل نور او} منظور محمد صلی الله علیه و آله است، «فِیها مِصْباحٌ» {که در آن چراغی هست،} یعنی علم، «الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ»(3) {آن چراغ در شیشه ای است.} چنین پنداشته شده که شیشه، امیرمومنان علیه السلام است و علم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست(4).

45. کشف الغمّه: از محمد رَقّاشی روایت شده که وی گفت: به امام حسن علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان درباره «مِشکاه» (چراغدان) پرسیدم. پاسخ رسید: «مشکاه» قلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

میگویم: بقیه اخبار در این باره همراه با شرح در کتاب امامت خواهد آمد، همچنانکه برخی از آنها در کتاب توحید آمد.

46. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از عبدالله بن سلیمان روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً»(5) {در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم.} پرسیدم. ایشان فرمود: برهان همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نور تابناک همان علی بن ابی طالب علیه السلام (6).

1- . نور / 35
2- . تفسیر القمی: 457 و 458، این حدیثی طولانی است که مؤلّف برخی از آن را آورده است.
3- . نور / 35

4- . الإختصاص: نسخه خطی و بصائر الدرجات: 48 و 85
5- . نور / 35
6- . کنز الفوائد: 71

47. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سروران پیامبران و رسولان پنج تن هستند، ایشان همان «أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»(1)

{پیامبرانِ نستوه} هستند که سنگ آسیا میباشند: نوح علیه السلام و ابراهیم و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله که درود خدا بر ایشان و بر همه پیامبران باد(2).

48. الکافی: از بُرَید روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ»(3)

{و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.} پرسیدم. ایشان فرمود: ما همان امت میانه هستیم و ما گواهان خداوند بر آفریدگان او و حجتهای او در زمینش هستیم. عرض کردم کلام خداوند عزّوجل «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ» {آیین پدرتان ابراهیم} چه؟ فرمود: بهطور ویژه ما را منظور دارد، «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» {او بود که قبلا شما را مسلمان نامید،} یعنی در کتابهای که قبلا آمد، «وَ فِي هذا» {و در این} یعنی در قرآن، «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ»(4) {تا این پیامبر بر شما گواه باشد.} پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنچه از سوی خداوند عزّوجل به ما رسانده بر ما گواه است و ما بر مردم گواه هستیم، پس هر که تأیید کند ما نیز در روز قیامت تأییدش میکنیم و هر که تکذیب کند ما نیز تکذیبش میکنیم(5).

49. از احمد بن عُمر حلّال روایت شده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»(6) {آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است.} فرمود: امیرمومنان علیه السلام شاهد رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- . احقاف / 35
2- . اصول الکافی 1: 175
3- . بقره / 143
4- . حج / 78

5- . اصول الكافى 1: 190
6- . هود / 17

است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است(1).

50. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(2) {تو فقط هشداردهندهای و برای هر قومی هدایتگری است.} فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هشداردهنده است و برای هر دورانی هدایتگری از میان ما هست که مردم را به سوی آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده هدایت میکند؛ هدایتگران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و سپس اوصیاء، یکی پس از دیگری، هستند(3).

51. الکافی: از مُفَضّل روایت شده که وی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر آنچه را علی علیه السلام آورده من انجام میدهم و هر آنچه را علی علیه السلام نهی کرده من وامینهم، برای علی علیه السلام از فضیلت چنان رقم خورده که از برای محمد صلی الله علیه و آله رقم خورده بود، و محمد صلی الله علیه و آله بر همه آفریدگان خدا برتری داشت(4).

در الکافی از ابن سنان نیز همانند این حدیث روایت شده است(5).

52. در الکافی از سعید بن اَعرَج نیز همانند این حدیث روایت شده است(6).

53. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: فضیلت امیرمومنان علیه السلام چنان است که هر آنچه را او آورده من انجام میدهم و هر آنچه را وی نهی کرده من وامینهم، همان اطاعتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بایسته بود پس از ایشان از برای علی علیه السلام تداوم یافت و برتری از برای محمد صلی الله علیه و آله است، پس کسی که از علی علیه السلام جلو بزند همچون کسی است که از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله جلو زده و کسی که بر علی علیه السلام

1- . اصول الکافی: 190
2- . رعد / 7

3- . اصول الکافی: 191
4- . اصول الکافی 1: 161
5- . اصول الکافی 1: 197
6- . اصول الکافی 1: 197، این سخن برگرفته از حدیثی طولانی است.

برتری جوید همچون کسی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله برتری جسته و هر که در امری کوچک یا بزرگ علی علیه السلام را رد کند کارش همپای شرک به خداست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بابِ خداوند بود که راه ورودی جز آن نبود و راه خداوند بود که هر کس آن را میپیمود به خداوند عزّوجل میرسید، و پس از ایشان امیرمومنان علیه السلام اینچنین بود(1).

54. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(2) {و نشانههایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راهیابی میکنند.} فرمود: ستاره همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نشانها همان امامان علیه السلام هستند(3).

55. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»(4) {پس اگر نمیدانید از اهل ذکر جویا شوید.} فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ذکر هستم و امامان علیه السلام اهل ذکر هستند. امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام حق تعالی «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» {و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد.} فرمود: ما قوم او هستیم و از ما پرسیده خواهد شد(5).

56. الکافی: از عبدالرحمن بن کثیر روایت شده که وی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً»(6) {آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند ننگریستی؟} پرسیدم. ایشان فرمود: تمامیِ قریشیان را منظور دارد، همان کسانی که با رسول خدا

1- . اصول الکافی 1: 197 و 198
2- . نحل / 16
3- . اصول الکافی 1: 206
4- . نحل / 43
5- . اصول الکافی 1: 210
6- . ابراهیم / 28

صلی الله علیه و آله دشمنی ورزیدند و به او اعلان جنگ کردند و وصیّت او درباره وصیّاش را انکار کردند(1).

57. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امامان علیه السلام به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند جز اینکه آنان پیامبر نیستند و در رابطه با زنان آنچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود برای آنان حلال نیست، اینچنین آنان به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند(2).

توضیح: ظاهر حدیث بر اشتراک بقیه ویژگیها میان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام دلالت دارد حال آنکه این خلاف مشهور است و احتمال دارد ذکر مسئله زنان به عنوان مثال باشد و منظور همه ویژگیها باشد.

58. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام حق تعالی «الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ»(3) {کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها]شان را نمی کاهیم.} فرمود: کسانی که گرویدهاند پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام هستند و فرزندان ایشان امامان و اوصیاء علیه السلام هستند که آنان را به ایشان ملحق خواهیم کرد و از فرزندان ایشان حجّتی را که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام آورد برنمیگیریم، پس حجت آنان یکی است و اطاعت از آنان یکی(4).

59. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما در امر و فهم و حلال و حرام در یک مسیر روان هستیم. لیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برتری خود را دارند(5).

1- . اصول الکافی 1: 270
2- . اصول الکافی 1: 210
3- . طور / 21
4- . اصول الکافی 1: 275

5- . اصول الکافی 1: 275

60. معانی الأخبار: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام داشت با پروردگارش نجوا میکرد که ابلیس به سراغش رفت. یکی از فرشتگان به ابلیس گفت: اکنون که او در حال نجوا با پروردگارش است در او چه امیدی داری؟! ابلیس گفت: در او همان امیدی را دارم که وقتی پدرش آدم در بهشت بود در او داشتم. از جمله نجوای خداوند با موسی این بود که به او فرمود: ای موسی! من نماز را تنها از کسی میپذیرم که از برای بزرگیِ من کرنش کند و قلبش را پایبند به ترس از من سازد و روزش را با یاد من به سر آورَد و شبش را با ماندگاری بر گناه سر نکند و حق اولیاء و دوستان مرا بشناسد. موسی علیه السلام گفت: پروردگارا از اولیاء و دوستانت همان ابراهیم علیه السلام و اسحاق علیه السلام و یعقوب علیه السلام را منظور داری؟ فرمود: ای موسی! آنان نیز هستند اما منظورم کسیست که آدم و حوا را و بهشت و دوزخ را به خاطر او آفریدم. موسی گفت: پروردگارا او کیست؟ فرمود: او محمد و احمد است که نامش را از نام خود برگرفتهام چرا که من محمود هستم. موسی گفت: پروردگارا مرا از امت او قرار ده. فرمود: تو از امت او هستی اگر او را و منزلت او و منزلت اهل بیتش را بشناسی، مَثَل او و اهل بیتش در میان آفریدگان من مَثَل فردوس در میان باغهای بهشت است که برگهایش نمیخشکد و طعم میوههایش دگرگون نمیشود، پس هر که ایشان را بشناسد و حقّ ایشان را دریابد به هنگام نادانی برایش بردباری قرار میدهم و به هنگام تاریکی برایش نور میگذارم و پیش از آنکه دعا کند برایش اجابت میکنم و پیش از آنکه از من بخواهد به او عطا میکنم. این حدیث طولانی است که بخشی از آن را بر مبنای نیاز آوردیم(1).

61. تفسیر فرات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون شبانه مرا سوی آسمان فراز بُردند، خداوند عزیز جبّار فرمود: ای محمد! من سوی زمین چشم انداختم و از آن تو را برگزیدم و برایت نامی از نامهای خود برگرفتم، هیچ کجا از من یاد نمیشود جز آنکه به همراه من از تو

1- . معانی الأخبار: 20

نیز یاد میشود، من محمود هستم و تو محمد هستی، سپس برای بار دوم چشم انداختم و از زمین علی را برگزیدم و برایش نامی از نامهای خود برگرفتم، من اَعلی هستم و او علی است، ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین را چون اشباحی نورانی از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها و همه اهل آنها عرضه داشتم، هر که ولایت شما را پذیرفت نزد من در شمار کامیابان قرار گرفت و هر که از ولایت شما سر باز زد نزد من در شمار کافران قرار گرفت، ای محمد! اگر بندهای مرا چنان عبادت کند که جانش به در شود یا همچون مَشکی پوسیده شود و سپس در حالی به نزد من آید که از ولایت شما سر باز زده او را نمیآمرزم تا اینکه به ولایت شما اقرار کند(1).

62. عیون أخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود: وقتی خداوند متعال فرشتگانش را برای آدم علیه السلام به سجده درآورد و او را وارد بهشت کرد و اینچنین بر او ارج نهاد، آدم علیه السلام با خود گفت آیا خداوند انسانی آفریده که نزدش برتر از من باشد؟ خداوند عزّوجل از آنچه درون آدم علیه السلام گذشت آگاه شد و او را ندا داد: ای آدم! سرت را بالا بیاور و به ساق عرش من بنگر. آدم علیه السلام سرش را بلند کرد و به ساق عرش نگریست و ناگاه دید بر عرش نوشته شده هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب امیرمومنان است و همسرش فاطمه سرور زنان دو جهان است و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت هستند. آدم گفت: پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند عزّوجل فرمود: اینان از فرزندان تو هستند و از تو و از تمام آفریدگانم برتر میباشند، اگر آنان نبودند نه تو را میآفریدم و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمین را، مبادا در آنان به دیده رشک بنگری که تو را از جوار خود بیرون میکنم. اما آدم علیه السلام در آنان به دیده رشک نگریست و منزلت آنان را برای خود تمنّا کرد. اینچنین شیطان بر او چیره شد و او از درختی که از آن نهی شده بود خورد، و چون حوا نیز در فاطمه به دیده رشک نگریست

1- . تفسیر فرات: 5

شیطان بر او نیز چیره شد و او نیز همچون آدم علیه السلام از آن درخت خورد، این شد که خداوند عزّوجل هر دو را از بهشت خود بیرون راند و آن دو را از جوار خود به سوی زمین فرود آورد(1).

میگویم: درباره فضیلت حضرت در کتاب امامت و نیز در بابهای فضائل اصحاب کساء و فضائل امیرمومنان علیه السلام اخبار بسیاری خواهد آمد.

63. قرب الإسناد: از بزنطی روایت شده که امام رضا علیه السلام به وی نوشت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هیچ بندهای ایمان را به تمام در نمییابد تا آنگاه که بداند همان حکمی که در حجّت و طاعت و حلال و حرام برای نخستین امام علیه السلام رقم خورده برای آخرینِ ایشان علیه السلام نیز به همان سان رقم خورده، و محمد صلی الله علیه و آله و امیرمومنان علیه السلام برتری خود را دارند(2).

64. عیون أخبار الرضا علیه السلام : از جمله آنچه که امام رضا علیه السلام نزد مأمون درباره فضیلت عترت مطهّر علیهم السلام بیان کرد این بود که فرمود: ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکر هستیم، این در کتاب خدا بیان شده در آنجا که میفرماید: «الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً * رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ»(3) {ای کسانی که ایمان آوردهاید راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است، پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند.} پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله

است و ما اهل ذکر هستیم(4).

65. معانی الأخبار: از جابر روایت شده که وی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ * تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها»(5) {مانند درختی پاک است که ریشهاش استوار و شاخهاش در آسمان است، میوهاش را هر دم به اذن پروردگارش میدهد.} پرسیدم.

1- . عیون أخبار الرضا ع: 170، این حدیث بهطور کامل در آنجا و نیز در المعانی در باب ارتکاب ترک اولی و معنای آن آمده، ر. ک: 11: 164 و

.165
2- . قرب الإسناد: 153
3- . طلاق / 10 و 11
4- . عيون أخبار الرضا ع: 132
5- . ابراهيم / 24 و 25

ایشان فرمود: درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شاخهاش علی علیه السلام است و ترکهاش فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و میوهاش فرزندان فاطمه سلام الله علیها هستند و برگهایش شیعیان ما هستند. امام علیه السلام سپس فرمود: وقتی مومنی از شیعیان ما درمیگذرد برگی از این درخت میریزد و وقتی یکی از شیعیان ما زاده میشود برگی بر آن درخت میروید(1).

میگویم: همانند این حدیث به اسانید مختلف در کتاب امامت خواهد آمد.

66. إکمال الدین: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیهم السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور آفریدگان خدا هستم، من از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه فرشتگان مقرّب و پیامبرانِ مُرسَل بهتر هستم،من صاحب شفاعت و حوض شریف هستم، من و علی پدران این امت هستیم، هر که ما را بشناسد خدا را شناخته و هر که ما را ما را انکار کند خداوند عزّوجل را انکار کرده است، نوههای امت من، همان سروران جوانان اهل بهشت، حسن و حسین از علی هستند و نُه امام از فرزندان حسین میباشند که اطاعت از آنان اطاعت از من است و نافرمانی از آنان نافرمانی از من است، نهمین تنِ ایشان قائمِ ایشان و مهدیِ ایشان است(2).

67. کشف االیقین: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی خداوند عرش را آفرید دو فرشته خلق کرد و آن دو عرش را در میان گرفتند. خداوند فرمود: گواهی دهید که هیچ خدایی جز من نیست. آن دو گواهی دادند. سپس فرمود: گواهی دهید که محمد رسول خداست. آن دو گواهی دادند. سپس فرمود: گواهی دهید که علی امیرمومنان است. و آن دو گواهی دادند(3).

68. إرشاد القلوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسرافیل بر جبرئیل فخر ورزید و گفت: من بهتر از تو هستم. جبرئیل گفت: چرا تو بهتر از منی؟ گفت:

1- . معانی الأخبار: 113
2- . کمال الدین: 151 و 152

3- . كشف اليقين: 55

زیرا من فرمانده هشت فرشته حامل عرش هستم و من در صور میدَمَم و من نزدیکترین فرشته به خداوند متعال هستم. جبرئیل گفت: من از تو بهتر هستم. اسرافیل گفت: به چه دلیل تو بهتر از منی؟ گفت: زیرا من امین خداوند بر وحی او هستم و من فرستاده او به سوی پیامبران و رسولان هستم و من فرمانده خسوف و کسوف هستم و خداوند هر امتی را بخواهد هلاک کند به دست من هلاک میکند. میان آن دو نزاع در گرفت. ناگاه خداوند متعال به آن دو وحی فرمود: ساکت شوید! به عزّت و جلالم سوگند من کسی را آفریدهام که از هر دوی شما بهتر است. گفتند: پروردگارا کسی بهتر از ما هم آفریدهای با اینکه ما از نور آفریده شدهایم؟! خداوند متعال فرمود: بله. آنگاه به پردههای قدرتش وحی کرد: کنار روید! آنها کنار رفتند و ناگاه دیدند بر ساق راست عرش نوشته شده: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین آفریدگان خدا هستند. جبرئیل گفت: پروردگارا به حقّ ایشان از تو میخواهم که مرا خدمتگزار ایشان قرار دهی. خداوند متعال فرمود: چنین کردم. پس جبرئیل از اهل بیت است و او خدمتگزار ماست(1).

69. تفسیر قمی: از اَصبَغ روایت شده که وی از حضرت علی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّوجل «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»(2) {نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای.} پرسید و امام علیه السلام فرمود: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آسمانها و زمینها را بیافریند بر ستون عرش نوشته شده بود: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و محمد بنده او و رسول اوست، پس به این دو گواهی دهید و همانا علی وصیّ محمد صلی الله علیه و آله است(3).

70. کشف الیقین: از حارث بن مُغَیره نضری روایت شده که وی گفت: پیرامون عرش نوشتهای والا هست که در آن نگاشته شده: من همان خدای یگانه

1- . إرشاد القلوب 2: 214
2- . اعلی / 1
3- . تفسیر القمی: 721 و 722

هستم که هیچ خدایی جز من نیست و محمد رسول خداست و علی امیرمومنان است(1).

71. صحیفه الرضا ع: امام رضا علیه السلام از پدران ارجمند خود علیه السلام نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتی هستیم که صدقه برایمان حلال نیست و دستور داریم که وضو را کامل بگیریم و الاغ را به جفتگیری با مادیان نبریم و از روی کفش مسح نکشیم(2).

72. جامع الأخبار و الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی یهودی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیش روی حضرت ایستاد و به ایشان خیره شد. فرمود: ای یهودی! چه میخواهی؟ عرض کرد: تو برتری یا موسی بن عمران؟! همان پیامبری که خداوند با او سخن گفت و بر او تورات و عصا را نازل کرد و برایش دریا را شکافت و با ابر بر سرش سایه فکند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ناپسند است که بنده خود را بستاید، اما من برایت میگویم: وقتی آدم علیه السلام به آن گناه دچار شد، توبهاش این بود که بگوید: خداوندا به حق محمد و آل محمد از تو میخواهم که از من درگذری. و خداوند از گناه او درگذشت. وقتی نوح علیه السلام سوار کشتی شد و ترسید که غرق شود گفت: خداوندا به حق محمد و آل محمد از تو میخواهم که مرا از غرق شدن بِرَهانی. و خداوند او را رهانید. وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش انداخته شد گفت: خداوندا به حق محمد و آل محمد از تو میخواهم که مرا از آتش نجات دهی. و خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد. وقتی موسی علیه السلام عصایش را انداخت از روی ترس با خود زمزمه کرد و گفت: خداوندا به حق محمد و آل محمد از تو میخواهم که مرا در امان داری. و خداوند والامقام به او فرمود: «لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی»(3) {مترس که تو خود برتری.} ای یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا درمییافت و سپس به من و به نبوت من ایمان نمیآورد، نه ایمانش برایش سودی داشت

1- . کشف الیقین: 55
2- . صحیفه الرضا: 5
3- . طه / 68

و نه نبوتش، ای یهودی! یکی از فرزندان من مهدی است، وقتی ظهور کند عیسی بن مریم برای یاریاش فرود میآید و او را جلوی خود قرار میدهد و پشت سرش نماز میخواند(1).

در الإحتجاج نیز همانند این حدیث روایت شده است(2).

73. قصص الأنبیاء: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی آدم علیه السلام از آن درخت خورد، سرش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: به حق محمد از تو میخواهم که بر من رحم آوری. آنگاه خداوند به او وحی فرمود: محمد کیست؟! گفت: مبارک باد نامت! وقتی مرا آفریدی سرم را سوی عرشت بلند کردم و دیدم بر آن نوشته شده: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست، از آنجا دانستم نزد تو کسی والامقامتر از آنی نیست که نامش را همراه نام خود قرار دادهای. خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! او آخرین پیامبر از فرزندان توست، اگر محمد نبود تو را نمیآفریدم(3).

74. تفسیر عیاشی: امام علی علیه السلام فرمود: کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد این بود: پروردگارا به حق محمد از تو میخواهم که توبهام را بپذیری. خداوند فرمود: محمد را از کجا میشناسی؟ گفت: در بهشت که بودم دیدم نامش بر سراپرده والای تو نوشته شده(4).

میگویم: در این باره همه اخبار در کتاب امامت خواهد آمد.

75. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از خدا پروا کنید و خدا را بزرگ دارید و رسولش را ارج نهید و کسی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله برتری ندهید که خداوند تبارک و تعالی او را برتری داده است(5).

1- جامع الأخبار: 8 و 9، الأمانی: 131 و 132
2- . الإحتجاج: 27 و 28
3- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی
4- . تفسیر العیاشی: نسخه خطی
5- . قرب الإسناد: 61

76. الکافی: از حسین بن عبدالله روایت شده که وی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور فرزندان آدم علیه السلام بود. ایشان فرمود: به خدا سوگند او سرور همه آفریدگان خدا بود، خداوند هیچ آفریدهای را نیافریده که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر باشد(1).

77. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرد و فرمود: امیرمومنان علیه السلام فرمود: خداوند هیچ جانداری را نیافریده که بهتر از محمد صلی الله علیه و آله باشد(2).

78. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ما نخستین اهل بیتی هستیم که خداوند با ستایش از نامهای ما یاد کرد، وقتی او آسمانها و زمین را آفرید به منادی دستور داد و او سه مرتبه ندا سر داد: گواهی میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست . و سه مرتبه ندا سر داد : و محمد رسول خداست. و سه مرتبه ندا سر داد: همانا علی به راستی امیرمومنان است(3).

79. الکافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه ویژگی داشت که کسی جز ایشان آن سه را ندارد، حضرت سایه نداشت و از هر جادهای گذر میکرد چون کسی دو روز یا سه روز بعد از آن جاده میگذشت از رایحه خوش حضرت میفهمید که ایشان از آنجا گذشته است و بر هر سنگ و هر درختی گذر میکرد به ایشان سجده میکردند(4).

توضیح: «عَرف» به فتح یعنی بوی خوش. در شماری از اخبار خواهد آمد که بعضی اصحاب برخی امامان علیه السلام را دیدهاند که سایه نداشتهاند. ممکن است دوام این حال از ویژگیهای حضرت بوده باشد و یا نسبت به جز ایشان حصر اضافی باشد.

1- . اصول الکافی 1: 440
2- . اصول الکافی 1: 440
3- . اصول الکافی 1: 441
4- . اصول الکافی 1: 442

80. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام در یکی از خطبههای خود، که در آن به ویژه از حال و صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام سخن میگوید، فرمود: به خاطر بردباری و شکیبایی و مهری که پروردگارمان دارد، بزههای بزرگ و کردار ناپسند آنها او را از این بازنداشت که محبوبترین و گرامیترین پیامبرش نزد خود، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ، را برای آنان برگزیند. زادگاهش در بلندای عزّت بود و خاندانش در پایگاه کرامت ریشه داشت و تبارش به دور از آلودگی بود و دودمانش آمیختگی نداشت و صفاتش نزد اهل علم ناشناخته نبود، پیامبران در کتابهای خویش از او مژده داده بودند و عالمان به وصفش زبان گشوده بودند و خردمندان در صفتش اندیشیده بودند، پالودهای بیهمتا بود و هاشمی نَسَبی بیمانند بود و مکهزادی بیرقیب بود، خُویَش حیا بود و طبیعتش گشادهدستی، بر جانمایههای نبوّت سرشته شده بود و اخلاقش بر ویژگیها و بصیرتهای رسالت نوشته شده بود، تا اینکه اسباب تقدیر الهی درباره او به هنگام خود رسید و به امر خدا قضای الهی درباره او به سرانجام خود رسید و قضای ناگزیر خداوند درباره او به سرمنزل خود رسید، هر امتی به آیندگان خود نوید او را داد و پدران پشت به پشت او را به یکدیگر سپردند، از نزد آدم علیه السلام تا به نزد پدرش عبدالله در گوهرش هیچ زنایی راه نیافت و هیچ نکاحِ ناپاکی میلادش را نیالایید، در بهترین طایفه و گرامیترین قبیله و سربلندترین قوم و محفوظترین رَحِم و امینترین دامان زاده شد، خداوند او را پسندید و گلچین کرد و برگزید و کلیدهای علم و سرچشمههای حکمت را به او عطا کرد، او را چون رحمتی برای بندگان و بهاری برای جهان برانیگخت و کتابش را با بیان و تبیان همه چیز بر او نازل فرمود: «قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»(1) {قرآنی عربی بی هیچ کژی، باشد که آنان راه تقوا پویند.} او قرآن را از برای مردم روشن و مفهوم ساخت، آن هم از طریق دانشی که رواج داد و دینی که پدیدار ساخت و فرائضی که واجب گرداند و حدودی که از برای مردم نهاد و بیان نمود و فرامینی که از برای خَلق پیش نهاد و اعلان کرد،

1- . زمر / 28

آنچنان که رهنمونهایی رو به رهایی در برداشت و نشانههایی داشت که سوی هدایت فرا میخواند، اینچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامی را که از برایش فرستاده شده بود رسانید و فرمانی را که گرفته بود به انجام رسانید و بار نبوتی را که بر دوش داشت به مقصد رسانید، از برای پروردگارش صبر کرد و در راه او کوشید و دلسوز امت خویش بود ، آنان را سوی رهایی فرا خواند و بر یاد خدا برانگیخت و رو به شریعت راهشان نمود، با شیوهها و انگیزههایی که از برای بندگان بنیان نهاد و بُرجهایی که نشانههایش را از برایشان برافراشت تا پس از او گمراه نشوند، او برایشان بسیار دلسوز و مهربان بود(1).

توضیح: «حومه البحر و الرمل و القتال و ...» بلندا و نقطه پُرتلاطم هر چیز است. «دومه الشیء» به ضم و فتح یعنی ریشه و اصل آن چیز. «مُحتد» به کسر تاء نیز یعنی ریشه و اصل، «حتد بالمکان» یعنی آنجا مقیم شد. چه بسا منظور از اولی نسل ابراهیم علیه السلام یا هاشم باشد و منظور از دومی مکه باشد، یا منظور از اولی ابراهیم علیه السلام و منظور از دومی هاشم باشد، و یا منظور از هر دو مکه باشد، که برداشت نخست رساتر است. مراد از «حَسَب» یا اخلاق والاست و یا انساب ارجمند و یا هر دو. در «بنعتها» ضمیر به «علماء» برمیگردد و در اینجا اضافه به فاعل داریم، همچنین در فقرههای بعدی. «لا یُدانی» به صیغه مجهول یعنی کسی در کمال به او نزدیک نمیشود، «لا یُوازی» و «لا یُسامی» نیز به همین ترتیب. «شیمه» به کسر یعنی خُلق و خو. «أوقار النبوّه» یعنی بارهای گران و جانمایههای نبوت که کنایه است از شرایط سختی که نبوت از آنها تهی نیست، یعنی سرشت و طبیعت و خلقت او بر این اخلاق بوده است. «أحلامُها» یعنی بصیرتهایش، و یا جمع «حِلم» است در مقابل نادانی و شتابزدگی. در «أوقاتها» ضمیر به «المقادیر» برمیگردد، یعنی اسباب تقدیر الهی او را به هنگام حصول مقدّرات وجود او و یا وفات و سرآمدن مدّتش رسانید، که معنای نخست رساتر است. ضمایر در «نهایاتها» و «غایاتها» نیز به «القضاء» یا «المقادیر» برمیگردند. «تبشّر به» یا استئناف است یا

1- . اصول الکافی 1: 444 و 445

عطف بیان برای جملههای قبلی. «نکاح» در اینجا یعنی نکاحهای باطل جاهلیت. «السبط» به کسر یعنی فرزندزاده و قبیله والا. «الکلاءه» یعنی حفظ و حراست. منظور از «الحجر» عبدالمطلب و ابوطالب است. «نهجَه» به تخفیف یعنی روشنش ساخت. «بِعلم» یا متعلق است به «بیّنه» و یا حال است از «کتاب». ضمیر مستتر در «فصّله» یا به «الله» برمیگردد یا به «الرسول» و یا به «الکتاب». «فیها» یعنی در آن امور. «معالم» یا مرفوع است و معطوف به «دلاله» یا مجرور است و معطوف به «النجاه». «هداه» را میتوان به تاء خواند اما با ضمیر رساتر است. «صدعَ بالحجّه» یعنی آشکارا از دلیل سخن گفت. مراد از «الذکر» یا قرآن است یا معنای عام دارد. ضمیر در «أساسها» به «المناهج» و «الدواعی» برمیگردد. منظور از «تأسیس» یا وضع است یا إحکام و اتقان. «بسبیل الهدی» یعنی به شیوه شرع. منظور از «المناهج» و «الدواعی» اوصیاء حضرت است. مراد از «تأسیس» نصب ادلّه بر خلافت اوصیاء است، نیز ممکن است منظور از «مناهج» امامان علیه السلام باشد و منظور از «الدواعی» ادلّه وجوب پیروی از ایشان. «المنار» نیز کنایه از امامان علیه السلام است و «رفع الأعلام» کنایه از نصب ادلّه.

81. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوندا درود فرست بر محمد صلی الله علیه و آله ، یار پاکدلت و دوستت و رازدارت و کارساز فرمانت(1).

82. الأمالی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند نه پیامبری ارجمندتر از محمد صلی الله علیه و آله برانگیخته و نه پیش از او کسی را آفریده و نه پیش از محمد صلی الله علیه و آله از طریق کسی به خَلق خود هشدار داده، این همان کلام حق تعالی است: «هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی»(2) {این [پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است.} و نیز فرمود: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(3) {تو فقط هشداردهندهای و برای هر قومی رهبری است.} پس نه پیش از محمد صلی الله علیه و آله در میان آفریدگان از کسی فرمان برده شده و نه

1- . اصول الکافی 1: 451
2- . نجم / 56
3- . رعد / 7

پس از او چنین خواهد شد، تا آنگاه که قیامت فرا رسد و زمین و هر که روی آن است از برای خداوند به جا مانَد(1).

توضیح: اینکه خداوند پیش از او کسی را نیافریده، یعنی او نخستین آفریده خداوند است همچنان که این معنا در اخبار بسیاری آمد. و اینکه خداوند پیش از محمد صلی الله علیه و آله از طریق کسی به خَلق خود هشدار نداده، یعنی او در عالم ذر هشداردهنده بوده و اینچنین هشدار دادن او پیش از هر کس دیگر بوده است. استشهاد به آیه اول یا بر اساس این برداشت است که محمد صلی الله علیه و آله از جمله هشداردهندگان پیشین بوده و هشدار دادنش مختصّ به این زمان نبوده، و یا بر اساس این برداشت که تو خود به هشداردهنگان پیشین در عالم ذر هشدار دادهای، در این صورت کلمه «مِن» برای تعلیل است مانند این کلام حق تعالی: «مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ»(2) {به سبب گناهانشان} و یا به معنای حرف «علی» است مانند این کلام حق تعالی: «وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ»(3) {او را در برابر آن قوم پیروزی بخشیدیم.}

این هر دو وجه را روایتی از علی بن مَعمَر از پدرش تایید میکند، وی گفته: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی «هذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى» پرسیدم. ایشان فرمود: منظورش محمد صلی الله علیه و آله است در آن هنگام که خداوند در عالم ذر آنان را به اقرار به خداوند یگانه فرا خواند.

و به آیه دوم استشهاد داده زیرا مفاد این آیه بنا بر رأی مشهور میان مفسران این است که تو هشداردهنده و هدایتگری برای همه قومها هستی. بر این اساس حضرت هدایتگر همه پیامبران و امتهای آنان است، نیز محتمل است که مقصود امام علیه السلام از این استشهاد، حصر عمل هشدار در حضرت باشد، یعنی پیش از حضرت در حقیقت هیچ کس هشداردهنده نبوده است و هشداردهنده و اطاعتشده علی الاطلاق حضرت است، همچنان که پایان سخن نیز بر این معنا دلالت دارد. پس استشهاد به آیه اول یا بنا بر معنای دوم است که یعنی چون حضرت به

1- . مجالس الشیخ / 63
2- . نوح / 25

3- . انبياء / 77

هشداردهندگان هشدار داده پس در حقیقت او به همگان هشدار داده و هشداردهندگانِ دیگر فقط نایبان حضرت در عمل هشدار بودهاند همچنانکه پس از حضرت اوصیاء علیه السلام چنین بودهاند، و یا بنا بر این معناست که منظور از این سخن حصر هشدار در حضرت بوده، یعنی از میان همه پیامبران پیشین که «هشداردهنده» نامیده شدهاند، فقط این پیامبر هشداردهنده است. و استشهاد به آیه دوم یا بنا بر این برداشت است که جزء دوم سخن یعنی «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» را از قبیل عطف جمله به جمله بدانیم و منظور از جزء اول را حصر عمل هشدار در حضرت به شیوه «قلب» بگیریم: یعنی هیچ هشداردهندهای جز تو نیست و بقیه فقط هدایتگرانی پیش از تو بودهاند، و یا بنا بر برداشتی است که به عنوان برداشت نخست مطرح کردیم که چه بسا پیچیدگیاش از تحلیل اخیر کمتر باشد. در تحلیل این خبر که ادراکها را به حیرت وامیدارد این بیانی است که به ذهن میرسد و تنها خداوند اسرار امامان مردم علیه السلام را میداند.

شیخ صدوق در الهدایه(1) میگوید: بایست باور داشت که نبوت حق است، همچنانکه باور داریم توحید حق است، نیز باید معتقد بود که صد و بیست و چهار هزار پیامبری که خداوند برانگیخته همگی به حق و از جانب حق آمدهاند و سخنشان سخن خداوند است و امرشان امر خداوند و اطاعت از ایشان اطاعت از خداوند و نافرمانی از ایشان نافرمانی از خداوند، آنان هیچ سخنی نگفتهاند جز از سوی خداوند عزّوجل و وحی الهی، و سروران پیامبران پنج تن هستند که سنگ آسیایند و صاحب شریعتاند و همان پیامبران اولوالعزم میباشند، یعنی نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله ، که محمد صلی الله علیه و آله سرور ایشان و بهترینِ ایشان است و «جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ»(2) {حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است.} و کسانیکه « آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ

1- . الهدایه: 5 و 6
2- . صافات / 37

أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(1) {ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند.} و بایست باور داشت که خداوند تبارک و تعالی هیچ آفریدهای برتر از محمد صلی الله علیه و آله و پس از او امامان علیه السلام نیافریده و ایشان دوستداشتنیترین و گرامیترین آفریدگان نزد خداوند عزّوجل هستند و در آن هنگام که خداوند در عالم ذر از پیامبران میثاق گرفت، نخستین کسانی هستند که به او اقرار کردهاند: «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(2) {ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا.} خداوند در عالم ذر پیامبرش صلی الله علیه و آله را به سوی پیامبران مبعوث کرد و هر آنچه را به هر پیامبری به اندازه معرفت وی عطا کرد همه را به پیامبر ما صلی الله علیه و آله عطا فرمود و حضرت را در اقرار به خداوند یگانه بر دیگران پیش انداخت. ما باور داریم که خداوند تبارک و تعالی همه آفریدگانش را از برای حضرت و از برای اهل بیت او علیه السلام آفریده، و اگر ایشان نبودند خداوند نه آسمان و زمین را میآفرید و نه بهشت و دوزخ را و نه آدم و حوا را و نه فرشتگان را و نه هیچ یک از دیگر آفریدگانش را. درود خدا بر همه ایشان.

83. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کسی یک پایچه گوسفند به من هدیه کند البته میپذیرم و این بخشی از دین است، اما اگر کافر یا منافقی یک بار شتر به من هدیه کند نمیپذیرم و این نیز بخشی از دین است؛ خداوند متعال عطا و طعام مشرکان و منافقان را برای من نپسندیده است(3).

توضیح: این خبر بر حرام بودن هدیه مشرکان برای حضرت دلالت دارد که همچنان که ابن شهر آشوب آورده این از ویژگیهای حضرت است. بر این سخن خبری دیگر نیز دلالت دارد که در باب داستان دوست حضرت پیش از بعثت خواهد آمد، البته این سخن را اغلب ذکر نکردهاند زیرا مشهور است که پیامبر صلی الله علیه

1- . اعراف / 157
2- . اعراف / 172
3- . فروع الکافی 1: 368

و آله نه تنها هدیه نجاشی و مقوقس و اکیدر را بلکه هدیه کسرا را نیز پذیرفت، همچنانکه شیخ صدوق در الفقیه روایت کرده که

حضرت علی علیه السلام فرمود: کسرا برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد و ایشان از او پذیرفت، قیصر نیز برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد و ایشان از او نیز پذیرفت، پادشاهان برای حضرت هدیه فرستادند و ایشان از آنها پذیرفت(1).

همچنین گفتهاند که این کار حرام بوده و سپس نسخ شده است. محتمل است این حرمت همراه با عدم مصلحت در پذیرفتن بوده است، و یا احتمال دارد کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله هدیهشان را پدیرفته بوده اسلام آورده بودهاند اما از روی تقیّه نزد قومشان آشکار نکرده بودهاند همچنانکه از احوال نجاشی برمیآید، اما این احتمال درباره برخی از آنان مانند کسرا بعید است. در النهایه میگوید: در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که من «زَبد» مشرکان را نمیپذیرم، «زبد» به سکون باء یعنی هدیه و عطا. خطابی میگوید: احتمالا این حدیث نسخ شده زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه چندین مشرک را پذیرفته است، مقوقس ماریه را به حضرت هدیه کرد و اَکیدر دومه یک استر به ایشان هدیه کرد و حضرت هدیه هر دو را پذیرفت. همچنین گفتهاند حضرت هدیه مشرک را رد میکرده تا او را ناراحت کند و این سبب شود او به اسلام بگراید، همچنین گفته شده حضرت هدیه مشرک را رد میکرده زیرا هدیه در قلب انسان جایی مییابد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله روا نیست که قلبش به یک مشرک بگراید، پس رد هدیه برای دوری از سبب میل بوده و این با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه نجاشی و مقوقس و اکیدر را پذیرفته تناقضی ندارد زیرا ایشان اهل کتاب بودهاند. پایان سخن(2).

84. تفسیر فرات: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام حق تعالی «الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ»(3) {آن کس که چون [به نماز] برمی خیزی تو

1- . من لا یحضره الفقیه: 390
2- . النهایه 2: 128، نیز ر. ک: معالم السنن 3: 41 که در این اثر اختلافی با آنچه نقل شده هست.

3- . شعراء / 214 - 220

را می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد.] } فرمود: وقتی در راستای امر او به پا میخیزی تو را میبیند و حرکت تو را در صُلبهای پیامبران یکی پس از دیگری مینگرد(1).

85. تفسیر فرات: از عبدالله بن عباس روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به خطبه برخاست و فرمود: خداوند را برای نعمتها و بلاهایی که برای ما اهل بیت قرار داده سپاس میگویم، و در برابر سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت از خدا یاری میجویم، و گواهی میدهم که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد و من محمد بنده و رسول او هستم که مرا با رسالتش سوی همه آفریدگانش فرستاده «لِيَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»(2) {تا کسی که [باید] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند.} و مرا بر همه جهانیان، از پیشینیان و پسینیان، برگزید و کلید تمام گنجینههایش را به من عطا کرد و سرّ خود را در من به امانت نهاد و مرا به فرامین خود امر کرد، او قائِم است و من خاتَم و هیچ اراده و توانی نیست جز از سوی خداوند علیّ عظیم، «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(3) {از خدا آن گونه که حق پرواکردن از اوست پروا کنید و زینهار که جز مسلمان نمیرید.} و بدانید که خداوند «بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ»(4) {به هر چیزی احاطه دارد.} و «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» {خدا به هر چیزی داناست.} ای مردم! پس از من قومی خواهند بود که بر من دروغ میبندند مبادا دروغشان را بپذیرید، پس از من اموری پدید خواهد آمد که اهلش میپندارند از سوی من است و پناه بر خدا که من درباره خدا چیزی به جز حق بگویم، من شما را به چیزی امر نمیکنم جز به آنچه خداوند مرا بدان امر کرده و شما را به هیچ سویی جز به سوی

1- . تفسیر فرات: 108
2- . انفال / 42
3- . آل عمران / 102
4- . فصلت / 54

خداوند فرا نمیخوانم، «وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»(1) {و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.} در آن دم عُباده بن صامت سوی حضرت برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! آن چه هنگام است و آنان کیستند؟ آنان را به ما بشناسان تا از آنان پروا کنیم. حضرت فرمود: آنان گروهی هستند که از امروز خود را برای خلافت آماده کردهاند و وقتی این را برایتان آشکار میکنند که جان من به اینجا برسد. و حضرت با دست مبارکش به گلوی مبارکش اشاره کرد. عُباده بن صامت عرض کرد: وقتی چنین شد به چه کسی بپیوندیم ای رسول خدا؟! فرمود: وقتی چنین شد باید از پیشتازانِ عترت من اطاعت کنید، آنان شما را از گمراهی بازمیدارند و به راه راست رهنمون میشوند و به سوی حق دعوتتان میکنند، آنان کتاب مرا و سنت مرا و گفتار مرا زنده میکنند و بدعت را از بین میبرند و با حقیقت اهل بدعت را ریشهکن میکنند و به هرکجا حق رو گذارَد به همان سو رو میگذارند، من گمان نمیکنم شما چنین کنید اما من حجت را بر شما تمام کردم و شما را از این امر آگاه ساختم. ای مردم! خداوند تبارک و تعالی مرا و اهل بیت مرا از سرشتی آفریده که جز ما هیچ کس را از آن نیافریده است، ما نخستین کسانی بودیم که خداوند آفرینش خود را با ما آغاز کرد، وقتی ما را آفرید با نور ما همه تاریکیها را شکافت و با ما هر سرشت پاکی را زنده گرداند و با ما هر سرشت ناپاکی را میراند، سپس فرمود: اینان خوبانِ آفریدگان من و حاملان عرش من و خزانهداران علم من و سروران اهلِ آسمان و زمین هستند، اینان نیکانِ هدایت یافتهای هستند که همگان با اینان هدایت میشوند، هر که با اطاعت و ولایت اینان نزد من آید او را در بهشت و کرامتم جای میدهم و هر که با دشمنی و دوری اینان نزد من آید او را در دوزخم جای میدهم و عذابم را بر او افزون میکنم و «ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ»(2) {این است سزای ستمگران.} حضرت سپس فرمود: ما خاندانِ ایمان به خداییم و بنیان و کمال آن هستیم و این حقیقت محض است، کردار نیک با ما به انجام میرسد و ما اوصیاء خداوند در میان پیشینیان و

1- . شعراء / 227
2- . مائده / 29

پسینیان هستیم، همواره از میان ما کسی ناظر بر خَلق خداست و ما سوگند خداوند هستیم که به ما سوگند یاد کرد، خداوند متعال میفرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً»(1) {و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است.} ای مردم! ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را در امان داشته تا گمراه و گمراهکننده و فتنهگر نباشیم و تا دروغگو و پیشگو و ساحر و فالبین و خائن و فالگو و بدعتگر و شکّاک و حقگریز و منافق نباشیم، پس هر که چیزی از این صفات در او باشد از ما نیست و ما از او نیستیم و خداوند از او بیزار است و ما از او بیزاریم، و هر که خداوند از او بیزار باشد به دوزخش میفرستد «وَ بِئْسَ الْمِهادُ»(2) {و چه بد بستری است.} ما اهل بیتی هستیم که خداوند از همه پلیدیها پاکمان کرده، پس چون به سخن درآییم راستگوییم و چون از ما سوالی پرسیده شود داناییم و بر آنچه که نزدمان به امانت نهاده شده مراقبیم، خداوند برای ما ده ویژگی را جمع آورده که پیش از ما و پس از ما برای هیچ کس جمع نیاورده: دانش و بردباری و حکمت و خردمندی و جوانمردی و دلیری و راستی و صبر و پاکی و آزرم، ما کلمه تقواییم و راه هدایت و الگوی والا و حجت بزرگ و ریسمان استوار «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ»(3) {و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست پس چگونه [از حق] بازگردانیده می شوید.} (4)

توضیح: جوهری میگوید: «عائف» یعنی پیشگو. «زجر» یعنی فال گویی که نوعی پیشگویی است، میگویند «زجرتُ أنّه یکون کذا و کذا» (فال گویی کردم که فلان چیز چنین و چنان است.) «صدفَ» یعنی رویگردان شد. توضیح فقرههای دیگر در کتاب امامت خواهد آمد.

1- . نساء / 1
2- . آل عمران / 12
3- . یونس / 32
4- . تفسیر فرات: 110 و 111

86. تهذیب الأحکام: از عمّار ساباطی روایت شده که وی گفت: در منا نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم که مردی به ایشان عرض کرد: نظرتان درباره نوافل چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: واجب است. هم ما هراسیدیم و هم آن مرد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: منظورم نماز شب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خداوند میفرماید: «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ»(1)

{و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد.} (2)

87. الکافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تکلیفی کرد که بر هیچ یک از آفریدگانش نکرد، حضرت را مکلّف کرد که اگر گروهی را نیافت تا به همراهش جهاد کنند خودش به تنهایی بر همه مردم خروج کند، خداوند نه پیش از حضرت این تکلیف را بر کسی نهاده بود و نه پس از ایشان بر کسی نهاد. آنگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»(3)

{پس در راه خدا پیکار کن، تو جز عهده دار شخص خود نیستی.} سپس فرمود: و خداوند برای او چنین قرار داد که آنچه برای خود گرفته برای او بگیرد. خداوند عزّوجل فرمود: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(4) {هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت.} و نماز برای رسول خدا صلی الله علیه و آله با ده پاداش مقرّر گشت(5).

88. الإختصاص: امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند هیچ آفریدهای برتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافرید و پس از محمد صلی الله علیه و آله هیچ آفریدهای برتر از علی علیه السلام نیافرید(6).

1- . اسراء / 79
2- . تهذیب الأحکام 1: 204
3- . نساء / 84
4- . انعام / 160
5- . روضه الکافی: 274 و 275
6- . الإختصاص: نسخه خطی

89. الإختصاص: امام محمد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً»(1) {امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.} فرمود: او را بر عرش بنشاند(2).

90. نهج البلاغه: گرامیترین درودها و افزونترین برکات خود را بر محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهات اختصاص ده که رسالتهای پیشین را خاتمه داد و درهای بسته را گشود و حق را با حق آشکار ساخت، خروشهای اهل باطل را پس زد و یورشهای گمراهان را در هم کوبید، همچنانکه بار رسالت را بر دوش کشید و قدرتمندانه به فرمانت قیام کرد و با شتاب در راه خشنودیات گام برداشت بی آنکه از پیشروی عقب کشد یا ارادهاش سست گردد. وحی تو را دریافت و عهدت را پاس داشت و در اجرای فرمانت چنان کرد که برای جوینده حق آتشِ حقیقت را برافروخت و راه را بر خطاکار روشن ساخت، اینچنین با وجودشِ دلهایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند راه یافتند، پرچمهای آشکار را برافراشت و احکام روشنگر را به پا داشت؛ پس او پیامبر امین و معتمد تو و گنجینه دار علم نهان تو و گواه تو در روز رستاخیز و برانگیخته تو بر حق و فرستاده تو به سوی مردمان است(3).

توضیح: «الخاتم لما سبق» یعنی وحی و رسالت. «الفاتح لما انغلق» از آنجاست که میگویند «انغلق و استغلق» یعنی گشودنش دشوار شد، یعنی از مسائل دین و توحید و شرائع و راه خداوند متعال اموری را که بر مردم بسته و مبهم بود، گشود. «المعلن الحقّ بالحقّ» یعنی آشکارکننده دین با معجزات و یا با جنگ و ستیزه، میگویند: «حاقّ فلانا فحقَّه» یعنی با او مخاصمه کرد و بر او پیروز شد، و یا با بیان آشکار و یا با برخی از آن چراکه اصول فروع را پدیدار میسازند، و یا با کمک حق تعالی. «الجیشات» جمع «جیشه» است از «جاشت القدر» یعنی دیگ به جوش آمد. «أباطیل» جمع باطل است بر خلاف قیاس، یعنی جوشش باطل و فتنه

1- . اسراء / 79
2- . الإختصاص: نسخه خطی
3- . نهج البلاغه 1: 130 - 132

های مشرکان و عادات آنان از جمله غارت و جنگ را پس زد. «دامغ» یعنی نابودگر که از «دمغَه» گرفته شده یعنی سر او را شکافت تا جایی که به دِماغش رسید، که این موجب مرگ است. «أضالیل» نیز جمع «ضال» است بر خلاف قیاس. «صوله» حمله و جهش و یورش است. در «کما حمّل» کاف برای تعلیل است یعنی به این سبب بر او درود فرست، و یا برای تشبیه است یعنی درودی که مشابه و مناسب کار او باشد. «اضطلع» یعنی قدرتمندانه حمل کرد که از «ضلاعه» به معنای قدرت میآید. «مستوفزاً» یعنی با شتاب. «نکول» یعنی عقب کشیدن. «قُدم» به ضم یعنی پیشروی و پیشبرد، یعنی در راه جهاد و دیگر امور دین از پیشروی عقب نکشید. «وهی» یعنی ضعف. میگویی «وعیتُ الحدیث» یعنی آن را حفظ کردم و فهمیدم. «مضی فی الأمر» یعنی کار را به انجام رساند، یعنی در انجام و اجرای امرت مُصرّ بود. «وری الزند» یعنی از آن آتش در آمد، «أوریتُه» یعنی آتشش را درآوردم. «قبس» یعنی شعله و «قابس» یعنی کسی که آتش میطلبد، در اینجا منظور از «قبس» نور حقیقت است، یعنی نورهای دین را چنان برافروخت که حقیقت برای جویندگان آشکار شد. «خابط» یعنی کسی که اگر نوری نباشد تلو میخورد. «بعد خوضات الفتن» از «خاضَ الماء» یعنی داخل آب شد میآید که یعنی پس از آنکه در فتنهها غوطهور بودند. «أعلام» جمع «عَلم» است یعنی هر آنچه که نشانه راه است همچون مناره یا کوه. «موضحات» احتمال دارد به فتح یا به کسر باشد. «نیّرات الأحکام» یعنی احکام روشنگر و حق. «المأمون» برای تاکید است. منظور از «العلم المخزون» اموری است که به تکالیف مربوط نیست زیرا اگر بود از مکلّفین پنهان نبود. «شهیدک» یعنی شاهد تو بر مردمان. «بعیثک» یعنی برانگیختهات با دین ثابت.

91. نهج البلاغه: پیامبران را در بهترین امانتگاه به امانت نهاد و در بهترین جایگاه جای داد، ایشان را از صلب ارجمند پدران به رَحِم پاک مادران منتقل فرمود، هرگاه یکی از آنان درگذشت، دیگری برای پیشبرد دین خدا به پا خواست. تا اینکه کرامت خداوند سبحان به محمد صلی الله علیه و آله رسید، نهاد او را از بهترین معادن بیرون آورد و نهالش را در عزیزترین سرزمینها کاشت و او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امنیان خود را از آن آفریده بود به وجود آورد. عترت او

بهترین عترتها، خاندانش بهترین خاندانها و درخت وجودش بهترین درخت است. در حریم امن روییدو و در میان ارجمندی بالید با شاخههایی بلند و ثمری دست نیافتنی. پس او پیشوای پرهیزکاران و بینایی هدایت خواهان است، چراغی است با نور درخشان و شهابی تابناک و شعلهای با درخشش خیره کننده، شیوهاش اعتدال است و سنّتش راه درست و گفتارش روشنگر حق و باطل و حُکمش دادگری است. خداوند او را هنگامی برانگیخت که از زمانی دراز از رسالتهای پیشین گذشته بود و کارها به لغزش گراییده بود و امتها به نادانی درافتاده بودند(1).

توضیح: در این سخن که «فی أفضل مستودع» ظاهرا منظور از «مستودع» و «مستقرّ» صُلبها و رَحِمها میباشد که در ادمه تبیینش میآید، نیز محتمل است که منظورش محل ارواح ایشان در عالم ذرّ باشد. «تناسختهم» یعنی منتقلشان کردی. «أفضت» یعنی انجامید. «أرومه» یعنی ریشه و اصل. احتمالا منظور از «أفضل المعادن و أعزّ الأرومات» شجره نبوت است، همچنین گفتهاند یعنی مکه که خداوند گرامیاش دارد، نیز گفته شده یعنی نَسَب و خاندان حضرت . «صدع» یعنی شکافتن. «عترت» اخصّ از «أسره» است و «أسره» یعنی خانواده و خویشان نزدیک. گفتهاند منظور از «شجر» در هر دو جا ابراهیم علیه السلام است، نیز گفته شده منظورش هاشم است به این قرینه که «نبتت فی حرم» یعنی در مکه. اما رساتر این است که منظور از «شجر» در بار دوم خود حضرت و اهل بیت ایشان باشد، همچنانکه در اخبار بسیاری درباره تفسیر «الشجره الطیّبه» آمده است. منظور از «فروع» امامان علیه السلام هستند. «طول» کنایه از فرازمندیِ آنها در نهایت شرافت و فضیلت است. منظور از «ثمر» علوم و معارف آنهاست و نیز دست نیافتنی بودن عمق اسرار آنها به گونهای که عقلها به آنجا نرسد. «زند» آتشزنه است. «قصد» یعنی میانهروی و اعتدال در امور بدون افراط و تفریط. «فصل» یعنی جداکننده حق و باطل. «هفوه» یعنی لغزش. «غباوه» یعنی نادانی و کم خردی.

1- . نهج البلاغه 1: 201، 202

92. نهج البلاغه: قرارگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین قرارگاه و محل پرورشش، در معادن بزرگواری و گهوارههای سلامت، شریفترین جایگاه بود. دلهای نیکوکاران به او گراییده و روی دیدهها به سوی او گشته، خداوند به برکت وجود او کینهها را دفن کرد و آتش دشمنیها را خاموش نمود، با او میان برادرانی الفت انداخت و میان نزدیکانی دوری افکند. با او ذلّت به عزّت رسید و عزّت به ذلّت افتاد، کلامش روشنگر و سکوتش زبانی دیگر بود(1).

توضیح: افزون بر آنچه گذشت محتمل است منظور از «مستقرّ» مدینه باشد و منظور از «منبت» مکه باشد که خداوند هر دو را گرامی دارد. درباره «مماهد السلامه» ابن میثم میگوید: «مهاد» یعنی بستر و از آنجا که آن را با «معادن» که همان جمع معدن باشد قرینه و مزدوج کرده گفته «مماهد» هرچند مفردش «ممهد» نباشد، مثل آنجا که میگویند: «غدایا و عشایا» و یا «مأجورات و مأزورات» و از این قبیل. در اینجا منظور از «سلامه» به دور بودن از هر گونه عیب است، یعنی در تباری پاک و به دور از بدنامی و عیب. نیز احتمال دارد منظور از «معادن الکرامه و مماهد السلامه» مکه و مدینه باشد زیرا این دو شهر محل عبادت و سلامتی از عذاب خداوند و دستیابی به کرامت او هستند، همچنین محتمل است منظور از «مماهد السلامه» ویژگیهای والای اخلاقی باشد که حضرت با آنها بالیده و «مُمَهِّد» و زمینهساز سلامتی از خشم خدا هستند. «ثنیت» یعنی معطوف شد و گرایید. «دفن به» یعنی آن را پنهان ساخت و از میان بُرد. «ضغائن» جمع «ضغینه» به معنای کینه است. «نوائر» جمع «نائره» است به معنای دشمنی. منظور از «ذله» ذلت اسلام است و منظور از «عزه» عزّت شرک است. درباره «صمتُه لسان» دو وجه هست، یکی اینکه حضرت درباره چیزی که سزاوارِ سخن نبوده سکوت میکرده و اینگونه مردم میآموختهاند درباره آنچه به آنان مربوط نیست سکوت کنند و دوم اینکه سکوت حضرت در قبال برخی افعال اصحاب و نهی نکردن آنها به نوعی تقریر آن افعال و دلیلی بر مباح بودن آنها بوده است.

1- . نهج البلاغه 1: 203 ، 204

93. نهج البلاغه: تا آنکه خداوند با پیامبر خود صلی الله علیه و آله برای جوینده حق آتش حقیقت را برافروخت و نشانهای برای وامانده در گمراهی روشن ساخت. خداوندا او امین تو و گواه تو در روز قیامت است، نعمتی است که خود برانگیختهای و رحمتی است که به حق فرستادهای. خداوندا از عدل خود بهرهای بسیار نصیب او گردان و از فضل خود پاداش صدچندان به او عطا فرما. خداوندا بنای او را بر فراز بنای بنیانگزاران قرار ده. او را بر سر خان کرمت بزرگ دار و جایگاهش را نزد خود گرامی دار و وسیله تقرّب خویش را به او عنایت فرما و به او والایی و برتری عطا فرما و ما را از یاران او محشور فرما، چنانکه نه زیانکار باشیم و نه نادم و نه منحرف و نه پیمان شکن و نه گمراه و نه فتنهگر(1).

توضیح: «حابس» کسی است که در جایی که ناقهاش بازمانده سرگردان وامانده و سردرگم است و نمیداند چگونه راه بجوید. منظور از «بنائه» قواعد دین حضرت یا کمالات ایشان است. «نُزل» به ضم چیزی است که برای مهمان فراهم آورده میشود.

94. نهج البلاغه: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از درخت پیامبران و چراغدان روشنایی و قله بزرگی و از میان دشت بطحا و چراغهای برافروخته در تاریکی و سرچشمههای حکمت برگزید(2).

95. نهج البلاغه: و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت اوست(3).

96. نهج البلاغه: و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و سرور بندگان اوست، هرگاه خداوند آفریدگان را به دو گروه فروکاست او را در بهترینِ آن دو نهاد که زناکاران در آن سهمی نداشتند و بدکاران در آن جایی نداشتند(4).

1- . نهج البلاغه 1: 221
2- . نهج البلاغه 1: 223 و 224
3- . نهج البلاغه 1: 433
4- . نهج البلاغه 1: 456

توضیح: «نسخ» از بین بردن و دگرگون ساختن است که در اینجا استعاراً یعنی تقسیم کردن، زیرا در واقع چیزی که تقسیم میشود از میان میرود و دگرگون میشود. «عاهر» یعنی زناکار که هم بر مذکر و هم بر مونث اطلاق میشود، «فاجر» نیز همینطور.

میگویم: علمای ما در کتابهایشان از برخی از ویژگیهای حضرت یاد کردهاند و علامه در کتاب التذکره آنها را جمع آورده است، ما اکنون خلاصه آنچه آنان آوردهاند را میآوریم. اموری که فقط بر حضرت واجب بوده و نه بر هیچ یک از دیگر افراد امت یکی مسواک زدن بوده و دوم نماز وتر و سوم قربانی کردن.

از خود پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: سه چیز بر من واجب شده و بر شما نه: مسواک زدن و نماز وتر و قربانی کردن.

و در حدیثی دیگر: بر من نماز وتر واجب شده و بر شما نه، بر من مسواک زدن واجب شده و بر شما نه، بر من قربانی کردن واجب شده و بر شما نه.

شافعی در وجوب مسواک کردن بر حضرت تردید کرده است.

و چهارم نماز شب که خداوند متعال فرموده: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ»(1)

{و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد.} اگرچه لفظ «نافله» از استحباب خبر میدهد اما در لغت معنای افزونی را به همراه دارد، از آنجا که سنّت جبران کننده فریضه است و حضرت از نقصان در فرائض معصوم بوده، شافعیها اختلاف کردهاند و برخی گفتهاند این بر حضرت واجب بوده و برخی گفتهاند هم بر حضرت و هم بر امت ایشان واجب بوده اما بعد نسخ شده است.

میگویم: ذکر «وتر» (نماز وتر) همراه با «قیام اللیل» (نماز شب) ظاهرا دلالت بر تکرار دارد و اصلِ این موضوع از آنجاست که:

از عایشه روایت شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز برای من واجب است و برای شما سنّت: نماز وتر و مسواک زدن و نماز شب.

1- . اسراء / 79

از این رو در بیان ویژگیها این هر دو را آوردهاند، این از شرح کتاب الوجیزه برمیآید که یارانمان نیز از آن پیروی کردهاند.

شهید ثانی میگوید: بدان میان قیام لیل و وتر که هر دو بر حضرت واجب بوده مغایرتی از نوع عموم و خصوص مطلق هست، زیرا شبزندهداری (تهجّد) هم با خواندن نماز وتر حاصل میشود و هم با جز آن، پس وجوب نماز شب الزاما وجوب نماز وتر را به همراه ندارد. اما نماز وتر از آنجا که از عبادات واقع در شب است پس از انواع شبزندهداری است و بلکه بهترین نوع آن است. گاه گفتهمی شود بیان وجوب نماز وتر کفایت از بیان وجوب تهجد در شب میکند، اما پاسخ این است که تهجد در شب گرچه با نماز وتر محقّق میشود اما مفهومی مغایر با مفهوم نماز وتر دارد، زیرا اگر عبادت شب واجب باشد هم ممکن است به انجام نماز وتر اختصاص یابد و هم به جز آن یا هم به مقدار زیاد و هم به مقدار کم، به این ترتیب هر جزئی از آن کل میتواند موصوف به این وجوب باشد، زیرا جزئی از یک واجبِ کلیّ است، پیداست این معنا به وجوب نماز وترِ به طور ویژه نمیانجامد و چنین دلالتی ندارد، بنابراین ناگزیر باید هر دو را آورد.

وی در التذکره ادامه میدهد: پنجم پرداختن قرض کسی است که با تنگدستی از دنیا رفته است، زیرا حضرت فرموده: هر که درگذشت و مالی بر جا گذاشت آن از برای وارثانش است و هر که درگذشت و قرضی بر جا گذاشت آن بر عهده من است.

مذهب جمهور بر همین است، اما برخی میگویند این به خاطر کرامت حضرت بوده و این لفظ را نمیتوان بر ضمانت حمل کرد، زیرا کسی که ضمانت مجهول را صحیح میشمارد بر این وجه تکیه نکرده است. شافعیون در این وجوب دو وجه دارند: اگر فرد تنگدست از دنیا رفت و در بیت المال موجودی افزون بر نیاز زندگان بود ، آیا ادای آن بر امام واجب است بهخاطر ترغیب مردم به قرض دادن به نیازمندان [یا خیر ؟].

ششم مشورت با خردمندان، چراکه خداوند متعال فرموده «وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ»(1)

{با آنان مشورت کن.} نیز گفته شده بر حضرت واجب نبوده بلکه برای به دست آوردن دل آنها بوده و حضرت مورد اطمینان بوده چراکه عقل پیامبر صلی الله علیه و آله سرشارتر از عقلهای تمام انسانهاست.

هفتم ناپسند شمردن امر ناپسند به هنگام رؤیت و اظهار ناپسندی، زیرا اقرار بر آن امر موجب روایی آن میشده، خداوند متعال برای حضرت یاری و محافظت را ضمانت کرده است.

هشتم اینکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده که زنان خود را میان مصاحبت با حضرت و مفارقت از او مخیّر گرداند، بر اساس این کلام حق تعالی «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً * وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً»(2)

{ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم، و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.} اساس این وجوب بر آن است که پیامبر برای خود فقر و صبر بر فقر را برگزیده بوده و لذا به حضرت امر شده که زنان خود را میان مفارقت از حضرت و برگزیدن زینت دنیا یا برگزیدن حضرت و صبر بر سختی فقر مخیّر گرداند تا مبادا آنان را بر این سختی و فقر مجبور کرده باشد. این برداشتِ مشهور است اما شافعیون وجه دیگری برای این اختیاردادن آوردهاند و گفتهاند این بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب نبوده و فقط یک مأموریت استحبابی بوده، اما برداشت نخست مشهور است. وقتی پیامبر آنان را مخیّر گرداند آنان حضرت و سرای آخرت را برگزیدند و اینچنین خداوند متعال همسرگیری به جای آنان و جایگزین کردن زنان دیگر به جای آنان را بر رسول خود حرام کرد، سپس این حُکم را نسخ کرد تا چنین باشد که اگر رسول خدا این کار را نکرد منّتی

1- . آل عمران / 159

2- . احزاب / 28 و 29

از سوی حضرت باشد، آن هم بر اساس این کلام حق تعالی: «إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَ»(1) {ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده ای حلال کردیم.} عایشه گفته: پیامبر درنگذشته بود که خداوند زنان را برای ایشان حلال کرد. یعنی زنانی را که بر حضرت ممنوع شده بود. اما ابوحنیفه گفته این تحریم باقی مانده و نسخ نشده. همچنین روایت شده یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله حلقهای از طلا از پیامبر خواست و حضرت برای او حلقهای از نقره ساخت و آن را با زعفران اندود کرد، زن گفت: من فقط طلا میخواهم، و پیامبر از این مسئله غمگین شد. آنگاه آیه تخییر نازل شد. نیز گفته شده پیامبر این انتخاب را در میان نهاد زیرا نمیتوانست رفاه آنان را توسعه دهد و ممکن بود در میان آنان کسی میبود که از ماندن نزد حضرت اکراه داشت، اینگونه خداوند حضرت را از این موقعیت به دور داشت.

روایت شده که: از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواستهایی میشد که حضرت در عهده نداشت و زنان حضرت چیزهای بسیاری از ایشان میخواستند، آنچنان که عمر میگوید: ما جماعت مهاجرین در مکه بر زنانمان مسلّط بودیم و زنان انصار بر شوهرهایشان مسلّط بودند. چون زنان ما با زنان آنها درآمیختند به اخلاق آنان گراییدند، روزی من با زنم سخن گفتم و او در روی من برگشت، من دست بلند کردم تا او رابزنم و گفتم: ای فرومایه در روی من برمیگردی؟! او گفت: زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی ایشان بر میگردند و حال آنکه حضرت از تو بهتر است. گفتم: خیر نبیند حفصه! سپس نزد حفصه رفتم و در این باره از او پرسیدم. حفصه گفت: رسول خدا گاه از دست یکی از زنانش تمام طول روز عصبانی است. گفتم: فریب دختر ابی قحافه را نخور! او دردانه رسول خدا است و حضرت از او چیزهایی را تحمل میکند که از تو نمیکند. عمر گفت: من با مردی از انصار قرار گذاشته بودم که به نوبت در مجلس رسول خدا حاضر شویم تا هر یک از ما آنچه را که میگذرد به رفیق خود خبر دهد. ناگاه یکی از انصار در زد. من

1- . احزاب / 50

گفتم: نکند غسّان سراغمان آمده! زیرا خبردار شده بودیم که غسّان لشکرش را آماده کرده تا به جنگ ما بیاید. او گفت: اتفاقی بدتر از آن افتاده! رسول خدا صلی الله علیه و آله همه زنانش را طلاق داده! من از خانه خارج شدم و دیدم اصحاب دورتادور او گریه میکنند و او نشسته است. بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله اَنَس نشسته بود. گفتم: برای من اجازه ورود بگیر. جوابی نداد و من بازگشتم. اما طاقت نیاوردم و دوباره برگشتم. باز جوابی نداد. سه مرتبه این کار را کردم تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله صدایم را شنید و اجازه داد. دیدم حضرت روی حصیری از لیف خرما خوابیده. ایشان برخاست. جای حصیر روی پهلوهایش مانده بود. عرض کردم: قیصر و کسرا دیبا و حریر میگسترانند. فرمود: شک داری ای عمر! مگر نمیدانی نصیب آنها در دنیاست و نصیب ما در آخرت؟ سپس ماجرا را برای حضرت تعریف کردم. وقتی شنید که به حفصه گفتهام فریب دختر ابی قُحافه را نخور! لبخند زد. عرض کردم: آیا زنانتان را طلاق دادهاید؟ فرمود: نه.

و روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله یک ماه از زنان خود دوری کرد و یک ماه در اتاقی ماند. آنگاه آیه «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ» نازل شد. اینچنین رسول خدا با عایشه شروع کرد و به او فرمود: من دوستانه موضوعی را با تو مطرح میکنم، در پاسخ شتاب نکن و با والدینت مشورت کن. سپس آیه را تلاوت فرمود. عایشه عرض کرد: درباره تو با والدینم مشورت کنم؟! من خدا و رسول او و سرای آخرت را برگزیدم. سپس عرض کرد: همسرانت را از این آگاه نکن. عایشه میخواست آنان انتخاب کنند و رسول خدا از آنان جدا شود. رسول خدا نزد زنان خود رفت و آنان را از ماجرای عایشه باخبر کرد و آنان همگی خدا و رسولش را برگزیدند.

این تخییر در نظر عامّه کنایه از طلاق است، اما نزد ما حُکمی ندارد.

شهید ثانی و شیخ علی گفتهاند این تخییر نزد عامّه که قائل به وقوع طلاق به طور کنایه هستند، کنایه از طلاق است، و برخی از آنان گفتهاند این صریح است، اما در نظر ما این آیه به خودیِ خود حُکمی ندارد، ظاهر آیه کسی را طلاق میدهد که

زندگی دنیا و زینت دنیا را برگزیند، زیرا میفرماید: إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلاً»

میگویم: در این باره در باب خود سخن گفته خواخد شد.

وی در التذکره ادامه میدهد: و اما آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بوده؛ اینها دو دسته بودهاند: یکی آنچه به طور ویژه و خارج از موضوع نکاح بر حضرت حرام شده بود که خود اموری چند است:

اول فریضه زکات، تا جایگاه والای حضرت از ناپاکیهای اموال مردم به دور بماند، زیرا این اموال از روی دلسوزی بخشیده میشود و از ذلّتِ گیرنده خبر میدهد، بهجایش فیء برای حضرت نهاده شد که از طریق قدرت و چیرگی به دست میآید و از عزّتِ گیرنده و ذلّتِ دهنده خبر میدهد، در این حُرمت اولو القربی نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله شریک هستند اما حُرمت زکات برای آنان به سبب خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله است بنابراین این ویژگی به حضرت تعلّق دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتی هستیم که صدقه برایمان حلال نیست.

میگویم: شهید ثانی پس از ذکر این وجه گفته: این برای آنان به طور مطلق حرام نیست، زیرا افراد غیر هاشمی به میزان نیازشان از خُمس بهرهمند میشوند، اما برای پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مطلق حرام است. این پاسخ چه بسا بر پاسخ نخست اولویت داشته باشد زیرا پاسخ نخست بر مساوات آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله در این حکم بنیان دارد که نظر عامّه نیز همین است، بنابراین آنان در پاسخ نخست اشتراک دارند و پاسخ دوم به پایگاه ما اختصاص دارد.

برمیگردیم به التذکره: دوم صدقهای که از روی اختیار داده میشود، این به دلایلی که گذشت به طریق اولی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام است. در این باره یکی از دو سخن شافعی این موضوع را از روی بزرگداشت و تکریم حضرت میداند و دومی آن را مجاز میشمرد؛ حُکم امام علیه السلام در نظر ما همان حُکم پیامبر صلی الله علیه و آله است.

سوم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله سیر و پیاز و سبزی بدبو نمیخورده است. در اینکه آیا اینها بر حضرت حرام بوده پاسخِ نزدیکتر «خیر» میباشد، اما شافعیون هر دو وجه را در نظر دارند. اما در هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها خودداری میکرده تا فرشتگانی که با حضرت سخن میگفتهاند آزار نشوند.

روایت شده که: ظرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند که در آن سبزی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت که سبزیها بو دارند و آن ظرف را جلوی یکی از اصحاب گذاشت و فرمود: بخور، من با کسانی صحبت میکنم که تو با آنان صحبت نمیکنی.

چهارم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که تکیه زده بوده غذا نمیخورده.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من همچون بندهها غذا میخورم و همچون بندهها مینشینم.

آیا این بر حضرت حرام بوده یا همچون دیگران برای حضرت مکروه بوده، پاسخِ نزدیکتر دومی است، اما شافعی هر دو وجه را در نظر دارد.

پنجم نوشتن و سرودن شعر بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بوده تا تأکیدی بر حجّتِ ایشان و بیانی برای معجزهاش باشد، خداوند متعال فرمود: «وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ»(1)

{و با دست [راست] خود [کتابی]نمی نوشتی.} و فرمود: «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ»(2)

{و [ما] به او شعر نیاموختیم.} در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله این دو را بلد بوده یا نه اختلاف نظر هست، نظر غالب شافعیون پاسخ دوم است اما حُرمت این دو به اولی گرایش دارد.

ششم اینکه وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله زره بر تن میکرده در آوردن آن بر حضرت حرام بوده تا آنگاه که با دشمن روبرو میشده و میجنگیده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی پیامبری زرهاش را میپوشد نباید آن را در بیاورد تا آنگاه که با دشمن روبرو شود.

ص: 443

1- . عنکبوت / 48
2- . یس / 69

این رأی نزد شافعیون مشهور است اما وجه دیگرشان این است که این بر حضرت مکروه بوده و حرام نبوده است.

هفتم اینکه وقتی حضرت عبادت تطوعی را آغاز میکرده بر ایشان حرام بوده پیش از پایانش آن را رها کند که البته در این اختلاف هست.

هشتم اینکه چشم دوختن به نعمتهایی که خداوند به مردم عطا کرده بوده بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بوده است، خداوند متعال فرموده: «لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ»(1)

{چشم مدوز... }

نهم نگاههای خائنانه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بوده است.

این را چنین تفسیر کردهاند که یعنی چشمهای کسی با اشاره، دیگری را بر انجام امری مباح، همچون زدن یا کشتن کسی که مستحق آن است، برانگیزد در حالیکه ظاهر آن کس خلاف این اراده را نشان میدهد. به این کار «خائنه الأعین» (نگاههای خائنانه) گفتهاند زیرا به دلیل پنهانکاری سبب خیانت است، این امر بر غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله حرام نیست به جز آنکه امر مورد نظر حرام باشد. و در حالت کلی گفتهاند یعنی کسی به چیزی خلاف آنچه در دل دارد اظهار کند. برخی از فقهاء این حُرمت را بیرون از نیرنگهای جنگ دانستهاند اما این نظری ضعیف است.

روایت شده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی میخواسته به سفر برود به مقصدی دیگر وانمود میکرده است.

در رابطه با مورد دهم اختلاف نظر هست که آیا نماز خواندن بر پیکر کسی که بدهکار است بر حضرت حرام بوده یا نه.

در مورد یازدهم نیز اختلاف نظر هست که آیا نماز خواندن بر پیکر کسی که بدهکار است اما ضامن دارد بر حضرت جائز بوده یا نه.

دوازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله نمیبایست منت میگذاشته تا فزونتر بطلبد، خداوند متعال فرموده: «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ»(2)

{و منّت مگذار و فزونی

1- . عنکبوت / 48
2- . مدثر / 1 - 7

مَطلَب.} یعنی چیزی عطا نکن تا بیشتر از آن را دریافت کنی. مفسّران گفتهاند این حُرمت از اختصاصات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

و اما دسته دوم از آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بوده به موضوع نکاح اختصاص دارد که خود اموری چند است:

اول به چنگ گرفتن زنی که از نکاح با حضرت اکراه داشته و به این کار متمایل نبوده. پیامبر صلی الله علیه و آله با زنی زیبارو نکاح کرد. آن زن زیر لب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: از دست تو به خدا پناه میبرم. به آن زن گفته بودند که این سخن در پیامبر صلی الله علیه و آله اثر میکند. حضرت فرمود: به مقامی والا پناه بردی! و او را طلاق داد.

شافعیون در این باره وجهی عجیب آوردهاند و گفتهاند به چنگ گرفتن آن زن بر حضرت حرام نبوده اما ایشان از روی بزرگواری از او جدا شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات نه زن داشت: عایشه و حفصه و اُم سلمه مخزومی و اُم حبیبه بنت ابی سفیان و مَیمونه بنت حارث هلالی و جویریه بنت حارث خزاعی و سوده بنت زمعه و صفیّه بنت حیی بن اخطب خیبری و زینب بنت جحش. پیامبر صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد، یازده تن از آنان را گرد هم آورد و با سیزده تن از آنان درآمیخت و در زمان حیات خود از دو تن از آنان جدا شد: یکی کلبیه بود که حضرت بر تهیگاهش پیسی دید و به او فرمود نزد خانوادهات برو، و دیگری زنی که از حضرت به خدا پناه بُرد. ابوعبید میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با هجده زن ازدواج کرد و سه کنیز گرفت.

دوم نکاح با کفار، نزد ما بنا بر نظر غالب این کار برای مرد مسلمان صحیح نیست، زیرا خداوند متعال فرموده: «وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ»(1)

{و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند.} و فرموده: «وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ»(2)

{و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید.} اما برخی از علمایمان این را صحیح دانستهاند که این جماعتی از اهل عامّه نیز همین نظر را دارند. در نظر ما این تحریم

1- . بقره / 221
2- . ممتحنه / 10

به طریق اولی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است. و از میان عامّه، کسانی که این را درباره امت جایز دانستهاند درباره مشروعیت آن برای حضرت اختلاف نظر دارند. بنای رأی آنها بر دو قول است: یکی منع:

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسران من در دنیا همسران من در آخرت هستند و بهشت بر کافرین حرام است.

و نیز از آن رو که حضرت ارجمندتر از آن است که آبش در رَحِم زن کافر ریخته شود، و نیز خداوند متعال همسران حضرت را گرامی داشت و آنان را مادران مومنان نامید حال آنکه زن کافر سزاوار این عنوان نیست زیرا این عنوان اوج ارجمندی است، همچنین خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»(1) {حقیقت این است که مشرکان ناپاکند.} و نیز به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

هر سبب و نَسَبی در روز قیامت قطع میشود جز سبب و نسب من.

و این مقام سزاوار زن کافر نیست.

و دوم جواز: چون قربانیهای آنان برای حضرت حلال بوده پس زنانشان نیز حلال بودهاند. اما مقدمه اول ممنوع است چون قربانیهای اهل کتاب نزد ما حرام است. در رابطه با نکاح با کنیز نیز در اینکه این برای حضرت جایز نبوده میان اکثریت اختلافی نیست، اما آمیزش با کنیز، چه مسلمان و چه اهل کتاب، برای ایشان روا بوده زیرا خداوند متعال فرموده: «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»(2)

{یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده اید} و نیز «وَ ما مَلَكَتْ يَمِينُكَ»(3)

{و کنیزانی را که ...} حضرت هم ماریه قبطی را که کنیزی مسلمان بوده در اختیار داشته و هم صفیه را که کنیزی مشرک بوده، صفیه نزد حضرت بوده تا اینکه اسلام میآورد و آنگاه حضرت او را آزاد میکند و با او ازدواج میکند. برخی از آنان همچنانکه مالکیت کنیز مسلمان را برای حضرت جایز دانستهاند نکاح کنیز مسلمان با عقد را نیز برای ایشان جائز دانستهاند

1- . توبه / 28

2- . نساء / 3
3- . احزاب / 55

اما نکاح گستردهتر از کنیزی است، با این حال نظر اکثریت بر منع است زیرا نکاح کنیز یا به ترس از ستم مشروط است که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم بوده و یا به نداشتن توانایی در ازدواج با زن آزاده مشروط است که نکاح حضرت در ابتدا و انتها بینیاز از مهر بوده، نیز هر که با کنیزی ازدواج کند و از او دارای فرزند شود، این فرزند نزد گروهی برده میشود که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از این مسئله به دور است. اما کسانی که نکاح کنیز را برای حضرت جائز دانستهاند میگویند ترس از ستم در رابطه با کنیز شرط است و منع نیز به نداشتن توانایی مشروط است، و اما بردگی فرزند، برخی از شافعیون در این باره وجهی بعید از این موضوع را پایبندند، حال آنکه خلاف آن صحیح است زیرا در نظر ما فرزند تابع بهترینِ آن دو خواهد شد.

و اما تخفیفات (آسانسازیها) بر دو دستهاند: یکی دسته مربوط به مسائل غیر از نکاح که خود اموری چند است:

اول: وصل کردن روزه برای پیامبر صلی الله علیه و آله مباح و برای امت ایشان حرام بوده است. یعنی حضرت در ادامه روزه در روز شب را نیز بدون خوردن و آشامیدن سپری میکرده، این بدین معنا نیست که ایشان شب را نیز روزه میگرفته چون روزه در شب منعقد نمیشود و وقتی روزهدار به شب وارد میشود بنا بر اجماع روزهاش به سر میآید؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله امت خود را از وصل کردن روزه نهی کرد به ایشان عرض شد: تو خود وصل میکنی!

و حضرت فرمود: من مانند شما نیستم، من نزد پروردگارم میمانم و او مرا سیر و سیراب میسازد.

و در روایت دیگری: من شب را نزد پروردگارم میگذرانم و او مرا سیر و سیراب میسازد.

گفتهاند یعنی مرا با وحی خود سیر و سیراب میسازد.

شهید ثانی که خداوند قبرش را نوررانی گرداند میگوید: وصل در روزه دو گونه متحقّق میشود، یکی جمع کردن روز و شب با خودداری از عوامل ترک روزه با نیت، و دیگری به تأخیر انداختن افطار تا هنگام سحر با نیت به گونهای که فرد

ص: 447

مجموع این زمان را روزه باشد. وصل کردن روزه به هر دو معنا بر امت حضرت حرام و برای خود حضرت مباح بوده است. وی سپس بحث التذکره را نقل میکند و میگوید: این خوب نیست ، زیرا خوردن در شب واجب نیست. وی در المنتهی نیز به این تصریح کرده و میگوید: اگر کسی دو روز از غذا خودداری کند نه با نیت روزه بلکه با نیت افطار، رأی اقوی در عدم تحریم است. در این حالت میان حضرت و دیگران تفاوتی وجود ندارد، بلکه منظور از وصل هم روز و هم شب را با نیت در روزه ماندن است که جواز این کار مختصّ به پیامبر صلی الله علیه و آله است و برای دیگران حرام است.

میگویم: بحث شهید ثانی مطابق با نظر اکثریت است اما اخبارِ رسیده درباره تفسیر این موضوع به طور مطلق تحریم را اقتضا میکند. همچنین اگر مراد داشتن نیت باشد دیگر وجهی برای تخصیص به این دو نفر وجود ندارد بلکه ظاهر این است که اگر شخص قصد کند در روزه وارد ساعتی از شب شود این در شرع حرام است. إن شاء الله در کتاب روزه به طور کامل به این بحث پرداخته خواهد شد.

سپس وی در التذکره ادامه میدهد و میگوید دوم: برگزیدن آنچه حضرت از غنیمت میخواسته پیش از تقسیم، مانند کنیز خوب یا جامه نیک یا اسب نیک و چیزهایی اینگونه. به آن چیزی که حضرت از غنیمت برمیگزیده «صفی» و «صفیه» میگویند که جمعش میشود «صفایا». از جمله صفایای حضرت صفیه بنت حیی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله او را برگزیده و آزاد کرده و با او ازدواج کرده، و همچنین ذوالفقار.

سوم: یک پنجم فیء و غنیمت به طور مختصّ از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، البته چهار پنجم فیء نیز از برای حضرت بوده است.

چهارم: ورود به مکه بدون احرام برای پیامبر صلی الله علیه و آله مباح بوده بر خلاف امت حضرت که این برایشان حرام است که البته در این اختلاف هست.

پنجم: برای پیامبر صلی الله علیه و آله و به خاطر ارجمندی حضرت همچنین برای امت ایشان غنیمت مباح بوده حال آنکه پیامبران پیش از حضرت حرام بوده و آنان دستور داشتهاند غنایم را جمع کنند و آتشی از آسمان نازل میشده و آنها را

میسوزانده. نیز برای حضرت مباح بوده که برای خود قضاوت کند؛ و در غیر خود اختلاف است؛ و این که برای خود و فرزندان خود حُکم دهد و برای خود و فرزندان خود شهادت دهد و شهادت کسی را که برای حضرت شهادت داده بپذیرد.

ششم: برای حضرت مباح بوده که زمینی را برای چرانیدن چهارپایانِ خود به خود اختصاص دهد که این برای پیامبران پیش از ایشان حرام بوده و امامانِ پس از حضرت نیز نمیتوانستهاند چنین کنند.

محقق ثانی در شرح القواعد میگوید: در نظر ما این ویژگی میان حضرت و امامان علیهم السلام مشترک بوده و سخن مصنّف در التذکره که گفته امامانِ پس از حضرت نیز نمیتوانستهاند چنین کنند با مذهب ما موافق نیست.

وی در التذکره ادامه میدهد و میگوید هفتم: برای حضرت مباح بوده که خوردنی و آشامیدنی را از صاحبش بگیرد هرچند وی به آنها نیاز داشته باشد، زیرا حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله بر حفظ جان دیگران اولویت داشته و بر عهده دیگران بوده که جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کنند زیرا حضرت «أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»(1)

{به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است.} محقق در شرح القواعد میگوید: باید برای امام نیز همینگونه باشد، همچنان که تعلیل پیشین به آن اشاره دارد و من به تصریحی در این باره دست نیافتم.

وی در التذکره ادامه میدهد و میگوید هشتم: وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله با خواب شکسته نمیشده که شافعیون نیز به این قائل هستند. اما ابو العباس از آنان وجه غریب دیگری حکایت کرده، وی همچنین درباره شکسته شدن وضوی حضرت با آمیزش هر دو وجه را حکایت کرده است.

نهم: برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز بوده که با حال جنابت وارد مسجد شود. یکی از شافعیون این را منع کرده و گفته است: فکر نمیکنم صحیح باشد.

1- . احزاب / 6

دهم: گفتهاند برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز بوده کسی را که به حضرت پناه آورده بکُشد. اما این غلط است زیرا کسی که نگاههای خائنانه بر او حرام بوده چگونه کشتن کسی که به وی پناه آورده برایش جایز است؟!

یازدهم: گفتهاند برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز بوده هر کس را که خواست لعنت کند بدون اینکه سببی در اقتضای این لعنت وجود داشته باشد، زیرا لعنت حضرت رحمت بوده است، اما جماعت، این را بعید دانستهاند.

ابوهُرَیره روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا من در حضور تو عهدی میگیرم که تو هرگز آن را نمیشکنی، من فقط یک انسان هستم پس هر یک از مومنان را به تهمت یا لعنتی آزار دادم تو آن را برای او به عنوان نماز و زکات و قُربت در نظر گیر که در روز قیامت با آن به سوی تو تقرّب جوید.

اما این در نظر ما باطل است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و لعن و سبّ دیگران بدون دلیل از سوی او جایز نیست. این حدیث اگر سالم باشد حتما سببی دارد.

دسته دیگر تخفیفات به نکاح تعلّق دارد که خود اموری چند است:

اول: داشتن بیش از چهار زن. پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات نُه زن داشته است. آیا بیش از این نُه بر حضرت روا بوده؟ وجه اول جواز است به دلیل امتناع ستم بر آنها، اما شافعیون هر دو وجه را آوردهاند که البته این وجه صحیحترینِ آن دو است، وجه دوم منع است. اما درباره انحصار طلاق برای حضرت به عدد سه، وجه همان است که در رابطه با امت است، که این یکی از دو وجه شافعیون است و وجه دیگر عدم است همچنانکه تعداد همسران حضرت انحصار نداشته است.

دوم: عقد به لفظ هبه، به دلیل این کلام حق تعالی: «وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِ»(1) {و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} در این صورت مهر چه برای عقد و چه برای دخول نه در ابتدا واجب است و نه در انتهاء؛ رأی شافعیون بر این وجه آشکارتر است اما وجه دیگرشان منع است همچنانکه

ص: 450

1- . احزاب / 50

برای امت. در وجه نخست آیا لفظ نکاح از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله شرط است؟ شافعیون دو وجه میآورند یکی «بله» به دلیل ظاهر این کلام حق تعالی «أَنْ یَسْتَنْکِحَها»(1)

{پیامبر بخواهد او را به زنی بگیرد} و دیگری اینکه در حق واهبه شرط نیست. و آیا نکاح حضرت به معنای هبه چنان منعقد میشود که نه در ابتدا و نه در انتهاء مهر واجب نباشد؟ شافعیون دو وجه میآورند که وجه غریبش این است که مهر در حق واهبه واجب است و ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله در حذف مهر نیست بلکه در انعقاد به لفظ هبه است.

سوم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خواهان نکاح با زنی شد، اگر آن زن بیشوهر باشد باید اجابت کند و خطبه او بر دیگران حرام است، اما شافعیون وجهی آوردهاند که حرام نیست، و اگر شوهر داشته باشد بر شوهرش واجب است که آن زن را طلاق دهد تا حضرت با او نکاح کند، همچون قضیه زید. چه بسا سرّ این حُکم در رابطه با آن شوهر آزموده شدن ایمان او و اعتقاد او با مکلّف کردنش به کنار کشیدن از عیالش باشد و در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله ابتلای ایشان به موضوع بشریت و منع ایشان از نگاههای خائنانه و در دل داشتن چیزی مخالف با ظاهرش باشد، همچنانکه خداوند متعال فرموده: «وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ»(2) {و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی.} هیچ چیز در فراخواندن به برگرفتنِ نگاه و حفظ نگاه از مجاری برانگیزاننده قویتر از این تکلیف نیست، و همچنانکه فقهاء گفتهاند این از باب تخفیفات نیست بلکه این در حق پیامبر صلی الله علیه و آله نهایت تشدید (سختگیری) است، زیرا اگر همه مردم چنین تکلیفی داشتند از ترس این تکلیف هرگز چشمانشان را در گذرگاهها باز نمیکردند، از همین روست که عایشه گفته: اگر پیامبر بر آن بود که آیهای را پنهان کند هر آینه این آیه را پنهان میکرد.

1- . احزاب / 50
2- . احزاب / 37

چهارم: انعقاد نکاح حضرت بدون ولی و شهود، که این در نظر ما در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و حق امت ایشان(1)

ثابت است زیرا ما شرطی بر این نداریم، اما شافعیون دو وجه آوردهاند.

پنجم: انعقاد نکاح حضرت در احرام. شافعیون در این باره دو وجه آوردهاند، یکی جواز زیرا روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله با مَیمونه در اِحرام نکاح کرده، و دوم منع زیرا برای پیامبر آمیزش در احرام حلال نبوده و نزد آنان مشهور این است که پیامبر با مَیمونه بیرون از احرام نکاح کرده است.

ششم: اینکه آیا بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده شبهای خود را میان همسرانش به گونهای تقسیم کند که اگر شبی را نزد یکی از آنان گذراند واجب شود شبی را نیز نزد بقیه بماند یا نه؟ شهید ثانی میگوید: علما در این باره اختلاف نظر دارند، برخی گفتهاند واجب نبوده زیرا خداوند متعال فرموده: «تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَیْکَ»(2) {نوبت هر کدام از آن زنها را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای [دوباره] طلب کنی.} منظور از «تُرجی» این است که نوبت او را به تأخیر اندازی و نزدیکی و همبستری با او را واگذاری به قرینه ادامه: «وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ» یعنی او را به خود نزدیک کنی و با او همبستر شوی. سپس این کار برای تو مشخص نشده بلکه پس از به تأخیر انداختن میتوانی هر کدام را که ترک کردهای باز طلب کنی و او را به خود نزدیک کنی. از این سخن عدم وجوب تقسیم بر حضرت آشکار است، حتی روایت شده پس از نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله قسمت جمعی از زنان خود را وانهاد و جمعی معیّن از آنان را به خود نزدیک کرد. اما دیگران گفتهاند چنین نیست و تقسیم بر پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیگران واجب بوده به دلیل عموم ادلّهای که بر این کار دلالت دارند و نیز به این خاطر که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره تقسیم میان زنان خود را رعایت میکرده و حتی در حال بیماری با آنان

1- . ثبوت جواز نکاح بدون ولی به طور مطلق در حق امت حضرت ص محل تأمل بلکه منع است.

2- . احزاب / 51

درمیآمیخته و میفرموده: این قسمت من از چیزی است که مالکش هستم و تو از آنچه مالکش نیستم آگاهتری. یعنی از قلب حضرت . محقق استدلال به این آیه را برای عدم وجوب قسمت ضعیف دانسته و گفته همچنانکه احتمال دارد تأخیر و نزدیکی در رابطه با همه زنان حضرت صادق باشد همچنین محتمل است این فقط در رابطه با زنانی باشد که خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده بودهاند (یعنی واهبهها)، پس این دلیلی بر تخییر بهطور مطلق نیست. اینجا قول سوم به میان میآید و آن اینکه وجوب قسمت در رابطه با زنانی بوده که حضرت آنان را عقد کرده بوده و عدم آن در رابطه با واهبهها. من در این باره نظری دارم و آن اینکه ضمیر جمع مونث در کلام حق تعالی «تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَ» و نیز لفظ عام در کلام حق تعالی «وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ» صحیح نیست به واهبهها برگردند، زیرا پیش از آن از موضوع هبه فقط درباره یک زن یاد شده یعنی در این کلام حق تعالی: «وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها»(1) {و

زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشددر صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد} و به همین ترتیب در جاهای دیگری از آیه نیز ضمیر هبه مفرد آمده، سپس در ادامه میفرماید: «تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَ» پس خوب نیست که این به واهبهها برگردد زیرا پیشتر از آنها در وجه جمع یاد نشده، بلکه این به همه همسران مذکور در این آیه برمیگردد، آنجا که میفرماید: «أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمَّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ اللَّاتِی هاجَرْنَ مَعَکَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِ»(2)

{ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} سپس در ادامه این است که میفرماید: ««تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَ» از اینجا آشکار است که ضمیر زنانی که پیامبر

1- . احزاب / 50
2- . احزاب / 50

درباره آنان مختار شده به همسرانی که پیشتر به صورت جمع از آنان یاد شده برمیگردد، افزون بر این پیامبر صلی الله علیه و آله از هبه فقط با یک زن ازدواج کرده که این هم سخن محدّثان و مفسران است و هم با سیاق آیه مناسب است، پس چگونه ضمیر جمع به واهبهها برمیگردد حال آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یکی از آنها را داشته است؟ سپس اگر ما بگذریم و جواز برگشتن ضمیر جمع به واهبهها را صحیح بگیریم باز فقط به خاطر احتمال نمیتوان این برداشت را کرد زیرا در آیه لفظ عامی وجود دارد که همه آنان را در بر میگیرد، از دیگر سو غایت هبه آن است که ازدواج حضرت با لفظ هبه از جانب زن و یا از جانب هر دو مجاز است و این موضوع واهبه را از اینکه همسر باشد خارج نمیکند تا به جمع غیر از همسران وارد کند و مثلا آن زن به دلیل هبه به منزله کنیز باشد. بنابراین تخصیص حُکم به واهبهها اصلا هیچ وجهی ندارد. اما فعل پیامبر صلی الله علیه و آله را میتوان به سبب نیکی کردن و انصاف و خشنود کردن دلها دانست، همچنان که خداوند متعال فرموده: «ذلِکَ أَدْنی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لا یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِما آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَ»(1) {این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آنچه به آنان داده ای خشنود گردند.}

به بحث التذکره بازگردیم؛ هفتم: برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز بوده که با هر زنی خواست، بدون اذن ولیّاش ازدواج کند و با او به اذن خودش ازدواج کند و تولّی طرفین بدون اذن ولیّشان جایز بوده است. اما در اینکه آیا بر حضرت نفقه همسرانش واجب بوده یا نه، آنان بنا بر اختلاف در موضوع مهر دو وجه آوردهاند. به حکم تزویج خداوند زن برای حضرت حلال بوده، خداوند سبحان در ماجرای زید فرموده: «فَلَمَّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها»(2)

{پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم.} نیز گفتهاند پیامبر صلی الله علیه و آله بر مهریه با او نکاح کرده و «زَوَّجْناکَها» را بر این معنا حمل کردهاند که خداوند متعال نکاح با او را برای حضرت حلال کرده است. رسول خدا صلی الله

1- . احزاب / 50
2- . احزاب / 37

علیه و آله صفیه را آزاد کرد و با او ازدواج کرد و صداقش را آزادیاش قرار داد و این در نظر ما در رابطه با کنیز حضرت قطعی است. برخی از شافعیون برای حضرت جمع میان زن و عمهاش یا خالهاش را جایز دانستهاند و نیز جمع میان دو خواهر و جمع میان مادر و دخترش را برای حضرت جایز دانستهاند؛ اما این در نظر ما بعید است زیرا خطاب خداوند متعال چنان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در آن داخل میشود.

اما فضائل و کرامات، بر دو دستهاند: یکی مربوط به نکاح که خود اموری چند است:

اول: حرام بودن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران. شهید ثانی میگوید: از جمله ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودن همسران حضرت پس از ایشان بر دیگران بوده است، زیرا حق تعالی فرموده: «وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً»(1)

{و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید.} این حُکم در مورد همه همسرانی که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات به جا گذاشته بهطور عمومی صادق است، یعنی چه کسانی که حضرت با آنها درآمیخته و چه نه، زیرا زوجیّت بر هر دوی اینها صدق میکند. پیامبر صلی الله علیه و آله با همه همسرانی که پس از وفات در حریم خود به جا گذاشته بود درآمیخته بود. محقق میگوید بر تحریم همسرانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان درآمیخته بوده اجماع هست و اختلاف درباره همسران دیگر نیز یکی به دلیل عدم اختلاف و دیگری به دلیل عدم فرض ثانی صحیح نیست، اختلاف فقط در مورد زنانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود با فسخ یا طلاق از آنها جدا شده، مانند زنی که حضرت بر تهیگاهش پیسی دید و آن زنی که پناه جُست. در این باره وجههایی هست که در نظر ما صحیحترینشان تحریم همگی به طور مطلق است و آن هم به دلیل صدق نسبت زوجیت بر همه پس از جدا شدن

1- . احزاب / 53

حضرت از آنان، پس این آیه مشتمل بر عموم است. وجه دوم این است که این تحریم به طور مطلق نیست زیرا این صادق است که در زمان حیات حضرت گفته شود فلانی اکنون همسر حضرت نیست و یا حضرت از او روی گردانده یا از او قطع اعتنا کرده است. سوم اینکه اگر حضرت با وی درآمیخته باشد حرام است وگرنه حرام نیست. روایت شده که اشعث بن قیس در زمان عمر با آن زنی که پناه جسته بود نکاح کرد و پس از چندی خواست او را از خود برانَد. خبردار شد که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آن که با او درآمیزد از او جدا شده است و از این رو او را واگذاشت و هیچ یک از صحابه بر او منکر نشد.

کلینی در حدیثی طولانی روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله از زنی که پناه جُست جدا شد و نیز از زن دیگری اهل کِنده که وقتی فرزند آن حضرت یعنی ابراهیم درگذشت گفت: اگر او پیامبر بود پسرش نمیمُرد! پس آن دو پس از حضرت با اجازه دوخلیفه اول، ازدواج کردند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجل از هر چه نهی کرد از او نافرمانی شد، آنان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران حضرت نکاح کردند. امام علیه السلام سپس از آن دو زن عامِری و کِندی یاد کرد فرمود: اگر از شما پرسیدند: مردی با زنی ازدواج کرده و پیش از اینکه با او درآمیزد او را طلاق داده حال آیا آن زن برای پسر آن مرد حلال است؟ بگویید: نه، زیرا حُرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله والاتر از پدران آنهاست.

و در روایت دیگری آمده امام علیه السلام همانند همین حدیث را میگوید و در ضمن آن میفرماید: و آنان میپندارند برایش حلال است که با مادرانشان ازدواج کنند حال آنکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در این حُرمت مانند مادران آنها میباشند، اگر آنها مومن باشند(1).

چون این ثابت شد میگوییم تحریم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر نهی مؤکد قرآن است نه به خاطر اینکه همسران حضرت در کلام حق تعالی

1- . فروع الکافی 2: 33 و 34

«وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ»(1) {و همسرانش مادران ایشانند.} مادران مومنان نامیده شدهاند و نه به خاطر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله پدر آنان نامیده شده، زیرا این عناوین نه بر وجه حقیقت بلکه بر وجه مجاز واقع شده است و کنایهای است از تحریم نکاح آن زنان و وجوب احترام آنان که بنابراین نگاه به آنان و خلوت کردن با آنان جایز نیست، همچنین به دختران آن زنان خواهران مومنان گفته نمیشود زیرا آن دختران بر مومنان حرام نیستند، همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود حضرت فاطمه سلام الله علیها را به عقد حضرت علی علیه السلام درآورد و خواهران حضرت س رقیه و کلثوم نیز با عثمان ازدواج کردند، همچنین به پدران و مادران همسران حضرت اجداد و جدّات مومنان نمیگویند یا به برادران و خواهران آنان داییها و خالههای مومنان نمیگویند. در این باره شافعیون وجهی ضعیف دارند که این همه را اطلاق میکنند و این بینهایت بعید است.

مولّف در التذکره ادامه میدهد: دوم اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مادران مومنان هستند، چه آنانی که پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشتهاند و چه آنانی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به جا ماندهاند، این اُمومت (مادری) در اینجا بر وجه حقیقت نیست . وی در ادامه بحثی همانند آنچه شهید ثانی کرده آورده است.

سوم: برتری دادن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر زنان دیگر، اینگونه که پاداش و عقاب آنها چند برابر گشته است.

چهارم: برای مردان حلال نبوده که از همسران حضرت چیزی بخواهند به جز از پشت پرده، به دلیل این کلام حق تعالی: «إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ»(2)

{چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید.} اما دیگران میتوانستهاند رو در رو از آنها درخواست کنند.

دسته دوم مربوط به غیر از نکاح است که خود اموری چند است:

اول: حضرت پایان بخش پیامبران است.

1- . احزاب / 6
2- . احزاب / 53

دوم: حضرت بهترین امت را دارد، به دلیل کلام حق تعالی «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»(1) {شما بهترین امتی هستید... } که این از روی ارج نهادن و بزرگ داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله است.

سوم: نسخ همه شریعتها با شریعت حضرت .

پنجم: معجزه بودن کتاب حضرت بر خلاف کتب پیامبران دیگر.

ششم: حفظ کتاب حضرت از تبدیل و تغییر و اینکه قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان حجتی بر مردم بر جا مانده حال آنکه همراه با درگذشت پیامبران دیگر معجزات آنان نیز درگذشتهاند.

هفتم: یاری شدن حضرت با بیم (که در دل دشمنان حضرت میافتاده) به اندازه مسیر یک ماه، اینگونه دشمن در فاصله مسیر یک ماهه از حضرت خوف میکرده است.

هشتم: زمین برای حضرت سجدهگاه قرار داده شد و خاکش پاککننده نهاده شد.

نهم: غنایم برای حضرت حلال شد و نه برای هیچ یک از پیامبران دیگر.

دهم: حضرت در حق کسانی که گناهان بزرگ مرتکب شدهاند شفاعت میکند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من شفاعتم را برای کسانی از امتم که گناهان بزرگ مرتکب شدهاند ذخیره کردم.

یازدهم: بعثت حضرت به سوی عموم مردم.

دوازدهم: حضرت در روز قیامت سرور فرزندان آمدم است.

سیزدهم: حضرت نخستین کسی است که زمین به روی وی گشوده میشود.

چهاردهم: حضرت نخستین کسی است که شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته میشود.

پانزدم: حضرت نخستین کسی است که در بهشت را میکوبد.

شانزدهم: حضرت بیشتر از همه پیامبران پیرو دارد.

1- . آل عمران / 110

هفدهم: [مجموع] امت حضرت معصوم است و بر گمراهی اجماع نمیکند.

میگویم: محقق در شرح القواعد میگوید: درباره برشمردن ویژگیِ اخیر در میان ویژگیهای حضرت نظری هست، زیرا ثبوت این حدیث نامعلوم است و امت حضرت با دخول معصوم علیه السلام در میانشان بر گمراهی اجماع نمیکنند که البته این به اعتبار معصوم علیه السلام است و به کس دیگری مربوط نیست و بدون وی آنان نیز مانند امتهای دیگر هستند، بر این اساس امتهای پیشین نیز همراه با اوصیای پیامبرانشان همانند این امت همراه با معصوم علیه السلام هستند، پس اختصاصی در کار نیست(1).

نوزدهم: چشمان حضرت میخوابید اما قلب ایشان نه.

بیستم: حضرت پشت خود را همچون جلوی خود میدید، به معنای مراقبت و حس.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشمان من میخوابند اما قلبم نمیخوابد.

بیست و یکم: نماز تطوع برای حضرت به صورت نشسته همانند تطوع به صورت ایستاده است حتی اگر عذری در کار نباشد، اما درباره دیگران این به صورت نصف است.

بیست و دوم: نمازگزار با این سخن که «السلام علیک ایّها النبیّ و رحمه الله و برکاته» حضرت را خطاب قرار میدهد و نه هیچ کس دیگر را.

بیست و سوم: بر همگان حرام است که صدایشان را بر صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بالا ببرند.

بیست و چهارم: بر همگان حرام است که حضرت را از پشت اتاقها صدا بزنند(2).

1- . میتوان گفت امت حضرت ص بر گمراهی اجماع نمیکنند زیرا در همه اعصار گروهی در میان ایشان هستند که از حق پیروی میکنند هرچند کسانِ دیگر از راههای متفاوتی پیروی کنند؛ اینگونه اختصاص ثابت میشود.

2- . بنا براین آیه: « إِنَّ الّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ» {کسانی که تو را از پشت اتاقها[ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند بیشترشان نمی فهمند. }

بیست و پنجم: خداوند متعال پیامبران را با نامهایشان صدا زده و با نامهایشان از آنان حکایت کرده است، حق تعالی فرموده: «یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا»(1) {ای یوسف از این [پیشامد] روی بگردان.} و «یا إِبْراهِیمُ» و «یا نُوحُ»، اما پیامبر ما صلی الله علیه و آله را چنین ممتاز نموده که ایشان را با القاب شریفش ندا داده است، حق تعالی فرموده: «یا أَیُّهَا النَّبِیُ»(2) {ای پیامبر} و «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ»(3) {ای فرستاده} و «یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(4) {ای جامه به خویشتن فرو پیچیده} «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(5) {ای کشیده ردایِ شب بر سر}، خداوند متعال در قرآن نام حضرت را تنها در چهار جا آورده که در آنها به رسالت ایشان شهادت داده و آن هم به این خاطر که شهادت دادن به ذکر نام ایشان نیاز داشته، حق تعالی فرموده: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» {محمد فرستاده خداست} و « ما مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ»(6)

{محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است} و «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»(7) {و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آنچه بر محمد [ص] نازل آمده گرویده اند [که] آن خود حق [و] از جانب پروردگارشان است.} و «بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(8)

{به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است.} و حرام بوده که حضرت را با نام ندا دهند و بگویند: ای محمد یا ای احمد، بلکه باید بگویند: ای پیامبر خدا یا ای رسول خدا یا ای برگزیده خدا یا یکی دیگر از صفات والای حضرت .

بیست و ششم: به وجود حضرت شفا میجستهاند.

1- . یوسف / 29
2- . انفال / 64 و 65 و 70، توبه / 73 و نیز آیات دیگر.
3- . مائده / 41 و 67
4- . مزمّل / 1
5- . مدثّر / 1
6- . احزاب / 40

7- . احزاب / 40
8- . صف / 6

بیست و هفتم: به بول و خون حضرت تبرک میجستهاند.

بیست و هشتم: هر که در حضور حضرت زنا کند یا به حضرت توهین کند کافر شده است.

بیست و نهم: بر نمازگزار واجب است که اگر حضرت وی را فراخواند به ایشان پاسخ دهد بدون اینکه نمازش باطل شود. شافعیون وجهی آوردهاند که این واجب نبوده و موجب ابطال نماز میشده.

سیام: فرزندان دختران حضرت به ایشان منسوب میشدهاند حال آنکه فرزندان دخترانِ هر کس دیگری به وی منسوب نمیشوند. زیرا:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر سَبَب و نَسبی در روز قیامت قطع میشوود به جز سبب و نسب من.

گفته شده این یعنی در آن روز هیچ نَسَبی سودبخش نیست به جز نَسب پیامبر.

یک مسأله:

پیامبرِ صلی الله علیه و آله فرمود: نام مرا بر دیگران بگذارید و کنیهام را بر دیگران نگذارید.

در این باره اختلاف هست. شافعی میگوید: نباید بر کسی کنیه ابو القاسم نهاده شود، چه نام آن کس محمد باشد و چه نباشد. برخی از آنان این حدیث را بر کراهتِ جمع کردن نام و کنیه حضرت حمل کردهاند و هر یک را جداگانه جایز دانستهاند. وجه این است زیرا مردم در همه اعصار همواره کنیه حضرت را بر دیگران میگذارند و هیچ انکاری نیست(1).

نظر مولّف را روایتی که کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام آورده تأیید میکند، حضرت علیه السلام فرموده:یامبر صلی الله علیه و آله از چهار چیز نهی کرد: گرفتن کنیه ابو عیسی و ابو الحَکَم و ابو المالک و ابو القاسم وقتی نام فرد محمد باشد(2).

1- . التذكره: مقدّمات النكاح
2- . فروع الكافى 2: 87

میگویم: این همه آنچه بود که یارانمان و نیز اکثر مخالفانمان درباره ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردهاند. ما بر این اقوال مداخله نکردیم هرچند برخی از آنها مجالی برای سخن داشت و این به خاطر قلّت فایده بود. من در این باب و بابهای دیگر اخباری را آوردهام که امر مسلّم را برای جویندگان آشکار میسازد و توفیق الهی موجب صحّت عمل است.

ص: 462

مناقب: اگر فرشتگان یک بار به آدم علیه السلام سجده کردند، خداوند و فرشتگان و مردم همگی تا به روز قیامت در هر ساعتی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله درود میفرستند و اگر آدم علیه السلام قبله فرشتگان گردید خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در شب معراج امام پیامبران گرداند و اینچنین ایشان امام آدم علیه السلام نیز شد. اگر آدم علیه السلام از گِل آفریده شد حضرت محمد از نور آفریده شد که ایشان خود فرموده: آن هنگام که آدم میان آب و گِل بود من پیامبر بودم. اگر آدم علیه السلام نخستین آفریده است حضرت محمد پیش از او آفریده شده بود که ایشان خود فرموده: خداوند دو هزار سال پیش از آدم علیه السلام مرا از نور آفرید. اگر آدم علیه السلام پدر آدمیان است حضرت محمد سرور بیمدهندگان است که ایشان خود فرموده: آدم علیه السلام و هر آن که در پیِ اوست در روز قیامت همه به زیر لوای من هستند. اگر آدم علیه السلام سرآغاز انبیاء است نبوّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او پیشتر است که ایشان خود فرمود: من پیامبر بودم و آدم علیه السلام در سرشت خود بیخته شده بود. اگر فرشتگان در برابر آدم علیه السلام به ناتوانی رسیدند به حضرت محمد قرآن عطا شد که پیشینیان و پسینیان همه در برابرش ناتوانند. اگر خداوند درباره آدم علیه السلام فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ»(1)

{سپس آدم از پروردگارش کلماتی را

1- . بقره / 37

دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود.} به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ»(1) {تا

خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.} اگر آدم به بهشت در آمد حضرت محمد را تا به قاب قوسین یا نزدیکتر فراز بُردند. و اما ادریس علیه السلام ، حق تعالی برای وی فرمود: «وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِيًّا»(2)

{و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} یعنی به آسمان و برای پیامبر فرمود: «رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(3)

{و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.} ادریس علیه السلام با پروردگارش نجوا کرد و خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ندا کرد «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی»(4)

{آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.} خداوند ادریس علیه السلام را پس از وفاتش اِطعام کرد حال آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در زمان حیات اِطعام فرمود، چه ایشان خود فرموده: من همانند شما نیستم، من نزد پروردگارم میمانم و او مرا سیر و سیراب میکند. برای نوح علیه السلام کشتی بر آب روان شد که آن از برای مومن و کافر روان میشود، اما برای حضرت محمد سنگ بر آب روان شد، از این قرار که حضرت بر لبه برکهای ایستاده بود و پشت آن برکه تپهای بزرگ قرار داشت. در آن دم عکرمه بن ابی جهل گفت: ای محمد! اگر تو پیامبر هستی یکی از صخرههای آن تپه را صدا بزن تا در آب بیافتد و از آن عبور کند. حضرت صخره را صدا زد و او بر روی آب افتاد و آمد و روبروی ایشان حاضر شد. سپس به او امر فرمود تا برگردد و او همانگونه که آمده بود بازگشت. نفرین نوح بر امتش اجابت شد: «لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ»(5)

{بر روی زمین مگذار.} و ناگاه عقوبت از آسمان فرود آمد، اما برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله رحمت اجابت شد، چه ایشان فرمود: خداوندا بر حوالی ما باران بفرست و نه بر ما، پس نوح علیه السلام رسول عقوبت بود و محمد

1- . فتح / 2

2- . مريم / 57
3- . انشراح / 1 - 8
4- . نجم / 10
5- . نوح / 26

صلی الله علیه و آله رسول رحمت: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً»(1)

{و تو را جز رحمتی نفرستادیم.} نوح علیه السلام برای خود و شماری اندک از دیگران دعا کرد: «اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَ»(2)

{ پروردگارا بر من و پدر و مادرم ببخشای.} اما حضرت محمد برای امتش، چه آنان که زاده شده بودند و چه آنان که زاده نشده بودند، دعا کرد: «وَ اعْفُ عَنَّا»(3)

{و از ما درگذر.} خداوند برای نوح علیه السلام فرمود: «وَ جَعَلْنا ذُرِّیَّتَهُ هُمُ الْباقِینَ»(4)

{و [تنها] نسل او را باقی گذاشتیم.} و برای حضرت محمد فرمود: «ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»(5) {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.} کشتی نوح سبب نجات در دنیا شد و فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله سبب نجات در آخرت شدند، چه ایشان فرموده: مَثَل اهل بیت من همچون کشتی نوح است. نوح علیه السلام گفت: «إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی»(6) {پسرم از کسان من است.} و به او گفته شد: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»(7) {او در حقیقت از کسان تو نیست.} اما وقتی قوم حضرت محمد اعلان دشمنی کردند حضرت شمشیر انتقام بر آن کشید و به چشم مهربانی در آنان ننگریست؛ حسّان گفته:

«اگر نوح در آن ورطه از میان آن قوم به تندرستی بر کشتی نجات یافت،

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن غار به تندرستی به هنگام تاریکیِ شب نجات یافت.»

هود علیه السلام در برابر دشمنانش با باد یاری داده شد، حق تعالی میفرماید: «وَ فِی عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ»(8) {و در [ماجرای] عاد [نیز] بر آنها فرستادیم.} اما خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در جنگ احزاب و حندق با باد و

1- . انبیا / 107
2- . نوح / 28

3- . بقره / 286
4- . صافات / 77
5- . آل عمران / 34
6- . هود / 45
7- . هود / 46
8- . هود / 41

فرشتگان یاری کرد: «بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها»(1) {با سپاهیانی که آنها را نمی دیدید.} پس خداوند علاوه بر بادی که برای هود علیه السلام فرستاد سه هزار فرشته نیز از برای محمد صلی الله علیه و آله افزود و باز هم حضرت را بر هود علیه السلام برتری بخشید زیرا بادی که برای هود علیه السلام فرستاده شد باد خشم بود و بادی که برای محمد صلی الله علیه و آله باد رحمت، حق تعالی فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آنگاه که به سوی شما [در]آمد.} هود علیه السلام در راه خدا صبر کرد و وقتی قومش وی را تکذیب کردند آنان را بخشود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در راه خدا صبر کرد و وقتی قومش وی را تکذیب کردند و از خود راندند و او را سنگباران کردند وابو جهل شکمبه گوسفند را بر سر حضرت انداخت، آنان را بخشود پس خداوند به جاجائیل، فرشته کوهها وحی فرمود که کوهها را بشکاف و به فرمان محمد صلی الله علیه و آله درآی. او نزد حضرت آمد و به ایشان عرض کرد: من دستور دارم که از تو اطاعت کنم، اگر فرمان دهی کوهها را بر روی آنان فرو افکنم و همه را هلاک کنم. اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله به او فرمود: من همچون رحمتی برای قوم خود مبعوث شدهام، قوم مرا هدایت کن چراکه آنان نمیدانند. و اما صالح علیه السلام ، برای صالح علیه السلام از دل صخره سخت ناقهای آبستن با بار دهماهه بیرون آمد و برای پیامبر ما از میان کوهها مردی بیرون آمد که برای حضرت دعا میکرد و میگفت: خداوندا نام او را رفعت بخش و پاداش خود را بر او واجب فرما و این بار را از دوش او بدار. آنان دست و پای ناقه صالح علیه السلام را بُریدند و اینان اولاد محمد ابو القاسم برجسته صلی الله علیه و آله را به شهادت رساندند.

1- . توبه / 40، میگویم: این آیه مربوط به ماجرای غار است. یاری خداوند در جنگ احزاب و خندق در آیه «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها» {و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید} آمده که آیه 9 از سوره احزاب است؛ یاری خداوند در جنگ حنین نیز در آیه «وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها» {و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید} یعنی آیه 26 از سوره توبه آمده است.
2- . احزاب / 9

«برای ناقه صالح مردمانی دم برآوردند، اما اینان گستاخانه به قتل حسین علیه السلام دست یازیدند.»

صالح علیه السلام به قوم خود هشدار میداد، به او گفتند: ای صالح! عذاب خدا را بر ما فرود آر؛ اما محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت است همچنانکه حق تعالی فرموده: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً»(1) {و تو را جز رحمتی نفرستادیم.} ناقه صالح با او سخن نگفت و به پیامبریاش گواهی نداد اما با پیامبر صلی الله علیه و آله ناقههای بسیاری سخن گفتند. و اما لوط؛ حسان بن ثابت میگوید:

«اگر لوط علیه السلام سوی پروردگارش قوم خود را نفرین کرد و آنان به بلا درافتادند،

پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر مشرکان را به شمشیر هلاکت نفرین کرد،

آنگاه از بالای سرش جبرئیل او را ندا داد و گفت: گوش به فرمان توام هر چه میخواهی بگو.»

و اما ابراهیم؛ او از مُلک خداوند به ملکوت خداوند نگریست: «وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ»(2) {و اینگونه به ابراهیم نمایاندیم.} اما حبیب صلی الله علیه و آله از ملکوت خداوند به مُلک خداوند نگریست: «أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَ»(3) {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟} ابراهیم خلیل علیه السلام خود طلبید: «إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی»(4) {و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم.} اما حبیب محمد صلی الله علیه و آله طلبیده شد: «أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا»(5)

{بنده اش را شبانگاهی سیر داد.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی»(6)

{و آن کس که امید دارم گناهم را بر من ببخشاید.} و به حبیب صلی الله علیه

1- . انبیا / 107

2- . انعام / 75
3- . فرقان / 45
4- . صافات / 99
5- . اسراء / 1
6- . شعراء / 82

و آله گفته شد: «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ»(1)

{تا خداوند از گناه تو درگذرد.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ لا تُخْزِنِی»(2)

{رسوایم مکن.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: «يَوْمَ لا يُخْزِی اللَّهُ»(3)

{در آن روز خدا خوار نمیگرداند.} خلیل علیه السلام در میان آتش گفت: خدا برای من بس است و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: «يا أَيُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ»(4)

{ای پیامبر خدا تو را بس است.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ»(5)

{و برای من آوازه نیکو گذار.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(6) {و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ أَرِنا مَناسِکَنا»(7)

{و آداب دینی ما را به ما نشان ده.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: «لِنُرِيَهُ»(8)

{تا به او بنمایانیم.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ»(9)

{و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: «وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ»(10)

{و قطعا آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود.} خلیل علیه السلام گفت: «وَ الَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی»(11)

{و آن کس که او به من خوراک می دهد.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: به خاطر تو «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ»(12)

{در گرسنگی غذایشان داد.} خلیل علیه السلام از رزق بر دشمنان خود بخل ورزید: «وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ»(13)

{و

1- . فتح / 2
2- . فتح / 2
3- . تحریم / 8
4- . انفال / 64
5- . شعراء / 84
6- .[6] شرح / 4
7- .[7] بقره / 128
8- .[8] اسراء / 1
9- .[9] شعراء / 85
10- . ضحی / 1 - 11
11- . شعراء / 79
12- . قریش / 4
13- . بقره / 126

مردمش را از فرآورده ها روزی بخش.} و حبیب آنچنان بر دشمنان سخاوت کرد که سرزنش شد: «وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ»(1)

{و بسیار [هم] گشاده دستی منما.} خلیل علیه السلام به خدا قسم خورد: «وَ تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ»(2)

{و سوگند به خدا که قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد.} و خداوند به حبیب صلی الله علیه و آله قسم خورد: «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ»(3) {به جان تو سوگند که} خداوند مقام خلیل علیه السلام را قبله قرار داد: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ»(4) {در مقام ابراهیم برای خود اختیار کنید.} و احوال و افعال و اقوال حبیب صلی الله علیه و آله را قبله قرار داد: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ»(5) {قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.} خلیل علیه السلام از برای خدا خشم گرفت و پنهانی بتهای یک قوم را شکست و حبیب صلی الله علیه و آله از کعبه سیصد و شصت بت را شکست و با شمشیر پرستندگان آنها را به ذلّت کشید. خداوند خلیل علیه السلام را پس از آزمون دشوار برگزید: «وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ»(6) {ما او را برگزیدیم.} و حبیب صلی الله علیه و آله را پیش از آزمون دشوار برگزید: «اللَّهُ یَصْطَفِی»(7) {خدا برمیگزیند.} خلیل علیه السلام دارایی خود را به خاطر خداوند جلیل بخشید و خداوند جلیل دنیا را به خاطر حبیب صلی الله علیه و آله آفرید. مقام خلیل علیه السلام مقام خدمت است: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ»(8) {در مقام ابراهیم برای خود اختیار کنید.} و مقام حبیب صلی الله علیه و آله مقام شفاعت: «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ»(9)

{امید که پروردگارت تو را برساند.} و شفیع برتر از خادم است. خلیل علیه السلام وصال را

1- . اسراء / 29
2- . انبیاء / 7
3- . حجر / 72
4- . بقره / 125
5- . احزاب / 21
6- . بقره / 130

7- . حج / 75
8- . بقره / 125
9- . اسراء / 79

از آغاز جویید و گفت: «هذا رَبِّی»(1) {این پروردگار من است.} و حبیب صلی الله علیه و آله ماندگاریِ وصال را جویید: «وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(2) {و مامورم که از مسلمانان باشم.} و ماندگاری بر آغاز برتری دارد. خداوند حرارت آتش را بر خلیل علیه السلام سرد و سلامت گرداند و وقتی آن زن خیبری حبیب صلی الله علیه و آله را مسموم کرد سم را در شکم ایشان سلامت گرداند و افزون بر آن آتش دوزخ را، که تمامیِ آتش دنیا گوشهای از آن است، به فرمانِ حضرت درآورد. خلیل علیه السلام ندای حج و قربانی کردن را سر داد: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ»(3) {و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور.} و حبیب صلی الله علیه و آله ندای اسلام و ایمان را سر داد: «مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ»(4)

{دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید.} خداوند به خلیل علیه السلام فرمود: «أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ»(5)

{مگر ایمان نیاورده ای؟} و به حبیب صلی الله علیه و آله فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ»(6)

{رسول خدا ایمان آورده است.} خلیل علیه السلام گفت: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی»(7)

{آنان دشمنان منند.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: اگر تو نبودی بیشک افلاک را نمیآفریدم. به خلیل علیه السلام گفته شد: «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ»(8)

{و او را در ازای قربانی باز رهانیدیم.} و برای پدر حبیب صلی الله علیه و آله ، عبدالله، یکصد ناقه فدایی شد. خداوند در فرزندان خلیل علیه السلام چنان برکت نهاد و آنان چنان زیاد شدند که داوود علیه السلام در روزگار خود دستور داد تا آنان را بشمارند اما در این کار درماندند، و خداوند متعال وحی فرمود که چون او در ذبح فرزندش از من اطاعت کرد فرزندانش را بسیار گرداندم. اما حبیب صلی الله

1- . انعام / 76

2- . نمل / 91
3- . حج / 27
4- . آل عمران / 193
5- . بقره / 260
6- . بقره / 285
7- . شعراء / 77
8- . صافات / 107

علیه و آله وقتی به ذبح فرزندش حسین علیه السلام آزموده شد فرزندانش بسیار گشتند. خلیل علیه السلام با واسطه به خداوند جلیل رسید: «وَ كَذلِكَ نُرِی إِبْراهِيمَ»(1) {و اینگونه به ابراهیم نمایاندیم.} و حبیب صلی الله علیه و آله بدون واسطه رسید: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی»(2)

{سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد.} خلیل علیه السلام در برافراشتن کعبه خشنودی خداوند را جُست «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»(3)

{ و هنگامی که ابراهیم پایه های خانه [کعبه] را بالا می برد} و خداوند در انتخاب قبله خشنودی حبیب صلی الله علیه و آله را جُست: «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها»(4) {پس [باش تا] تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم.} برای خلیل علیه السلام آزمون در آغاز و برگزیده شدن در آخر بود: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ»(5) {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود.} اما سرآغاز حبیب صلی الله علیه و آله بشارت بود: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(6) {تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.} خلیل علیه السلام درخواست کرد: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ»(7) {و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.} و به حبیب صلی الله علیه و آله گفته شد: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»(8) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما بزداید.} خلیل کسی است که تو را دوست میدارد و حبیب کسی است که تو دوستش میداری، پس ناگزیر «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى»(9) {و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.} خلیل مرید است و حبیب مراد، خلیل تشنه است و حبیب سیراب. صاحب العین میگوید: مخرج حاء یک

1- . انعام / 75
2- . نجم / 8
3- . بقره / 127
4- . بقره / 144
5- . بقره / 124
6- . توبه / 33 ، فتح / 28 ، صف / 9
7- . ابراهیم / 35
8- . احزاب / 33
9- . ضحی / 5

درجه دورتر از مخرج خاء است، خاء از حلق است و حاء از دل. پس وقتی میگویی خلیل دهانت را پُر نمیکنی زیرا خاء از حلق است اما وقتی میگویی حبیب دهانت را و قلبت را پُر میکنی زیرا حاء از دل است. گفتهاند: خداوند خلیل را اظهار کرده اما حبیب را اظهار نکرده. پاسخ این است که خداوند محبت خود را برای پیروان حضرت اظهار کرده چه رسد به کسی که آنان از او پیروی میکنند: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»(1) {اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.} و اما یعقوب علیه السلام ؛ او دوازده پسر داشت و محمد صلی الله علیه و آله دوازده وصیّ. خداوند نوادگان را از تبار صُلب یعقوب علیه السلام قرار داد و مریم بنت عمران علیه السلام را از دختران او نهاد و هدایت را در فرزندان او گذاشت، حق تعالی میفرماید: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ»(2) {و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم.} اما محمد صلی الله علیه و آله نامی بلندتر از این دارد؛ خداوند فاطمه سلام الله علیها ، سرور زنان دو جهان، را از دختران او قرار داد و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را از فرزندان او نهاده و کتاب محفوظ را که نه تبدیل میشود و نه تغییر مییابد، به او عطا کرد. یعقوب علیه السلام بر فراق فرزندش چنان صبر کرد که نزدیک بود جان دهد و محمد صلی الله علیه و آله بر وفات ابراهیم و نیز بر خبری که از سرانجام فرزندانش داشت، صبر کرد. و اما یوسف؛ اگر او زیبایی داشت محمد صلی الله علیه و آله ملاحت و کمال داشت، چه ایشان خود فرموده: یوسف علیه السلام خوبروتر بود اما من ملیحتر هستم. اگر یوسف علیه السلام در شب نورانی بود محمد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت نورانی بود، در دنیا: «يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ»(3) {خدا با نور خویش هدایت می کند.} و در آخرت: «انْظُرُونا نَقْتَبِسْ»(4) {ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم.} یوسف

1- . آل عمران / 31
2- . عنکبوت / 27
3- . نور / 35
4- . حدید / 13

علیه السلام برای مالک بن ذُعر دعا کرد تا مال و فرزندش بسیار شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو(1) یکی از فرزندان من به نام باقر را درخواهی یافت، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان. و برای اَنس فرمود: خداوندا عمر او را دراز گردان و مال و فرزندش را افزون کن. اینچنین او تا روزگار عمر بن عبدالعزیز بر جا ماند و دارای بیست پسر و هشتاد دختر شد و درختهایش در هر سال دو بار میوه دادند. یوسف علیه السلام در چاه و زندان و فراق صبر کرد و از معصیت دوری کرد و محمد صلی الله علیه و آله از درازای غربت و فراق بسیار رنج کشید و سه سال در دره و سه شب در غار حبس شد. یوسف علیه السلام آن خواب را دید و برای محمد صلی الله علیه و آله چنین شد که «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ»(2) {حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما در مسجد الحرام درخواهید آمد.} و اما موسی علیه السلام ؛ خداوند به او دوازده چشمه عطا فرمود: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً»(3) {پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.} و محمد صلی الله علیه و آله در یوم المیضاه در حدیبیه به براء بن عازب فرمود تا وی تیرش را در چاهی خشک بکارد. او چنین کرد و ناگاه دوازده چشمه چنان جوشش گرفت که هشت هزار تن را کفایت کرد. آب برای موسی علیه السلام از میان سنگ جوشید و برای محمد صلی الله علیه و آله از میان انگشتان وی که این شگفتتر است. خداوند برای موسی از آسمان ستونی فرود آورد که شامگاهشان را روشنی میبخشید و روزشان را بالا میآورد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از یاران خود عصایی عطا فرمود که جلو و پیش رویش را روشن میگرداند، حضرت به قتاده بن عثمان نیز چوبدستی عطا فرمود که تا ده گام جلوتر را برایش روشن میکرد. حق تعالی میفرماید: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ»(4) {و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم.} ابن عباس و ضحاک

1- . مخاطب این سخن جابر بن عبدالله انصاری است.
2- . فتح / 27
3- . بقره / 60
4- . اسراء / 101

درباره این نشانهها گفتهاند: دست و عصا و سنگ و دریا و طوفان و ملخها و شپشها و قورباغهها و خون. اما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش به شام پنهان شد تا وضو بگیرد که ناگاه یهودیان حضرت را با شمشیر در میان گرفتند. در آن دم خداوند از زیر پای حضرت ملخهایی برانگیخت و ملخها یهودیان را در میان گرفتند و شروع به خوردن آنها کردند و همه را که دویست تن بودند، از بین بردند.همچنین فرمود : میان رکن و صفا مزار هفتاد پیامبر قرار دارد که فقط از بلای گرسنگی یا پشه مُردهاند. روزی گروهی در گذرگاهی خلوت حضرت را تعقیب کردند. ناگهان یکی از آنها به جامه خود نگریست و دید پشه در آن افتاده، بدنش به خارش افتاد و از همراهانش بازماند و از دور میآمد. آنها یکی یکی همان چیزی را دیدند که آن مرد دیده بود و چنان شد که همه به همان بلا افتادند. خارش چنان بر تنشان شدت یافت که همه جانشان را در بر گرفت و بین پنج روز تا دو ماه همهشان هلاک شدند. بار دیگر جماعتی عزم کردند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکُشند و از مکه سوی مدینه راهی شدند. خداوند بر توشهها و مشکها و بارهایشان موشهایی را چیره گرداند و آن موشها همه آن اسباب را پاره و سوراخ کردند و آبهایشان به هدر رفت. آن جماعت تشنه شدند و فهمیدند چه بر سرشان آمده. دور زدند و به سوی حوضهایی که از آنها آب برگرفته بودند بازگشتند. اما دیدند موشها پیش از آنان به آنجا رسیدهاند و دیوارهای حوضها را سوراخ کردهاند و اینچنین همه آبها در بیابان جاری شده بود و هدر رفته بود. این شد که همه هلاک شدند و تنها یک نفر از آنان جان به در بُرد، او در آن میان پیوسته میگفت: ای پروردگار محمد و آل محمد! من از آزار او توبه کردم، به حق شکوه محمد و آل محمد مرا نجات بده. ناگاه کاروانی از راه رسید و او را سیراب کردند و به همراه کالاهای آن قوم با خود بُردند. او به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و رسول خدا آن شتران و اموال را از برای او نهاد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله حجامت کرد و خونی را که از تنش بیرون آمده بود به ابو سعید خدری داد و به او فرمود: این را پنهان کن. اما ابو سعید رفت و آن را نوشید. پیامبر به او فرمود: با آن خون چه کردی؟ عرض کرد: نوشیدمش. فرمود: مگر به تو نگفتم

پنهانش کن؟ عرض کرد: در ظرفی مطمئن پنهانش کردم! حضرت فرمود: مبادا دیگر چنین کاری کنی، اما بدان که خداوند گوشت و خونت را بر آتش دوزخ حرام کرد زیرا با خود و گوشت من آمیخته شدند. چهل تن از منافقان ابو سعید را مسخره کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که خداوند آنان را با خون عذاب میکند. اینچنین از دماغ و دندانهای آنان پیوسته خون میچکید هر آنچه میخوردند و مینوشیدند به خونشان درمیآمیخت و چهل روز در این درد بر جا ماندند و سپس همه هلاک شدند. خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ»(1) {دست خود را به گریبانت ببر تا سپید بی گزند بیرون بیاید.} اما به محمد صلی الله علیه و آله چیزی برتر از آن عطا شد و آن نوری بود که هر کجا رسول خدا صلی الله علیه و آله مینشست از دست راست ایشان میتابید، آن نور را همه مردم میدیدند و تا به روز قیامت برجا مانده است. نیز پیامبر دوست میداشت حسن و حسین علیهما السلام نزد ایشان بیایند. حضرت آنان را صدا میزد و میفرمود: زود نزد من بیایید. آن دو از دور صدای حضرت را میشنیدند و رو سوی ایشان میگذاشتند. آنگاه پیامبر به انگشت سبابه خود میفرمود: وقتی آن دو از در خانهشان بیرون آمدند راه را برایشان بهتر از نور خورشید و ماه روشن کن. آن دو در این نور میآمدند و سپس انگشت به حالت قبلی خود برمیگشت و به هنگام برگشتن آن دو نیز باز چنین میشد. خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «وَ أَنْ أَلْقِ عَصاکَ»(2) {عصای خود را بیفکن.} و اما درباره پیامبر؛ روایت شده که شمشیر زبیر بن عوام در غزوهای شکست، در آن دم پیامبر تکه چوبی برداشت و بر دو طرف آن دست کشید و ناگاه آن چوب به بهترین و برّاترین شمشیر تبدیل شد و وی با آن به نبرد پرداخت. نیز خداوند متعال تیرهای سقف خانه یهودیانی را که با پیامبر ستیزه کرده بودند به افعی تبدیل کرد. آن تیرها که بیش از صد عدد بودند به جان آنها افتادند و اثاث خانهشان را بلعیدند، چهار تن از آنان مُردند و جمعی دیوانه شدند و بقیه اسلام آوردند، آنها گفتند: خداوندا به

1- . قصص / 32
2- . قصص / 31

حق شکوه محمد که او را برگزیدهای و شکوه علی که از او خشنود شدهای و شکوه دوستان آن دو که هر که امر خود را به ایشان بسپارد به او نظر نیک میکنی، درگذر! و ناگاه خداوند آن چهار تن را زنده کرد. خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ »(1) {با عصای خود بر این دریا بزن.} اما امیرمومنان علیه السلام میفرماید: به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله سوی خیبر رهسپار شدیم. ناگاه خود را در میان بیابانی پهناور یافتیم که درازایش را چهارده قولاج برآورد کردیم. عرض شد: ای رسول خدا! دشمن پشت سرمان و بیابان پیش رویمان است. همانطور که یاران موسی گفتند: «إِنَّا لَمُدْرَکُونَ»(2) {قطعا گرفتار خواهیم شد.} رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و فرمود: خداوندا تو برای هر رسولی نشانهای بر پا داشتهای، اکنون قدرتت را به من نشان بده. سپس سوار شد و اسبها و شترها بدون اینکه رم کنند عبور کردند و ما بازگشتیم و اینچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا را فتح کرد. در روایت دیگری از انس نیز آمده که آسمان سه شبانه روز در دشت خزان بارید و چنان شد که اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! این بلایی بزرگ است. حضرت فرمود: ای مردم! پشت سر من بیایید. من پشت سر همه بودم و دیدم که آب سم شتران را هیچ خیس نکرد. «وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ»(3) {و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم.} و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا بنی رعل و بنی ذکوان را لعنت کن و گام خود را بر مُضریان بفشار، خداوندا بر آن مصیبتی چون خشکسالی یوسف علیه السلام فرود آور. و چنان شد که چون یکی از آنان نزد دوست خود میرفت نمیتوانست به او نزدیک شود و حتی اگر به او نزدیک میشد از فرط گرسنگی نمیتوانست او را ببیند، از هر گوشه و کنار برایشان غذا میآوردند و آنها میخریدند و میگرفتند اما هنوز غذاها را به خانههایشان نرسانده بودند که در آنها موریانه میافتاد و همهاش تباه میشد. آنان به خوردن سگ مرده و مردار و

1- . شعراء / 63
2- . شعراء / 61
3- . اعراف / 130

پوست حیوان افتادند و قبرها را میشکافتند و استخوانهای مردگان را میسوزاندند و آنها را میخوردند و زنان کودکان خود را میخوردند و زمین تا آسمانشان را دود گرفته بود؛ این همان کلام خداست که فرموده: «فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ * یَغْشَی النَّاسَ هذا عَذابٌ أَلِیمٌ»(1) {پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد، که مردم را فرو می گیرد این است عذاب پر درد.} در آن اوان ابوسفیان و سران قریش عرض کردند: ای محمد! مگر ما را به صله رحم فرمان نمیدهی؟ پس قومت را دریاب که دارند هلاک میشوند. آنگاه حضرت برایشان دعا کرد و این همان کلام حق تعالی است: «رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ»(2) {پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.} و خداوند متعال فرمود: «إِنَّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلِیلاً إِنَّکُمْ عائِدُونَ»(3) {ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر می گیرید.} اینچنین سرسبزی و رفاه به آنان بازگشت «فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ»(4)

{پس باید خداوند این خانه را بپرستند.} خداوند برای موسی علیه السلام از فرعون انتقام گرفت و برای محمد صلی الله علیه و آله از فرعونها: «سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ»(5)

{زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.}موسی علیه السلام عصا داشت و محمد صلی الله علیه و آله ذوالفقار. موسی علیه السلام هارون علیه السلام را به جانشینی خود بر قومش گذاشت و محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر قوم خود جانشین ساخت و فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی. موسی علیه السلام دوازده نقیب داشت و محمد صلی الله علیه و آله دوازده امام. برای موسی علیه السلام دریا بر زمین میشکافد: «فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ»(6) {از هم شکافت و هر پاره ای ...} و برای محمد صلی الله علیه و آله ماه در آسمان میشکافد و این

1- . دخان / 10 ، 11
2- . دخان / 12
3- . دخان / 15
4- . قریش / 3
5- . قمر / 45

6- . شعراء / 63

شگفتتر است: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»(1)

{نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه} عصای موسی علیه السلام به دریا رسید و دریا شکافت: «أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ»(2) {با عصای خود بر این دریا بزن.} و محمد صلی الله علیه و آله با انگشت به ماه اشاره کرد و ماه شکافت. موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی»(3) {پروردگارا سینه ام را گشاده گردان.} و خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ»(4) {آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم.} خداوند به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فرمود: «فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً»(5)

{و با او سخنی نرم گویید.} و به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ»(6)

{و بر آنان سخت بگیر.} و نیز: «وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ»(7) {و از هر قسم خورنده فرو مایه ای فرمان مبر.} خداوند به موسی علیه السلام منّ و سلوی عطا فرمود و برای محمد صلی الله علیه و آله و امت او غنایم را حلال گرداند که پیش از او برای هیچ کس حلالش نکرده بود. خداوند درباره موسی علیه السلام فرمود: «وَ ظَلَّلْنا عَلَیْهِمُ الْغَمامَ»(8)

{ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم.} یعنی در میان بیابان، اما ابر بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت میکرد. «وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً»(9)

{و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.} یعنی روی کوه طور، و خداوند با محمد صلی الله علیه و آله نجوا کرد: «عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی»(10) {نزدیک سدر المنتهی} میان حضرت حق و موسی علیه السلام واسطهای وجود داشت حال آنکه میان محمد صلی الله علیه و آله

1- . قمر / 1
2- . شعراء / 63
3- . طه / 25
4- . شرح / 1
5- . طه / 44

6- . توبه / 73
7- . قلم / 10
8- . اعراف / 160
9- . نساء / 164
10- . نجم / 13

و پروردگارش هیچ کس نبود: «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ»(1)

{آنگاه به بنده اش وحی فرمود.} کسی که با پای خود رفته همانند کسی نیست که حقیقتش فراز بُرده شده و کسی که خداوند او را ندا داده همچون کسی نیست که خداوند با وی نجوا کرده، زیرا کسی را ندا میدهند که دور باشد و با کسی نجوا میکنند که نزدیک باشد. خداوند با موسی علیه السلام پس از گذشت چهل شب سخن گفت اما محمد صلی الله علیه و آله در خانه اُم هانی خواب بود که به آسمان برده شد. معراج موسی علیه السلام پس از فرارسیدن وعده بود اما معراج محمد صلی الله علیه و آله بدون هیچ وعده و قراری بود. «وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا»(2) {و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برگزید.} اما محمد صلی الله علیه و آله به تنهایی برگزیده شد. موسی علیه السلام تحمل آنچه را دید نداشت: «وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً»(3)

{و موسی بیهوش بر زمین افتاد.} اما محمد صلی الله علیه و آله تحملش را داشت: «لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ»(4)

{به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.} معراج موسی علیه السلام در روز بود و معراج محمد صلی الله علیه و آله شبانه. معراج موسی علیه السلام بر زمین بود و معراج محمد صلی الله علیه و آله بر فراز هفت آسمان. خداوند آنچه را میان او و موسی علیه السلام گذشت آشکار کرد اما آنچه را میان او و محمد صلی الله علیه و آله گذشت پنهان داشت: «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی»(5) {آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.} حق تعالی فرمود: «وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا»(6)

{و چون موسی به میعاد ما آمد...} گویا او از نزد فرعون میآید، نیز فرمود: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ»(7)

{برای شما فرستادهای آمده ...} گویا که پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد هداوند تعالی آمده ، خداوند درباره موسی علیه السلام

1- . نجم / 10

2- . اعراف / 155
3- . اعراف / 143
4- . نجم / 18
5- . نجم / 10
6- . اعراف / 143
7- . توبه / 128

میفرماید: «إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً»(1)

{به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید.} و پیامبر صلی الله علیه و آله همه را از مسجد خود بیرون کرد به جز عترت خود را که این توضیح همان سخنی است که فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی. حسان بن ثابت گفته:

«اگر خداوند در روز ندا با موسی علیه السلام بر جایگاهی گرانقدر از کوه طور سخن گفت،

پیامبر، ابو القاسم صلی الله علیه و آله بر فراز آسمان برای رسالت برگزیده شد،

و در نزدیکی به پروردگار خود تا به اندازه فاصله دو سر کمان وقتی به هم نزدیک میشوند پیش رفت،

اگر موسی علیه السلام با ضربه عصا چشمههای آب از صخره بیرون آورد،

از کف دست احمد صلی الله علیه و آله در روز تشنگی چشمههای آب بیرون زد،

اگر پس از موسی علیه السلام در روز اعلان هارون به وزارت وی رسید،

علی علیه السلام بی هیچ تردید در روز ندا به وزارت رسید.»

و کعب بن مالک انصاری گفته:

«اگر خداوند بر کوه والا و گرانقدر طور آشکارا با موسی علیه السلام سخن گفت،

خداوند با پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بر والاترین جایگاهِ رفیع و بلند سخن گفت.»

و اما داوود علیه السلام ؛ او سلسه حکومت را در دست داشت تا حق را از باطل جدا کند و محمد صلی الله علیه و آله قرآن را داشت: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ»(2)

{ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم. } سلسله حکومت همچون

ص: 480

1- . یونس / 87
2- . انعام / 38

کتاب نیست، زیرا آن سلسله درگذشت اما قرآن تا پایان روزگار بر جا ماند. او صدای خوش داشت و محمد صلی الله علیه و آله حلاوت بیان: «وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ»(1) {و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند...} داوود علیه السلام سی هزار نگهبان داشت اما نگهبان محمد صلی الله علیه و آله خداوند متعال بود: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(2)

{و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.} درندگان و پرندگان و کوهها با داوود علیه السلام تسبیح میگفتند اما برای محمد صلی الله علیه و آله خداوند و فرشتگانش گواهی میدهند: «وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(3)

{و گواه بودن خدا کفایت می کند، محمد [ص] پیامبر خداست.} خداوند درباره داوود علیه السلام فرمود: «وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ»(4) {و آهن را برای او نرم گردانیدیم.} و قلب محمد صلی الله علیه و آله را با رحمت و شفاعت نرم گرداند: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»(5) {پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی.} برای داوود علیه السلام صخرههای سفت و سخت نرم شد و او از دل کوه غار میکَند و از گوسفندی که شیری نداشت شیر میدوشید و بر سینهاش دستی میکشید و هر چه میخواست او را میدوشید و کوهها به فرمان او بودند و همراه با او تسبیح میگفتند، و پیامبر صلی الله علیه و آله چند سنگ برداشت و در دست گرفت و ناگاه سنگها در دست حضرت تسبیح گفتند. درباه داوود علیه السلام گفته شد: «الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ»(6) {پرندگان را از هر سو [بر او] گرد [آوردیم] همگی [به نوای دلنوازش] به سوی او بازگشت کننده [و خدا را ستایشگر] بودند.} و محمد صلی الله علیه و آله بُراق را داشت. درباره داوود علیه السلام گفته شد: «وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ»(7) {و پادشاهیش را استوار کردیم.} اما خخداوند مُلک محمد صلی الله

1- . مائده / 83
2- . مائده / 67
3- . فتح / 28 و 29
4- . سبأ / 10
5- . آل عمران / 159

6- . ص / 19
7- . ص / 20

علیه و آله را چنان استوار گرداند که با شریعت وی همه شریعتها را نسخ کرد. خداوند به داوود فرمود: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی»(1)

{و زنهار از هوس پیروی مکن.} و درباره محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی»(2)

{یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده.} حسان بن ثابت گفته:

«اگر کوهها پرندگان آسمان رو به داوود علیه السلام کردند و تسبیح گفتند،

در کف دست محمد صلی الله علیه و آله سنگریزهها به تقدیس پروردگار تسبیح گفتند.»

و اما سلیمان علیه السلام ؛ باد به فرمان او درآمد: «غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ»(3)

{که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه [راه] بود.} که میگویند بامداد از عراق، یا به قول دیگر از مرو، به راه میافتاد و شبانگاه به بلخ میرفت. اما خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله با بُراق ارج نهاد که هر گامش به اندازه دیدِ چشم بود. حق تعالی از قول سلیمان علیه السلام فرمود: «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ»(4)

{ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم.} اما روایت شده پرندهای یکی از بچههایش را نیافت. سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شروع کرد بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بال بزند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما به این پرنده آسیب رسانده؟ کسی از میان جمع عرض کرد: من تخمش را برداشتهام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را سر جایش بگذار. با حضرت الاغ و گاو و آهو و گوسفند و گرگ و شتر سخن گفتند. برای سلیمان علیه السلام جنیان و شیاطین مسخّر شده بودند اما خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ»(5)

{بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند.} حق تعالی فرمود «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ»(6) {و

1- . ص / 26
2- . نجم / 1 - 6
3- . سبأ / 12
4- . نمل / 16
5- . جن / 1
6- . احقاف / 29

چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم.} آنها نُه تن از بزرگان جنّیان در نصیبین و یمن از قبیله عمرو بن عامر بودند؛ از آن جمله: شصاه و مصاه و هملکان و مرزبان و مازمان و نضاه و هاضب و عمرو. آنها با سلیمان علیه السلام برای عبادات بیعت کردند و از اینکه درباره خدا ناحق گفته بودند پوزش خواستند. سلیمان علیه السلام آنان را به خاطر سرکشیشان در بند میکرد اما آنها با فرمانبرداری و اشتیاق نزد پیامبر ما صلی الله علیه و آله آمدند. سلیمان از پروردگارش مُلکی بیمایه خواست: «هَبْ لِی مُلْکاً»(1)

{ملکی به من ارزانی دار.} اما کلیدهای گنجینههای دنیا به محمد صلی الله علیه و آله عرضه شد و او نپذیرفت، فرق است میان کسی که درخواست میکند و کسی که به او میدهند و نمیپذیرد، اینچنین خداوند به حضرت کوثر و شفاعت و مقام محمود را عطا فرمود: «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»(2) {و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.} خداوند به سلیمان علیه السلام فرمود: «فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(3) {بی شمار ببخش یا نگاه دار} و به پیامبر ما صلی الله علیه و آله فرمود: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید} حسان بن ثابت گفته:

«اگر سلیمان علیه السلام بر جنیان حکومت میکرد و باد برای او میوزید،

بهگونهای که راه یک ماهه را برای او بازمیگشت و راه یک ماهه را به خواست او میرفت،

پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه از دو مسجد سوی والاترین جایگاه راهی شد.»

و کعب بن مالک گفته:

1- . ص / 35
2- . ضحی / 5
3- . ص / 39

4- . حشر / 7

«اگر مورچگان زمین در دل خود با سلیمان علیه السلام سخن گفتند، آن پادشاهی که نابینا نبود،

این ، احمد صلی الله علیه و آله ، پیامبر خداست که سنگریزهها در کف دستش به ترنّم تسبیح گفتند.»

و اما یحیی علیه السلام ؛ خداوند متعال درباره او فرمود: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا»(1) {و از کودکی به او حکمت دادیم.} و او در دورانی میزیست که جاهلیتی در آن نبود. اما به محمد صلی الله علیه و آله در دوران کودکی در حالی حکمت و فهم داده شد که او میان بت پرستان و حزب شیطان میزیست. یحیی علیه السلام عابدترین و پارساترین اهل زمانه خود بود، اما محمد صلی الله علیه و آله پرهیزگارترین و عابدترین آفریدگان بود، آن چنان که به او گفته شد: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(2) {طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} حسان بن ثابت گفته:

«اگر یحیی علیه السلام در حالی که در خردسالی چشمی گریان داشت خداوند در کودکی او را پاک گرداند،

پیامبر صلی الله علیه و آله از خوف و رجا در اندوه بر پا میایستاد و میگریست،

تا اینکه خداوند به او ندا داد: طه ! ای ابوالقاسم ! با وحیای که نزدت میرسد خود را آزار مده.»

و اما عیسی علیه السلام ؛ «وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ»(3) {و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم.} اما معاذ بن عَفراء نزد پیامبر ما صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا ! من ازدواج کردهام و به همسرم گفتهاند که بر پهلوی من یک سفیدی هست و او اکراه دارد با من نزدیکی کند. حضرت فرمود: پهلویت را به من نشان بده. او چنین کرد و حضرت تکه چوبی روی آن کشید و

1- . مریم / 12
2- . طه / 1 و 2

3- . آل عمران / 49

ناگاه آن پیسی از روی پهلوی او رفت. بار دیگر مردی جذامی از جُهَینه که بدنش از جذام تکه پاره شده بود نزد حضرت آمد و شکوه کرد. حضرت کاسه آبی برداشت و از آب دهان خود در آن ریخت و به آن مرد فرمود: این آب را برتنت بریز. او چنین کرد و بهبود یافت. حضرت مردی را که از غدهای رنج میبرد شفا داد. باری نیز زنی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! پسرم دارد جان میدهد، هر چه غذا برایش میبرم کسل است و چرت می زند. راوی میگوید: حضرت برخاست و ما نیز به همراه ایشان رفتیم. وقتی نزد آن پسر رسیدیم حضرت رو به او فرمود: ای دشمن خدا! از دوست خدا بپرهیز، من رسول خدا هستم. شیطان از آن پسر دور شد و او صحیح و سالم برخاست. مرد دیگری که بیضتین او ورم داشت نزد حضرت آمد و عرض کرد: این بیماری نمیگذارد من طهارت کنم یا وضو بگیرم. حضرت آب طلبید و آن را متبرّک گرداند و بر آن دعا خواند و از آب دهان خود در آن ریخت. سپس به آن مرد فرمود تا آن را سر بکشد. او چنین کرد و به خواب فرو رفت. وقتی بیدار شد باد آن خوابیده بود. بار دیگر زنی که کیسهای از روغن و کشک به همراه داشت با دخترش نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من این دختر را نابینا زاییدهام. رسول خدا صلی الله علیه و آله چوبی برداشت و آن را بر چشمهای آن دختر مالید و ناگاه چشمانش بینا شدند. از قتاده بن ربعی و محمد بن مسلمه و عبدالله بن انیس نیز در این باره سخنی هست. حق تعالی درباره عیسی علیه السلام فرمود: «وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ»(1) {و به اذن خدا مردگان را زنده می گردانم.} کلبی میگوید: عیس علیه السلام مردگان را با ذکر «یا حَیُّ و یا قَیّوم» زنده میگرداند و گفتهاند او چهار نفر را زنده گرداند: عاذر و پسر یک پیرزن و دختر عاشر و سام بن نوح را. امام رضا علیه السلام میفرماید: قریشیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند و از ایشان خواستند تا مردگان آنان را برایشان زنده کند. حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را با آنان راهی کرد و فرمود به گورستان برو و نام هر یک از جماعتی را که اینان میخواهند با آوای بلند صدا بزن و بگو ای

1- . آل عمران / 49

فلانی و ای فلانی و ای فلانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما میگوید به اذن خدا برخیزید. اینچنین شد و آنان برخاستند و خاک از سرشان تکاندند. قریشیان شروع کردند از آنان درباره اوضاعشان بپرسند. آنها به قریشیان خبر دادند که محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخته شده. سپس گفتند: دوست داشتیم ما نیز او را درمییافتیم تا به او ایمان میآوردیم. حضرت همچنین چند تن از کسانی را که در جنگ بدر کشته شده بودند زنده کرد و رو به آنان کرد و با آنان سخن گفت و آنان را به خاطر کفرشان سرزنش کرد. حق تعالی درباره عیسی علیه السلام فرمود: «وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ»(1) {و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم.} اما محمد صلی الله علیه و آله از چیزهای بسیاری خبر میداد، از آن جمله ماجرای حاطب بن ابی بَلعَته و نامهای که به مکه فرستاده بود، یا ماجرای عباس و سبب مسلمان شدن ابن جَریح. خداوند همچنین درباره عیسی علیه السلام فرمود: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»(2) {و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.} خداوند متعال نُه بخش از بهرههای خود را به عیسی علیه السلام عطا فرمود و یک بخش از آن را به مردم دیگر. اما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان میفرماید: به من همچون بهره او و افزون بر آن قرآن داده شده است. شاعر گفته:

«اگر عیسی علیه السلام با نام پروردگار والا کسی را که مرده صدا میزند و او را زنده میکند،

وقتی آن یهودی در روز مهمانی تکه گوشتی را برای احمد صلی الله علیه و آله سمی کرد،

و آن گوشت حضرت را ندا داد که من سمّی هستم و مبادا مرا به خود نزدیک کنی تا از آسیب در امان باشی.» (3)

1- . آل عمران / 49
2- . آل عمران / 48
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 148 - 157

توضیح: «حمره» به ضم حاء و تشدید میم مفتوح نوعی پرنده مانند گنجشک است.

2. مناقب: خداوند دوازده پیامبر را به خاطر دوازده نوع اطاعت ستوده است، اسحاق علیه السلام و یعقوب علیه السلام را به خاطر فرمانبرداری ستود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ»(1) {و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم.} عیسی علیه السلام را به خاطر زهد؛ به او گفتند کاش منزلی برمیگزیدی و چهارپایی میخریدی، اما او سخن خود را گفت. سلیمان علیه السلام را به خاطر سخاوتمندی؛ او هر روز دیگران را با هفتصد جریب آرد سفید اطعام میکرد و خود نانی ساده میخورد. ابراهیم علیه السلام را به خاطر مهربانی: «إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ»(2) {ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود.} که از آن جمله ماجرای مجوسهایی است که در ضیافت او اسلام آوردند. نوح علیه السلام را به خاطر صلابت: «رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّارًا»(3) {پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار} و نیز موسی علیه السلام و هارون علیه السلام را: «رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأَهُ زِینَةً وَأَمْوَالاً»(4) {پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای.} اما پیامبر ما صلی الله علیه و آله در این ویژگیها چنان عمل کرد که از آنها نهی شد: آمرزشطلبی: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»(5) {چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی.} مجاهدت: «وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»(6) {و در [خواندن] قرآن شتاب مکن.} عبادت: «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(7) {طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} زهد: «لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ»(8)

1- . انعام / 84
2- . هود / 75
3- . نوح / 26
4- . یونس / 88
5- . توبه / 80
6- . طه / 114
7- . طه / 1 - 3
8- . تحریم / 1

{چرا آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟} از آن جمله سخن ماریه قبطی است و نیز کلیدهای دنیا که به او عرضه شد اما نپذیرفت. سخاوتمندی: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ»(1)

{و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده دستی منما.} مهربانی: «وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ»(2)

{و بر آنان سخت بگیر.} و نیز «فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ»(3) {شاید تو جان خود را تباه کنی.} صلابت: «لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ»(4) {بر آنان تسلطی نداری.} و نیز «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ»(5) {ای پیامبر با کافران جهاد کن.} که ماجرای ابن مکتوم از آن جمله است. هشداردهی: «نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»(6) {به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان.} سرزنش خدایان آنها: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»(7) {و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید.} همچنین خداوند متعال درباره حضرت پانزده قسم خورد: به هدایت حضرت ص: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی»(8) {سوگند به اختر چون فرود می آید.} به رسالتش: «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ»(9)

{یاسین، سوگند به قرآن حکمت آموز} درباره ولی عهدش: «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً»(10) {سوگند به مادیانهائی که با همهمه تازانند.} به معراجش: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ»(11) {که قطعا از حالی به حالی برخواهید نشست.} به شریعتش: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»(12) { سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل]، که واقعا انسان دستخوش زیان

1- . اسراء / 29
2- . توبه / 73
3- . کهف / 6
4- . غاشیه / 22
5- . توبه / 73
6- . حجر / 49
7- . انعام / 108
8- . نجم / 1

9- . يس / 1 و 2
10- . انشقاق / 19
11- . عاديات / 1
12- . عصر / 1 و 2

است.} به کتابش: «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ»(1) {قاف سوگند به قرآن باشکوه.} به خلقتش: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»(2) به سرشتش: «ن وَ الْقَلَمِ»(3) {نون سوگند به قلم و آنچه می نویسند.} به افزونی نوافلش: «طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی »(4) { طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} به طهارتش: «فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ»(5) {پس نه [چنان است که می پندارید] سوگند یاد می کنم به آنچه می بینید.} به شهرش: «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»(6) {سوگند به این شهر.} به محبتش: «وَ الضُّحی * وَ اللَّیْلِ»(7) {سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب.} به تهدید آزاردهندگانش: «کَلَّا لَئِن لَّمْ یَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَهِ»(8) {زنهار، اگر باز نایستد، موی پیشانی [او] را سخت بگیریم.} به عقوبت دشمنانش: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ»(9) {زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند.} به جانش: «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ»(10) {به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند.} این از شدّت حبّ دوستدار است که به جان دوست خود قسم میخورد. پیامبران هر آنچه از خداوند متعال خواستند خداوند بدون اینکه حضرت درخواست کند همه را به وی عطا فرمود: آدم ع: «وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا»(11) {و اگر بر ما نبخشایی...} و برای او «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ»(12) {تا خداوند از تو درگذرد.} نوح علیه

1- . ق / 1
2- . تین / 4
3- . قلم / 1
4- . طه / 1
5- . حاقه / 38
6- . بلد / 1
7- . ضحی / 1
8- . علق / 15
9- . مطففین / 15
10- . حجر / 72
11- . اعراف / 22
12- . فتح / 2

السلام «لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّارًا»(1) {هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.} و برای او «إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»(2) {ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.} ابراهیم علیه السلام «وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ»(3) {و روزی که [مردم] برانگیخته می شوند رسوایم مکن.} و برای او «یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَ»(4) {در آن روز خدا پیامبر [خود]را خوار نمی گرداند.} شعیب علیه السلام «رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا»(5) {پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن.} و برای او «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ»(6) {ما تو را پیروزی بخشیدیم.} لوط علیه السلام «رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ»(7) {پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان.} و برای او «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ»(8) {و خدا تو را یاری نماید.} موسی علیه السلام «قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی»(9) {پروردگارا سینه ام را گشاده گردان.} و برای او «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ»(10) {آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم} موسی علیه السلام «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی»(11) {در میان قوم من جانشینم باش.} و برای او «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»(12) {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست.} مقامهای چهارگانه از این قرارند: مقام شوق از برای شعیب علیه السلام که از ترس خدا چشمانی گریان داشت، مقام سلامت از برای ابراهیم علیه السلام : «إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»(13) {آنگاه که با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد.} مقام مناجات از

1- . نوح / 26
2- . حجر / 95
3- . شعراء / 87
4- . تحریم / 8
5- . اعراف / 89
6- . فتح / 1
7- . عنکبوت / 30
8- . فتح / 3
9- . طه / 25
10- . شرح / 1
11- . اعراف / 142
12- . مائده / 55
13- . صافات / 84

برای موسی علیه السلام «وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا»(1) {و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم.} و مقام محبّت از برای پیامبر صلی الله علیه و آله «فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ»(2) {تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.}. خداوند متعال نوح علیه السلام را شکور نامید: «إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً»(3) {راستی که او بنده ای سپاسگزار بود.} و ابراهیم علیه السلام را حلیم: «إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ»(4) {زیرا ابراهیم بردبار بود.} و موسی علیه السلام را کلیم: «وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً»(5) {و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.} و برای محمد صلی الله علیه و آله نامهایی را جمع آورد که برای خود جمع آورده، حق تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ»(6) {خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.} و برای محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(7) {و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.} گفته شده این دو یکی هستند، نیز گفته شده «رأفت» شدت «رحمت» است، یعنی رؤوف برای فرمانبران و رحیم برای گنهکاران، رؤوف برای خویشانش و رحیم برای یارانش، رؤوف برای عترتش و رحیم برای امتش، رؤوف برای کسانی که حضرت را دیدهاند و رحیم برای کسانی که ایشان را ندیدهاند(8).

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . مریم / 52
2- . نجم / 9
3- . اسراء / 3
4- . هود / 75
5- . نساء / 164
6- . بقره / 143
7- . توبه / 128
8- . مناقب آل ابی طالب 1: 158 – 160

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109